عقائد

(۱۰)

نوشتہ:

سید حسن البطحی

شناسنامه کتاب

نام کتاب: ..... عقائد

نویسنده : ..... سید حسن ابطحی

ناشر: ..... سیمای دوست

تعداد صفحات: ۵۲۰

نوبت و تاریخ چاپ: ..... اول / ۹۱

چاپخانه: .....

شمارگان .....

قطع ..... وزیری

شابک - - - -

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
وصلى الله على سيدنا محمد وآله أجمعين
سيما الإمام المبين الحجة القائم المنتظر المهدي عجل الله تعالى فرجه

«پیشگفتار»

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ

چون دوستان اهل تزکیهٔ نفس که سال‌ها ما با آنها کار کرده‌ایم و تا حدی دورهٔ تزکیهٔ نفس را که از دستورات الهی در قرآن کریم است، انجام داده‌اند و گاهی مشاهده می‌شد که در اعتقادات آن چنان که ما انتظار داشتیم، قدرتمند نبودند و گاهی ممکن بود بعضی از حقایق را باور نکرده باشند، برآن شدیم که یک دروه مختصراً، اصول عقاید را برای دوستان بیان کنیم تا در عقاید محکم‌تر بشوند و راه‌های تزکیه نفس را بهتر بشناسند.

امید است این هدف به مورد خود صحیح واقع گردد و خدای تعالی از این عمل راضی گردد.

والسلام علیکم و رحمة اللّه و برکاته

سیّد حسن ابطحی

«جلسهٔ اوّل»

توحید – اثبات اعجاز قرآن

«معارف قرآن»

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ «قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَ الْجِنُّ عَلىٰ أَنْ يَـأْتُوا بِمِـثْلِ هٰـذَا الْقُرْآنِ لاٰ يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَ لَوْ كٰانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً»[1]

بگو: اگر انس و جنّ اجتماع کنند و بخواهند مِثل این قرآن را بیاورند، اگر چه پشت به پشت هم بدهند، نمی‌توانند مثل آن را بیاورند.

در دوران تحصیلاتمان چه در مشهد، چه در قم و چه در نجف در بین عـلمای اسلامی و بالاخص علمای شیعه بحثی بود که زیاد تکرار می‌شد بویژه در مشهد و بین علمای مشهد. و آن بحث این بود که یکی از معارف بسیار پر ارزش، مـعارف قـرآن مجید است. معارف قرآن آن حقایقی است که از قرآن کریم، علمای بـزرگ اسـتفاده کرده‌اند و با هیچ یک از مسائل فلسفی و افکار بشری کار نداشته‌اند در سمیناری که در قم زیر نظر مرحوم آیة اللّه العظمی آقای گلپایگانی با اجتماع علمای قم تشکیل شد، من بحثی را ارائه دادم که زیاد مورد توجّه آن محفل واقع گردید و آن بحث این بود از راهی که خود قرآن وارد شده ما وارد شویم و اعجاز قرآن را در مرحلهٔ اول ثابت کنیم و بعد دربارهٔ معارف قرآن تحقیق کنیم. مطالب ذیل مقدمهٔ عرایضی است که انشاء اللّه در

---

۱ – سوره مبارکه اسراء آیه ۸۸

آینده بحث خواهم کرد و آنچه بحث می‌کنم باید دوستان کاملا یاد بگیرند والا پیشرفت مراحل تزکیه نفس‌شان خیلی ضعیف و یا ناچیز خواهد بود. به طور مختصر بحث اعجاز قرآن را بیان می‌کنم زیرا مفصلش را در کتاب دو مقاله و کتاب توضیح آیات قرآن نوشته‌ام، انشاء اللّه همهٔ دوستان، همهٔ کسانی که مایلند قدمی به طرف خدا و حقایق بردارند باید مطلب را خوب بفهمند و این کلید معارف قرآن را انشاء اللّه داشته باشند.

«جدیّت در فراگیری عقائد»

مسئله خیلی جدی‌تر و محکم‌تر از این است که بعضی از شما تا به حال گرفته‌اید. انسان چرا وقتش را به خاطر کاری که نمی‌خواهد به پایان برساند بگذراند؟!

وقت شما پر ارزش است همه شما اهل تحصیلات، اهل کمالات و بخصوص در بعضی از شهرها مثل قم یا مشهد اهل علم هستید. کوشش کنید راهی را که انتخاب کرده‌اید جدّی‌تر و انشاءاللّه محکم‌تر و با دقت بیشتر بپیماید.

همه مشکلاتی که امروز ما داریم در ارتباط با مذهب و دین‌مان، به علّت این است که نشستیم و گفتیم و برخاستیم. گوینده می‌آید به عنوان جلسه و خوشحال است که صدها، هزارها نفر پای سخنانش نشسته‌اند و مستمعین هم به عنوان ثواب در آن جلسه شرکت می‌کنند و عاقبت هم همین است که ملاحظه می‌فرمائید. کمتر عمل و یا دقت به حرفها می‌شود. این همه جلسات لااقل از اول انقلاب تا به حال وجود داشته متأسفانه می‌بینیم اهل تزکیه نفس و اهل کمالات آن چنان که باید در این مدت کار انجام نداده‌اند و علّت عمده‌اش این است که شنوندگان دین را جدی نگرفته‌اند چون قوانین دینتان باید محکم‌تر و پر عمل‌تر از قوانین و رسوماتی باشد که در بینتان هست.

مثالی که شاید برایتان جالب باشد همین مسئلهٔ اعیادی است که ما در گذشته و

حال داریم. رسوماتی که در عید نوروز هست (که به هیچ وجه و یا لااقل کم‌سابقه و تأیید دینی دارد) از همین الان مردم مسلمان به فکرش هستندامّا عید غدیری که همه چیز شیعه و همهٔ اعتقادات انسانی است و تمام مسلمانها باید به فکرش باشند آن چنان به دست فراموشی سپرده شده که اکثریّت مردم مسلمان فراموشش کرده‌اند و بلکه کم‌کم می‌روند که منکرش شوند. امثال این قضایا زیاد داریم علّت عمده هم این است که هر چه ما از قوانین دین یا برنامه‌های دینی عقب بنشینیم برنامه‌های غیر دینی و رسوماتمان پیشرفت می‌کند و جایگزین قوانین مذهبی می‌شود.

پس لااقل این جمع قلیلی که با یکدیگر تعهد داریم جدی‌تر باشیم. لذا من گفته‌ام کسانی در این جلسه شرکت کنند که اهل تزکیه نفس باشند، یا لااقل قدم اول را که یقظه است برداشته باشند یعنی از خواب غفلت بیدار شده و اعمال ظاهری دین که انجام واجبات و ترک محرمات است را انجام داده و در مرحلهٔ یقظه باشند.

«اهمیّت قرآن»

ما غیر قرآن چیزی نداریم. اگر هم چیزی باشد«**كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مَاءً**»[1] یعنی مانند سرابی است که تشنه‌های دور از آب زلال معنویت و ولایت گمان می‌کنند که آب است ولی وقتی نزدیک می‌شوند می‌بینند سراب است.

«آیه‌ای در اثبات اعجاز قرآن»

مقدمه‌ای که باید امروز عرض کنم همان مطلبی است که در ضمن آیهٔ شریفه‌ای که

---

۱ – سوره مبارکه نور آیه ۳۹.

در اول عرایضم قرائت کردم هست و آن این است که خدای تعالی در قرآن صریحاً می‌فرماید[1]: که بگو ای پیامبر اگر جن و انس (شامل تمام انبیاء می‌شود شامل پیامبر اکرم می‌شود، شامل ائمه اطهار می‌شود، شامل تمام اهل بلاغت و فصاحت و ادبیات می‌شود، شامل تمام مردم دنیا می‌شود ما از اجنّه اطلاع نداریم که آنها علم و دانش‌شان چقدر است. اجمالا می‌دانیم آنها همه به علم و دانش بالایی می‌رسند؛ اگر چه کمتر از انسان ممکن است موفق باشند به دلیل این که وقتی سلیمان تقاضا کرد تخت بلقیس را برایش بیاورند: «**قٰالَ عِفْرِيتٌ مِنَ الْجِنِّ أَنَا آتِيکَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقٰامِکَ**»[2] بزرگ اجنه گفت: من تخت بلقیس را از شش ماه راه برایت حاضر می‌کنم قبل از این که از جایت برخیزی، بنابراین در میان جن‌ها هم دانشمندانی هستند و به مرحلهٔ علمی بالایی رسیده‌اند) همهٔ اینها هم اگر جمع بشوند و همگی پشت به پشت هم بدهند «**عَلىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هٰذَا الْقُرْآنِ**» بخواهند مانند این قرآن را بیاورند نمی‌توانند، اگر نتوانستند که بعد از هزار و چهار صد سال نتوانستند پس معلوم است که این قرآن از جانب خدا است و معجزه است.

«معنای معجزه بودن قرآن»

معنی معجزه این است که همهٔ موجوداتی که در عالم هستی به چشم می‌خورند از یک چیزی عاجز باشند، معجزه را شما گاهی به هر موضوعی اطلاق می‌کنید ولی این درست نیست. معجزه از عجز است عجز یعنی ناتوانی، ناتوانی مطلق. همهٔ موجودات

---

۱ - «**قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَ الْجِنُّ عَلىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هٰذَا الْقُرْآنِ لاٰ يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَ لَوْ كٰانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً**» سوره مبارکه اسراء آیه ۸۸.

۲ - سوره مبارکه نمل آیه ۳۹.

ناتوانند آب و هوا، آسمان و زمین، آنچه در آسمان و زمین هستند بلکه ذوی العقول اهل آسمانها و زمین که جن و انس باشند همه ناتوانند. پس این کار چه کسی است؟ این پدیده‌ای که به وجود آمده از ناحیهٔ چه کسی انجام شده؟ طبعاً مجبوریم بگوییم خدا.

اگر ما توانستیم این طوری که من معجزه را عرض کردم و قرآن خودش بیان می‌کند که: «**قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَ الْجِنُّ عَلىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هٰذَا الْقُرْآنِ لاٰ يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ**»[1] اگر جن و انسی که ذوی العقول و اهل علم و دانش آسمانها و زمین‌اند ناتوان باشند پس به طریق اولی بقیّه هم ناتوان‌اند و وقتی که ناتوان بودند این قرآن را که بوجود آورده؟ و چه کسی فرو فرستاده؟ اگر به پیامبر اکرم وحی نمی‌شد خودش نمی‌توانست ائمه اطهار اگر ناشر قرآن نبودند خودشان نمی‌توانستند جن و انسی که در این آیه بیان شده استثناء ندارد.

«فرق پیامبر اکرم باسایرین درمورد قرآن»

فرق پیامبر اکرم با سایرین در این است که خود قرآن و تمام حقایق و علوم آن را به قلب پیامبر اکرم نازل فرموده. برایتان عرض کردم که نزول اوّلیه علم ذات مقدّس پروردگار که بعد از نزول، معلومات می‌شود و علم پروردگار در جای خود هست و یک معلوماتی برای پیامبر اکرم بوجود آورده در نزول اول به قلب پیامبر اکرم نازل شده که می‌فرماید: «**قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ**»[2] من یک بشری مثل شما هستم ولی «**يُوحىٰ إِلَيَّ**» به من وحی می‌شود. قرآن نازل شده است. من آینهٔ تمام نمای

---

۱ – سوره مبارکه اسراء آیه ۸۸.

۲ – سوره مبارکه کهف آیه ۱۱۰.

پروردگار شده‌ام. من آینهٔ علم پروردگار گردیده‌ام. پس بنابراین پیامبر اکرم با سایرین فرق دارد که معصوم از جهل است و هم چنین ائمه اطهار معصوم‌اند و جهلی در وجود اینها وجود ندارد.

«با اثبات اعجاز قرآن چه چیزهایی ثابت می‌شود»

پس بنابراین اگر خود قرآن توانسته اعجاز خود را ثابت کند ما هم با شما دور هم نشستیم و توانستیم اعجاز قرآن را ثابت کنیم با یک کار سه کار کرده‌ایم.(انشاء اللّه کتاب توضیح آیات قرآن را حتماً بخوانید این مطلب را از آنجا یاد بگیرید). اول خدا ثابت می‌شود. ببینید یک دلیل محکم برای اثبات وجود خدا معجزات انبیاء است، معجزات انبیاء دو بخش داشته یک بخش آنی و فوری و در همان زمان. مثلاً «حضرت عیسی » مرده را زنده می‌کرد بیننده‌های همان زمان دیدند که مرده‌ای زنده شد پس به او ایمان آوردند یا مثلاً کور را شفا می‌داد یا فلجی را شفا می‌داد اینها همانجا می‌دیدند و معجزهٔ حضرت عیسی یا حضرت موسی که عصا را می‌انداخت اژدها می‌شد یا معجزات سایر انبیاء ، همان لحظه‌ای بوده و بینندگان همان زمان به آنها ایمان می‌آوردند و دلشان آرام می‌شد که این پیامبر است و از جانب خدا آمده‌امّا برای ما «**الخبر یحتمل الصدق و الکذب**»، البتّه چون قرآن ما گفته ما قبول می‌کنیم ولی تعبّداً قبول می‌کنیم چون چیزی را ندیده‌ایم که می‌گویند: «شنیدن کی بود مانند دیدن».

امّا دین مقدّس اسلام دینی است باقی و پیغمبرش خاتم یعنی پایان دهندهٔ انبیاء و این دین باید تا قیامت باشد که «**شرع محمد مستمر الی یوم القیامة**»[1] «دین پیامبر اکرم تا روز قیامت استمرار دارد» خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «**لاٰ یَأْتِیهِ الْبٰاطِلُ**

---

۱ – منهاج البراعة جلد ۹ صفحه ۱۸۷.

مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَ لاٰ مِنْ خَلْفِهِ»[1] هیچ باطل کننده‌ای که بیاید این دین را نسخ کند و دین دیگری جایش بگذار بعد از او نخواهد آمد، بعد از قرآن نخواهد آمد. پس بنابراین قرآن بر قلب پیامبر اکرم نازل شده. همهٔ حقایق قرآن، همهٔ معارف قرآن انشاء اللّـه در زمان ظهور ظاهر می‌شود ولو این که الان هم پیامبر اکرم برای مردم بیان کرده منتها سیاهی ظلم آمده جلوی این حقایق را گرفته و استاد این کتاب؛ خود آن کـتاب را در پردهٔ غیبت گذاشته و ما مجبوریم به همین مقداری که در اختیارمان هست اکتفا کنیم همین مقداری که در اختیارمان هست معجزه است نه این که فکر کنید من قـائل بـه تحریف قرآنم من در کـتاب نـوشته‌ام کـه قـرآن تـحریف نشـده، ایـن مـقدار یـعنی توضیحاتی که در کتاب علی بن ابیطالب ، پیامبر اکرم داده و علی بن ابیطالب نوشته و آورده به مردم داده ولی مردم نپذیرفتند چون در آن حقایقی بود کـه بـا بعضی امیال و هواهای نفسانی قدرتمندان آن زمان مخالفت داشت، به حضرت علی بن ابیطالب دادند و حضرت علی هم به امام مجتبی و همین طور هر یک از ائمه اطهار به امام دیگر دادند تا الان در دست حضرت بقیه اللّه ارواحنا فـداه است. من فکر می‌کنم اگر یک زمانی ما آن وجود مقدّس، آن مظهر قرآن را ببینیم، یک کتاب دارد به نام کتاب علی ؛ تفسیر قرآن مجید که همهٔ حقایق در آن خواهد بود![2] ولی همین قرآنی که اصل و متن قرآن است بدون توضیح؛ تحریف نشده است. اگر چه هر کسی دربارهٔ همین آیات سخنی گفته، من یادم می‌آید دربارهٔ یک کـلمه صـاحب کتاب تفسیر کبیر یعنی فخر رازی که «امام المشککین» اسمش را گذاشته‌اند گاهی آن قدر تکشیک می‌کند و به قدری احتمالات مختلفی می‌دهد و متأسفانه حتی یکی از این

---

۱ – سوره مبارکه فصلت آیه ۴۲.

۲ – بحارالانوار جلد۲۶ صفحه ۵۱.

احتمالات حقیقت ندارد و آنچه که خاندان عصمت و طهارت فرموده‌اند حقیقت دارد، چون او سنّی است نمی‌خواهم بگویم سنی‌ها هر چه گفته‌اند باطل است امّا از سرچشمهٔ ولایت اهل‌بیت عصمت و طهارت نگرفته‌اند ولی شیعه‌ها اگر چه ضعیف، ولی اگر یک قطره هم باشد آب پاک باشد، یک قطره هم که هست آب تمیز باشد، نه این که دریاها آب کثیف که یک قطره‌اش را نمی‌شود خورد، یک نفری در دریا درون کشتی از تشنگی مرده بود به خاطر این که آب دریا را نمی‌شود خورد آب شور و تلخ را که نمی‌شود خورد باید آب از سرچشمهٔ زلال ولایت سرازیر بشود. یک قطره هم که باشد باید از سرچشمهٔ ولایت و محبت و اطاعت اهل‌بیت عصمت و طهارت و از سخنان حضرت علی بن ابیطالب و پیامبر اکرم و ائمه اطهار باشد. بنابراین من اثبات اعجاز قرآن را به خود شما وامی‌گذارم که در کتاب توضیح آیات قرآن نوشته‌ام و این راهی که من عرض کرده‌ام و ارائه داده‌ام تقریباً مسائلی است که جنبهٔ ابداع دارد یعنی در کتابهای دیگر من ندیده‌ام شاید هم باشد.

«طریقهٔ اثبات اعجاز قرآن»

من فهرستش را برایتان می‌گویم: اوّل این که قرآن را از جهت خود قرآن بسنجیم ببینیم معجزه است یا نه؟ این را ما فارسی زبانها کمتر موفقیم به جهت این که ما فارسی زبانها نمی‌توانیم اعجاز فصاحت و بلاغت قرآن را درک کنیم چون اهل زبان عربی نیستیم و یقیناً بیشتر اعجاز قرآن در فصاحت و بلاغت زبان عربی آن است و دانشمندان عرب زبان حتی مادیینشان به آن اقرار دارند. مثلاً «شبلی شمیل» که یک مردی است مادی، خدا را قبول ندارد رهبر مکتب مادی است، او می‌گوید: اگر چه من منکر دین پیغمبرم ولی نمی‌توانم فصاحت و بلاغت قرآن را منکر باشم!فصاحت و

بلاغت قرآن عجیب است و بیشتر نظر هم در آن زمان روی فصاحت و بلاغت بوده. پیشگویی‌های قرآن را هنوز مردم زمان پیامبر اکرم ندیده بودند که بگویند قرآن معجزه است. حقایق علمی که بعدها می‌خواهد ظاهر بشود آنها ندیده بودند کرویّت زمین، حرکت وضعی و انتقالی زمین را آنها هنوز نمی‌توانستند بفهمند تا بخواهند بگویند چون قرآن در آن زمان بیان کرده معجزه است. ولی بلاغت و فصاحت قرآن چنان بوده که وقتی یک آیه را پیامبر اکرم به خانهٔ کعبه نصب کرد تمام شعرای عرب که در شعر و ادبیات و فصاحت و بلاغت آن چنان بالا رفته بودند که دقیقاً باید عرض کرد از زمان حضرت آدم تا آن روز آن قدر در فصاحت و بلاغت پیشرفت نکرده بودند، این آیه نصب شد: «**وَ قِيلَ يٰا أَرْضُ ابْلَعِي مٰاءَكِ وَ يٰا سَمٰاءُ أَقْلِعِي وَ غِيضَ الْمٰاءُ وَ قُضِيَ الْأَمْرُ وَ اسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ وَ قِيلَ بُعْداً لِلْقَوْمِ الظّٰالِمِينَ**»[1] همه آمدند نگاه کردند و گفتند: اگر این فصاحت و بلاغت است فصاحت و بلاغت ما اصلاً ارزشی ندارد. ولی چون ما فارسی زبانیم متأسفانه اهمیت به زبان عربی هم با آن همه ارزشش نمی‌دهیم لذا از این اعجاز ممکن است مطلع نباشیم ولی از مسائل دیگر، زمان‌مان ایجاب می‌کند که بحمد اللّه مطلع باشیم. آن روزی که فلسفهٔ بطلمیوس می‌گفت: زمین یک جا ایستاده و مسطّح است و تمام کرات دور زمین می‌چرخند آن روز «پیامبر اکرم » یعنی قرآن مجید به حرکت وضعی و انتقالی زمین اشاره کرده است که من در آن کتاب نوشته‌ام، در آن روزگاری که فکر می‌کردند زمین روی آب است و حتی در کتاب تورات و انجیل هم هست که زمین روی شاخ گاوی است و گاو روی پشت ماهی و ماهی در آب، ولی قرآن آن وقت کرویّت زمین را با صراحت تقریبا بیان می‌کند: «**رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَ رَبُّ**

---

۱ – سوره مبارکه هود آیه ۴۴.

الْمَغْرِبَيْنِ»[1] مطالعه کنید ببینید چقدر صراحت دارد بر این که کرهٔ زمین کروی است و خورشید دو مشرق و دو مغرب دارد که عرض کردم از پیشگویی‌هایی که قرآن کرده زیاد در قرآن مشاهده می‌کنید که من چند مطلبش را در اینجا نقل کرده‌ام، خود قرآن بذاته معجزه است؛ و مطالبی دارد که انسان را مبهوت می‌کند! شما می‌دانید مردم این زمان از نظر علمی چقدر رشد کرده‌اند به کرات دیگر می‌روند همین افکار علمای بزرگ مسلمان، علمای بزرگ غیر مسلمان، ولی قرآن مردم را تحدّی کرده یعنی به جنگ و نزاع با خودش دعوت کرده و گفته: بگو اگر یک سوره بخواهید مثل قرآن بیاورید نمی‌توانید و اگر جن و انس پشت به پشت هم بدهند بخواهند مانند این قرآن را بیاورند نمی‌توانند و در عین حال هیچ کس یک چنین کاری نتوانسته بکند و الا اگر می‌کرد فصحاء و بُلغاء بودند و هستند و حتی دانشکده ادبیات هست، اینها راه می‌افتادند و می‌گفتند: چرا بی‌خود حرف می‌زنید این کتاب بهتر از قرآن است. پس بنابراین با تحقیق در اعجاز قرآن از لحاظ الفاظ و کلمات و مطالب قرآن ملزم می‌شویم که بگوییم خدا هست چون غیر خدا که نمی‌تواند این کار را بکند.

«مطالبی که با اثبات اعجاز قرآن ثابت می‌شود»

مطلب دوّمی که با اثبات این حقیقت به ما داده می‌شود این است که ما به رسالت پیامبر اکرم ایمان می‌آوریم، به جهت این که رسول یعنی کسی که کلام خدا را منتقل بکند به مخلوق خدا. سوّم: هر چه حقیقت در قرآن هست همهٔ مطالبش؛ حق، واقع، صحیح و با حقیقت است. نمی‌شود که از طرف خدا به صورت اعجاز قرآنی، کتابی نازل بشود و امین وحی آن را به دست ما بدهد و مثل یک کتاب فلسفی احتمال صدق و

---

۱ – سوره مبارکه الرحمن آیه ۱۷.

کذب در آن وجود داشته باشد یا احتیاج به منطق داشته باشیم تا صغری و کبری و نتیجه مسائل را تنظیم کنیم تا بتوانیم این حقیقت را اثبات کنیم لازم نیست. بنابراین تمام حقایق قرآن هم برای ما راهگشا است. ببینید آقایان یک خرده‌ای دقت کنید شما تمام زحمتی که بخواهید بکشید تا اعجاز قرآن برایتان ثابت شود یک هفته است در ظرف یک هفته شما چه گنج عجیبی به دستتان رسیده؟ اثبات وجود خدا، اثبات رسالت، اگر بگویید ما رسول اکرم را قبول داریم این قبول داشتن شما یک پول ارزش ندارد. پدرتان مسلمان بوده گفته پیامبر اکرم ، تا حالا هم می‌گویید پیامبر اکرم . چه فایده‌ای دارد این اعتقادتان به پیامبر اکرم باید بدانید پیامبر اکرم یعنی چه؟ اثبات اعجاز قرآن، این را ثابت می‌کند و مهم‌تر از همه هر حقیقتی که در عالم هستی هست هر چه هست تمام اینها را در قرآن خدای تعالی بیان کرده. با یکی از حکما و فلاسفه یک وقتی صحبت می‌کردیم ایشان مرد بزرگی بود دربارهٔ یک مطلبی بحث شد، گفت که علم کلام(البتّه علم کلام هم اشکالاتی دارد نمی‌خواهم صددرصد صحّه روی علم کلام بگذارم من معتقدم که آنچه که ما داریم حکمت است نه فلسفه، علم کلام که ایشان می‌گفت منظورش قرآن و روایات بود) انسان را به بن بست می‌رساند یعنی به جایی می‌رساند که اگر ما نفهمیدیم بگوییم چون خدا گفته قبول داریم چون پیامبر اکرم گفته، قبول داریم ولی در فلسفه هر چه می‌فهمی جلوتر می‌روی هر چه فکر می‌کنی جلوتر می‌روی. من در جوابش می‌دانید چه گفتم؟ عین حقیقت همین طور است که قرآن آن قدر عمیق است، آن قدر پیشرفت دارد که اگر میلیونها سال میلیاردها سال هر روز کلی علم یاد بگیرید باز هم باید به قرآن رجوع کنید و جلو بروید. آن کتابی که عرض کردم در دست امام عصر هست همه چیز دارد و باز باید خود امام عصر بیاید این را تفسیر کند و توضیح بدهد تفسیر قرآن است. بنابراین

خوب دقت کنید قرآن کتابی است که هر چه می‌خواهی بروی جلو برو تعمق کن فرو برو با نظارت پروردگار. فلسفه بدون نظارت پروردگار است، این را دقت کنید! پیامبر اکرم وقتی که با مشرکین جنگ می‌کرد یک عده بلند شدند صدا زدند«**انّ لنا العزی و لا عزّی لکم**» خطاب کردند به مسلمانها که ما بنابراین عزّی داریم شما عزّی ندارید عزّی را هم آورده‌ایم در جنگ، کمک‌مان می‌کند. حضرت پیامبر اکرم به مسلمانها فرمود شما هم شعار بدهید: «**اللّه مولانا و لا مولی لکم**» خدا مولای ماست خدا سرپرست ماست و شما مولا ندارید.[1] شما در قرآن جلو بروید با راهنمایی خدا و سرپرستی خدا، ولی فلاسفه راهنما و سرپرست ندارند. چه طور ندارند؟ فلسفهٔ بطلمیوس می‌گفت: زمین کروی نیست یک جا ایستاده امروز تمام حرفهای فلاسفه در علم هیأت باطل شده و بلکه تمام حرفهایشان در طبیعیّات در طبابت در فواید اشیاء باطل شده و مسائل جدیدی روی کار آمده. آنها اگر پیش می‌روند مثل این می‌ماند که یک صراط مستقیمی خدای تعالی درست کرده شما در صراط مستقیم هر چه می‌توانید جلو بروید امّا آنها گاهی از طرف راست، گاهی از طرف چپ پرت می‌شوند حالا بر فرض از سر قلّهٔ کوه دماوند یکی پرت بشود تا پایین بیاید چه فایده دارد؟ بلکه خودش هم از بین می‌رود! بنابراین قرآن را این طور بشناسید که اگر انشاء اللّه اهل تزکیه نفس باشید دلتان پاک بشود؛ قلبتان پاک بشود، حکمت الهی در دلتان سرازیر شود یک چیزهایی از قرآن می‌فهمید که احدی از علماء و دانشمندان، ممکن است متوجه آن نباشند. پس انشاء اللّه اگر اعجاز قرآن را ثابت کردید با همان راهی که بیان کردم خدا برایتان ثابت می‌شود پیامبر اکرم برایتان ثابت می‌شود و یک قدم بسیار بلندی در راه پیشرفت کمالات برمی‌دارید و حقایق قرآن را هم قبول می‌کنید که هر چه قرآن

---

۱ - شرح نهج البلاغه جلد۱۵ صفحه ۳۱.

می‌گوید حق است. انشاء اللّه در آینده در حقایقی که از ناحیهٔ روایات و خود قرآن بیان شده وارد می‌شویم تا ببینید با همهٔ بی‌بضاعتی علمی‌مان با آن که ما از سرچشمهٔ علم و دانش دوریم با همهٔ این که خدای تعالی این لطف را انشاءاللّه به ما خواهد کردکه آن چشمهٔ ولایت، آن حقیقت، آن وجود مقدّس قرآن ناطق را به ما برساند تا بتوانیم حقایقی را درک کنیم که اصلاً کسی بلد نیست و نمی‌تواند حتی بفهمد و همهٔ ائمه اطهار آنچه را که تا بحال برای ما بیان کرده‌اند به اندازهٔ فکر مردم زمان، تا زمان ظهور بوده هیچ وقت سر کلاس اول دبستان استاد دانشگاه مطالب علمی خود را بیان نمی‌کند، همان درس کلاس اول را می‌دهد و ائمه اطهار علاوه بر آن که دشمنان نگذاشتند که آنها به مردم توجّه کنند، به مردم رسیدگی کنند، با مردم باشند، علاوه بر این آنها زمینه را مناسب ندیدند. کسی که فرقی بین معاویه و حضرت علی بن ابیطالب نمی‌گذارد فرقی بین حضرت حسین بن علی و یزید بن معاویه نمی‌گذارد چطور می‌شود حقایق قرآن را به آنها یاد داد؟ گوش نمی‌دهند توجّه نمی‌کنند ظرفیتش را ندارند و به هیچ وجه تعلیم نمی‌بینند. بنابراین حالا که خدای تعالی این لطف را به شما کرده این درس را مهم‌ترین درس و برنامه بدانید تا بعد از اثبات اعجاز وجود خدا، یک دوره عقاید و بعد هم انشاء اللّه به یاری پروردگار معارف حقهٔ دیگر بیان شود تا یک گام بزرگی به سوی خدا برداشته باشید.

«اهمیّت شناخت خدای تعالی»

انسانی که به طرف کسی قدم برمی‌دارد باید اول طرف را بشناسد، این که می‌بینید ما در راه خدا و لقاء خدا سست حرکت می‌کنیم برای این است که خدا را نمی‌شناسیم قبلاً به ما معرفی نکرده‌اند که او کیست؟ یک چیزی به نظرمان می‌آید که این مشرکین

هم همان چیز تقریبا به نظرشان می‌آید و مسیحیان هم همان چیز به نظرشان می‌آید یک چیزی، یک خدایی هست حالا این خدا کجا است؟«**أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ**»[1]«**فَعَّالٌ لِمٰا يُرِيدُ**»[2] واقعا ما خدا را این طور می‌شناسیم؟ یک قدری دربارهٔ این مسائل انشاءاللّه صحبت می‌کنیم امیدواریم که همه در راه خدا حرکت کنید و از کسانی که در مرحله یقظه هستند از آنها گرفته(چون این مطالبی که عرض کردم مربوط به مرحلهٔ یقظه است) تا مراحل بالا انشاءاللّه همه استفاده می‌کنند.

«پایان کلام»

خوب روز جمعه است می‌دانم شما عاشق چه هستید و به چه علاقه دارید امروز روز امام زمان است و تعدادی از دوستانتان در جمکران هستند ولی

بُعد منزل نبود در سفر روحانی

عاشق ار معشوق را بی‌وصل بیند عاشق است

امام عصر را همیشه در کنار خودتان ببینید و بدانید آن وجود مقدّس است که ما را در این دنیای پر از دردسر و گرفتاری نگه داشته، آن حضرت در بعضی از کلمات‌شان می‌فرمایند: که بر من سخت است ناراحتی‌های شما را ببینم همان کلامی که خدا از قول پیامبر اکرم نقل می‌کند که: «**عَزِيزٌ عَلَيْهِ مٰا عَنِتُّمْ**»[3] بر پیامبر اکرم سخت است که ناراحتی شما را ببیند. همهٔ زحمات انبیاء و اولیاء برای این بود که شما از گرفتاری نجات پیدا کنید. گرفتاری‌های دنیا ارزشی ندارد اهمیّتی ندارد زودگذر

---

۱ – سوره مبارکه ق آیه ۱۶.

۲ – سوره مبارکه هود آیه ۱۰۷.

۳ – سوره مبارکه توبه آیه ۱۲۸.

است بالأخره صد سال دیگر هیچ یک از این گرفتاری‌هایی که الان داریم برایمان نیست. ولی گرفتاری‌هایی که در عالم قیامت، برزخ و در عالم قبر ممکن است برای انسان پیش بیاید آن گرفتاری‌ها را امام عصرمان (اگر به او علاقه داشته باشید) برطرف می‌کند. شروع گرفتاری‌های هر فاسق و فاجری که شیعهٔ علی بن ابیطالب نباشد موقع مرگ است ولی امام عصر تشریف می‌آورند. خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «**يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ**»[1] و به شما اظهار محبت می‌کند همان طوری که حضرت علی بن ابیطالب فرمود: «**یا حار همدان من یمت یرنی**»[2] ای حار همدانی هر که بمیرد مرا می‌بیند و انشاءاللّه شما طوری قدم بردارید که وقتی امام زمانتان را می‌بینید با روی باز و بشّاش با محبّت با شما برخورد کند. خدایا تو می‌دانی که ما هدفی جز تو و امام زمان‌مان نداریم ما می‌خواهیم به تو برسیم به لقای تو برسیم و مظهر تو که امام عصر است را ببینیم و از محضرش استفاده کنیم. خدایا! ما می‌خواهیم به کلام تو برسیم با زبان تو که امام عصر است، ملاقات کنیم خدایا! ما تو را می‌خواهیم. ای خدایی که تمام عالم هستی تحت نظر تو است و امام عصری که تمام ماسوی اللّه زیر نظر او است خدایا! ما تو و او را می‌خواهیم. امروز روز جمعه است این میزبان غیر از میزبانهای دیگر است امام زمان آن چنان ما را دوست دارد که اگر ما تقاضایی از او داشته باشیم و به مصلحت‌مان نباشد به ما شاید ندهد چون ما نمی‌فهمیم. خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «**وَ عَسىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئاً وَ هُوَ شَرٌّ لَكُم**»[3] ولی این اندازه هست که پیامبر اکرم فرمود: «**اکرم الضیف ولو کان**

---

۱ – سوره مبارکه اسراء آیه ۷۱.

۲ – بحارالانوار جلد۶ صفحه ۱۸۰.

۳ – سوره مبارکه بقره آیه ۲۱۶.

کافرا»[1] میهمان را گرامی بدارید ولو این که کافر باشد. اگر یک مهمانی برای ما بیاید از ما تقاضایی داشته باشد مخصوصاً این تقاضا که صاحب خانه را ببیند هر چه در توان ما باشد انجام می‌دهیم. یا بقیه اللّه این اقل حرفی است که یک مهمان از میزبان باید تقاضا کند که ما شما را ببینیم و زیارتتان کنیم. لااقل بتوانیم با شما حرف بزنیم از حقایق و علومی که خدا در اختیارتان گذاشته استفاده کنیم. شاید هنوز کنار قبر ابی عبداللّه الحسین باشد با یک چشم دلی بروید کربلا، کنار حضرت ابی عبداللّه الحسین . السلام علیک یا اباعبداللّه الحسین یا بن رسول اللّه، السلام علیک ایها الشهید السلام علیک ایها المظلوم السلام علیک و رحمة اللّه و برکاته.

---

۱ - جامع الاخبار صفحه ۸۴ و ارشاد القلوب جلد ۱ صفحه ۱۳۸.

«جلسهٔ دوّم»

«توحید – اثبات وجود خدا»

«وَ جَعَلُوا لَهُ مِنْ عِبادِهِ جُزْءاً إِنَّ الْإِنْسانَ لَكَفُورٌ مُبِينٌ»[1]

و برای خدا از بندگانش جزئی قرار دادند. قطعاً انسان ناسپاس آشکاری است.

فرق قرآن با علوم بشری»

برخلاف فلسفه یا علوم بشری که اگر فکر کنید می‌بینید تا یک حدی انسان می‌تواند در آن پیش برود، قرآن چون وصل به وحی است؛ وصل به علم خدای بی‌نهایت است، در دنیا هر چه بتوانید تعمّق کنید به عمقش نمی‌رسید اگر در عالم برزخ از اولیاء خدا باشید و تعمّق کنید باز به حقیقتش نمی‌رسید و در بهشت هم دستور است که قرآن بخوانید تا روحتان، فکرتان، غذای روحتان، شما را رشد بدهد و به جایی برساند. می‌بینید که تنها علمی که در دنیا، برزخ، بهشت که ابدی است برای انسان مطالبی توضیح می‌دهد و حقایقی دارد که دائما انسان باید به آن حقایق پی ببرد قرآن است. روایت دارد هر حرفی از قرآن هفتاد هزار معنا دارد و هفتاد هزار که گفته‌اند معنایش کثرت و بی‌نهایت است[2] و لذا دنیا کافی نیست که ما بتوانیم در آن حقیقت قرآن را کاملا درک کنیم، عالم برزخ هم همین طور، در بهشت هم دائما باید قرآن بخوانیم و بالا برویم لذا آن قدر که انسان در بهشت عمر می‌کند در حقایق قرآن باید فرو برود. کوشش کنید علاوهٔ بر آن چه که من می‌گویم خودتان در آیات قرآن تدبر کنید و انشاءاللّه به واقعیت و حقیقتش برسید.

---

۱ – سوره مبارکه زخرف آیه ۱۵.

۲ – بحارالانوار جلد ۸۹ صفحه ۸۳ و صفحه ۹۰ و صفحه ۹۴ حدیث شماره ۴۷ و ۴۸.

«حقیقت سبحان اللّه»

در آیه اول بحث خدای تعالی می‌فرماید: «**وَ جَعَلُوا لَهُ مِنْ عِبادِهِ جُزْءاً إِنَّ الْإِنْسانَ لَكَفُورٌ مُبِينٌ**»[1] در خصوص آیات دیگر که خدای تعالی می‌فرماید: «**سُبْحانَ اللّهِ عَمّا يَصِفُونَ إِلاّ عِبادَ اللّهِ الْمُخْلَصِينَ**»[2] گفتم که توصیف همهٔ شخصیت‌ها و تمام ادیان و تمام دانشمندان در مورد خدا را اگر بیائیم و بررسی کنیم در مقابلش باید گفت: «**سبحان اللّه**» تنها توصیفی که بسیار اهمّیت دارد و خدا راضی به آن توصیف است، توصیفی است که پیامبر اکرم و ائمه اطهار فرموده باشند. خدای تعالی به عنوان گله از بندگانش؛ یا به عنوان این که چرا این گونه بندگانش خدا را توصیف می‌کنند می‌فرماید: «**سُبْحانَ اللّهِ عَمّا يَصِفُونَ**»یا می‌فرماید: «**وَ جَعَلُوا لَهُ مِنْ عِبادِهِ جُزْءاً** »یعنی برای خدا«**مِنْ عِبادِهِ جُزْءاً** » از بندگانش، از مخلوقش، جزئی قرار می‌دهند. طبعا وقتی که انسان برای چیزی جزئی قرار داد بقیهٔ اجزاء هم حتماً جسم است و دارای اجزاء دیگر. اگر گفتیم مخلوق خدا عین ذات خداست و معتقد شدیم که مخلوق یک موجی است از دریای وجود مقدّس پروردگار یعنی جزئی از اجزاء خداست مخلوق یک چیز و خالق یک چیز، اینجا جزئی برای خدا قرار داده‌ایم و خدای تعالی می‌فرماید: «انسان کفران کننده است، کافر است، به آن چه که باید معتقد باشد اعتقاد ندارد. کفور است و یک کفران آشکارائی دارد. پس بنابراین ما که از قرآن می‌خواهیم دربارهٔ توحید و خداشناسی بهره برداریم اول کاری که می‌کنیم این است که خدا را دارای اجزاء ندانیم.

---

۱ – سوره مبارکه زخرف آیه ۱۵.

۲ – سوره مبارکه صافات آیات ۱۶۰-۱۵۹.

«خداوند مجرد مطلق است»

خدای تعالی مجرد مطلق است، مجرد مطلق آن چیزی است که نه زمان دارد نه مکان، نه اجزاء دارد، بلکه یک وجودی است که ما به هیچ وجه ذات مقدسش را نمی‌شناسیم.

«عدم تفکر در ذات خدا»

اول قدمی که باید برداریم این است که **«فاذا انتهی الکلام الی اللّه فامسکوا»**[1] وقتی که سخن‌تان به ذات مقدّس پروردگار می‌رسد سخن را تمام کنید. که متاسفانه بعضی کلامشان به پروردگار رسید و در ذات او فرو رفتند و به کفر منتهی شدند **«ایاکم و التفکر فی اللّه فان التفکر فی اللّه لا یزید الاّ تیها»**[2] در روایت دیگری دارد جز گمراهی چیزی بر انسان افزوده نمی‌شود. انسان وقتی به ذات خدا رسید، ذات خدا چیست؟ کجاست؟ که همین کلمات هم نباید گفته شود وقتی سخن‌تان به ذات خدا رسید آن را تمام کنید، حرف نزنید. علّت این دستور است که ما هر چه را می‌خواهیم بشناسیم باید نمونه‌اش را با حواس ظاهری‌مان دیده باشیم؛ یا لااقل عقلمان بر او احاطه پیدا کند و چون نه عقل بر ذات مقدّس پروردگار احاطه پیدا می‌کند و نه با حواس ظاهری چیزی که نمونهٔ ذات مقدّس پروردگار باشد دیده‌ایم، لذا ما نمی‌توانیم سخن از ذات پروردگار به زبان جاری کنیم،امّا در صفات خدا چرا. لذا اول سخنی که رسول

---

۱ – کافی جلد۱ صفحه ۹۲ و بحارالانوار جلد۳ صفحه ۲۵۹.

۲ – بحارالانوار جلد۳ صفحه ۲۵۹ حدیث ۴.

اکرم بعد از بعثت فرمود این نبود که بیایید ذات خدا را بشناسید، ذات خدا را ببینید، حتی نفرمود بیایید به خدا معتقد باشید بلکه فرمود بیایید بگویید «**لا اله الا الله**» تـا رستگار شوید. اول بحثی که دربارهٔ خدا و در معرفت خدا باید شما یاد بگیرید ایـن است که خدا یکی است.

«حقیقت لا اله الا اللّه دلیل بر وحدانیت خداوند»

«**لا اله الا اللّه**»؛ یعنی یک خدا دارید، یک حقیقت است، یک علم است و یک قدرت است که نظم عجیب عالم را به وجود آورده. این عالم با این عظمت، این ستاره‌ها و این کهکشانها و این افلاک دائماً در حرکتند بدون این که کوچک‌ترین برخوردی با یکدیگر داشته باشند، بدون این که بی‌نظمی مختصری داشته باشند. در وجود خودتان نگاه کنید! این بدن شما آن چنان ساخته شده که همه چیزش منظم است.حتی نقش سر انگشتان‌تان، اگر تمام مردم دنیا را شما به صف کنید نقش سر انگشتان شما با نقش سر انگشتان همه آنها متفاوت است لذا این دلیل بر وحدانیت خدا است.

«مثال درب و پنجره در اثبات توحید»

یک مثالی برایتان می‌زنم تا مسئله کاملا روشن شود. اگر شما یک درب و پنجره‌ای داشته باشید که درب را یک نفر نجار درست کرده باشد و پنجره و جای پنجره را یک بنّا، اگر این دو با هم دقیق در آمد و حتی یک میلی متر با هم جدائی نداشت، شما می‌گویید: ولو این که دو نفر این پنجره و درب آن را درست کرده‌اندیک فکر داشته‌اند، یک تعهد داشته‌اند، در باطنشان یک مصلحت اندیشی در کار بوده یعنی اگر بدن این دو نفر را شما بردارید، یک مصلحت اندیشی در کار باقی می‌ماند و آن این که این پنجره و این درب، در این اندازه و این سانتی متر باشد. این مثال خیلی روشن است. خدای تعالی در تمام عالم هستی این کار را کرده و همین که منظم است همین که کارها روی حساب صحیحی انجام می‌شود دلیل بر وحدانیت خداست. خداکه بدن ندارد پس یک علم، یک دانش، یک چیزی که مصالح را می‌داند باقی می‌ماند.

«نظم عالم نشانه توحید»

شما اگر می‌بینید خورشید در جای خودش در حرکت است ماه در جای خود، منظومهٔ شمسی میلیاردها سال است می‌چرخد و به هم نخورده و هیچ یک از اینها از نظم خودش خارج نشده، از این می‌فهمید که یک علم و یک قدرت در کار است که اینها را می‌چرخاند، در قرآن خدای تعالی می‌فرماید: «**لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلاَّ اللَّهُ لَفَسَدَتَا**»[1] اگر در عالَم، در آسمان و زمین خدایانی غیر از خدای واحد یکتا می‌بود آسمان و زمین فاسد می‌شد، آسمان و زمین بهم می‌خوردند چون دو فکر، دو علم، دو قدرت، کنار یکدیگر کار می‌کردند و طبعاً وقتی که وحدت نداشته باشند اختلاف دارند و طبعاً اختلافشان در آسمان و زمین ظاهر می‌شد در نتیجه آسمان و زمین فاسد می‌شد. بنابراین این مطلبی که عرض کردم دلیل بر توحید است بر این اساس اگر کسی دقت کند(که شما طبعاً باید جزء دقیق‌ترین افراد باشید) با قلب پاکی که خدا به شما عنایت کرده، با صفای قلبی که دارید باید وحدانیت ذات مقدّس پروردگار از نظرتان خیلی واضح شده باشد.که می‌فرماید: «**و فی کل شیء له آیة تدل علی انه واحد**»[2] یکی می‌گفت که چرا گفته‌اند: «**تدل علی انه واحد**» باید بگویند که خدا را این نشانه‌ها ثابت می‌کند ولی نه؛ علاوهٔ بر اثبات وجود خدا بیشتر از همه وحدانیت ذات مقدّس پروردگار را اثبات می‌کند، پس بنابراین مطلب این بود که خدای تعالی واحد است و دلیلش هم این است که همهٔ چیزها با همه هماهنگ است؛ حتی دقیق‌تر از درب و پنجره که مثال زدم، بلکه شما شنیده‌اید و می‌دانید و در تقویم‌ها حتی نوشته‌اند خسوف

---

۱ – سوره مبارکه انبیاء آیه ۲۲.

۲ – بحارالانوار جلد ۸۱ صفحه ۱۸۴ و عدة الداعی صفحه ۳۲۱.

و کسوف چه وقت حاصل می‌شود تا سیصد سال دیگر می‌توانند این را تعیین کنند. ببینید چقدر عالم منظم است. یعنی تا سیصد سال دیگر می‌توانند بگویند چه دقیقه‌ای، چه ثانیه‌ای، این کره می‌آید در مقابل آن کره واقع می‌شود و نمی‌گذارد نور این کره به کرهٔ بعدی برسد. نظم را ببینید! یا همان نشانه‌ای که عرض کردم خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «**سَنُرِيهِمْ آيٰاتِنٰا فِي الْآفٰاقِ**»[1] شما در آفاق نگاه کنید، آسمان‌ها را نگاه کنید، زمین را نگاه کنید، تمام کهکشانها را نگاه کنید، اینها همه نشانهٔ وحدانیت خداست و نشانهٔ خداست «**وَ فِي أَنْفُسِهِمْ**»[2] راه دوری نمی‌خواهد بروید در باطن‌تان، در قلب‌تان، در ریه‌هایتان، شاید مشکل باشد کار متخصصین باشد که چقدر منظم است حتی صورتتان که تمام قطعات صورت شما آیتیّت دارد و با هیچ فردی از افراد بشر که الان بیشتر از شش میلیارد جمعیتند تطبیق نمی‌کند. در عین حال صورت‌تان را هم مشکل است نگاه کنید.

«نقش سر انگشتان در اثبات توحید»

در بدنتان نزدیک‌تر از سر انگشتان برای نگاه کردن چیزی نیست. من که روی منبر نشسته‌ام می‌توانم سر انگشتانم را نگاه کنم شما که آنجا نشسته‌اید می‌توانید سر انگشتان‌تان را نگاه کنید همه می‌توانیم همین الان در هر جایی که باشیم نگاه کنیم خیلی ساده است، کسی هم اعتراضی نمی‌کند که چرا سر انگشتانت را نگاه می‌کنی؟ دربارهٔ همین سر انگشتان. خدای تعالی می‌فرماید: «**لاٰ أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيٰامَةِ وَ لاٰ أُقْسِمُ**

---

۱ – سوره مبارکه فصلت آیه ۵۲.

۲ – سوره مبارکه فصلت آیه ۵۲.

بِالنَّفْسِ اللَّوّامَةِ أَ يَحْسَبُ الْإِنْسانُ أَلَّنْ نَجْمَعَ عِظامَهُ بَلىٰ قادِرِينَ عَلىٰ أَنْ نُسَوِّيَ بَنانَهُ»[1] خدا قادر است که روز قیامت این نقش سر انگشتان شما را هم تنظیم کند. این نقش سر انگشتان چه آیتیّتی دارد؟ شما اگر انگشت‌تان را بزنید در مرکب و بعد روی یک کاغذ سفیدی بگذارید و با سر انگشت شش میلیارد جمعیت بخواهید تطبیق بدهید نقش دومی پیدا نمی‌کنید که مساوی با نقش سر انگشتان شما باشد. نه آنچه که الان هستند، بلکه با میلیاردها جمعیتی که از دنیا رفته‌اند و میلیاردها جمعیتی که بعداً خواهند آمد، این نقش سر انگشتان شما با آنها مساوی نیست. من با یک دانشمند متخصص این فن صحبت می‌کردم می‌گفتم آنهایی که از دنیا رفته‌اند و آنهایی که بعداً خواهند آمد چرا؟ گفت: برای این که اگر یک دزد عمر زیادی بکند و یک جوانی که بعد از دزدی او حتی متولد شده و نقش سر انگشتانش با نقش سر انگشتان این مساوی باشد ما می‌رویم او را می‌گیریم نه دزد را. اگر آمد و نقش سر انگشتان یک انسان با دیگری مطابق بود تمام علم انگشت نگاری بهم می‌خورد لذا باید آن را کنار گذاشت، چرا که نتیجه ندارد، حجیّت ندارد، الان برایش حجیّتی قائلند که از امضای انسان حجیّتش بیشتر است. آن قدر حساس است که خدای تعالی در شکم مادر که بودید یعنی یک قدرت و علمی تمام نقش سر انگشتان را در علمش سپرده و الان که می‌خواهد این یک بچه را در رحم خلق کند باید حتماً جوری خلق کند که با همهٔ آنها مخالف باشد.

«اثبات توحید توسط دانشمند آلمانی»

مثال آن خیلی ساده است یکی از دانشمندان آلمانی به نام کرسی موریس، کتابی دارد به نام «خلقت انسان» در آنجا می‌نویسد که اگر شما ده ورق یک کتاب ده ورقی را

---

۱ - سوره مبارکه قیامت آیات ۴-۱.

در مقابل یک کور بگذارید و بگویید صحافی کن، این دستش که می‌رود صفحهٔ اول را بخواهد بردارد از ده احتمال یک احتمال است که صفحهٔ اول را اول بردارد، چون احتمال دارد صفحهٔ دوم یا سوم یا تا دهم را بردارد، وقتی بخواهد صفحه دوم را بردارد از صد احتمال یک احتمال دارد صفحهٔ دوم را بردارد، همین طور کم‌کم تا صفحهٔ دهم آن قدر احتمال ضعیف می‌شود که شما اگر دیدید یک کوری که هیچ احساسی از هیچ جهت دیگر نداشته باشد آشنایی دیگری نداشته باشد بخواهد صفحهٔ اول را اول، صفحهٔ دوم را دوم، صفحهٔ سوم را سوم، تا ده صفحه پشت سر هم بردارد شما می‌گویید محال است که این کور این کار را کرده باشد. ده صفحه کتاب را می‌خواهد صحافی کند. احتمالات آن قدر ضعیف می‌شود که هیچ کس باور نمی‌کند بدون علم، بدون قدرت، پشت سر هم انجام شده باشد آن وقت شش میلیارد صفحه، همهٔ صفحات غیر از صفحه اول، هر صفحه غیر از صفحهٔ دوم، این جوری تنظیم کرده؟ اینجا نمی‌گویید یک ناظمی در کار بوده نمی‌خواهید بگویید یک خدایی دست در کار بوده؟ یک واحدی که اسمش ذات مقدّس پروردگار است با این علم و دانشش این کار را کرده است؟

«علّت انکار وجود خداوند»

چرا سخت‌مان است، علّتش چیست؟ علّتش این است که ما با این حواس محدودمان که وابستهٔ شدیدی به آن هستیم و هر چه داریم می‌خواهیم در همین راه قرار بدهیم خدا را حس نمی‌کنیم. شما یک اتوبوسی را می‌بینید راه می‌رود آیا چون راننده‌اش را نمی‌بینید می‌توانید بگویید راننده ندارد؟ اتوبوسی که در جاده با این سرعت می‌رود و تمام علائم راهنمایی و رانندگی را رعایت می‌کند شما نمی‌توانید

بگویید که چون من راننده را نمی‌بینم، چون ناظم عالم را من مشاهده نمی‌کنم آن هم با این چشم محدود پس وجود ندارد؟ و از او غافل باشید چون غفلت هم مثل باور نداشتن است. خدای نکرده کارهای خلاف هم بدتر از باور نداشتن است آن‌که خدا را باور ندارد هر کاری در مقابل ذات مقدّس پروردگار انجام می‌دهد چون خدایی را قبول ندارد که خودش را مجرم بداند،امّا آن کسی که خدا را قبول دارد، مسلمان است و با چشم حقیقی‌اش او را می‌بیند ولی با چشم ظاهریش نمی‌بیند چگونه کار خلاف بکند، گناه بکند، معصیت بکند، دروغ بگوید؟ خدای تعالی همه جا هست. از کثرت ظهور دیده نمی‌شود. یک مثال خوبی مرحوم فیض کاشانی در این باره می‌زند می‌گوید: ماهی‌ها یک روز جمع شدند با همدیگر گفتند دیگران می‌گویند حیات ماهی به آب است. این آب کجاست که ما آن را ندیده‌ایم؟ یکی از اینها گفت در فلان اقیانوس یک ماهی پیری هست او آب را دیده همه حرکت کردند رفتند نزد او ،او گفت شما غیر آب را به من نشان بدهید که بر شما احاطه داشته باشد تامن آب را به شما نشان بدهم.

«نیرو وقدرت، نشانهٔ وجود خدا»

وحدانیت خدا و اثبات وجود خدا این چنین است که عرض می‌کنم الان شما این دست‌تان حرکت می‌کند این حول و قوه را از کجا آورده‌اید؟ اگر مال تو است آن را نگه‌دار اگر مال تو است، دستت درد گرفت نگذار درد بگیرد، اگر مال تو هست بعد از مردنت حرکت بده، مال تو نیست، پس مال کیست؟ مال خداست. این حرکات شما، این دیدن شما، این شنیدن شما، اینها همه مال خداست و باید مرتب گفت: «**لا حول و لا قوة الا بالاه العلی العظیم**» همهٔ اینها مال خداست خدای تعالی است که همهٔ ما را اداره می‌کند. شما دربارهٔ یک انسانی که راه می‌رود می‌گویید که این آدم بیدار است،

زنده است. روح او را مگر دیده‌اید که زنده است یا بیدار است؟ اگر همین الان بمیرد یا همین الان او خواب باشد شما زنده بودن یا خواب نبودن او را آیا مشاهده می‌کنید؟ چه فرقی دارد شخصی که خواب است با شخصی که بیدار است؟ چه فرق می‌کند شخصی که مرده با شخصی که زنده است؟ از نظر چشم و ابرو که فرقی نکرده، از نظر قیافه که فرقی نکرده، شما می‌گویید این روح دارد آن روح ندارد. عالم هستی با این حرکت زمستان زمین می‌میرد، تابستان زنده می‌شود، این گلها، این برگها، از درخت‌ها بیرون می‌آید. این حرکتی که مشاهده می‌کنید چرا نمی‌گویید در این اجسامی که باید بی‌حرکت باشد یک قدرت و یک علمی هست علم هست به خاطر این که همهٔ اشیاء طبق مصالح صحیح حرکت می‌کنند و قدرت هست چون هر چیزی را که مصلحت باشد، خدا آن نیرو را خلق می‌کند.

«معنای نزدیک بودن خداوند»

همین الان که شما اینجا نشسته‌اید نزدیک‌ترین موجودات به شما خداست. یک کسی از من پرسید که چرا خداوند می‌فرماید: «**نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ**»[1] این معنایش چیست که خدا از خودم به خودم نزدیک‌تر است؟ گفتم: الان رگهای قلب تو، رگ گردن تو، تو نمی‌توانی بفهمی که داخلش چه می‌گذرد از رگهای گردن و از رگهای قلب شما اطلاع ندارید ولی خدا اطلاع دارد. پس «**نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ**» علم خدا که عین ذات خداست تو رگهای تو وارد است و می‌داند و تو نمی‌دانی چرا؟ به خاطر این که تو با این چشم باید ببینی. اگر یک وقتی هم عکس برداری از این قلب می‌کنند با دستگاههای مختلف، آن چنان نزدیکش می‌کنند که به چشم‌شان نزدیک

---

۱ - سوره مبارکه ق آیه ۱۶.

شود.امّا یک وقت می‌بینید امام‌تان حضرت بقیه اللّه یا ائمه اطهار رزر یـا پـیامبر اکرم به شما نگاه می‌کند، می‌گوید رگ قلب تو دارد می‌گیرد مواظب خودت باش چون علم هر چیزی در نزد امام‌تان هست. خدا رحمت کند مرحوم حاج ملا آقا جان، در بازار زنجان داشت راه می‌رفت به دوست صمیمی من که به او اعـتماد قـوی دارم فرموده بود که مرگم دارد سراغ من می‌آید چند قدمی برداشت یک سکویی بود آنجا دراز کشید فوت کرد. بعضی از اولیاء خدا هم از رگهای قلب خود لابد اطلاع باید داشته باشند والا ایشان سکته کرد؛ کسالتی نداشت که بگوییم مثلاً طبق آن کسالت اطباء گفته باشند در فلان وقت می‌میری. حتی اطبای خیلی قوی، بسیار قدرتمند اعلام می‌کنند که فرد چند روز دیگر می‌میرد و حال این که سالها بعد او زنده می‌ماند. این معانی احاطهٔ علمی پروردگار به شما است.

«طریقهٔ انس با پروردگار»

شما هیچ وقت تنها نیستید،در اتاق تنها نشستید با همین خدایی که «**أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ**» است حرف بزن. عادت کن به حـرف زدن و انس بـا پـروردگارت ایـن خدای واحد، این خدای یکتا، این خدای فرد، این را بدانید «**لایشغله شأن عن شأن**»[1] یعنی با تو صحبت می‌کند مثل این که در تمام عالم هستی یک موجود را خلق کرده و آن تو هستی و همهٔ کارش هم فقط ادارهٔ توست. این معنای «**لایشغله شأن عن شأن**» است. نمی‌خواهد در صف بایستید که نوبت شما بشود و با او حرف بزنید. وحدانیت الهی، این صفات حمیدهٔ الهی، این احاطهٔ الهی، ایجاب می‌کند که تو هر چـه دورت خلوت‌تر باشد هر چه اطرافت کم‌تر انسانی باشد که حواست را پرت کند بهتر بتوانی با

---

۱ – تفسیر امام عسکری صفحه ۶۶ و بحارالانوار جلد ۸۷ صفحه ۱۵۴.

او حرف بزنی. حضرت سیّد الشهداء نمونهٔ بارزی است برای این توجّه به پروردگار، امام ماست. شاید سخت‌ترین جایی که یک انسان به فکر خودش باید باشد جایی است که یک جراحتی بر بدن وارد شده است و می‌خواهد هر طوری هست دردش را کاهش بدهد، ناراحتی‌اش را از بین ببرد. ولی می‌بینیم حضرت ابی عبداللّه الحسین در میان گودی قتلگاه افتاده، بدانید آقایان من نمی‌خواهم حرف‌های روضه خوانها و اهل منبر را برای شما تکرار کنم. یک مطلب عقلی است در جنگی که سی هزار جمعیّت یک طرف واقع شده‌اند، حضرت ابی عبداللّه الحسین یک طرف و به خصوص بعد از آن که تیری به قلب نازنیش خورده و از روی اسب به روی زمین افتاده، می‌دانید چقدر جراحت بر این وجود مقدّس وارد می‌شود؟ از آن طرف لب‌های مبارکش تشنه است. حتی در روایت دارد آن قدر حضرت ابی عبداللّه الحسین تشنه بود که آسمان را مثل دود می‌دید. در عین حال راوی می‌گوید آمدم ببینم سخن ابی عبداللّه الحسین چیست؟ دیدم می‌فرماید: «**رضاً برضائک، تسلیماً لامرک، لامعبود سواک**»[1] با خدا مناجات می‌کند خدا را می‌بیند در آغوش پروردگارش قرار گرفته.

«پایان کلام»

خدایا! این دعای ما را مستجاب بفرما که ما هم در وقت مردن به یاد تو باشیم. سر ما در دامن امام زمان‌مان باشد دائماً به مقام رضا و تسلیم رسیده باشیم و بگوییم: «**رضاً برضائک، تسلیماً لامرک، لامعبود سواک، یا غیاث المستغیثین**» «**اللهم صل علی محمد و آل محمد، اللهم انت الکشاف الکرب و البلوی، و الیک استعدی فعندک العدوی**

---

۱ - ذریعة النجاة صفحه ۱۴۵.

و انت ربُّ الاخرة و الدنبا فاغث یا غیاث المستغیثین عبیدک المبتلی فاره سیده یا شدید القوی» خدایا! ما مبتلای به چشم و دید ظاهری‌مان هستیم چکار کنیم؟«**فاره سیده یا شدید القوی»** امام زمان را به ما نشان بده، خدایا! بـه آبـروی خـاندان عـصمت و طهارت در دنیا و آخرت دست ما را از دامنش کوتاه مفرما، ایمان کامل به همهٔ ما مرحمت بفرما، یقین کامل به همهٔ ما عنایت بفرما خدایا! امام زمان ما را امروز که جمعه است و انتظار ظهورش را داریم، توقع ظهورش را داریم، خدایا! او را ظاهر بفرما پروردگارا! همهٔ ما را از بهترین یاران و اصحابش قرار بده. قلب مقدسش را از ما راضی بفرما، پروردگارا! به آبروی آن حضرت قسمت می‌دهیم تمام شرائـطی کـه یـاران آن حضرت دارند در ما ایجاد بفرما، توفیق تزکیه نفس به همهٔ ما مرحمت بفرما، توفیق توحید خودت و اعتقادات صحیح را به ما مرحمت بفرما، خدایـا! امـواتـمان غـریق رحـمت بـفرما، پـروردگارا! بـه آبـروی آقـایمان حـضرت حـجت بـن الحسـن گرفتاری‌هایمان برطرف بفرما، عاقبت امرمان را ختم به خیر بفرما.

«جلسهٔ سوّم»

«توحید- علم و قدرت خداوند»

«اعجاز انبیاء و علّت آن»

طبعاً همهٔ انبیاء که فرستادگان الهی بودند برای مردم در مرحلهٔ اول نشانه‌هایی بسیار صریح و واضح می‌آوردند. مثلاً در جریان حضرت موسی ایشان عصایش را می‌انداخت و اژدهایی یا مار بزرگی می‌شد یا دستش را در گریبان می‌کرد وقتی بیرون می‌آورد همه جا را روشن می‌نمود. از این قبیل معجزات، همهٔ انبیاء داشتند. این برای مردم عوام بود که معجزه را به آنها نشان می‌دادند و مردم عوام معمولی با معجزه بهتر گرایش پیدا می‌کنند و بهتر متوجه خدا می‌شوند. ولی دانشمندان، اهل تحقیق و به طور کلی مردم آخر الزمان به خصوص مردم زمان ما باید با علم و حکمت، با دانش، با تفکر، با استدلالات عقلی، خدا را بشناسند. ممکن است الان در این مجلس یک کوری ناگهان شفا پیدا کند و بینا شود؛ در کنار این عمل یک استدلال قوی عقلی برای شما در اثبات وجود خدا گفته شود. اینجا حتی همین جمع شاید دو دسته شوند، یک دسته وقتی می‌بینند کور شفا پیدا کرده زودتر به خدا ایمان بیاورند و آرامش پیدا کنند در مقابل آن استدلال قوی عقلی، یک عده هم آن استدلال قوی عقلی را بهتر قبول می‌کنند. با همین قبول کردن و ایمان آوردن، انسانها شناخته می‌شوند که کدامیک با عمق و علم و با حکمت به حقایق متوجه می‌گردند و کدام دسته با یک مسائل ظاهری.

«ایمان مردم، قبل و بعد از پیامبر اکرم »

در یک بررسی کامل، انسان متوجه می‌شود که خدای تعالی مردم قبل از زمان پیامبر اکرم را عوام دانسته و بیشتر با معجزات حتی از این قبیل مثل کور شفا دادن،

فلج را شفا دادن، مرده را زنده کردن؛ عصا را انداختن و اژدها شدن و امثال اینها، آنها را متوجه خدا نموده ولی وقتی که پیامبر اکرم مبعوث شد خدا به او کتاب داد. علم و حکمت داد علم و حکمتش را در سطح معجزه قرار داد. آن چنان این علم و حکمت برای مردم ارزشمند بود که دانشمندان بزرگ دنیا را متوجه خدا کرد. تا امروز که طبق آمار گرفته شده شاید یک درصد و بلکه کمتر هستند کسانی که معتقد به خدا نباشند و باید پیرو همین حرکت ما هم حرکت کنیم. آیات الهی را تنها در معجزه، آن هم معجزات ظاهری ندانیم بلکه آیات پروردگار یعنی نشانه‌های خدا را در همه چیز تصور کنیم. مثلاً یکی از چیزهایی که خدا را کاملا نشان می‌دهد با راهنمایی فکر و عقل همین موجوداتی است که در عالم هست. دربارهٔ نظم عجیب عالم، وحدانیت خدا به وسیلهٔ استفاده از وحدت مصنوع دلالت بر وحدت صانع می‌کند. نظم عجیب عالم دلالت بر ناظم واحدی دارد.

«راز شعور حیوانی»

در مورد حیوانات بحثی است که حیوانات دارای شعور حیوانی هستند. شعور حیوانی همان چیزهایی است که حیوانات برای بقاء و حیات خویش دارند. مثلاً حیوانی را که شما بررسی کنید می‌بینید هم می‌داند چه باید بخورد (گوشت خواران گوشت می‌خورند و گیاه خواران، گیاه می‌خورند) و هر حیوانی می‌داند چگونه توالد و تناسل کند. هر حیوانی می‌داند که داروی امراضی که متوجه او می‌شود چیست بالأخره به حیاتشان ادامه می‌دهند و حیات خود را حفظ می‌کنند. بر این اساس یک سؤال پیش می‌آید که آنها آن چه را می‌دانند از کجا یاد گرفته‌اند. چون بذاته نمی‌توانند خودشان چیزی را بدانند. شما اگر در کتابهایی که دربارهٔ موریانه‌ها و مورچگان و حیواناتی که

دسته جمعی زندگی می‌کنند دقت کنید می‌بینید کارهای عجیبی که هنوز بشر به آن نرسیده انجام می‌دهند. کتابهایی دربارهٔ موریانه، مورچه و زنبور عسل نوشته شده که گاهی خواندنش باید جنبهٔ درسی پیدا کند. یک موریانه و یک زنبور عسل در مهندسی آن چنان قوی کار می‌کند که شاید مهندسین در بین انسانها بعد از سالها درس خواندن نتوانند مانند آنها کار بکنند. من نمی‌خواهم دربارهٔ زندگی مورچگان و موریانه و زنبور عسل و امثال اینها برای شما صحبت کنم شما خودتان می‌توانید در زندگی حیوانات مطالعه کنید چون خدا به حیوانات عقل نداده، حیوانات قوهٔ تفکر ندارند خدا به آنها الهام می‌کند یا حتی وحی می‌کند. پروردگار متعال دقیقاً به مورچه، به موریانه و زنبور عسل وحی می‌کند که چه بکن، چگونه خودت را حفظ کن و چگونه مفید برای مردم باش. خدای تعالی می‌فرماید: «**وَ أَوْحىٰ رَبُّکَ إِلَى النَّحْلِ أَنِ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبٰالِ بُيُوتاً**»[1] ما به زنبور عسل وحی کردیم که از کوهستانها برای خود خانه اتخاذ کن، چون در آنجا گلها بیشتر و هوا بهتر است و برای مردم عسل تهیه کن تا آنها استفاده کنند. دربارهٔ مورچگان هم داریم، دربارهٔ سایر حشرات و حیوانات تقریبا به همین مضامین در روایت هست. اینها چون شعور دارند ولی عقل و تفکر ندارند باید خدای تعالی با آنها مستقیم حرف بزند. عینا مانند بچهٔ خردسالی که هنوز عقل و تفکری ندارد می‌بیند پدر با او حرف می‌زند، راهنمائیش می‌کند، دستش را می‌گیرد و نمی‌گذارد به حال خودش باقی بماند. به بچهٔ خردسال بیشتر توجّه می‌شود بیشتر با او حرف می‌زنند. ولی وقتی که همین کودک خردسال به عقل و فکر و علم رسید و توانست خودش فکر کند، تعقل کند، می‌بیند پدر گاهی یک مسائلی را که می‌داند به مصلحت اوست به او نمی‌گوید. یا خودش، یا به زبان حالش، به آن فرزند می‌گوید باید خودت فکرت را به کار بیندازی و

---

۱ – سوره مبارکه نحل آیه ۶۸.

از عقلت استفاده کنی. خدای تعالی هم نسبت به حیوانات این طور است. حیوانات نمی‌توانند خودشان گلیم خود را از آب جمع کنند لذا خدا به آنها وحی می‌کند، با آنها صحبت می‌کند، راهنمائی‌شان می‌کند و آنها را هدایت می‌کند. آنجا که حضرت موسی به فرعون گفت: «**قٰالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطىٰ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدىٰ**»[1] پروردگار من می‌دانی کیست؟ آن کسی است که خلقت همهٔ چیزها را به آن مخلوق داده. مثلاً به آن حیوانی که گوشت خوار است دندان نیش داده، به آن حیوانی که علف خوار است نداده و همین طور سایر چیزها، از قبیل معده و از قبیل مثلاً دستگاه هاضمه و بعد هدایتش کرده.

«فرق هدایت انسان و حیوان»

هدایت، مستقیم از جانب پروردگار است. من یک وقتی مثالی زدم که چون مرغ دانه‌های خوب را از میان دانه‌های بد جمع می‌کند، یک مشت گندم از چوب ساختند شبیه به گندم‌های معمولی، که اگر جلوی شما می‌گذاشتند فرقی بین گندم طبیعی و گندم چوبی نمی‌گذاشتید اینها را مخلوط کردند و ریختند جلوی مرغ، مرغ تمام گندم‌های طبیعی را جمع کرد و خورد و گندم‌های چوبی را در جا گذاشت. اینجا می‌دانید چه می‌شود و باید چه اعتقادی داشته باشید که انشاء اللّه خواهید داشت؟ با تفکر در آیات الهی، اینجا وقتی مرغ نوک به زمین می‌زند خدا به او می‌گوید این را بخور آن را نخور، این را بخور آن را نخور، به همین صراحت، و خدا تمام موجوداتی که در عالم هست آن همه حشرات، آن همه حیوانات، درندگان همه را همین طور هدایت می‌کند. «**قٰالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطىٰ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدىٰ**»خدای تعالی به بشر می‌گوید من به تو عقل دادم، تفکر دادم، انسانیت دادم، قدمهایت را بردار بیا، بیا، تا خلیفه اللّه شوی، جلو بیا تا

---

۱ – سوره مبارکه طه آیه ۵۰.

چشمت عین اللّه گوشت اذن اللّه زبانت لسان اللّه شود. آن قدر جلو بیا تا خلیفهٔ من، جانشین من، مَثَل اعلای من در روزی زمین باشی. من اگر به تو بگویم این را بخور آن را نخور تو مثل یک حیوان بزرگ می‌شوی ولی ترا به خودت وا گذاشتم به تو اختیار دادم، تفکر دادم، تو را یکی و خودم را یکی حساب کردم، تو بندگی مرا بکن، راهنماهایی به تو دارم که با عقلت با تفکرت باید پیش بروی و از همه چیز استفاده کنی و تو گُل سر سبد مخلوقات من هستی. خدای تعالی با ما این طور رفتار کرده،خدا نسبت به همهٔ حیوانات رحمان است. به انسان روزی می‌دهد ولی نه آن طوری که به حیوانات روزی می‌دهد، تو اگر مثل یک حیوان مثل یک مورچه رفتی در لانه ات و سرتاسر زمستان را خوابیدی به تو روزی نمی‌دهد. به تو تفکر داده عقل داده گفته است حرکت کن روایت است حدیث قدسی است که فرمود: «**یا ارض لا ترزق عبادی**» ای زمین بندگان مرا روزی نده «**الا بکدّ الیمین**» مگر با زور بازو، با کارهایی که با دستش انجام می‌دهد. چرا؟ به خاطر این که عقل را به کار بیندازد، آن چنان به کار بیاندازی که بخواهی فضا را تسخیر کنی، تسخیر فضا را خدا از روز اول برای بشر قرار داده، خدای تعالی می‌فرماید: «**سَخَّرَ لَکُمْ مٰا فِي السَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِي الْأَرْضِ**»[1] در جای دیگر می‌فرماید: «**فَانْفُذُوا لاٰ تَنْفُذُونَ إِلاّٰ بِسُلْطٰانٍ**»[2] نفوذ کنید در آسمان‌ها و نمی‌توانید نفوذ کنید مگر کار کنید، فکر کنید، عقلتان را به کار بیاندازید و از راه خودش به آسمان بروید.

«اهمیّت استفاده از فکر خود و دیگران»

مثلاً پسر شما در سن چهارده پانزده سالگی است یک روزنامه جلوی او می‌گذارید و می‌گویید جدولش را تو حل کن. چرا این کار را می‌کنید؟ چه فایده دارد؟

---

۱ – سوره مبارکه جاثیه آیه ۱۳.

۲ – سوره مبارکه الرحمن آیه ۳۳.

می‌گوئید فکرش به کار می‌افتد، حافظه‌اش به کار می‌افتد، کار می‌کند این مغز باید کار کند. همان طوری که اگر شما یک روز ورزش نکنید ممکن است ضعفی بر بدنتان حاصل شود همین طور اگر فکرتان را به کار نیندازید ممکن است فکرتان خمود بشود. اینهایی که خیلی استخاره‌ای هستند، یعنی تا به یک مشکل برمی‌خورند استخاره می‌کنند، اینها اکثرا فکرشان منحط است. اول باید فکر کرد کاملا اطراف قضیه را بررسی کرد خوب به عمق مسائل متوجه شد اگر باز هم سر دوراهی ماند از افکار دیگران استفاده کند. چون یکی از راههای موفقیت انسان، استفادهٔ از افکار دیگران است. شما فکر نکنید مثلاً یک نفر در آزمایشگاهش نشسته و هواپیما را اختراع کرده و صبح فردا در فرودگاه هواپیما را به آسمان فرستاده، نه، از سالها قبل از میلاد مسیح آنچه که تاریخ به ما می‌گوید فکر بشر این بوده است که مثل پرنده‌ها بپرد. یک قدم اول را یک نفر برداشته، قدم دوم، سوم، تا امروز هواپیما در اختیار ما قرار گرفته. انسان باید از افکار دیگران استفاده کند و یک فرد مستبد و خودخواهی نباشد. حتی از افکار کودکان گاهی انسان باید استفاده کند، باید همه را به حساب بیاورد. به پیامبر اکرم با آن همه عظمت! خدای تعالی می‌فرماید: «**وَ شٰاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ**»[1] در امور زندگی، در امور مختلف، در اموری که مربوط به آنها می‌شود با آنها مشورت کن «**فَإِذٰا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللّٰهِ**»[2] وقتی که عزم کردی، خودت تصمیم گرفتی، از افکار مردم استفاده کردی و افکار مردم را بر افکار خودت افزودی آن وقت عزم کن، توکل بر خدا کن و حرکت کن. از این قبیل مسائل در روایات زیاد آمده، باید فکرتان را رشد بدهید، افکارتان را بالا ببرید.

---

۱ – سوره مبارکه آل‌عمران آیه ۱۵۹.

۲ – سوره مبارکه آل‌عمران آیه ۱۵۹.

«راه خسته شدن از مادّیات»

وقتی که فکر بالا رفت انسان ممکن است از مادیات خسته شود. این را بدانید مادیات محدود است، ماکه هنوز عقلمان خیلی رشد نکرده و در آزمایشگاههای علمی و اکتشافی زیاد وارد نشده‌ایم ممکن است بخواهیم در مادیات جلو برویم‌به طور کلی انسان به جایی می‌رسد که به بن بست برخورد می‌کند. یعنی وقتی آسمان را تسخیر کرد و همهٔ مادیات تحت اختیارش قرار گرفتند، چون محدود است انسان به پایانش می‌رسد. این طبیعی است و از آنجا بشر باید به فکر یک عالم بی‌نهایتی بیفتد. یک عالم بسیار بالاتر، اگر فکرتان را رشد بدهید دائماً به فکر پیشرفت روحتان باشید و غذاهای مقوی به روحتان بدهید و علم و دانشتان را زیاد کنید اگر چه در علوم مادی هم زیاد کار کرده باشید می‌بینید اینها آخرش محدود است، هم از نظر تو محدود است همه از نظر جهان. از نظر تو محدود است چون تا مردن بیشتر فرصت نداری، از نظر دنیا هم بالأخره همین دنیا است و بیشتر نیست هر دو محدود است. قدم را انسان باید در جایی بگذارد که نامحدود است چرا؟ به خاطر این که انسان خودش نامحدود است خدای تعالی فرموده است: « **هُمْ فِيهٰا خٰالِدُونَ** »[1] «**خٰالِدِينَ فِيهٰا أَبَداً**»[2] یعنی همیشه در بهشت، یا در جهنم خواهی بود، دیگر مرگ از بین می‌رود. روایت دارد که در روز قیامت خدای تعالی چند اعلامیه به افراد بشر می‌دهد. یکی از آن اعلامیه‌ها این است که به احدی امروز ظلم نمی‌شود، دوم این که مرگ در عالم آخرت از بین رفته، هیچ کس نمی‌میرد. پس انسان بی‌نهایت باید جلو برود، باید دائما پیشرفت کند، حالا اول کاری که بشر باید بکند این است که از حکمتی که پروردگار در اختیارش گذاشته استفاده کند.

---

۱ – سوره مبارکه بقره آیه ۲۵.

۲ – سوره مبارکه نساء آیه ۵۷.

«فرق حکمت و فلسفه»

یک فرقی بین حکمت و فلسفه باید گفته شود و آن این است که حکمت متکی به وحی پروردگار است. و هر کس هر چه از عقل، فکر، از فکر بشریش استفاده کرد را حکمت نمی‌گویند، مقدمات حکمت، یک مقدار مربوط به کار خود انسان است بعد هم در ارتباط با پروردگار، خدای تعالی یا از طریق وحی که به انبیاء بوده یا از طریق الهام که برای همه کس هست به انسان حکمت را می‌رساند. ولی فلسفه این طور نیست، همه گفته‌اند که هر چه که بشر با فکر خودش بفهمد چه افکار بلند و متعالی مثل افکار سقراط و افلاطون و بوعلی سینا باشد یا افکار کسانی که خودشان را به فلسفه می‌چسبانند و چیزی از فلسفه نمی‌فهمند، همهٔ اینها محدود است، چرا؟ به جهت این که فکر بشر محدود است. همه جا به بن بست می‌خورند چرا؟ به خاطر این که فکر بشر به بن بست می‌خورد و به تنهایی نمی‌تواند پیش ببرد.امّا کسی که پیرو حکمت است، حکمت از جانب خداست، یک مقداری بشر باید فکر کند، کار کند، تا برسد به حکمت وقتی که به حکمت رسید راه تا خود بهشت باز است. که در بهشت هم می‌گویند قرآن را بخوان و پیش برو، جایی که به بن بست برسد و انسان متوقف شود نخواهد بود.[1] بنابراین اول کاری که ما می‌کنیم این است که از راه حکمت استفاده کنیم از راهی که خدا راهنمائی‌مان کرده، حالا حکمت را مستقیما به خودمان داده باشد یا نه، حکمت را به پیامبر اکرم و ائمه اطهار عنایت کرده باشد که چنین است.

«تفکّر در رحمانیّت خداوند»

بنابراین اگر می‌خواهید بفهمید که خدا رحمان است، به مردم نگاه کنید، عقل و فکرتان را بکار اندازید، ببینید چه بشری، حیواناتی، حشرات ریزی را خدای تعالی

---

۱ - بحارالانوار جلد۸۹ صفحه ۱۵ حدیث۸.

روزی به آنها می‌دهد. در قرآن کریم می‌فرماید: «**وَ مٰا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلاّٰ عَلَى اللّٰهِ رِزْقُهٰا**»[1] خیلی عجیب است هیچ جانداری («دابه» به معنای موجودی است که تکان می‌خورد) در روی زمین نیست که خدا به او روزی ندهد، گاهی با ذره بین نگاه کنید یک حشرات بسیار ریزی می‌بینید روی دستان شما حرکت می‌کنند، این موجود همه آن چیزهایی که بقیه موجودات دارند را دارد هر چه که فیل دارد پشه هم دارد همه موجودات را خدا روزی می‌دهد. «**وَ مٰا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلاّٰ عَلَى اللّٰهِ رِزْقُهٰا**» شما نمی‌دانید در این اتاق چند تا حشره در حرکتند و روزی اینها چیست؟ و غذایشان چیست؟ چرا، اگر چند تا مرغ در قفس کرده باشید تا حدی می‌دانید چه باید به آنها بدهید بخورند و چه آبی باید در مقابلشان بگذاریدامّا این حشراتی که یقیناً در اتاق هستند، حالا ریز یا درشت فرقی نمی‌کند، آیا شما روزیشان را می‌دهید؟ شما به اینها طعام می‌دهید؟ یا خدا این کار را می‌کند؟ این حشره همین طور هست. پشه را زدید، اصلاً نگذاشتید از بدن شما استفاده کند، صبح می‌یبیند باز هم آن بالا سرحال نشسته، شما حساب بکنید در زمستان زیر برف عجیبی که گاه تا دو متر می‌رسد این حیوانات، این حشرات، مورچه‌ها، چه کار می‌کنند، سال بعد هم می‌بینید که یک روز آفتاب می‌شود همه اینها بیرون ریخته‌اند. اینها چکار می‌کنند؟ این آب باید طبعاً وارد سوراخی که زیر زمین هست بشود، جوری خانه‌هایشان را می‌سازند که آب می‌رود آنجا، ولی به آن قسمت فوقانیش نمی‌رود و آنها سالم و زنده می‌مانند. شما یک مورچه را در آب بیندازید حتماً خفه می‌شودامّا آنجا با این که زیر زمین است خفه نمی‌شود، غذا می‌خورد. حالا یا با فعالیت خودش غذایش را تهیه می‌کند، یا مثل زنبور عسل، شما زنبورهای عسل را نگاه کنید در کندو، همه اینها در زمستان و هوای سرد در کندو

---

۱ – سوره مبارکه هود آیه ۶.

نشسته‌اند و غذا می‌خورند غذا از کجا می‌آورند؟ عسل خودشان را میخورند، عسلی که به شما قدرت می‌دهد به خود آنها قدرت نمی‌دهد؟ آن را می‌خورند یا سایر حیوانات. یک خورده روی اینها فکر کنید تا رحمانیت پروردگار را تعلیم بگیرید.آقایان بیکار ننشینید به خدا قسم روزی نیم ساعت بر هر مسلمانی به نظر من واجب است که بنشیند دربارهٔ این موضوعات فکر کند. آخر چه کسی به اینها روزی می‌دهد؟ چطور می‌شود اینها روزی می‌خورند؟ به خود حضرت موسی قسم اگر ما عقل داشته باشیم، فکر داشته باشیم، روزی خوردن یک مورچه از اژدها شدن عصای حضرت موسی مهم‌تر است. من یک وقتی اردبیل بودم دیدم آنجا مورچه‌هایش خیلی ریزند. به دوست‌مان آن کسی که میزبان ما بود گفتم می‌دانید اینجا چرا مورچه‌هایش ریزند ولی در آفریقا مورچه‌ها آن قدر بزرگ‌اند؟ گفت: نه! گفتم چون اینجا حیوانات در سال شاید یک یا دو مرتبه از زیرزمین بیرون نمی‌آیند لذا رشد نمی‌کنند ولی زنده‌اند و هستند. فکر کنید. یکی از دستورات این است روزی چند دقیقه‌ای، ساعتی، فکر کنید کم‌کم طوری می‌شود که دائماً شما در فکر همین مسائل‌اید از همین راه به جائی می‌رسید که خدا را در همه جا می‌بینید. حضرت علی می‌فرماید: «**لو کشف الغطاء ماازددت یقینا**» حضرت نمی‌خواهد خودنمایی بکند، می‌خواهد به ما بگوید شما هم اگر قدم‌تان را جای قدم من بگذارید، افکارتان مثل افکار من باشد، با افکار من حرکت کنید به جایی می‌رسید که اگر تمام پرده‌ها، حجابها رفع شوند، «**ما ازددت یقیناً**»[1] فرقی در یقین‌تان پیدا نمی‌شود. یا حضرت می‌فرمایند: «**ما رأیت شیئاً الا و رأیت اللّه قبله و بعده و معه**»[2] شما به کجا می‌توانید فکر کنید که فکرتان، عقل‌تان، توجّه‌تان به خدا و

---

۱ – بحارالانوار جلد ۴۰ صفحه ۱۵۳ و جلد ۶۶ صفحه ۲۰۹.

۲ – شرح اصول کافی جلد ۱ صفحه ۲۵۰.

قدرت پروردگار زیاد نشود؟ اینها خیلی مهم است و به نظر من بر هر مسلمانی، مخصوصاً شما که اهل تزکیه نفس و کمالات می‌خواهید باشید یا هستید واجب است، چون لقاء پروردگار از همین طریق به دست می‌آید لذا واجب است مثل نمازتان، روزه‌تان، مثل سایر واجبات‌تان که در شبانه روز بنشینید و روی این مسائل فکر کنید.

«تفکر در کنترل جمعیت حیوانات»

بحثی در بین دانشمندان بزرگ در خصوص کنترل جمعیّت حیوانات است که خیلی مهم است. مثلاً فرض کنید در حوض منزل‌تان دو تا ماهی یک نر و یکی ماده می‌اندازید، سال دیگر می‌بینید ماشاء اللّه هزار تا بچه کرده، خوب اگر تکثیر در دریا هم همین جور بشود یک وقت می‌بینید اصلاً جایی برای آب باقی نمی‌گذارند، ولی شما امسال که تور می‌اندازید همان ده تا ماهی که هر سال می‌آمد در تورتان می‌آید. این را چه کسی تنظیم می‌کند؟ جداً فکرش را بکنید، یک تخم هندوانه در باغچه می‌کارید این یک دانه صد تا تخم می‌دهد که همه‌اش بوتهٔ هندوانه می‌شود. یا بعضی از چیزها هست که به بشر اجازه نمی‌دهد کنترلش کنند. در یکی از ممالک اروپایی یک گیاهی بوده از سنخ کاکتوس که در میان خانه‌ها پیشرفت می‌کرد و یک حشره‌ای می‌آمد این را کنترل می‌کرد یعنی نمی‌گذاشت زیاد رشد کند. اینها با این حشره مبارزه کردند، حشره را از بین بردند، آن قدر این گیاه رشد کرد که در تمام اتاق‌ها، خانه‌ها آمد هر چه بردیدند و بیرون می‌ریختند باز هم زیاد بود. رفتند از همان حشره برداشتند آوردند تکثیرش کردند که بیاید و باز کار خودش را شروع کند. این حکمت‌ها را چه کسی به موجودات عنایت کرده؟ این مسائل را چه کسی به عالم تکوین محبت کرده؟ میلیونها سال است حیوانات تکثیر می‌شوند، هر حیوانی که بیشتر لازم بوده، ولو این که تکثیرش کمتر

باشد بیشتر قرارش داده مثل گوسفند، هر حیوانی که کمتر لازم بوده ولو تکثیرش زیادتر باشد مثل گرگ، کمتر قرارش داده، این تنظیم حیوانات را چه کسی می‌کند؟

«اهمیّت تفکر در علم و قدرت خداوند»

این مطالب را عرض می‌کنم برای این که با دو صفت از صفات پروردگار خوب آشنا بشوید: یکی علم خدا؛ و دوم قدرت خدا. تفکر در همین دو صفت شما را به خدا می‌رساند. یعنی روی علم و قدرت خدا فکر کنید کم‌کم هر چه که می‌بینید خدا را می‌بینید هر چه که ملاحظه می‌کنید خدا را ملاحظه می‌کنید. خودتان بنشینید فکر کنید، چرا مرد باید این شکلی باشد و زن آن شکلی باشد؟ چرا باید در حیوانات جنس نر زیباتر از ماده باشد و در انسان جنس ماده زیباتر از نر است؟ این را فکر کنید. چون آنها زیبایی و زشتی را زیاد نمی‌فهمند، باید حیوان نر را نگه دارند نسلش را حفظ کنند ولی در انسان این مسئله معلوم است حساب دارد.

«لزوم مطالعهٔ کتاب توحید مفضل»

کتاب توحید مفضل را بخوانید، حضرت امام صادق برای تزکیه نفس به مفضل توحید می‌گوید. یک روز مفضل بن عمر آمد کنار قبر پیامبر اکرم از اصحاب امام صادق بود. دید ابن ابی العوجاء و بعضی از زنادقه که آن وقت‌ها زیادتر بودند نشسته‌اند و به پیامبر اکرم جسارت می‌کنند آن هم کنار قبر پیامبر اکرم ، او خیلی عصبانی شد اوقاتش تلخ شد که چرا شما این حرف‌ها را دربارهٔ پیامبر اکرم می‌زنید و با آنها دعوا کرد. آنها گفتند تو چه کسی هستی؟ گفت من مفضل بن عمر شاگرد امام صادق هستم. گفتند: تو شاگر امام صادق نیستی! گفت: چرا هستم! گفتند: ما با

امام صادق تندتر از اینها صحبت کردیم هیچ وقت اوقاتش تلخ نشد و با ما دعوا نکرد. ببینید غضب، صفات درونی، مربوط به اصحاب امام صادق هم بوده، مفضل خودش هم پشیمان شد که چرا من این طور تند برخورد کردم. چون خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «**وَ جٰادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ**»[1] خدمت امام صادق رفت و امام فرمود: بنشین و برایش از خداشناسی حرف زد. این که من شروع کردم به این مطلب چون شما هر چه زحمت کشیده‌اید و ما زحمت کشیده‌ایم دیدیم که خیلی موفقیّت نداشته. گفتم بنشینیم یک قدری درباره توحید و خداشناسی حرف بزنیم. حضرت به مفضل فرمودند: به این حیوان نگاه کن، به فلان کبوتر نگاه کن؛ به طاووس نگاه کن و برایش توضیح دادند که انشاء اللّه آن کتاب را بخوانید و کم‌کم اینها را یاد گرفت و آن اخلاقیاتش هم درست شد. می‌دانید چرا بعضی از وقت‌ها انسان عصبانی می‌شود و غضب می‌کند؟ برای این که راه دیگری برای فرار از این مخمصه ندارد خودش را می‌خورد. اگر شما دلایل کافی برای اثبات وجود خدا داشته باشید می‌نشینید قشنگ با او حرف می‌زنید حرف حقّ هیچ وقت با غضب پیش نمی‌رود پس بنابراین به علم و قدرت پروردگار هم دقت کنید.

«تفکر در علم پروردگار»

علم پروردگار همه جا هست. شما به همین گلدان‌هایی که اینجا هست نگاه کنید اصلاً در فکرش هم نیستید بله گل خوبی است، سبزی خوبی است، در زمستان اینجا سبز است همین اندازه کافی است؟! برو ببین این برگها چطوری تنظیم شده؟ این همه گل، یک روزی کنار یک گلستانی با یک نفر ایستاده بودم او به من گفت: خدای مهربان،

---

۱ – سوره مبارکه نحل آیه ۱۲۵.

خدای رحمان، خدایی که تو را از هر چیزی بیشتر دوست دارد به تو گفته چه گلی را دوست داری برایت درست کنم قبل از این که تو انتخاب کنی برایت همه را درست کرده که هر کدام را می‌خواهی انتخاب کنی، یک گلدان خریدید بردید در خانه بنشینید روی آن فکر کنید هر ورقش دفتری است معرفت کردگار، ببینید چطور اینها تنظیم شده؟ به خدا قسم اگر فکر نکنیم فکرمان مختل می‌شود. خدای تعالی می‌فرماید: «**وَ أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسانِ إِلاّٰ ما سَعىٰ**»[1] انسان سعی خودش را به همان معنایی که در اول عرایضم عرض کردم باید بکند. چرا؟ به جهت این که فقط و فقط فکرش مختل نشود. عقل را خدا به انسان داده، فکر را انسان دارد و باید اینها را به کار بیاندازد بقیه‌اش را هم باید با خدا، با امام زمان مرتبط باشد. روز جمعه است. امروز متعلق به حضرت ولی‌عصر ارواحنا فداه است، یک کلمه! آقا ما از خودمان هیچ چیز نداریم، تا اندازه‌ای که فکرمان باید پیش برود فکر می‌کنیم، تا اندازه‌ای که باید عقل‌مان فعال باشد به کار می‌اندازیم، آقا بقیّه‌اش با شما. «**ان لله علی الناس حجتین**»[2] خدا برای انسان دو حجت قرار داده، «**حجة ظاهره و حجة باطنة**» یک حجت ظاهری که انبیاء هستند، رسل هستند، آنها سرچشمهٔ همهٔ حقایق‌اند و ائمه اطهار هستند. این حجت ظاهری و حجت باطنی که عقل است، عقلت را فعال کن، رشد داشته باش، شما در مدرسه اگر معلم باشید به آن بچه‌ای بیشتر توجّه دارید که فکرش بیشتر است، عقلش بیشتر است؛ فهمش بیشتر است، شما هم همین طور باشید تا خدای تعالی و امام زمان به شما توجّه کنند.

---

۱ – سوره مبارکه نجم آیه ۳۹.

۲ – کافی جلد ۱ صفحه ۱۶ و بحارالانوار جلد ۱ صفحه ۱۳۷.

«طریقهٔ انس با پروردگار»

فکرت را فعال کن، عقلت را فعال کن، روزی نیم ساعت بنشین به آیات الهی توجّه کن که لااقل وقتی که این نیم ساعت را شما ادامه دادید کم‌کم می‌بینید خیلی انسان لذت می‌برد. بعضی از لذایذ است که ما هنوز نچشیده‌ایم، والا ول نمی‌کنیم. شما چند دقیقه بنشینید بگویید خداجان، قربان این کارهای خوبی که انجام دادی، اگر من چشم نمی‌داشتم چه می‌شد؟ اگر من زبان نمی‌داشتم چه می‌شد؟ اگر مثلاً من گوش شنوا نمی‌داشتم چه می‌شد؟ نمونه‌هایی را خدا قرار داده که شما اقلا بفهمید چه می‌شد اینها همه هستند با خدا بنشین حرف بزن، کم‌کم می‌بینی یک لذتی بردی، به خدا قسم آنهایی که از این مناجات‌ها، تفکرها، تعقل‌ها نتوانند لذت ببرند یک خرده‌ای باید روحشان را معالجه کنند، به جهت این که یا مرده‌اند یا نزدیک است بمیرند محتضر هستند. ذائقه دیگر ندارند، نمی‌توانند بچشند، یک نیم ساعت که این جوری گفتید و گفتید و گفتید، اشک‌تان کم‌کم جاری می‌شود، توجّه‌تان به خدا زیاد می‌شود می‌بینید نمی‌توانید دست بکشید. یک ساعت می‌شود دو ساعت، دو ساعت به یک روز می‌رسد تا یک شبانه روز و دائما به یاد خدا هستید دیگر آنجا نشستن هم نمی‌خواهد. این را به همه شما بگویم نگوئید ما از کار می‌افتیم. نه! کم‌کم به جایی می‌رسید که با خدا حرف می‌زنید یاد خدا هستید مهم‌ترین کارهای فکری را هم می‌کنید، چون هم خدا کمک‌تان می‌کند و هم فکرتان. دلیلش هم آیه قرآن است که خدای تعالی می‌فرماید: «**رِجٰالٌ لاٰ تُلْهِیهِمْ تِجٰارَةٌ وَ لاٰ بَیْعٌ عَنْ ذِکْرِ اللّٰهِ**»[1] مردمانی هستند که بیع و شراع (خلاصه از بیع و شراع شروع کرده تا بروید به اختراعات و اکتشافات) از یاد خدا آنها را باز

---

۱ – سوره مبارکه نور آیه ۳۷.

نمی‌دارد بلکه خدا هم به آنها کمک می‌کند، می‌گویند: «**إِيّاكَ نَسْتَعِينُ**»[1] خدایا ما از تو کمک می‌خواهیم خدا هم کمک‌شان می‌کند. دربارهٔ بوعلی سینا دارد که هر وقت مسأله‌ای برایش مشکل می‌شد به صریح قرآن که می‌فرماید: «**وَ اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلاٰةِ**»[2] می‌رفت دو رکعت نماز در مسجد می‌خواند، وقتی که کارش به بن بست می‌رسید می‌گفت: خدایا این مسئله را برای من حل کن، خوشا آنان که دائم در نمازند «**الَّذِينَ هُمْ عَلىٰ صَلاٰتِهِمْ دٰائِمُونَ**»[3] همیشه به فکر خدا هستند، همیشه به یاد خدا هستند، و این هم که دربارهٔ بو علی گفتند، بوعلی در فلاسفه یک مقداری کنار صراط مستقیم حرکت می‌کند والا من اسم این شخصیت‌ها را با داشتن ائمه اطهار و علمای بزرگ نمی‌برم.

«مناجات با حضرت ولی‌عصر ارواحنا فداه»

خدایا! روز جمعه است این دلها همه متوجه خلیفهٔ تو، جانشین تو، امام تو در روی زمین هستند. خیلی سخت است که انسان در این ربع مسکونی کرهٔ زمین، با امامش باشد و به یاد او نباشد. «**عزيزٌ عليّ أن أرى الخلق و لا تُرى**» یا بقیه اللّه گرفتاری‌های دنیایی‌مان نمی‌گذارد ما زیاد دربارهٔ خدا و تو و دین‌مان فکر کنیم. این دوستان روز جمعه، که متعلق به شماست استراحتشان را گذاشتند آمدند در این مجلس یادی از شما بکنند. یا بقیه اللّه اگر از نظر بدنی با ما مصلحت نیست در ارتباط باشید تقاضا می‌کنیم از نظر روحی با ما در ارتباط باشید.

---

۱ – سوره مبارکه فاتحه آیه ۵.

۲ – سوره مبارکه بقره آیه ۴۵.

۳ – سوره مبارکه معارج آیه ۲۳.

«جلسهٔ چهارم»

«توحید،
اقسام رحمت پروردگار»

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم «لا یُفَتَّرُ عَنْهُمْ وَ هُمْ فِیهِ مُبْلِسُونَ وَ ما ظَلَمْناهُمْ وَ لٰکِنْ کانُوا هُمُ الظّالِمِینَ وَ نادَوْا یا مالِکُ لِیَقْضِ عَلَیْنا رَبُّکَ قالَ إِنَّکُمْ ماکِثُونَ لَقَدْ جِئْناکُمْ بِالْحَقِّ وَ لٰکِنَّ أَکْثَرَکُمْ لِلْحَقِّ کارِهُونَ»[1]

عذاب از آنها تخفیف داده نمی‌شود و آنها در جهنّم ناامیدند.

و ما به آنها ظلم نکردیم ولی خودشان همان ستمگران بودند.

و صدا می‌زنند که ای مالک، ای کاش پروردگارت ما را بمیراند. مالک می‌گوید: شما اینجا ماندنی هستید.

این آیات بسیار تکان دهنده و بیدار کننده است. هفتهٔ گذشته دربارهٔ علم و قدرت پروردگار عرایضی عرض شد و قرار این شد که لااقل روزی نیم ساعت در صُنع پروردگار فکر کنید که انشاء اللّه فکر کرده‌اید و علم و قدرت پروردگار که عین ذات اوست برای شما روشن شده.

«لزوم تفکّر در رحمانیّت و رحیمیّت پروردگار»

این هفته دربارهٔ رحمانیّت و رحیمیّت پروردگار باید فکر کنید و یک ساعتی من دربارهٔ این موضوع و توضیح این مطلب برایتان عرایضی دارم. در قرآن مجید بیشتر از

---

۱ - سوره مبارکه زخرف آیات ۷۸-۷۵.

هر اسمی از اسماء پروردگار به رحمانیّت و رحیمیّت اشاره شده که در ظاهر دو اسم است، در روایات هم دو معنا کرده‌اند ولی از یک ریشه این لغت و این کلمه منشأ می‌گیرد. خدا رحمان است، رحیم است و بر عده‌ای از خواص هم رحمت خاصه‌اش را می‌فرستد. بنابراین رحمت پروردگار را باید به سه بخش تقسیم کنیم: رحمت عام، رحمت خاص، رحمت خاص الخاص.

«رحمت عام پروردگار»

رحمت عام پروردگار مهربانی خدا به همهٔ مخلوقاتش است و فرقی برای خدا ندارد که او کافر است یا مؤمن و یا ملحد و یا صادق است، همه را روزی می‌دهد. در قرآن کریم می‌فرماید: «**وَ ما مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلاّ عَلَى اللّهِ رِزْقُها**»[1] جانداری در روی زمین نیست مگر آن که رزقش بر عهدهٔ خداست. خوب فکر کنید، این همه حیوانات، آن همه حشرات، آن همه حیواناتی که اهلی و وحشی در هر کجا هستند مهربانی پروردگار، رحمانیّت پروردگار ایجاب می‌کند که به آنها روزی بدهد. و شکّی در آن نیست که روزی همه به عهده خداست جز بشر، که البتّه بشر را هم روزی می‌دهد ولی با عرق جبین و زحمت خودش باید کار کند. خدای تعالی همه را روزی می‌دهد، همه را جان می‌دهد، همه را حیات می‌دهد برای خدا فرقی در رحمانیّت ندارد که این شخص شمر است یا آن که فرد صالحی است به همه مهربانی و رحمانیّت را دارد. این را می‌گویند مهربانی عام، همه از این مهربانی برخوردارند. فرعون و افرادی مثل او، ائمه اطهار و اولیای خدا همه برخوردارند و رحمانیّت خدا شامل حال همه اینها می‌شود. این معنی رحمانیّت خداست و معنی مهربانی خدابه نحو عام است. مهربانی

---

۱ – سوره مبارکه هود آیه ۶.

عام پروردگار بیشتر ظهور و بروزش در دنیا است و یا در عالم‌هایی که بر ما گذشته است و از دنیا که بگذریم دیگر غضب پروردگار به عده خاصی ظالم و ملحد و بی‌اعتقاد شروع می‌شود. فعلا آن چه که ما مشاهده می‌کنیم مهربانی عام پروردگار است. مهربانی عام پروردگار فرقی بین مؤمن و کافر، مشرک و موحد نمی‌گذارد. این را می‌گویند مهربانی عام که زیاد هم شما می‌توانید دربارهٔ این مهربانی فکر کنید و رحمت خدا را مشاهده کنید و محبت پروردگار را ببینید، حتی گاهی می‌شود که آن قدر بعضی از کفار و مشرکین را خدا در رفاه گذاشته و رحمانیّت خدا شامل حالشان شده که مؤمنین تعجب می‌کنند که چرا اینها این مقدار در رحمانیت خدا قرار گرفته‌اند که روزی شخصی آمد خدمت امام صادق عرض کرد یابن رسول اللّه من بیشتر می‌بینم دوستانتان گرفتار و دشمنانتان در رفاه هستند حضرت فرمودند: که هر کس کار خوب و یا بدی دارد. گاهی ممکن است از مؤمنین کار زشتی سر بزند، خدای تعالی آنها را در همین دنیا عذابشان می‌کند، گرفتارشان می‌کند تا آن که از روز اولی که وارد عالم آخرت می‌شوند مشکلی نداشته باشند و تصفیه حساب شده باشند. و طبعاً کفار و مشرکین و معاندین هم یک کارهای خوبی گاهی دارند و از خدا مزدشان را طلبکارند و خدای تعالی در دنیا به آنها محبت و مهربانی می‌کند. در دنیا آنها را بیشتر مشمول رحمانیتش می‌کند. یا طبق آن آیهٔ شریفه که خدای تعالی می‌فرماید: «**إِنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ لِيَزْدَادُوا إِثْماً وَ لَهُمْ عَذابٌ مُهِينٌ**»[1] ما به اینها مهلت می‌دهیم، مهربانی می‌کنیم، نعمت می‌دهیم تا گناهانشان مضاعف شود. «**وَ لَهُمْ عَذابٌ مُهِينٌ**» و در وقتی که وارد بر ما می‌شوند دیگر حساب خورده‌ای نداشته باشند، تصفیه حساب شده باشند. نگویند خدایا ما فلان کار خیر را کردیم پس مزد ما چه شد؟ خدا در جواب آنها می‌فرماید: آن نعمت و آن

---

۱ – سوره مبارکه آل‌عمران آیه ۱۷۸.

مهربانی را من به تو کردم و حالا نوبت جزای اعمال توست. ایـن مـعنای رحـمت و مهربانی عام پروردگار است. گاهی می‌شود انسان به دشمنش هم مهربانی می‌کندامّـا محبت به او ندارد. خدا به افراد ظالم و ستمگر مخصوصاً افرادی مانند فرعون محبت ندارد، ولی مهربان است. گاهی می‌شود خدای تعالی همهٔ این افرادی که تحت عنوان رحمانیتشان قرار داده می‌خواهد به طرف رحیمیّت، هم آن را دعوت کند و بکشاند. نه این که فکر کنید بعضی افرادی که معمولاً افراد خوش جنسی هستند منظور است، حتی بدجنس‌ترین افراد را گاهی خدا دعوتشان کرده مـی‌بینید بـه حـضرت مـوسی و هارون خدای تعالی مـی‌فرماید: «**اذْهَبَا إِلىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغىٰ**»[1] بـروید بـه طـرف فرعون که او طغیان کرده است «**فَقُولاٰ لَهُ قَوْلاً لَيِّناً**» با نرمی با او صحبت کنید «**لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشىٰ**»[2] شاید او هم بیاید، شاید او هم با مؤمنین همراه شود و مشمول رحیمیّت پروردگار گردد. این رحمانیّت، رحمت عام و مهربانی عام است و شما روی این مسئله زیاد فکر کنید، فکر نکنید که اگر نستجیربالله خدا کارهایش حساب می‌داشت نباید به افراد ظالم و ستمکار محبت و مـهربانی بکـند ایـن مـطلب را هـیچ وقت در ذهـنتان نگردانید. جوابش همین بود که عرض کردم و انشاء اللّه روی این مسئله خوب فکر کنید تا رحمانیت پروردگار کاملا در مقابل چشم‌تان روشن شود. به هر چه نگاه کنید می‌بینید رحمانیّت الهی شاملش شده، اعم از مؤمن، متدین، کافر، مشرک، همهٔ ایـنها رحمانیت الهی شامل‌شان شده، نگویید که من رفتم فلان گناه را کردم هیچ طوری نشد. خدای تعالی صابر است،«**انما يعجل من يخاف الفوت**»[3] آن کسی عـجله مـی‌کند کـه بترسد از دستش در برود. شما وقتی که دشمنتان را می‌بینید و کاملا بر او مسلط هستید

---

۱ – سوره مبارکه طه آیه ۴۳.

۲ – سوره مبارکه طه آیه ۴۴.

۳ – بحارالانوار جلد۹ صفحه ۱۷۹ و جلد۲۴ صفحه ۳۹۵.

عجله می‌کنید که او را بگیرید و ناراحتش کنید، چرا؟ به خاطر این که ممکن است فرار کند و دیگر دسترسی به او نداشته باشید. خدای تعالی این طوری نیست. در دنیا بشدت معذبت می‌کند در مقابل ظلمی که کردی، نشد در قیامت؛ نشد در جهنم، از دست خدا و از تحت قدرت پروردگار نمی‌تواند کسی فرار کند و خدا هم عجله ندارد به جهت این که خوفی در کار نیست فراری در کار نیست «**لایمکن الفرار من حکومته**»[1] که در دعای کمیل می‌خوانیم، پس بنابراین روی این مسئله فکر کنید انشاءاللّه باید خوب فکر کنید و حقیقت را در ذهنتان بسپارید. این مجلس، مجلس ذکر مصیبت که بسیار ارزشمند است؛ نیست درس است پس خوب دقت کنید.

«رحمت خاصّ پروردگار»

بحث بعدی مهربانی خاص پروردگار است لذا در قرآن خدای تعالی مخصوصاً در بسم اللّه، این دو اسم را پشت سر هم تکرار کرده است، یعنی این دو اسم را اکثرمان مخصوصاً مؤمنین و متدینین مشاهده می‌کنیم. رحیمیّت پروردگار یک مهربانی خاصی است که به عدّهٔ خاصی متوجه می‌شود. خدا رحمان است برای همه، رحیم است برای مؤمنین چند شرط دارد که رحیمیّت پروردگار آن عنایات خاصّه، آن مهربانی خاصّ، آن محبت (اینجا می‌گویم محبت) آن محبت خاص، آن محبتی که باید به مؤمنین داشته باشد شامل حال آنها بشود. این شخصی که مشمول رحیمیّت پروردگار می‌شود یک خصوصیاتی باید داشته باشد و آن این که اول کارش این باشد که هیچ گناه نکند روز قیامت که می‌شود این افرادی که گناه نکرده‌اند، افرادی که تزکیه نفس کرده‌اند، افرادی که متوجه خدا بوده‌اند وقتی وارد قیامت می‌شوند خدا به اینها سلام می‌کند، «**سَلاٰمٌ قَوْلاً**

---

۱ - مصباح کفعمی صفحه ۵۵۶.

مِنْ رَبٍّ رَحِيمٍ»[1] من رب رحمان نمی‌گوید، از طرف پروردگار رحیم، یعنی این بودن شما در اینجا این سلامی که خدا از ناحیهٔ خودش فرستاده، این ورودتان به بهشت، این همه نعمت در اثر رحیمیت پروردگار است. خدا رحیم است یعنی مهربانی خاصی به افراد خاصی دارد.

«شرط شامل شدن رحیمیّت»

شرط اولش این است که مؤمن باشد خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «**وَ الْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسانَ لَفِي خُسْرٍ إِلاَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ**»[2] همهٔ مردم در زیانند، خدا به اینها مهربانی می‌کند، رحمانیّتش را اعمال می‌کندامّا در زیانند ضرر می‌کنند مگر کسی که ایمان آورده و عمل صالح کرده و امر به معروف نموده و به دیگران وصیت به صبر می‌کنند که آرام باشید، انتظار بکشید، انشاء اللّه روز شما هم می‌رسد « **وَ تَواصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَواصَوْا بِالصَّبْرِ**». افراد مومنی که خدا در قرآن وصفشان کرده: «**قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ**»[3] مؤمنین رستگارند و در مقابلش «**قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكّاها**»[4] رستگار است قطعاً، یقیناً کسی که خودش را نفسش را تزکیه کرده باشد. در سورهٔ مؤمنون خدای تعالی صفات تزکیه شده‌ها را بیان می‌کند تا می‌رسد به آنجا که «**وَ الَّذِينَ هُمْ لِأَماناتِهِمْ وَ عَهْدِهِمْ راعُونَ**»[5] آنهایی که به امانت‌های مردم، امانت‌های خدایی، امانتی که خدا به آنها سپرده منظور پیامبر اکرم و عترت پاک آن حضرت است، امانتی که امروز در دست ما است

---

۱ – سوره مبارکه یس آیه ۵۸.

۲ – سوره مبارکه عصر آیات ۳-۱.

۳ – سوره مبارکه مؤمنون آیه ۱.

۴ – سوره مبارکه شمس آیه ۹.

۵ – سوره مبارکه مؤمنون آیه ۸.

و باید در اختیار ما باشد و در کره زمین هست وجود مقدّس حجة بن الحسن است «**وَ الَّذِينَ هُمْ لِأَمٰانٰاتِهِمْ وَ عَهْدِهِمْ رٰاعُونَ**» و عهدشان را رعایت می‌کنند و صفات عجیبی که خدای تعالی برای مؤمنین بیان می‌فرماید که تمامش با صفات اهل تزکیه نفس تطبیق می‌کند، در سورهٔ مؤمنون بیان شده است. آنهایی مشمول رحیمیت پروردگار می‌شوند که خدای تعالی در جای دیگری از قرآن وصفشان کرده آنجا که می‌فرماید: «**وَ عِبٰادُ الرَّحْمٰنِ**» عباد رحمانند اول و مشمول رحمانیت خدا هم هستند. «**وَ عِبٰادُ الرَّحْمٰنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْناً وَ إِذٰا خٰاطَبَهُمُ الْجٰاهِلُونَ قٰالُوا سَلاٰماً**»[1] تا جایی که می‌رسند به این جمله«**وَ اجْعَلْنٰا لِلْمُتَّقِينَ إِمٰاماً**»[2] به آن مقام می‌رسند که تقاضا می‌کنند خدایا ما را برای اهل تقوا رهبر قرار بده عبادالرحمان این چنین‌اند. اینها مشمول رحمانیّت پروردگارند و علاوه بر رحمانیت، رحیمیت خدای تعالی را هم اخذ می‌کنند. برای این است که ما عرض می‌کنیم آقایان تزکیه نفس کنید، اهل تقوا باشید، کوشش کنید به خاطر هوای نفس، به خاطر این که مردم چه می‌گویند، این همه محبت پروردگار و رحیمیّت پروردگار را از دست ندهید. برای این است که در دنیا ممکن است از نظر ظاهر شما چیزی متوجه نشوید، نفهمید چه فرقی بین شما و مشرکین است، یا مملکت اسلامی شما چه فرقی با جوامع کفر دارد، اینها را ممکن است در دوران زندگی‌تان متوجه نشوید که اگر واقعا به حقیقت برسید، این را هم متوجه می‌شوید، اما یک لذت‌هایی خدای تعالی در مناجات با خودش، در ارتباط با خودش به انسان عنایت می‌کند که ما وقتی طلبه بودیم در کتاب سیوطی می‌خواندیم که «**این الملوک و ابناء الملوک**»[3] پادشاهان که در ناز و نعمت‌اند و پسران پادشاهان کجایند ببینند ما با حل

---

۱ – سوره مبارکه فرقان آیه ۶۳.

۲ – سوره مبارکه فرقان آیه ۷۴.

۳ – بحارالانوار جلد ۵۷ صفحه ۲۵۹.

یک مشکل علمی چه لذتی می‌بریم که آنها به خوابشان هم نمی‌بینند یک لذت‌های علمی هست در همین دنیا برای اهل ایمان است. یک مطلبی که برای انسان کشف می‌شود، یک حقیقتی که باز می‌شود، آن چنان انسان لذت می‌برد که شاید بگویم در دنیا در حدّ لذتی که من می‌برم وجود نداشته باشد.

«فرق مکاشفه علمی و غیر علمی»

شما اگر همین الان چشم‌هایتان را روی هم بگذارید و تمام مشاهد مشرفه را ببینید در حال خواب و بیداری و از زیارت این مشاهد کاملا استفاده کنید کیف کنید به اصطلاح این را می‌گویند مکاشفه غیر علمی.امّا مکاشفه علمی یک مطلبی است، همین معنای رحمانیت خدا یا رحیمیت خدا را اگر خدا می‌داند در همین مجلس من و شما خوب به حقیقتش برسیم، یک لذتی می‌بریم که اصلاً با مکاشفات غیر علمی قابل مقایسه نیست. چون ما اهل علوم دنیایی هستیم و اهل دنیا هستیم بد نیست برای بعضی این مثل را بزنم. یک وقتی خود من در یک بخشی مطالعه می‌کردم، خودم را نمی‌خواهم بگویم چون خیلی بچه گانه است، ولی وقتی کشفش کردم آن چنان خوشحال شدم رفتم به این و آن گفتم من یک چنین کشفی کردم که اگر مثلاً برقی را به کجا متصل کنید با یک سیم، یک چراغی روشن بشود بعضی‌ها به من خندیدند گفتند اینها همه معلوم است همه می‌دانند. یک لذتی داشت چون ابتکارش مال من بود من فهمیده بودم. شما خیال می‌کنید که این مکتشفین و مخترعین که روزها در آزمایشگاه‌ها می‌نشینند و چیزهایی را کشف می‌کنند در فشار و ناراحتی آنجا نشسته‌اند؟ لذت می‌برند! آن چنان لذت می‌برند که گاهی از خوردن و خوابیدن فراموش می‌کنند. ممکن است اقلیتی باشند که این لذت‌ها را لذت ندانند و اگر یک

حقیقت را یافتند، یک مطلبی دربارهٔ خدا، ائمه اطهار ، دربارهٔ قیامت‌شان تشخیص دادند و درک کردند آنجا می‌فهمند که لذت‌هایی که نیوتن، انیشتن و امثال اینها در آزمایشگاه می‌برند لذت نبوده، آنها لذتی بردند یک کشفی کردند برای همین دنیایشان، ولی تو یک کشفی کردی که دنیایت اصلاح می‌شود، برزخت اصلاح می‌شود، قیامتت اصلاح می‌شود و بهشتت هم اصلاح می‌شود. آنجا است که انسان می‌فهمد که لذت یعنی چه؟ اگر ما لذت رحمانیت پروردگار را، لذت رحیمیت پروردگار را بچشیم حاضر نیستیم کار دیگری کنیم. روزها می‌نشینیم روی رحمانیت خدا فکر می‌کنیم، روی رحیمیت خدا فکر می‌کنیم، انشاء اللّه هفتهٔ گذشته دوستان نشسته‌اند پای آنچه که در هفتهٔ قبل عرض کرده بودم و لذت‌هایش را برده‌اند.

«رحمت خاص الخاص پروردگار»

یک رحمت خاص الخاصی پروردگار دارد که آن مال یک عدهٔ خاص الخاصی است. بعضی می‌گویند مال ائمه اطهار است ولی این طور نیست یک لذت خاص الخاص، یک رحمت خاص الخاص، مال یک افراد خاص الخاص است. اینهایی که می‌گویند مخصوص ائمه اطهار است انشاء اللّه ندانسته می‌خواهند شما را از آن رحمت دور کنند.(خیلی مهم است) والا خدا در قرآن صریحا بیان کرده آن رحمت شامل خیلی‌ها می‌شود. فقط همت می‌خواهد، جدیت می‌خواهد، که اگر آن رحمت شامل‌تان بشود یک آرامش خاصی، یک طمأنینهٔ خاصی؛ یک ارتباطی خاص با ذات مقدّس پروردگار پیدا می‌کنید که اصلاً خودتان را از خدا جدا نمی‌دانید. ما الان یک مشکل‌مان این است که خیلی ضعیفیم اگر یک انسان به ما حمله کند می‌ترسیم، یک وعدهٔ ناجوری به ما بدهند وحشت می‌کنیم.امّا اگر انسان یک رابطهٔ خاص الخاصی با

خدا برقرار کند خدا را همیشه با خودش ببیند و مهربانی خاص، نه مهربانی خاص الخاص را از خدا مشاهده کند، به خدا قسم فکر می‌کند که با خدا است و همهٔ قدرت پروردگار هم پشت سر اوست و اصلاً دارای قدرت پروردگار است. به طور کلی با خدا یکی است. شما رفیق قدرتمندی داشته باشید این با شما خصوصی که نه، خصوصی‌ترین خصوصی‌ها باشد، شما دیگر همیشه راحت‌اید. می‌گویید اگر فلان دستگاه با من درگیر بشود من به او می‌گویم، اگر فلان قدرتمند با من درگیر شود به او می‌گویم،اگر فلان مرض به طرف من بیاید پیش او می‌روم، چنین حالتی ایجاد می‌شود و می‌روید و استفاده می‌کنید و مکرراً هم تجربه کنید ببینید چه حالی برایتان پیدا می‌شود. خدای رحیم، خدایی که آن قدر مهربان است که انسان را به هیچ وجه تنها نمی‌گذارد، فرموده: من رفیقم، رفیق می‌دانید یعنی چه؟ تو نمی‌توانی رفیق خدا بشوی ولی خدا می‌گوید من رفیق تو هستم. رفیق یعنی مدارا می‌کنم با تو، تو در کمال ضعفی من با تو مدارا می‌کنم، تو در کمال بیچارگی هستی من با تو هستم، خدای تعالی در قرآن به حضرت موسی می‌فرماید: «**إِنَّنِي مَعَكُمَا**» که من با شما هستم «**أَسْمَعُ وَ أَرَىٰ**»[1] هم می‌بینم‌تان و هم صدایتان را می‌شنوم، به به، چقدر خوب این رحمت خاص الخاص است بعضی می‌گویند مخصوص چون خیلی مهم است، مخصوص ائمه اطهار و پیامبر اکرم است و آن رحمت صلوات است. صلوات یعنی رحمت خاصهٔ خاص الخاص پروردگار.

«صلوات شامل چه کسانی می‌شود؟»

این صلوات شامل حال پیامبر اکرم و آلش می‌شود، چون خدای تعالی اول سهم آنها را داده، چون آنها طبق همین آیاتی که امروز تلاوت کردید می‌فرماید: «**قُلْ إِنْ**

---

۱ – سوره مبارکه طه آیه ۴۶.

كٰانَ لِلرَّحْمٰنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعٰابِدِينَ»[1] من اول عابدم و اول مخلوقم و اول مخلوق پروردگارم و مطالب دیگر. خدا می‌فرماید: «**إِنَّ اللّٰهَ وَ مَلاٰئِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يٰا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِيماً**»[2] خدا و ملائکه‌اش آن رحمت خاص الخاص را بر پیامبر اکرم نازل می‌کنند ای کسانی که ایمان آورده‌اید، به کسانی که ایمان نیاورده‌اند کاری ندارد، آنهایی که ایمان آورده‌اند «**قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ**»[3] چه دعاهای شما، چون (تقاضای رحمت از شما این مورد توجّه است) «**صَلُّوا عَلَيْهِ**» شما هم از خدا درخواست رحمت خاص الخاص را بکنید و بر او سلام بگوئید خوب، تا اینجا معلوم است که فقط مال پیامبر اکرم است. اول مال پیامبر اکرم ،امّا در ذیل همین آیه شریفه، صدها روایت که سنی و شیعه قبول دارند فرموده‌اند: «**لا تصلوا عليّ صلوة مبتورة**»[4] بتراء، که بتراء و مبتوره یعنی کوتاه صلوات بر من نفرستید، من به یکی از علمای اهل‌سنّت گفتم این نهی پیامبر اکرم یا حرام است که اگر کسی انجام بدهد این نهی را مرتکب حرام شده یا این که کار مکروه کرده، از پیامبر اکرم سؤال کردند صلوات کوتاه چیست؟ حضرت فرمودند: «**ان تصلوا عليّ**» این که بر من صلوات بفرستید و آل من را حذف کنید بلکه باید بگویید «**اللهم صل على محمد و آل محمد**» این جوری صلوات بفرستید که اگر گفتید: «**اللهم صل على محمد**» و اینجا قطعش کردید این یا حرام است یا مکروه است و آن عالم سنی قبول کرد. پس می‌بینیم بعد از پیامبر اکرم آل اوست، و من در کتاب انوار الزهراء مستقلا مثل آفتاب روشن کردم که منظور از آل، همهٔ ذریهٔ پیامبر اکرم تا روز قیامت‌اند. شما ببینید دایره خیلی وسیع

---

۱ – سوره مبارکه زخرف آیه ۸۱.

۲ – سوره مبارکه احزاب آیه ۵۶.

۳ – سوره مبارکه مؤمنون آیه ۱.

۴ – بحارالانوار جلد۵ صفحه ۲۰۹ و جلد ۹۰ صفحه ۱۴.

شد، خیلی‌ها را شامل شد غیر از پیامبر اکرم و از این بهتر و صریح‌تر خدای تعالی در قرآن مجید می‌فرماید:«» ای منتظرین ظهور، (اینها از من هست معنی آیه نیست ولی مسلّماً همین شما هستید که روز جمعه منتظر فرج آقا حضرت ولی‌عصر هستید) ای منتظرین ظهور، ای مسلمانهایی که در فشار کفر و شرک و زندقه هستید، ای مسلمانهایی که همیشه در فشار بوده‌اید از زمانی که در خانهٔ علی بن ابیطالب را بستند و در به پهلوی مادر ائمه اطهار زدند «**وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَ الْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِنَ الْأَمْوالِ وَ الْأَنْفُسِ وَ الثَّمَراتِ وَ بَشِّرِ الصّابِرِينَ**»[1] شما را امتحان می‌کنیم، صبر کننده‌ها شما هستید، شما که اگر بفهمید و صبر کنید ارزش دارد، نه نفهمیده، به زندگی عادت کرده‌ایم، به همهٔ ظلم‌ها عادت کردیم، به همهٔ بی‌سوادی‌ها؛ بی‌فهمی‌ها، بی‌درکی‌ها عادت کرده‌ایم و حالا هستیم، نه اگر بدانید چه چیزی از شما گرفته‌اند؟!! من یک اشارهٔ کوچک می‌کنم و آن این است که حضرت علی بن ابیطالب چهار سال حکومت کرد، با سه جبهه جنگ کرد، یعنی در این چهار سال وقتش به این کارها هم گذشت. ولی کلماتش آن چنان باقی مانده که دنیا را تکان داده، اگر بیست و پنج سال دیگر هم علی حرف می‌زد، اگر ائمه اطهار هم سخن می‌گفتند، اگر با مردم مانند آن چهار سالی که حضرت علی سخن گفت سخن می‌گفتند، ببینید وضع ما امروز از نظر علم و دانش و معرفت به کجا می‌رسید؟ ما به ظلم عادت کرده‌ایم، به جهل عادت کرده‌ایم «**وَ بَشِّرِ الصّابِرِينَ**» آنهایی که می‌فهمند و صبر می‌کنند، تحمل می‌کنند، معصیت نمی‌کنند، تقوایشان را رعایت می‌کنند، به اینها بشارت بده،«**الَّذِينَ إِذا أَصابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قالُوا إِنّا لِلّهِ وَ إِنّا إِلَيْهِ راجِعُونَ**»[2] ما خیال می‌کنیم مصیبت فقط مردن یک

---

۱ – سوره مبارکه بقره آیه ۱۵۵.

۲ – سوره مبارکه بقره آیه ۱۵۶.

دوستی است. نه این مصیبت خیلی مصیبت ضعیفی است در مقابل مصیبت غیبت حضرت بقیه اللّه ارواحنا فداه و دور بودن از علوم معارف خاندان عصمت و طهارت ، یک دلخوشی دارند این مردم مصیبت زده، این مردم صادق، یک خوشحالی دارند و آن این است که ما مال خدا هستیم و یک وقتی بر می‌گردیم به سوی خدا و همهٔ ناراحتی‌هایمان رفع می‌شود. اینجا منظور مطلب من است، شما در غیبت حضرت ولی‌عصر صبر کنید، گناه نکنید، حواس‌تان جمع باشد، خودتان را آمادهٔ برای ظهور کنید، خودتان را منتظر واقعی قرار بدهید «**أُولٰئِکَ عَلَیْهِمْ صَلَوٰاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ رَحْمَةٌ وَ أُولٰئِکَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ**»[1] خیلی عجیب است خدا به شما صلوات می‌فرستد و هم رحمتش که هم رحمت عام و خاص باشد و هم رحمت خاص الخاص باشد بر شما می‌فرستد آیا نمی‌خواهید؟ این هدیه خوبی بود روز جمعه خدای تعالی بر زبان من جاری کرد، قبول کنید انشاءاللّه عمل کنید و خودتان را برسانید به آنهایی که «**قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَکّٰی** »[2] اینها همان مؤمنینی هستند که «**قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ**»[3] اینها همان مومنینی هستند که «**قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَکّٰاهٰا**»[4] به اینجا می‌رسید.

بحث امروز من خودم را کوچکتر می‌دانم که بگویم درس امروز، شما به عنوان درس قبول کنید خدای تعالی شاهد است که اگر همین حرف‌ها را قبول کنید از ده سال درس دانشگاه برایتان مفیدتر است، نمی‌دانم ممکن است بگویید فلانی چه حرفها می‌زند. هر کس فکر کند(من فکر می‌کنم) دیرتر به حقیقت می‌رسد. خودتان را به رحمت خاص الخاص پروردگار برسانید و راهش را هم خدا تعیین کرده و ما از زبان

---

۱ – سوره مبارکه بقره آیه ۱۵۷.

۲ – سوره مبارکه اعلی آیه ۱۴.

۳ – سوره مبارکه مؤمنون آیه ۱.

۴ – سوره مبارکه شمس آیه ۹.

خدای تعالی برایتان عرض کردیم امیدوارم که خدای مهربان، خدای عزیز؛ خدای رحمان و رحیم، خدایی که هر چه داریم از خدا داریم، جز مهربانی و عطوفت از پروردگار چیزی ندیدیم، توقعی که امروز از او داریم عملی بشود: « **المتوقع فیه ظهورک**» ظهور حجه بن الحسن که اگر این مهربانی کلی انجام شود، به همهٔ مراتب و مراحل مهربانی خدا رسیده‌ایم.

«جلسهٔ پنجم»

«توحید،
انواع معرفت خداوند»

«توصیه به سالکین الی اللّه

امروز مطلبی را می‌خواهم به عرض آقایان محترم و بانوان محترمه برسانم که خیلی اهمیت دارد شاید روشنگر مسیرمان به سوی حق و حقیقت باشد. حدوداً شاید بیشتر از ۱۵ سال است که جمعی از دوستان راه تزکیه نفس با این ترتیبی که همه اطلاع دارید با یکدیگر در حرکت‌ایم. البتّه جمعی از دوستان بحمد اللّه توفیقات بسیار خوبی به دست آورده‌اند و شاید به مرحلهٔ ولی خدا البتّه به معنای عامش، نه به معنای خاص و خاص الخاص‌اش رسیده‌اند. تجربه برای ما ثابت کرده که این راه با این ترتیب که دقیقاً طبق آیات و روایات زیادی هست. بسیار راه خوب و سهل الوصول برای رسیدن به لقاء پروردگار می‌باشد. ولی اکثریت دوستان که گاه‌گاهی با آنها برخورد می‌کنم می‌بینم متأسفانه خوب نتوانستند در این راه حرکت کنند. لذا مطلبی که می‌خواهم عرض کنم تقریبا شبیه به اعلامیه است برای عموم دوستانی که در راه تزکیه نفس هستند؛ این است که بیاییم قدم‌هایی به طرف خدا برداریم و مسئله تزکیه نفس‌مان را جدی بگیریم، مثل سایر مسائل زندگی‌مان با مسامحه با آن روبرو نشویم. چون دنیا و آخرت، عالم برزخ و قیامت، راحتی در آنها و بلکه سلامت روح انسان بستگی به همین مسئله دارد. لذا در هر کاری که دارید آن را در حاشیه قرارش بدهید و مسئلهٔ دین‌تان، معارف‌تان، کمالات‌تان و تزکیه نفس‌تان را در متن قرار بدهید. چیزی که در ماه مبارک رمضان فکر کردم این بود که اکثرا دوستان در عقایدشان سست هستند. ما به گمان آن کسی که می‌آید برای تزکیه نفس حتماً مسائل اعتقادی‌اش درست است زیرا تقریبا شیعیان

پنجاه درصد اصول اعتقادی‌شان (به خاطر مذهبشان، به خاطر این که در دامن پدر و مادر شیعه رشد کرده‌اند، در جلسات عزاداری ابی عبداللّه الحسین نشسته‌انـد و معارف برای آنها گفته شده) درست است. ولی گاهی و بلکه بیشتر اوقات اکثر دوستانی که سست هستند و در پیشرفت کارها و در مراحل‌شان سست حرکت می‌کنند، تحقیق کردیم دیدیم مربوط به عقایدشان است. اگر آن طوری که در این دو سه هفته من دربارهٔ صفات پروردگار چند جمله‌ای گفتم در جلسات قبل هم گفته می‌شد شاید همه متوجه وجود پروردگار در وجود خودشان در تمام جاها شدند که امام مـی‌فرماید: «**مـا رأیت الا و رأیت اللّه قبله و بعده و معه**»[1] رفتن به سوی خدا برایشان بسیار آسـان بود. بلکه جدی‌تر بودند. من در سفر کربلا که مشرف شده بودم در ماه محرم گذشته وقتی آمدم به شما گفتم که یک هدیه برایتان آورده‌ام و آن جدی بودن در همه چیز و در همه کار بود، دوستان هـم بـالاخص بـعضی جـدی گـرفتند و درک کـردند کـه چـه می‌گویم،امّا در اینجا من خودم هم احساس کردم که باید جدی‌تر باشم و لذا یک دوره اصول اعتقادات را برایتان خیلی واضح و سطحی توضیح می‌دهم؛ چون شناختن خدا که به یک معنا خیلی مشکل است و به وسیلهٔ درس و تدریس تقریبا محال است بیان شود، ولی آن چه که ممکن است بیان شود همان چیزهایی است که پروردگار متعال خودش در قرآن فرموده و ما هم باید به آن معتقد باشیم.

«معرفت عام پروردگار»

یک معرفت عام است که همهٔ مردم دنیا باید تا آن حد خدا را بشناسند، آن هم از راه استدلال و دلائل علمی و عقلی است که در زیر سایهٔ قرآن کریم آمده، این حد و این

---

۱ – شرح اصول کافی جلد۱ صفحه ۲۵۰ و مشارق الانوار صفحه ۳۱.

اندازه از شناختن، شناختن عام است. درست است که مذاهب دیگر غیر از شیعه خدا را آن طور که باید نمی‌شناسند ولی این را عرض کنم که اگر عقبش بروند همهٔ مسیحی‌ها، همهٔ یهودی‌ها، تمام مذاهب مختلف دیگر، معرفت عام پروردگار را که از لسان خاندان عصمت و طهارت بیان شده ممکن است درک کنند. لذا کتابهای مختلفی هم در این ارتباط نوشته‌اند و آن خدایی را که ائمهٔ اطهار (شیعه) معرفی فرموده‌اند! حتی غیر مسلمانان هم در کتب‌شان معرفی کرده‌اند. مثلاً کتابی است به نام اثبات وجود خدا که چهل نفر از دانشمندان غیر مسلمان از راه نظم عجیب عالم و مسائل علمی خدا را اثبات کرده‌اند، کتاب‌های دیگر هم در این راستا نوشته شده که نمی‌خواهم حالا برایتان شرح بدهم، این را معرفت عام می‌گویند. همهٔ مردم می‌توانند این گونه خدا را بشناسند و همهٔ مردم حتی مردم نیشابوری که در زمان حضرت علی بن موسی الرضا بودند و در اطراف آن حضرت جمع شدند که حضرت فرمودند خدای تعالی می‌فرماید: «**کلمة لا اله الا اللّه حصنی فمن دخل حصنی امن من عذابی**»[1] بعد یک جمله اضافه کردند: «**بشرطها و انا من شروطها**» یعنی آن طور که ما تعلیم می‌دهیم شما باید وحدانیت و توحید پروردگار را بشناسید، همه هم قبول کردند. حالا در میان اینها عباسی بود، سنی بود، شیعه شاید بسیار کم بود همه فهمیدند که شناختن پروردگار باید از لسان ائمه اطهار باشد زیرا آنها آگاه‌ترین مردم روی کرهٔ زمین در شناختن پروردگار هستند لذا قبول کردند، نقل کردند و بعد هم معتقد شدند. پس می‌بینید که یک معرفت عامی است که از ناحیهٔ ائمه اطهار پخش شده و این معرفت عام را همهٔ افراد می‌توانند کسب کنند.

---

۱ – بحارالانوار جلد۳ صفحه ۷.

«معرفت خاص پروردگار»

اما یک معرفت خاص است که با تزکیه نفس و پاک شدن دل به وجود می‌آید که از طریق استدلالات عقلی و استدلالات نقلی شاید بطور صحیح بدست نیاید. باید انسان خودش را پاک کند، ظرف دلش را کاملا تمیز کند، بعد آن را در مقابل پروردگارش قرار بدهد تا خداوند آنچه از حکمت ممکن است در آن بریزد که آن معرفت، معرفت واقعی پروردگار است و این معرفت است که معرفت خاص است. برای افراد خاص و برای کسانی که اهل گناه نباشند، اهل معصیت نباشند، برای کسانی که بتوانند قدم‌هایی به سوی خدا بردارند که انشاء اللّه اکثر شما از همین قبیل هستید.

«معرفت خاص الخاص پروردگار»

ولی یک معرفت خاص الخاص است که مخصوص پیامبر اکرم و ائمه اطهار است. شاید بعضی از انبیاء اولوالعزم هم دارا باشند، این معرفت خاص الخاص آن قدر اهمیت دارد که ما باید به سوی آن معرفت برویم که شاید در قیامت و بهشت نصیب‌مان شود، شاید قَبَصی از آن خورشید تابانی که در قلب ائمه اطهار هست نصیب ما بگردد. لذا خدای تعالی در قرآن مجید می‌فرماید: «**سُبْحانَ اللّهِ عَمّا يَصِفُونَ**» [1] هر چه که شما و غیر مسلمان‌ها، تمام مردم دنیا خدا را وصف کنید خداوند از آن منزه است «**إِلاّ عِبادَ اللّهِ الْمُخْلَصِينَ**» [2] مگر بندگان پاک شده، آنهایی که خدای تعالی درباره آنها می‌فرماید: «**إِنَّما يُرِيدُ اللّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ**

---

۱ – سوره مبارکه صافات آیه ۱۵۹.

۲ – سوره مبارکه صافات آیه ۴۰.

تَطْهِيراً» [1] آنهایی که معصوم‌اند، آنهایی که پاک‌اند، آنهایی که حتی عصمت از جهل دارند، آنهایی که خاص الخاص‌اند؛ آنها می‌توانند خدا را وصف کنند و شما هم باید پیرو آنها باشید، یعنی در همان راه حرکت کنید. شناخت شما با استدلالات علمی، عقلی و نقلی و آیات و روایات غلط نیست چون شیعه هستید، پیرو مخلَصین هستید،امّا اگر یک مقدار این معرفت را باز کنیم می‌بینیم توهین به پروردگار است. از باب مثال اگر یک مهندسی به تنهایی بتواند یک سفینهٔ فضانورد درست کند و به فضا بفرستد بدون این که هیچ گونه مشکلی پیدا کند یعنی یک چنین قدرتی داشته باشد، آن وقت اگر شما رفتید به منزلش و دیدید یک بادبادک برای طفلش درست کرده و اگر شما به همه گفتید این مهندس آن قدر قدرت دارد که می‌تواند بادبادک درست کند به او توهین کرده‌اید. مردم می‌گویند: آقا این مهندس کسی است که به تنهایی سفینهٔ فضانورد درست کرده، به فضا فرستاد تو این طوری توصیفش می‌کنی؟ حالا بیاییم دربارهٔ پروردگار و توصیفات عام‌مان فکر کنیم، اگر ما گفتیم خدا آن کسی است که این آسمان‌ها و کهکشانها و زمین و مخلوق را خلق کرده، چون تمام مخلوق در مقابل خالق مثل صفر است در مقابل بی‌نهایت، در مقابل قدرت بی‌نهایت پروردگار، در مقابل عظمت بی‌نهایت پروردگار، در مقابل علم بی‌نهایت پروردگار، این محدود است، ولی درست است. او خلق کرده، خودش هم از همین راه وارد شده و مردم را به سوی معرفت خودش دعوت کرده. شما نمی‌توانید بفهمید که سفینهٔ فضانورد یعنی چه؟ آن مهندس چه کرده! به شما می‌گوید من آن کسی هستم که این بادبادک را خلق کردم، ایجاد کردم، تا شما را به طرف خودش دعوت کند تا وقتی که رسیدید انشاءاللّه به آن مقامی که فهمیدید مثل فهمی که نسبت به آن مهندس دارید، فهمیدید که سفینهٔ

---

۱ – سوره مبارکه احزاب آیه ۳۳.

فضانورد یعنی چه؟ این چه خاصیتی دارد؟ و چکار می‌کند، چقدر قدرت لازم دارد، وقتی به آنجا رسیدید آن وقت شما، سفینهٔ فضانورد و کارش را بیان می‌کنید. وقتی که ما انشاء اللّه از همین راه رفتیم به جایی رسیدیم که عقل ما، عقل مافوق شد، فهم ما فهم مافوق شد، ما با آن افرادی که به مقام معرفت خاص الخاص رسیده‌اند با آنها هماهنگ شدیم و در کنار آنها بودیم با آنها زندگی کردیم که در زیارت جامعه می‌گوییم: «**معکم معکم لا مع غیرکم**»با شما باشیم، همیشه با شما باشیم، رشد کنیم، به کمالات برسیم، شاید میلیونها سال روح بشر لازم داشته باشد تا از شناخت این آسمان و زمینی که خدای تعالی خلق کرده به جایی برسد که بفهمد خدا یعنی چه؟ وصف پروردگار چگونه است؟ خدا چگونه باید توصیف شود؟ و چگونه باید با پروردگار ارتباط برقرار کرد؟

«نشانه‌های عدم معرفت به خدا»

ما هر جا که وارد می‌شویم و احتمال می‌دهیم یک زنی آنجا باشد، یا اللّه می‌گوییم یا وقتی که در یک جایی هستیم و می‌خواهیم خودمان را نشان بدهیم یا اللّه می‌گوییم، وقتی که می‌خواهیم از خدا طلب رحمت خاص الخاص برای پیامبر اکرم و آلش بکنیم صلوات می‌فرستیم تا مثلاً فرض کنید فلانی استراحت کند و راحت باشد، یا قرآن می‌خوانیم تا مردم جمع شوند و مجلس برپا شود قرآن می‌خوانیم برای این که مردهٔ ما از دنیا رفته یک مقداری آرام بگیرد و حال آن که بیشتر ناراحتش می‌کنیم، اینها هست که نشان می‌دهد ما خدا را نشناختیم باید یک مقدار عقب استادمان برویم.

«مربی انسان در عالم ارواح»

استاد ما حضرت حجه بن الحسن است. این استادی است که در عالم ارواح در سر کلاس آنچه باید به ما بگوید گفته و ما فراموش کرده‌ایم. این استادی است که

خدا را حقیقتا به ما معرفی کرده، لذا روزی که خود خدای تعالی از ما پرسید (شاید می‌خواست به ما بفهماند که آیا ما درس‌مان را خوب خوانده‌ایم یا نه) «**أَ لَسْتُ بِرَبِّكُمْ**»[1] آیا من مربی شما نیستم؟ من رب شما نیستم؟ (اگر شاگردی استادش را نشناسد اگر معلمش را نشناسد و درسی به او نداده باشد می‌گوید من شما را نمی‌شناسم) همه ما گفتیم بلی؛ شناختیم خدا را، این استاد به ما یاد داد. همه ما گفتیم بلی یعنی خدایا تو را ما می‌شناسیم و آن طور که لازم است می‌شناسیم، بلی گفتیم که خدا هم قبول کرد «**أَ لَسْتُ بِرَبِّكُمْ** » با کلمهٔ رب هم بیان کرده یعنی من مربی شما نبودم؟!من شما را تربیت نکردم؟!درست است سر کلاس شما ائمه اطهار بودندامّا به دستور من بوده، مدیر مدرسه من بودم، آنها معلمین بودند پس «**أَ لَسْتُ بِرَبِّكُمْ** » همه گفتیم بلی، پس چرا امروز به بستر لا خفتی؟ به قول مرحوم شیخ بهائی در روز الست بلی گفتی امروز به بستر لا خفتی؟ چرا همه را فراموش کردی؟ انبیاء و تمام اولیاء آمده‌اند که شما را از خواب بیدار کنند و به شما همان جملهٔ اول را گوشزد کنند.

«معنای ربوبیّت خداوند»

یکی از اسماء پروردگار که من تصمیم داشتم امروز دربارهٔ این اسم شریف و پر عظمت صحبت کنم مسئلهٔ ربّ است ربوبیّت پروردگار است، در سورهٔ حمد وقتی که شروع می‌کنید می‌گوئید: «**بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ**»[2] خدا ربّ همهٔ عوالم وجود است، همه را او تربیت کرده، همه را او ساخته؟ چرا پس بعضی زندیقند بعضی کافرند و بعضی مشرکند؟ یکی از سخن گوها را دیدم که می‌گفت همه

---

۱ – سوره مبارکه اعراف آیه ۱۷۲.

۲ – سوره مبارکه فاتحه الکتاب آیه ۱.

تحت تربیت پروردگارند و همه به جای خود درست‌اند، یک جمله‌ای را اینجا جا انداخته بود و آن جمله این است که خدا همه را خوب تربیت کرده، همه را خوب ساخته، همه از کلاس‌های خاندان عصمت و طهارت که خارج شدند خوب بودند،امّا بعدها خراب شدند. هر کسی به یک راهی رفت، هر کسی به یک طریقی حرکت کرد، حتی ایشان می‌گفت شیطان هم در جای خودش خوب است!! ولی وقتی ما پروندهٔ شیطان را ورق می‌زنیم خلاف آن ثابت می‌شود شیطان اسمش شیطان نیست اصل اسمش حارث است. به خاطر این که مردم را در کارهای بد و خوب مشتبه کرد! ابلیس نامیده شد و چون موذی است و اذیت کن است، مردم را از راه حق دور می‌کند شیطان نامیده شد. حالا همین شیطان یا ابلیس را وقتی خدا خلقش کرد در میان ملائکه مشغول عبادت بود. خود ما هم همین طوریم، در سنین خردسالی، در وقت شیرخوارگی نه شرارتی داریم نه حسادتی، نه بخلی، نه کفری، بعضی می‌گویند! چشم‌ها هم باز است و حقایق را می‌بیند لذا شیطان در میان ملائکه عبادت می‌کرد آن قدر هم عبادتش ارزش داشت که وقتی به خدا عرض کرد: «**قٰالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ**» [1] یعنی خدایا به من مهلت بده تا روز قیامت (شما هر چه این دعا را بکنید، روزی صد مرتبه هم این دعا را بکنید خدا اجابت نمی‌کند اما) او را اجابت کرد در مقابل اعمالش، عباداتش «**أَنِّي لاٰ أُضِيعُ عَمَلَ عٰامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثىٰ**» [2] خدا عمل کسی را ضایع نمی‌کند،امّا یک دفعه شیطان (من اسم شیطان را می‌برم برای این که خودمان هم تطبیق می‌کنیم با راه و روش او، بر اثر یک تکبر و یک خودخواهی، یک نگاه کردن به لباس و بدن، یک نگاه کردن به ظاهر و غافل شدن از معنویت و یک نگاه کردن به ثروت

---

۱ – سوره مبارکه حجر آیه ۳۶.

۲ – سوره مبارکه آل‌عمران آیه ۱۵۹.

و غافل شدن از امراض روحی) گفت که: «**خَلَقْتَنِي مِنْ نٰارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ**»[1] او از خاک است و من از آتشم، من حرارت دارم، حرکت دارم می‌سوزانم، ولی او چکار می‌تواند بکند؟ خاک است. نرفت روی روحیات، نکند ما هم مثل شیطان حرکت کنیم. من یک شبی به یکی از دوستان از نزدیکان گفتم: یک یک این آقایانی که اهل تزکیه نفس هستند همان سست‌شان، همان کم فعالیت‌شان، برای من ارزشش از همهٔ این قدرتها و قدرتمندها بیشتر است چرا؟ به جهت این که من به قدرتشان نگاه نمی‌کنم و به ثروت‌شان نگاه نمی‌کنم، من به موقعیّت؛ نام و نشان‌شان نگاه نمی‌کنم، به تقوایشان نگاه می‌کنم که خدای تعالی در قرآن مجید فرموده: «**إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللّٰهِ أَتْقٰاكُمْ**»[2] خدا همه را خوب تربیت کرده، همه را خوب ساخته «**وَ مٰا أَصٰابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ**»[3] تو خودت بودی خودت را خراب کردی، شیطان یک تکبر و یک ظاهربینی کرد، ما نکند ظاهربین باشیم ما نکند خدای نکرده به قدرت، ثروت، مکنت، قیافه، به این گونه مسائل نگاه کنیم والا همان کار شیطان را کردیم منتها شیطان خیلی شخصیتش بالاتر بود خدا روی او حساب باز کرد ولی برای ما حسابی باز نمی‌کند زود هم عفومان می‌کند زود هم از ما می‌گذرد، خدا ربّ است، همهٔ موجودات را تربیت کرده «**قٰالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطىٰ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدىٰ**»[4] یعنی پروردگار من آن کسی است که همهٔ اشیاء را خلق کرده، تربیت‌شان کرده و خلقت‌شان را به آنها داده. خلقت‌شان را به آنها داده یعنی چه؟ یعنی اگر بنا باشد شما یک مبلی بسازید این مبل هر چه لازم دارد برایش درست می‌کنید. یک کارخانه‌ای را بنا شود شما بسازید می‌شود صد تا پیچ و صد تا

---

۱ – سوره مبارکه اعراف آیه ۱۲.

۲ – سوره مبارکه حجرات آیه ۱۳.

۳ – سوره مبارکه نساء آیه ۷۹.

۴ – سوره مبارکه طه آیه ۵۰.

مهره، امثال اینها را برایش درست نکنید؟ نه همهٔ آنها را درست کردید راه افتاده و بهترین هم شده. شما را هم خدا همین طور خلقتان کرده، این معنای ربوبیّت پروردگار است. شما را آن چنان خلق کرده و آنچه را که لازم بوده به شما تعلیم داده تا شما مانند انبیاء باشید، در عالم میثاق همهٔ بشر را جمع کرده به همه فرموده که در دنیا دل نبندید یک مجلس امتحانی است که می‌خواهیم شما را امتحان کنیم.

«دنیا جلسهٔ امتحان»

در جلسه امتحان به دانش‌آموز یک مقداری شکلات می‌دهند، یک مقداری شیرینی می‌دهند، یک رفیقی که با او گرم بگیرد کنارش می‌گذارند تا ببینند این دانش‌آموز به فکر درسش هست یا نه؟ یک دانش‌آموز زرنگ شیرینی را می‌گیرد حتی به صورت آن کسی که شیرینی داده نگاه نمی‌کند، به رفیق بغل دستی‌اش نگاه نمی‌کند،(من خودم در یک امتحانی بودم یکی از دوستان پهلوی من نشسته بود تا آخر امتحان من ندیدمش) مبادا! حواسش پرت شود، استفاده‌ای که نمی‌توانیم از او بکنیم زیرا تقلب می‌شود.امّا همین مقدار هم ممکن است مرا از همه چیز غافل کند، به سقف اتاق یا محلی که امتحان می‌کنند نگاه نمی‌کند، حالا سقف کلی نقش و نگاری شده اصلاً نگاه نمی‌کند، اهمیت نمی‌دهد که این صندلی زیرپایش چگونه است؟ شکسته است؟ قیمتی است؟ پر ارزش است ؟نه تمام حواسش به ورقهٔ امتحانی است. ما هم در دنیا باید این طور باشیم تمام حواسمان به ورقهٔ امتحان‌مان باشد حتی اگر خانه می‌سازید، اگر مغازه می‌روید، همهٔ اینها باید در راه خدا و به خاطر امتحانت باشد. حالا اگر یک جوانی که می‌خواهد مهندس راه و ساختمان بشود این در جلسهٔ امتحان نقشهٔ ساختمان را کشید این امتحانش را خوب داده.

«اهمیّت آبادانی زمین»

یکی از کارهایی که خدای تعالی (که من هم زیاد به دوستانم توصیه می‌کنم) در دنیا دستور داده باید مردم مسلمان و مطیع پروردگار انجام بدهند این است که فرمودند: «**مِنَ الْأَرْضِ وَ اسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا**»[1] یعنی طلب آبادی می‌کند از شما در روی زمین، زمین را آباد کنید این که می‌خواهی خانهٔ کهنه را بخری و در آن زندگی کنی، زمین بخر و ساختمان بساز، بگذار دیگران هم استفاده کنند. آن که می‌خواهی باغ کامل پر میوه بخری، یک زمین بخر در آن درخت بکار، تا برای دیگران میوه بدهد. یک پیرمرد هشتاد ساله‌ای بود تازه یک زمینی خریده بود و درختکاری می‌کرد، بعد از چند سالی هم فوت کرد. آن موقع از او پرسیدم تو چرا این قدر زحمت می‌کشی؟ گفت: دیگران کاشتند و ما خوردیم، ما می‌کاریم تا دیگران بخورند. می‌فهمید؟ این قدر تن پرور نباشید که گوشه‌ای بنشینید، مگر کسی از علماء باشد که روح مردم را می‌سازد و کارش این است آن بحث دیگری دارد. امّا تویی که کار دیگری نداری این جوری انجام بده، رب باش، مربی باش، مربی زمین باش، مربی ساختمان باش، مربی فرزندانت باش، مربی اهل و عیالت باش، مربی دوستانت باش و مربی کلّ عالم مانند حجةبن‌الحسن باش. این که می‌گویید خدایا ما را از یاران امام زمان قرار بده یعنی چه؟ یعنی ما که شخصاً نمی‌توانیم این کار را بکنیم پس در کنار او باشیم که او انجام دهد ما هم کمکش باشیم.

این که روز جمعه در دعای ندبه آن طور اشک می‌ریزید و یک ملاقات از آن

---

۱ – سوره مبارکه هود آیه ۶۱.

حضرت می‌خواهید فقط می‌خواهید چشم و ابروی حضرت را ببینید؟ بسیار خوب‌امّا این کم است. خود امام زمان هم راضی نیست، ملاقات بکن و برنامه بگیر همان طور که او ربّ العالمین است، همان طوری که خدای تعالی رب العالمین است تو هم آرزوی رب العالمین بودن داشته باش و مربی باش، معلم باش. حالا بعضی‌ها خیال می‌کنند معلم باش یعنی برو سر کلاس اول دبستان یا دانشگاه این هم یک نوع مربی بودن است.امّا مربی روح مردم باش، مربی مردم کرهٔ زمین باش فکرت را بالا ببر، شما کمتر (از نظر ذات عرض می‌کنم نه از نظر مقام) از ذوالقرنین نیستید که در قرآن خدای تعالی وصفش کرده؛ از مشرق تا مغرب عالم را تسخیر کرد. در سورهٔ کهف (این که می‌گوئیم سورهٔ کهف را بخوانید برای این است که دربارهٔ دنیایتان مثل ذوالقرنین باشید و دربارهٔ آخرتتان مثل اصحاب کهف باشید) ذوالقرنین دنیا را گرفت اصحاب کهف دنیا را ول کردند هر دو جنبه را با هم داشته باش، هر دو ممدوح است، از نظر پروردگار مدح شده. ما جزء آن بیچارگانی نیستیم که به اسم تصوف یا به اسم‌های دیگر دنیا را رها کنیم برویم بچسبیم به آخرت، دنیا هم جزء دستورات خداست که آبادش کنیم آخرتمان را هم باید آباد کنیم به زندگی‌مان هم باید برسیم.

می‌گویی نمی‌توانم معلوم است ضعیفی، استقامت داشته باش، قدرت داشته باش، قوی باش «نمی‌توانم» در زندگی یک بشر نباید وجود داشته باشد. به یکی از دوستان می‌گفتم که هیچ وقت نگو من ندارم یا من نمی‌توانم، اگر به تو گفتند این خانه را مثلاً یک میلیارد قیمتش است می‌توانی بخری؟ بگو بله ولی الان مصلحت من نیست. اگر مصلحت باشد و اسراف نباشد خدا فورا پولش را می‌گذارد تو کف دستت. برنامه‌های زندگی‌تان را همین طور درست کنید یعنی چیزی که مصلحت‌تان نیست و اسراف هم در زندگی‌تان نیست به شما می‌دهند. این دو تا چیز را عمل کنید ببینید خدا کارهایتان را

ردیـف مـی‌کند یـا نـه؟ مـن بـه هـمه شـما تـوصیه مـی‌کنم کـه هـیچ وقت نگـویید نمی‌توانم،می‌توانید و همه کار را می‌توانید شما بشرید خـدا بـه بشـر یک مـغز داده، حیوانات پرنده را خدا به آنها دو تا بال داده می‌روند در آسمانها، بشر هم خیلی دوست داشت به آسمان پرواز کند خدای تعالی به او عقل داد، فکر داد خودش که سهل است، صدها تن آهن آلات را با چهار صد و پنجاه نفر آدم می‌برد بالا و سالم هم فرود می‌آورد. ببینید چه چیزی شما دارید ولی امروز به بستر لا خفتی، دستت را از دامن امام زمانت که مظهر قدرت پروردگار است کوتاه کردی، به قدرت جزیی خودت متکی شدی، به فکر خودت که در یک محدوده خیلی محدودی است متکی شدی، حتی خانم‌ها که من مقیدم باید در خانه بنشینند نمی‌گویم اینها بیکار باشند، بلکه باید اهل علم باشند.

«اهمیّت تربیت فرزند»

و از جمله کارهای مهمی که هم مرد و هم زن باید به آن اهمیت بدهند تربیت بچه است. خیال می‌کنند تربیت بچه این است که مثلاً یکی بزنند تو سرش تا یک گـوشه برود بنشیند، بچه را باید تربیت کنید. یک ضبط صوتی خدا گذاشته است در اختیارت، بچه از لحظه‌ای که متولد می‌شود ضبط می‌کند تا وقتی که به زبان می‌آید، تا وقتی هست و تا همیشه. دقت کردید؟ خوب شما با این ضبط صوت چکار کردید؟ نشسته‌اید دو طرف بچه، پدر به مادر فحش داد او هم یاد گرفت، ضبط کرد، حالا بزرگ شده می‌گویی این فحش‌ها را از کجا یاد گرفته؟ از تو، ما کی فحش دادیم؟ تو یادت نیست؟ باور کنید این طور است، این بداخلاقی را از کجا یاد گرفته؟ از تو یاد گرفته بچه‌ای که از شکم مادر در آمده و تازه راه افتاده، دو سال بیشتر ندارد این اخلاقیات، این صفات یـعنی چه؟ از تو یاد گرفته، هیچ به فکر نیستید ربوبیت ندارید، جوری عمل کنید با فرزندانتان

که وقتی که بزرگ شد در قنوت نمازش بگوید: «**وَ قُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمٰا كَمٰا رَبَّيٰانِي صَغِيراً**»[1] من کوچک که بودم، اینها من را تربیت کردند، خدایا ای پروردگار من! آنها را مورد رحمت قرار بده همان طوری که من وقتی کوچک بودم اینها من را تربیت کردند.

«اهمیّت ماه ذیقعده»

روز جمعه است دلها را متوجه حضرت بقیه اللّه بکنید. جمعهٔ اول ماه ذیقعده الحرام است. ماههای حرام از این ماه شروع می‌شود ماههای بسیار محترم، خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «**فَلاٰ تَظْلِمُوا فِيهِنَّ أَنْفُسَكُمْ**»[2] در این ماهها به خودتان ظلم نکنید، مبادا گناه کنید که گناه در این ماهها (از آیات قرآن استفاده می‌شود) عذابش بیشتر است. این ماه متعلق به حضرت علی بن موسی الرضا است یازدهم این ماه تولد پر برکت آن وجود مقدّس است، بیست و سوم و بیست و پنجم این ماه زیارتی مخصوص حضرت علی بن موسی الرضا است و آخر این ماه همان طوری که اول این ماه تولد حضرت معصومه بود آخر ماه هم شهادت امام جواد فرزند عزیزش است. لذا ماه امام هشتم است ماه حضرت علی بن موسی الرضا است. «**السلام علی من امر اولاده و عیاله**»[3] سلام بر آن آقایی که وقتی می‌خواست از مدینه حرکت کند اهل و عیالش را امر کرد بیاید بر غربت من گریه کنید، می‌خواست اعلام کند که من از این سفر برنمی‌گردم، «**السلام علی الامام الرئوف**»[4] سلام بر امام مهربانی که

---

۱ – سوره مبارکه اسراء آیه ۲۴.

۲ – سوره مبارکه توبه آیه ۳۶.

۳ – بحارالانوار جلد۹۹ صفحه ۵۲.

۴ – بحارالانوار جلد۹۹ صفحه ۵۵.

«الذی هیّج الاحزان یوم الطفوف»[1] آن کسی که مصائب روز عاشورا را ظاهر کرد، فرمود: ای پسر شبیب **«یا بن شبیب ان کنت باکیا لشیء فابک علی الحسین »**[2] اگر خواستی بر چیزی گریه کنی بر جدم حضرت حسین بن علی گریه کن. **«السلام علیک یا اباعبداللّه السلام علیک یابن رسول اللّه و رحمة اللّه و برکاته.**

---

۱ – بحارالانوار جلد۹۹ صفحه ۵۵.

۲ – بحارالانوار جلد۴۴ صفحه ۲۸۵.

«جلسهٔ ششم»

«توحید – اقسام هدایت»

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم «كَالْمُهْلِ يَغْلِي فِي الْبُطُونِ كَغَلْيِ الْحَمِيمِ»[1]

مانند مسِ گداخته در شکمها می‌جوشد. مانند جوشیدنِ آب جوش.

آیاتی که امروز تلاوت شد برای کسانی که توجّه به آیات الهی ندارند و خدای نکرده گاهی گناه می‌کنند و خدا را از خودشان ناراضی نگه می‌دارند خیلی تکان دهنده بود به طور کلی همهٔ ما باید بدانیم، هدایت و ضلالت که بحث امروز ما خواهد بود در دست ذات مقدّس پروردگار است. همان طوری که هفتهٔ گذشته عرض کردم باید قدم به قدم به سوی خدا برویم هم اعتقاداتمان را کامل کنیم و هم صفات رذیله را از خودمان دور کنیم، هم در راه خدا قدم‌های بلندی برداریم. همه با هم، همه با یک دل با یک فکر و یک گام تا آن که انشاء اللّه اگر آن طوری که به ما وعده می‌دهند و مکرر اشاره کرده‌اند شاید خدای تعالی مقدر بفرماید در زمان ما ظهور حضرت بقیه اللّه میسر شود و انشاءاللّه همهٔ ما از یاران خوب آن حضرت باشیم.

«انواع هدایت»

در اعتقاداتمان باید این باشد که همهٔ هدایت در دست خداست. هدایت عام داریم، هدایت خاص و هدایت خاص الخاص. حتی به پیامبر اکرم خدای تعالی اجازه نمی‌دهد که معتقد باشد که هدایت در دست پیامبر اکرم است. هیچ کس در هدایت افراد نمی‌تواند دخالت کند مگر به عنوان واسطه.

---

۱ - سوره مبارکه دخان آیات ۴۶-۴۵.

«معنای هدایت عام»

هدایت عام همان قرآن است که خدای تعالی به وسیلهٔ پیامبر اکرم برای ما فرستاده و همه را هدایت کرده و تمام مردم را به این وسیله راهنمایی فرموده است. با سخنان پیامبر اکرم با سخنان ائمه اطهار مردم را به سوی خدای تعالی و حقایق هدایت می‌کنند، هدایت به نحو عام و همه کس فهم برای همه، همان طوری که در این آیات امروز تلاوت شد که فرمود: «ما قرآن را برای تو آسان کردیم». در جای دیگر مکرراً خدای تعالی می‌فرماید: «**وَ لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ**»[1] قرآن را برای یادآوری آسان قرار دادیم. هر کس بخواهد از قرآن هر مقدار استفاده کند می‌تواند. قرآن کتابی است که در اختیار عموم است، حتی آن قدر بنی‌اسرائیل و اهل کتاب را مورد خطاب قرار داده که هیچ کتاب آسمانی و مذاهب دیگر و جمعیت‌های دیگر را مورد خطاب قرار نداده است. مکرر فرموده یا بنی‌اسرائیل، مکرر به نصاری خطاب کرده و آنها را برای هدایت دعوت فرموده. حتی از فرعون گذشته و به حضرت موسی می‌فرماید: «**اذْهَبْ إِلىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغىٰ**»[2] یا در آن آیه دیگر خطاب به حضرت موسی و هارون می‌فرماید: «**اذْهَبَا إِلىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغىٰ**»[3] از فرعون خبیث‌تر از نظر کار نبوده و همهٔ مردم دنیا را این آیات و سوره‌های قرآن به طرف خدا دعوت فرموده است. این معنی هدایت عام است. همه می‌توانند از اسلام تحقیق کنند، همه می‌توانند از قرآن تحقیق کنند، همه می‌توانند حقایق قرآن را به طور عالی و ساده

---

۱ – سوره مبارکه قمر آیه ۱۷.

۲ – سوره مبارکه طه آیه ۲۴.

۳ – سوره مبارکه طه آیه ۴۳.

درک کنند این معنی هدایت عام است. لذا خدا همه را هدایت کرده، حالا بعضی از مردم هستند توجّه نمی‌کنند همانطوری که در این آیات خواندید و بعضی فراموش می‌کنند آیات الهی را و بـه آن تـوجّه نـمی‌کنند آیـات خـدا در مـقابل چشـم‌شان هست ولی نمی‌بینند. من در روزهای اول عرض کردم که اگر انسان یک مقدار فکر بکند همه چیز برای او نشانهٔ خداست. هر چیزی که در عالم است از یک ذره گرفته که از چـند اتـم ممکن است تشکیل شود تا به کهکشانها و ستاره‌ها و کرات بالا، تمام اینها نشانه‌ای از پروردگار است و آیتیّت کاملی برای خدای تعالی دارد هـمهٔ ایـنها انسـان را هـدایت می‌کند. انسان‌ها در این زمینه به دو بخش تقسیم می‌شوند: جمعی هـدایت پـذیرند، جمعی بی‌اعتنا هستند و زندگی حیوانی را ادامه می‌دهند. هـر کس بـه آیـات الهـی و هدایت پروردگار توجّه نکند باید او را یک حیوان دانست که شاید حیوانات از جهتی از او بهتر باشند به خاطر این که خدای تعالی این سرمایهٔ عظیم را در اختیار حیوانات نگذاشته و آنها نمی‌توانند در آیات الهی بیشتر از آن چه که خدا راهنمائیشان کرده فکر کنند. امّا بشر می‌تواند به اعماق وجود همه چیز از ذره و کوچکترین جانداران تفکر کند. این معنای هدایت عام است. پس در اینجا یک عده توجّه به هدایت عام کرده‌اند لذا آنهایی که به هدایت عام پروردگار توجّه دارند انسان هستند و بقیه را خـدای تـعالی می‌فرماید: «**أُولٰئِکَ کَالْأَنْعٰامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ**»[1] چرا، برای این که «**لَهُمْ أَعْیُنٌ لاٰ یُبْصِرُونَ بِهٰا وَ لَهُمْ آذٰانٌ لاٰ یَسْمَعُونَ بِهٰا**» حتی «**لَهُمْ قُلُوبٌ لاٰ یَفْقَهُونَ بِهٰا**» ببینید این دسته‌ای که عرض کردم یک عده هستند چشم دارندامّا آیات الهی را نمی‌بینند، گوش دارند ولی آیـات الهی را نمی‌شنوند، زبان دارند ولی به آیات الهـی بـاز نـمی‌شود، دل دارنـدحقایق را نمی‌فهمند، خدای تعالی با همان صراحت فرموده است: «**أُولٰئِکَ کَالْأَنْعٰامِ**» اینها مثل

---

۱ – سوره مبارکه اعراف آیه ۱۷۹.

حیواناتند. ولی به حیوانات هم نمی‌رسند از حیوان هم پست‌ترند «**بَلْ هُمْ أَضَلُّ**» کوشش کنید انشاءاللّه راه رسیدن به هدایت خاص را یاد بگیریم، هدایت عام پروردگار را بپذیریم و همانطوری که در هفته‌های گذشته عرض کردم در هر روز چند دقیقه‌ای، نیم ساعتی یا یک ساعتی در آیات الهی تفکر کنیم.[1] تا خدای تعالی از حالت حیوانیت ما را بیرون بیاورد و انسان قرار دهد منتها انسانی که در کلاس اول نشسته و از هدایت عام پروردگار استفاده می‌کند و مثل همهٔ مردم که هیچ به فکر حقیقت و حقایق نیستند و اصلاً در آیات الهی فکر نمی‌کنند و در آنها دقت نمی‌نمایند، نباشیم.

«اهمیّت غذای روح»

اگر یک شبانه روز بر شما گذشت(که بعید است شما دوستان عزیز این طوری باشید) و آن چنان غافل بودید که حتی در کنار یک مثلاً بوستانی، در کنار یک درختی، در کنار افکار خودتان ننشستید و دربارهٔ خدای تعالی و صفات پروردگار تفکر نکردید و اهمیت ندادید باید عرض کنم یا روحتان مریض است یا خدای نکرده مرده، چون از دنیا رفتنش هم درست نیست، روحتان مرده است چرا؟ برای این که روح غذا می‌خواهد اگر یک نفر یک شبانه روز غذا نخورد شما می‌گویید این مریض است، ذائقه ندارد، احساس گرسنگی نمی‌کند، اگر بیشتر ادامه پیدا کرد می‌گویید این مرده است. روح انسان هم همین طور است غذای او تفکر در آیات الهی است، غذای او توجّه به پروردگار است، غذای او انس با خداست که اگر انشاءاللّه با همان گام‌هایی که دسته جمعی برمی‌داریم به سوی خدا و در این هدایت عام پروردگار وارد شدیم انشاءاللّه در

---

۱ - **قَالَ سَمِعْتُ الرِّضَا ع يَقُولُ لَيْسَ الْعِبَادَةُ كَثْرَةَ الصَّوْمِ وَ الصَّلَاةِ إِنَّمَا الْعِبَادَةُ فِي التَّفَكُّرِ فِي اللَّهِ**(بحارالانوار جلد۳ صفحه ۲۶۱).

قدم بعدی که ورود در هدایت خاص خداست موفق می‌شویم. خدای تعالی در قرآن مجید فرموده: «**وَ الَّذِينَ جٰاهَدُوا فِينٰا**»[1] کسانی که در راه ما جهاد می‌کنند یعنی صبح از خواب بلند شدند، یا قبل از اذان صبح از خواب بلند شدند، نماز شب‌شان را خوانده‌اند، یک مقدار تزکیه روح پیدا کرده‌اند و بعد نشسته‌اند تا اذان صبح دقایقی وقت دارند دربارهٔ آیات الهی فکر می‌کنند که: «**الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللّٰهَ قِيٰاماً وَ قُعُوداً وَ عَلىٰ جُنُوبِهِمْ**»[2] یا می‌روند زیر آسمان به آسمان نگاه می‌کنند و این آیات را تلاوت می‌کنند، که در اختلاف این شب و روز، انسان وقتی به آسمان نگاه می‌کند این ستاره‌ها به آن بزرگی که کرهٔ زمین ما در مقابل آنها بسیار کوچک است. این اختلاف شب و روز «**وَ اخْتِلاٰفِ اللَّيْلِ وَ النَّهٰارِ لَآيٰاتٍ لِأُولِي الْأَلْبٰابِ**»[3] می‌خواهید صاحب مغز باشید؟ می‌خواهید صاحب فکر باشید؟ می‌خواهید از حیوانات بیرون بروید و دارای مغز شوید؟ مغز، خیلی مهم است. خدا هم در قرآن می‌فرماید: «**لِأُولِي الْأَلْبٰابِ**» برای صاحبان مغز، اینها آیات الهی را در شب و روز مشاهده می‌کنند. «**الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللّٰهَ قِيٰاماً وَ قُعُوداً**» مستحب است که انسان وقتی برای وضو گرفتن می‌آید زیر آسمان، آنجا این آیات را قبل از نماز شب بخواند. تفکر کند، فکر می‌کند، با دوستانشان یک قدم بلندی برمی‌دارند، اگر شما خواب بودید و دوستانتان مشغول نماز شب بودند و در آیات الهی تفکر کردند، مثل آن فردی است که با یک قافله‌ای حرکت کرده می‌خواهد به مقصدی برود و آن شخص می‌خوابد، عقب می‌افتد آیا بعدش برسد یا نرسد آیا بتواند جبران کند یا نتواند نمی‌دانیم.

---

۱ – سوره مبارکه عنکبوت آیه ۶۹.

۲ – سوره مبارکه آل‌عمران آیه ۱۹۱.

۳ – سوره مبارکه آل‌عمران آیه ۱۹۰.

«چگونگی قبر برای مؤمنین و معاندین»

کوشش کنید انشاءاللّه تصمیم بگیرید با خودتان متعهد باشید و یک فرد متعهد مسئولی باشید که شبهای بلند زمستان تا آنجاکه می‌توانید زودتر بخوابید و قبل از اذان صبح بیدار شوید به اندازه‌ای که یک نماز شب وقت داشته باشید و یک چند دقیقه‌ای یک ربع ساعتی تفکر کنید در آیات الهی، که خیلی مؤثّر است. یک قدم بسیار موثری در رسیدن به حقایق و رسیدن به ذات مقدّس پروردگار و انس با خدا است. آن قدر بعد از مردن انسان می‌خوابد، خدا رحمت کند روز جمعه است یادی از پدرم بکنم ایشان می‌آمد مرا بیدار می‌کرد، می‌گفت: فلانی آن قدر در قبر می‌خوابی تا خسته بشوی، بلند شو (من بچه بودم آن موقع) و واقعا این طور است. حالا ای کاش! در قبر بگذارند انسان بخوابد، اگر **«حفرة من حفر النیران»**[1] نباشد. این آیات را من نمی‌توانم دو مرتبه تکرار کنم، آن چنان کوبنده است خدای تعالی می‌فرماید: «**كَالْمُهْلِ يَغْلِي فِي الْبُطُونِ كَغَلْيِ الْحَمِيمِ**»[2] بگیریدش، بفرستیدش در جهنم، این شخص خیلی تو مردم عزیز بود، محترم بود، بفهمد که آن لذت‌ها ارزشی ندارد و این عزت است که: «**إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ نَهَرٍ**»[3] متقین ارزش دارند و عزت دارند که تا سر از قبر برمی‌دارند از جانب پروردگار ندا می‌آید: «**سَلاٰمٌ قَوْلاً مِنْ رَبٍّ رَحِيمٍ وَ امْتٰازُوا الْيَوْمَ أَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ**»[4] شما گناهکاران جدا بشوید، حق ندارید با اینها حرکت کنید، شما انسان نیستید این متقین انسانند، که هدایت عام ما را پذیرفته‌اند. انشاءاللّه کوشش کنید آقایان دنیا ارزشی ندارد

---

۱ - بحارالانوار جلد۶ صفحه ۲۱۴.

۲ - سوره مبارکه دخان آیات ۴۶-۴۵.

۳ - سوره مبارکه قمر آیه ۵۴.

۴ - سوره مبارکه یس آیات ۵۹-۵۸.

خدا می‌داند آن قدر بی‌ارزش است که اگر انسان بخواهد حتی روی آن فکر کند حیف است. هدایت عام را انشاءاللّه توجّه داشته باشید با همهٔ مشکلات ارزش دارد یک نماز شب که خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «**وَ مِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نٰافِلَةً لَكَ عَسىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقٰاماً مَحْمُوداً**»[1] تو را خدا به مقام محمود، مقام پسندیده شده الهی می‌رساند. دربارهٔ نماز شب خدا در قرآن می‌فرماید: «**إِنَّ الْحَسَنٰاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئٰاتِ**»[2] منظور از حسنات در اینجا نماز شب است، تمام گناهان را پاک می‌کند و انشاءاللّه کوشش کنید مبادا این شبها بخوابید، استراحت کنید. استراحت‌تان را بگذارید وقت دیگر و نماز شب‌تان را ترک نکنید بالاخص و بلکه بهتر از نماز شب، تفکر در آیات الهی و انس با پروردگار است.

«معنای هدایت خاص»

اما هدایت خاص، وقتی که کوشش کردید با نفس‌تان جهاد کردید، خدای تعالی می‌فرماید: «**وَ الَّذِينَ جٰاهَدُوا فِينٰا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنٰا**»[3] آنجا هدایت خاصی است. هدایت خاص همان هدایتی است که در اول سورهٔ بقره می‌فرماید: «**ذٰلِكَ الْكِتٰابُ لاٰ رَيْبَ فِيهِ هُدىً لِلْمُتَّقِينَ**»[4] هدایت است برای متقین، اهل تقوا، آنهایی که هدایت عام پروردگار را پذیرفته‌اند و وارد هدایت خاص شدند و می‌شوند، آنجا پروردگار متعال دست آن کسی که متقی است، دست آن کسی که جهاد کرده، دست آن کسی که خدای تعالی را می‌شناسد و دربارهٔ آیات الهی فکر کرده و تحقیق کرده را می‌گیرد «**لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنٰا**»

---

۱ – سوره مبارکه اسراء آیه ۷۹.

۲ – سوره مبارکه هود آیه ۱۱۴.

۳ – سوره مبارکه عنکبوت آیه ۶۹.

۴ – سوره مبارکه بقره آیه ۲.

یعنی هدایت می‌کنیم ما این افراد را بر راههای خودمان، لذا وقتی از کنار حرم مطهر حضرت علی بن موسی الرضا عبور می‌کنید چون دیشب نماز شب خوانده‌ای، تفکر در آیات الهی کرده‌ای، دلت کشیده می‌شود که وارد حرم شوی، از دم در که اذن دخول می‌گویی، ممکن است حضرت علی بن موسی الرضا به تو بگوید که اذن دخول نمی‌خواهد اذن دخول مال کسانی است که حواسشان نیست کجا می‌روند، مال کسی ا ست که حواسش به خدا نیست، تو که دیشب نشسته‌ای خواب را بر خودت حرام کردی، تفکر در آیات الهی نمودی، تو وارد شو، وقتی هم که وارد می‌شوی؛ زیارتی مخصوص حضرت رضا را می‌خوانی و اشک می‌ریزی، یک حال توجهی پیدا می‌کنی، دیگر دلت نمی‌خواهد از حرم بیرون بیایی آن قدر مجذوب حضرت علی بن موسی الرضا هستی که می‌بینی آنجا شلوغ است حضرت رضا را با خودت از حرم بیرون می‌آوری، با تو هست در خانه با تو هست. بعضی می‌فهمند من چه می‌گویم، شب می‌آید خانه در زندگی اش می‌بیند حضرت علی بن موسی الرضا هست، نه تنها آن حضرت بلکه حضرت بقیه اللّه در امور زندگی‌اش دخالت کرده، همه جا با او هست واقعا لذت بخش است. افرادی هستند که این طورند در هدایت خاص، خدا با انسان صحبت می‌کند ائمه اطهار با انسان صحبت می‌کنند ملائکه بر انسان نازل می‌شوند، همان طوری که هفتهٔ گذشته گفتم خدای تعالی می‌فرماید: «**إِنَّ الَّذِينَ قٰالُوا رَبُّنَا اللّٰهُ**»[1] کسانی که هدایت عام را می‌پذیرند «**ثُمَّ اسْتَقٰامُوا**» بعد استقامت می‌کنند «**تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلاٰئِكَةُ**»[2] ملائکه بر آنها نازل می‌شوند و به آنها می‌گویند: «**نَحْنُ أَوْلِياؤُكُمْ فِي الْحَياةِ الدُّنْيا وَ فِي الْآخِرَةِ**»[3] ما ولیّ شما هستیم، ما مراقب شما هستیم، ما

---

۱ – سوره مبارکه فصلت آیه ۳۰.

۲ – سوره مبارکه فصلت آیه ۳۰.

۳ – سوره مبارکه فصلت آیه ۳۱.

خدمتگزار شما هستیم،«**انّ الملائکة لخدامنا و خدام محبینّا**»[1] ما خدمتگزار تو هستیم آنها « **عِبادٌ مُکْرَمُونَ**»[2] بندگان محترم خدا هستند «**لاٰ یَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ یَعْمَلُونَ**»[3] بعد از مرگ هم به زیارت تو می‌آیند به صریح روایات،[4] اینها مال بندگانی است که به هدایت خاص دست پیدا کرده‌اند. در سه جا حضرت رضا به زیارت تو می‌آیند در گودی قبر، سؤال نکیر و منکر، حضرت رضا می‌آید نکیر و منکر مبدل به بشیر و مبشر می‌شوند یک دفعه می‌گویند: خدا ما را برای استقبال تو فرستاده، برای محبت به تو فرستاده، ما راهنمای تو هستیم تا بهشت برزخی، حضرت رضا که بیاید اینها عوض می‌شوند «**عند الصراط، عند المیزان، عند الکتاب**»[5] وقتی که این نامه‌های اعمال می‌ریزد اگر یک وقت خدای نکرده دیدی که دست چپت فعال است و دست راست کار نمی‌کند آنجا بدان که از مجرمین هستی، این دست هم بدون اجازه شما بلند می‌شود اصحاب شمال می‌شوی اگر دیدی نه، این دست راستت راحت کار می‌کند دست چپت یا کار نمی‌کند یا بطور طبیعی دست راستت را دراز می‌کنی، بدان از اصحاب یمین می‌شوی، نامهٔ اعمالت را می‌گیری یک نگاه می‌کنی، بالای نامه نوشته حُب علی بن ابیطالب ، هر عملی که در این کارنامه نوشته شده زیر سایهٔ محبت حضرت علی بن ابیطالب ارزش دارد و تو جزو متقین هستی خدای تعالی می‌فرماید:«**فِي جَنّٰاتِ النَّعِیمِ**»[6]امّا اگر محبت ابابکر و عمر در دلت باشد هر چه کار کرده باشی نامهٔ اعمالت به دست چپت داده می‌شود و تو را می‌فرستند عقب سر همانها تا

---

۱ – بحارالانوار جلد۱۸ صفحه ۳۴۵.

۲ – سوره مبارکه انبیاء آیه ۲۶.

۳ – سوره مبارکه انبیاء آیه ۲۷.

۴ – بحارالانوار جلد ۶ صفحه ۲۲۲.

۵ – کامل الزیارات صفحه ۳۰۴.

۶ – سوره مبارکه واقعه آیه ۱۲.

جحیم. اینجا هم علی بن موسی الرضا می‌آید دست راستت را فعال می‌کند، هر چه گناه داشته باشی به کمک حضرت علی بن موسی الرضا دست راستت فعال می‌شود و ما وقتی از کرهٔ زمین حرکت می‌کنیم به طرف بهشت، با این جمع نورانی، با این دوستان حقیقت‌جو حرکت می‌کنیم انشاءاللّه می‌رسیم به یک جایی که یک مدار ناری عجیب سوزاننده است که از دورترین راهها حرارتش می‌رسد، حضرت رضا می‌رسد و می‌فرماید: اینها از ما هستند اینها از من هستند. در قیامت یک دسته را صدا می‌زنند «**این الرضویون**» امام رضایی‌ها کجا هستند؟ مجاورین قبر مطهر حضرت رضا کجایند؟ آنهایی که زیارت خاص و با معرفت کرده‌اند که در اثر هدایت خاص به آنها نصیب شده اینها کجا هستند؟ یک عده می‌آیند صورت‌هایشان مثل ماه می‌درخشد اینها وارد صحرای محشر می‌شوند، زیر سایهٔ امام زمانشان، زیر سایهٔ حضرت علی بن موسی الرضا از صراط می‌گذرند و به سوی بهشت می‌روند، خوب؛ اینها معنای هدایت خاص است.

«آثار دیگر هدایت خاص»

هدایت خاص قلبت را پُر از حکمت می‌کند و آن چنان حکیمانه فکر می‌کنی که کوچک‌ترین اشتباهی در زندگی، کوچک‌ترین اشتباهی در دنیا، کوچکترین اشتباهی در عالم آخرتت نداری، این طور می‌شوید. خدای تعالی در قلب شما قرار گرفته، شما را هدایت می‌کند، دست شما را می‌گیرد، راهنمایی می‌کند و حتی گاهی هم می‌شود یک کاری که خیال می‌کنید خیلی خوب است فوق‌العاده پر منفعت است خدا مانع می‌شود و اگر اهل هدایت خاص شوید با خود می‌گویید باشد هر چه خدا می‌خواهد

«**وَ عَسیٰ أَنْ تُحِبُّوا شَیْئاً وَ هُوَ شَرٌّ لَکُمْ**»[1] شما دوست دارید خدا نمی‌گذارد بعد می‌فهمید که خوب شد نشد«**وَ عَسیٰ أَنْ تَکْرَهُوا شَیْئاً وَ هُوَ خَیْرٌ لَکُمْ وَ عَسیٰ أَنْ تُحِبُّوا شَیْئاً وَ هُوَ شَرٌّ لَکُمْ**»[2] یک وقت یک چیزی را بد می‌دانید مثلاً می‌گویید چرا من این قدر بدنم درد می‌کند؟ چرا من فلان کسالت را پیدا کردم؟ چرا فلان ضرر را کردم؟ یک روز می‌بینید که چقدر خوب شد این طوری شد.

«شرط ورود به هدایت خاص»

آن قدر در قرآن دربارهٔ هدایت عام و هدایت خاص صحبت شده که من اگر بخواهم در خصوص هدایت خاص چیزهایی عرض کنم خیلی طول می‌کشد ولی این را بدانید لازمهٔ ورود به مقام هدایت خاص انجام کامل هدایت عام است. یک عده را خدا وامی‌گذارد و به اصطلاح قرآن گمراهشان می‌کند این گروه آنهایی هستند که به هدایت عام پروردگار توجّه نمی‌کنند. «**تُعِزُّ مَنْ تَشٰاءُ وَ تُذِلُّ مَنْ تَشٰاءُ بِیَدِکَ الْخَیْرُ**»[3] دست خداست گمراهیی که انسان‌ها پیدا می‌کنند، قساوتی که انسان‌ها پیدا می‌کنند در اثر بی‌توجهی به آیات شریفه قرآن است، در اثر بی‌توجهی به اسلام است؛ در اثر بی‌توجهی به گفتار خاندان عصمت و طهارت است، یک کتابی جلویتان می‌گیرید می‌گویید به به چه مطالب عالیی دارد امّا همه‌اش مخالف قرآن و روایات ولی شما خوشتان میاید، از همین جا راه را کج کرده‌اید از صراط مستقیم خارج شده‌اید حالا در دره می‌افتید و خدا هم به شما اعتنا نمی‌کند. حواستان جمع باشد هر کتابی که

---

۱ – سوره مبارکه بقره آیه ۲۱۶.

۲ – سوره مبارکه بقره آیه ۲۱۶.

۳ – سوره مبارکه آل‌عمران آیه ۲۶.

می‌خوانید، هر مطلبی که می‌شنوید هر چیزی که فکر می‌کنید زیر سایهٔ قرآن و روایات باشد اینها معصوم‌اند، روایات هم این طور نیست که شما خودتان بخوانید لااقل باید یک فقاهت داشته باشید و الا باید پیرو فقهای اهل معنی و کسانی که به هدایت خاص یا به حقیقت هدایت عام رسیده‌اند باشید.

«معنای هدایت خاص الخاص»

وامّا هدایت خاص الخاص: که ما فقط باید آرزویش را در زمان ظهور امام عصر ارواحنا فداه بکشیم باید منتظر آن وجود مقدسی که مهدی است باشیم او که هدایت شده است، هادی است، هدایت کننده است، آن کسی که به همهٔ حقایق عالم هستی دست پیدا کرده و از جانب پروردگار همهٔ حقایق به او الهام شده و یا وحی شده و از پیامبر اکرم همهٔ حقایق را دریافت نموده است از او باید استفاده کنیم. رهبر این هدایت خاص الخاص وجود مقدّس حضرت مهدی است. از این جهت این نام مقدّس در تمام عالم مخصوص حضرت بقیه اللّه است. شما کُتب اهل‌سنّت را نگاه کنید همه نوشته‌اند: مهدی می‌آید. در آخر الزمان یک کسی می‌آید که مردم را به همهٔ حقایق هدایت می‌کند، کلمهٔ مهدی در تمام کتاب‌های اهل‌سنّت هم خیلی مشهود است و حتی یکی از علمای اهل‌سنّت کتابی جمع آوری کرده بود که اسمش را گذاشته بود المهدی. مهدی، اسمی است که استثنائاً اشکالی ندارد همین جوری گفته شود. (ولی سبک برخورد نکنید مثلاً بعضی می‌گویند: مهدی نیامد، طرز صحبت‌ها خیلی انسان را متاثر می‌کند). «المهدی» آن کسی است که از هدایت خاص الخاص برخوردار است و مردم را می‌تواند به هدایت خاص الخاص برساند. هدایت خاص این بود که انسان جوری بشود، از اولیاء خدا بشود، به جایی برسد که قلبش پُر از حکمت باشد،امّا

هدایت خاص الخاص آن کسی که دستش به دامن حضرت مهدی است آن چنان دارای نورانیت می‌شود که عده‌ای را روشن می‌کند، عده‌ای را به هدایت خاص می‌رساند. من زیاد نمی‌توانم دربارهٔ هدایت خاص الخاص صحبت کنم جز این که انشاءاللّه باید دعا کنیم حضرت بقیه اللّه تشریف بیاورد و آن کتاب علی بن ابیطالب را جلوی ما بگذارد تا به آن عمل کنیم و از هدایت خاص الخاصی که خدا به حضرت بقیه اللّه عنایت کرده و به پیامبر اکرم عنایت کرده که می‌فرماید: «وَ **وَجَدَکَ ضَالاًّ فَهَدیٰ**»[1] برخوردار شویم. ما فکر می‌کنیم حضرت پیامبر اکرم را خدا می‌خواهد این طور معرفی کند که او یک فرد نادانی بوده که خدا هدایتش کرده، در حالی که در هدایت خاص الخاص، حقایق جمیع علوم قرآن را خدا در همان لحظهٔ اول خلقت به پیامبر اکرم عنایت کرد که همهٔ حقایق را شناخت حتی آن چنان خدا را شناخت که به معرفت خاص الخاص رسید. در هفتهٔ گذشته عرض کردم که هدایت خاص الخاص مخصوص ائمه اطهار است، آن دیگر نصیب ما نمی‌شود، آنها واسطهٔ فیض‌اند، به آن معرفت خاص الخاص، پیامبر اکرم را هدایت فرمود: «وَ **وَجَدَکَ ضَالاًّ فَهَدیٰ**»[2] بعد وقتی حضرت بقیه اللّه بیایند یک نفر غیر مسلمان در کرهٔ زمین نباید باشد بلکه! به هدایتی که خدا به حضرت پیامبر اکرم عنایت کرده و از آن نور مقدّس، دوازده نور و فاطمه زهرا روشن شده که همه‌شان هادی سبل پروردگارند از آن هدایت انشاءاللّه ما هم برخوردار بشویم و آن معرفتی که خدا به پیامبر اکرم داده شاید یک قبسی به ما هم برسد. این که به شما می‌گویم برای ظهور دعا کنید برای این نیست که ارزانی بشود، عدل و داد به وجود بیاید، اینها فرع قضیه

---

۱ – سوره مبارکه ضحی آیه ۷.

۲ – سوره مبارکه ضحی آیه ۷.

است، این که دنیامان درست بشود، این که حتی آخرت‌مان درست بشود، همه فرع قضیه است اصل قضیه چیست؟ این است که انسان بنشیند در محضر حضرت حجه بن الحسن از معارف حقه از آن چه که ما جرأت نمی‌کنیم بگوییم یا حتی نمی‌توانیم بگوییم از آنها بیان کند، رشد کنیم، روح‌مان روح با عظمتی بشود روحی بشود که با خدا انس داشته باشد، با خدا یکی بشود، آن جور انسان با معرفت بشود آن لذت بخش است. «**فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ**»[1] شاید یک عده از مردم بهشت، با گلابی خوردن و سیب خوردن لذت ببرند آنها در حالی که حورالعین منتظرشان است، باغ و بوستان منتظرشان است به بهشت می‌روند،امّا عده‌ایی در محضر امامشان، در محضر خدایشان، در محضر ائمه اطهار می‌نشینند و از نگاه به آنها لذت می‌برند، از سخن آنها لذت می‌برند، گاهی در بعضی از روایات داریم ساعتها اصلاً بی‌اعتنا به این نعمتهای پروردگار با همهٔ ارزشش هستندامّا این ارزشش بیشتر است. امیدواریم از این هدایت هم بهره‌مند شویم در بهشت مهدی ما، ما را هدایت کند که امروز در دعای ندبه خوانده‌اید: «**و اسقنا من حوض جده،بکأسه و بیده ریا رؤیا صائغا**» یک آبی بدهند و بخوریم این مُلکش استامّا ملکوتش همان هدایت خاص الخاص است که وقتی انسان می‌خواهد وارد بهشت بشود یک جرعه از آن آب، یک جرعه از آن چیزهایی که در بهشت برای انسان لازم است که داشته باشد بنوشد اگروقتی وارد بهشت شدید اول، چشم‌تان به درخت‌های بهشت افتاد، به حورالعین افتاد، خوب است، چون خدا به شما وعده داده و از خداست خوب است،امّا بهترش این است که نگاه کنید ببینید حضرت ابی عبداللّه الحسین کجا نشسته.

خدا رحمت کند حاج ملا آقا جان را من در خواب دیدم، از ایشان پرسیدم کجای

---

۱ – سوره مبارکه قمر آیه ۵۵.

بهشت‌ایـد؟ گـفت: مـن خـادم ابـی عـبداللّـه الحسـین هسـتم. آن روز نگـوییم خدمتگزاری یعنی چه؟ برویم در بهشت بچرخیم، نه، باید بگویم آقا کجاست؟ حجه بن الحسن از آن جرعهٔ هدایت به من بنوشاند«**واسقنا من حوض جده بکاسه و بیده ریا رؤیا هنیئا سائغا لا ضمأ بعده**» دیگر تشنگی که بر اثر جهل بوجود بـیاید، تشنگی که بر اثر عدم هدایت باشد، ندارند می‌دانند کجا می‌روند، آدرس را آقا به شما می‌دهند یک سره می‌رویم خدمت پیامبر اکـرم بـه بـه، مـی‌رویم خـدمت ائـمه اطهار در جنت عدن، آنجایی که ائمه اطهار و فرزندانشان و همهٔ صالحین و صدیقین آنجا جمع‌اند شما بروید خودتان را با آنها مخلوط کنید.

«پایان کلام»

امیدواریم انشاءاللّه خدای تعالی همهٔ ما را به آرزوهـای ایـن گـونه کـه آرزوی بی‌خودی نیست برساند و همهٔ ما را به همهٔ حقایق هدایت بفرماید و هدایت عـام و خاص و خاص الخاص را نصیب‌مان بفرماید.

«جلسهٔ هفتم»

«سورهٔ توحید،
شناسنامهٔ خدای تعالی»

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم «هٰذا بَصٰائِرُ لِلنّٰاسِ وَ هُـدیً وَ رَحْمَـةٌ لِـقَوْمٍ یُوقِنُونَ»[1]

این شریعت مایهٔ بینش برای مردم است و هدایت و رحمت است برای مردمی که یقین دارند.

مطالب مهمی که در این آیات ذات مقدّس پروردگار متذکر شده است فراموشی از خداست. یا خدای نکرده بدتر از آن استهزاء به آیات الهی است. در اینجا اگر گفته می‌شود که آیات الهی یا در آیات قرآن این کلمه تکرار شده، منظور آیات قرآن نیست، آیات؛ نشانه‌های خداست که در همه جا وجود دارد نشانه‌های پروردگار است که حتی از ریزترین موجودات زنده و یا موجودات عالم هستی گرفته تا کهکشانها، اینها همه آیات الهی هستند.

«مشاهدهٔ آیات خداوند در همه چیز»

با چشم معرفت خاص هر چیزی که در عالم هست همه‌اش آیات الهی است، نشانه‌های خداست، معرف خداست چون پروردگار متعال در یک حدیث قدسی

---

۱ - سوره مبارکه جاثیه آیه ۲۰.

فرموده است: «**کنت کنزاً مخفیاً فأحببت أن أعرف، فخلقت الخلق لکی أعرف**»[1] خلقت خلق به خاطر معرفت خداست و هر چیزی که مخلوق خداست معرف خداست و حتی کیفیت مخلوقات در کنار یکدیگر گذاشتن و منظم نمودن نشانهٔ بارز پروردگار است. اگر انسان در یک محلی باشد که در آن محل همه چیز نشانگر یک فرد خاصی باشد، صدایی که آنجا می‌آید صدای آن شخص باشد، روی در و دیوار مثلاً تصویر او گذاشته شده باشد، در روی فرش آن محل همه چیز از آثار و نشانه‌های او باشد و او از آن شخص فراموش کند بسیار نادان و نافهم است. در تمام ذرات وجود اگر غفلت از بین برود، اگر از خواب عمیق غفلت بیرون بیاییم، اگر موفق به یقظه کامل بشویم، اگر مرحلهٔ یقظه‌ای که در مراحل سیر و سلوک گفته‌اند داشته باشیم، باید به یاد خدا بیافتیم و از همه ذرات وجود متوجه خدا بشویم. اگر در یک چنین موقعیتی غفلتی برایمان حاصل شود روی یک نفهمی و کم درکی و بی‌استعدادی است. خدای تعالی در قرآن مجید خودش را معرفی کرده، هم با معرفت عام باید خدا را شناخت، آنچه را که همه می‌فهمند و اگر تزکیه نفس کنیم و یا با ریاضت‌های شرعی روح‌مان را پاک کنیم متوجه معرفت خاص هم خواهیم شد و آنچه را که همه ممکن است نفهمند ما خواهیم فهمید.

«سورهٔ توحید، شناسنامهٔ خدای تعالی»

خدای تعالی در قرآن شناسنامهٔ خود را این چنین بیان می‌کند: «**بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ قُلْ هُوَ اللّٰهُ أَحَدٌ اللّٰهُ الصَّمَدُ لَمْ یَلِدْ وَ لَمْ یُولَدْ وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُواً أَحَدٌ**» این سوره بعد از سورهٔ حمد شاید بیشترین سوره‌ای است که در نمازها یا در غیر نماز تلاوت می‌کنیم و در روایت دارد هر کس یک دفعه سورهٔ توحید را بخواند مثل این است که یک ثلث

---

۱ - بحارالانوار جلد۸۴ صفحه ۳۴۴.

قرآن را خوانده، بلکه اگر دو دفعه یا سه دفعه بخواند مثل این است که تمام قـرآن را تلاوت کرده باشد، علّت این ثواب یا علّت این جهت که تمام قرآن خوانده شـود بـا خواندن سه مرتبه سورهٔ توحید، این است که نشانگر حقیقت ذات مقدّس پروردگار است این سوره را اگر یک مرتبه انسان بخواند به معرفت عام می‌رسد.

«معنای قُلْ هُوَ اللّٰهُ أَحَدٌ»

معنای «**قُلْ هُوَ اللّٰهُ أَحَدٌ**» این است: که بگو، این بگو به پیامبر اکرم تنها گفته نشده بلکه در سوره آمده یعنی شما هم که امروز می‌خواهید سورهٔ توحید را در نماز بخوانید شما هم باید بگویید،«**قُلْ**» یعنی بگو، به که می‌گوئید بگو؟ به تمام اعـضاء و سلول‌های وجودتان بلکه به تمام عالم می‌گویید که بگو. همهٔ موجودات عالم هستی علاوه بر این که خودشان گویای توحید پروردگارند، امر هم می‌کنند که دیگران هـم بگویند بلکه خدای تعالی می‌فرماید: بگو. همه باید گویای این معنا باشیم، که چه؟ «**هُوَ اللّٰهُ أَحَدٌ**» او که ضمیر غالباً بعد از اسم ظاهر در کلام می‌آیدامّا در اینجا کلمهٔ هو خودش اسم است، اسم اشاره است یعنی اگر شما در دل اتم بروید به شش جهت اشاره می‌کنید و او وجود دارد. او، خدای تعالی همه جا هست، جایی نیست ولو به مقدار سر سوزن و یا کمتر از آن که خدای تعالی مؤثّر نباشد همه جا هست همه جا فعّال است همه چیز را منظّم می‌کند، لذا وقتی که می‌گویید هو این هو یعنی همه جا و احاطهٔ کلی پروردگار را بر همه چـیز مـی‌رساند. در جـنگ احـد است ظـاهراً یـا در جـنگ خـیبر، عـلی بـن ابیطالب در حال جنگ با صدای بلند می‌گفت: «**یا هو یا من لاهو الا هو**» وقتی که پیامبر اکرم این جمله را شنید فرمود: این اسم اعظم است. چه کسی این اسم را به تو یاد داده؟ (که تمام این مسائل با آن اصولی که ما داریم منافات ندارد، برای تـعلیم

ماست) حضرت عرض کرد که من دیشب جناب خضر را در خواب دیدم او به من گفت این ذکر را زیاد بگو.[1] بسیار ذکر پر اهمیت و پر عظمتی است. اگر چه شاید بعضی گمان کنند که این اذکار صوفیه است ولی نه، در کتاب توحید شیخ صدوق تعدادی از این روایات بر اهمیت این ذکر مقدّس آمده. معنای «**یاهو**» این است: «ای آن کسی که در تمام ذرات وجود فعلی، در تمام ذرات وجود هستی، ای کسی که همه جا وجود داری و جایی از آیات تو خالی نیست» در اینجا هم می‌گوییم که «**قُلْ هُوَ اللّٰهُ أَحَدٌ**»، بگو اوست خدای واحد، خدای احد.

«معنای احد و واحد»

یک فرقی متکلمین بین احد و واحد گذاشتند که گاهی هم تخلف کرده‌اند و آن فرق این است که احد به موجودی می‌گویند که دومی نداشته باشد و واحد به موجودی می‌گویند که دوم داشته باشد بنابراین احد است در ذات؛ یعنی دوم تصور ندارد که وجود داشته باشد. مثلاً از باب مثال که باز هم خاک بر فرق من و تمثیل من، ولی برای این که نزدیک به ذهن باشد با یک معنایی که یکی باشد و دو نداشته باشد مثل این است که بگوییم: مثلاً دو دو تا چهار تا، این دو دو تا چهار تا یکی است که دو ندارد، تمام مجردات این چنین‌اند. ضمناً مجردات معنا ندارد مجرد یکی است و مجرد مطلق یک چیز بیشتر تصور ندارد. اگر گفتیم که روح مجرد است مجرد نسبی است، یعنی نسبت به چیز دیگر مجرد است، اگر یک حیوانی را گفتید مجرد است نسبت به آن مردی که ازدواج کرده مجرد است. اگر گفتیم یک موجودی هست مجرد مطلق است یعنی یکی است، دو تا نیست چون به مجرد آن که تفکّر کردیم و دو چیز تصور کردیم که یک

---

۱ - توحید صدوق صفحه ۸۹ حدیث ۲ باب ۴.

فرقی بین این دو چیز باشد مجرد نسبی (خواهی نخواهی) خواهد بود. ذات مقدّس پروردگار احد است یعنی مجرد مطلق است که دو تصور ندارد. به مجرد آن که دومی را تصور کردیم از تجرد مطلق خارج می‌شود و دو چیز با دو امتیاز و با دو تفاوت باید حتماً باشد.«**قُلْ هُوَ اللّٰهُ أَحَدٌ**»امّا واحد این طور نیست. خدای تعالی واحد است یعنی در صفاتش واحد است، در افعالش واحد است، اول است. مثلاً اگر خدا مهربان است، موجوداتی که خودش خلق کرده آنها هم مهربانند. او ارحم الراحمین است، مهربان‌ترین مهربانهاست ولی بقیه مهربانند. مثلاً پیامبر اکرم مهربان است‌امّا خدای تعالی ارحم الراحمین است. یا مثلاً حضرت عیسی در ضمن سخنانش که در قرآن آمده می‌گوید: «**أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ**»[1] من خلق می‌کنم من خالقم خدا هم خالق است‌امّا خدای تعالی احسن الخالقین است و حضرت عیسی خالق است «**أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ**». پدر و مادر، مربی فرزندانشان هستند که خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «**وَ قُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمٰا كَمٰا رَبَّيٰانِي صَغِيراً**»[2] خدایا همانطوری که این پدر و مادر در کودکی دو ربّ من بودند به آنها محبت کن. ولی خدای تعالی ربُّ الارباب است، ربّ ربها است. احسن الخالقین، ارحم الراحمین، اکرم الاکرمین و بالأخره همهٔ صفات فعل پروردگار را می‌توان اگر در مخلوق باشد دوم و اگر ذات مقدّس پروردگار تصور کنیم اول و واحد است.

---

۱ – سوره مبارکه آل‌عمران آیه ۴۹.

۲ – سره مبارکه اسراء آیه ۲۴.

«معنای صمد»

بعد می‌فرماید: «**اللّٰهُ الصَّمَدُ**»، صمد که غالباً معنایش را نمی‌دانیم. صمد خیلی معنای پر اهمیتی دارد. یک معنایش که روایات به آن بیشتر توجّه کرده‌اند و روایات متعددی از ائمه اطهار دارد، این است که فرموده‌اند: «**الذی لا جوف له**»[1] خدای تعالی آن موجودی است که تو ندارد. بعضی مفسرین و بعضی از نویسندگان گاهی دیده‌ام که می‌گویند: خدا آن کسی است که تو خالی است،امّا تو خالی نیست؛ این غلط است چون اول باید تویی برایش منظور کنیم بعد خالی بودن و خالی نبودن را تصور کنیم خدا تو ندارد، «**لاجوف له**» شما در عالم وجود هر چه راکه ببینید داخل و خارج دارند حتی اتم، شنیده‌اید که اتم هسته‌هایی دارد که الکترون‌ها به دور هسته می‌چرخند در یک کتابی دیدم که اگر خلأ کرهٔ زمین و قسمت‌های خالی مرکزی را یعنی بین الکترونها و هسته آن خلأ را از بین ببرند کرهٔ زمین به اندازهٔ یک نارنج می‌شود با همین وزن کرهٔ زمین. لذا همه چیز جوف دارد از اتم گرفته تا تمام موجوداتی که در عالم هست اینها جوف دارند، یعنی تو دارند، بیرون دارند، داخل دارند و خلائی در داخلش تصور می‌شود الا ذات مقدّس پروردگار که «**الذی لا جوف له**». خدای تعالی موجودی است که از ماده نیست، از عالم مادّه نبوده است به وجود هم نیامده که جملات بعد از «**اللّٰهُ الصَّمَدُ**» را به این جهت می‌گوئیم تفسیر «**الصَّمَدُ**» است که عرض خواهم کرد، پس «**الذی لا جوف له**» معنایش این است که خدای تعالی از ماده نیست، جا ندارد، مکان ندارد، همه جا هست و همه جا باید متوجه ذات مقدّس پروردگار بود و باید قبل از هر چیز او را دید. بعد می‌فرماید: «**لَمْ یَلِدْ وَ لَمْ یُولَدْ**».

---

۱ - بحارالانوار جلد۳ صفحه ۲۲۰.

«معنای لَمْ یَلِدْ وَ لَمْ یُولَدْ»

معنایی که غالباً در ترجمه‌ها می‌کنند بسیار مبتذل و پایین است. خدا نزاییده و زاده هم نشده، این حرف خیلی حرف پایینی است. باید این طور معنا کرد «**یلد**» از تولید می‌آید، یعنی خدای تعالی از چیزی تولید نشده و چیزی از او تولید نمی‌شود. یک مقدار به این معنا توجّه کنید. این معنا خیلی اهمیت دارد همان معنای صمد است، غالباً چیزی که از چیز دیگری تولید می‌شود آن چیزی که از این چیز تولید شده تو خالی و مجوف است. مثلاً شما آب انار را از انار تولید می‌کنید، مثلاً آب سیب را از سیب تولید می‌کنید، می‌فشارید آب آن بیرون می‌آید پس معلوم است که داخلش جوف دارد و داخل دارد و این آب از او تولید شده و طبعاً چیزی که از چیز دیگری تولید می‌شود آن چیز اولی کم می‌شود، سبک می‌شود، از او گرفته می‌شود. از ذات مقدّس پروردگار هیچ چیز تولید نمی‌شود یعنی این همه مخلوق که خدا خلق کرده از ذات خودش نگرفته، تا او کم شود و این چیزها به وجود بیاید. بلکه بین خدای تعالی و مخلوقش تباین است. یعنی او یک موجود خاصی است که همهٔ وجودها منتسب به اوست ولی مخلوقش موجوداتی هستند غیر از او، و از او گرفته نشده‌اند بلکه خدای تعالی خالق موجودات است. او خلق کرده، ایجاد کرده، قبل از این که چیزی باشد عدم بوده در دعاها می‌خوانیم: «**کنت اذ لم تکن سماء مبنیة و لا ارض مدحیة**»[1] تا می‌رسیم به اینجا که: «**کنت قبل کل شیء و کونت کل شیء**» همه چیز را تو تکوین کردی؛ قبل از هر چیز بودی «**کان اللّه و لم یکن معه شیء**» خدا بود و هیچ چیز نبود، همهٔ چیزهایی که در عالم هست حتی روح مقدّس پیامبر اکرم را خدا ایجاد کرد، خلق کرد «**کونت کل شیء و**

---

۱ - صحیفة علویة صفحه ۲۶.

قدّرت علی کل شیء» معنی لم یلد و لم یولد این است که از او چیزی تولید نمی‌شود و او هم از چیزی تولید نشده. غالبا انسان چون خودش از یک چیزی خلق شده، که پدر و مادری داشته یا هر چیزی را که ما در عالم می‌بینیم از یک چیز دیگری بوجود آمده،

یک وقت نبوده بعد بود شده، غالبا در ذهنمان می‌آید که خدای تعالی از چه به وجود آمده و چگونه به وجود آمده؟ چرا هست؟ این کلام همان کلامی است که وقتی ائمه اطهار دربارهٔ خداشناسی سخن می‌گویند، می‌فرمایند: «**اذا انتهی الکلام الی اللّه فامسکوا**»[1] وقتی که سخن‌تان به اینجا رسید، امساک کنید، حرف نزنید، به اسمش حتی فکر نکنید. «**من تفکر فی ذات اللّه فهو کافر**»[2] کسی که در ذات خدا فکر کند کافر است. این به خاطر این نیست که نهی معمولی کرده‌اند، نه نهی عقلی است شما نمی‌توانید بفهمید چیزی که بر خلاف آن چیزهایی ا ست که شما دیده‌اید و تا به حال مشاهده کرده‌اید چیست؟ که دربارهٔ آن بخواهید فکر کنید، بنابراین «**لَمْ یَلِدْ وَ لَمْ یُولَدْ**» این اندازه باید معتقد باشید که خدا از چیزی تولید نشده و چیزی هم از او تولید نشده، تولید به همان معنا است که از او گرفته شود. فرزند را هم که می‌گویند ولد یعنی از انسان گرفته شده، از او به وجود آمده، از این جهت باید معتقد باشیم که «**لَمْ یَلِدْ وَ لَمْ یُولَدْ**».

«معنای مجرد مطلق»

بعد می‌فرماید: «**وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُواً أَحَدٌ**» نمی‌باشد برای او کفوی. آن معنای تجرد مطلق اینجاست، معنای این که دو چیز نمی‌تواند باشد یک وقتی یک شخصی آمد

---

۱ - کافی جلد ۱ صفحه ۹۲ و بحارالانوار جلد۳ صفحه ۲۵۹.

۲ - غررالحکم صفحه ۶۱۸.

خدمت حضرت علی بن موسی الرضا و عرض کرد آقا من معتقدم خدا دوتاست مثلاً اهریمن و اهورا مزدا این دو تا خدا هستند یکی خدای شر و یکی خدای خیر، حضرت فرمودند: در یک خداکه با هم هماهنگیم یعنی خدای اولی، تو می‌گویی دو تا خداست در دومی تو باید استدلال کنی. چون «**البیّنه علی المدعی**»[1] استدلال کنی که خدای دیگری هم در کنار خدا هست این جواب در عین این که برای عوام است، خیلی جواب عالمانه و صحیحی است. در این که یک خالق در عالم هست و یک ناظم در جهان وجود دارد و یک نفر هست که بر همه جا محیط است و همهٔ عالم را منظم کرده و یک موجودی که دارای علم و قدرت است، در این حرفی نیست. حالا این تقسیم برای چیست؟ این که تو بگویی کارهای بد را اهریمن انجام داده و کارهای خوب را اهورا مزدا، اولا در عالم هیچ چیز بد نیست، این که شری در عالم تصور بشود این تقسیم را چه کسی انجام داده که شرّ مربوط به اهریمن است و خیر مربوط به اهورا مزدا است این از کجاست؟ دلیل بیاور، اثبات کن.

وامّا اگر کسی معنی مجرد مطلق، نه مجرد نسبی را بفهمد، محال است که بتواند حتی فکر کند که خدا دوتاست. چون معنی مجرد مطلق این است که نه زمان دارد نه مکان دارد، نه حدی دارد، نه یک چیزی که مایهٔ امتیاز او باشد هست. یک وجودی هست که عالم هستی را می‌چرخاند و ما برایش نه مکانی قائلیم و نه زمانی قائلیم، نه حدی قائلیم، اگر نه حدی داشته باشد و نه زمان و مکان نمی‌توانیم تصور کنیم که او دو تا باشد. چون به مجرد این که گفتیم دوتاست یکی باید در آسمان باشد یکی در زمین، اگر گفتیم دوتاست یکی در آن سالهای قبل باشد یکی در این سالها، اگر گفتیم دوتاست باید حتماً یک چیزی برای او قائل باشیم که برای این قائل نباشیم و یا برای این قائل

---

۱ – بحارالانوار جلد ۲۹ صفحه ۱۳۰ و جلد ۱۰۱ صفحه ۲۹۱.

باشیم که برای او قائل نباشیم. محال است تصور دو تا بودن در مقابل مجرد مطلق بودن، مجرد مطلق بودن مساوی است با این که خدا کفوی ندارد همدوشی ندارد. کفو به معنای زن نیست، زن باید کفو برای شوهر باشد نه این که هر کفوی که شما هر جای عالم دیدید یا در کُتب مشاهده کردید بگویید منظور زن است، این ترجمه غلط است. خدای تعالی معنا ندارد که زن داشته باشد تا شما نفی بکنید و بگویید خدا در قرآن فرموده: «**وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً أَحَدٌ**» کفو به معنای این است که مثل خودش یک موجود دیگری این طرف باشد و کمک او باشد یا مخالف او باشد.

«چرا اگر در آسمانها و زمین خدایانی غیر از خدای یکتا می‌بود آسمان و زمین فاسد می‌شد؟»

خدای تعالی می‌فرماید: «**لَوْ كانَ فِيهِما آلِهَةٌ إِلاَّ اللّهُ لَفَسَدَتا**»[1] حتماً اگر خدایی در آسمان و زمین می‌بود، آسمان و زمین فاسد می‌شد. در بعضی از ترجمه‌ها این طوری ترجمه کرده‌اند که اگر در آسمان و زمین دو خدا می‌بود آسمان و زمین فاسد می‌شد، در آیه می‌فرماید: «**لَوْ كانَ فِيهِما**» فیهما یعنی در آسمان و زمین «آلهة» خدایانی می‌بودند مگر آن واحد، آن احد، مگر آن کسی که صمد است، آن کسی که «**لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً أَحَدٌ**» است، اگر می‌بود آسمان و زمین فاسد می‌شد چرا؟ «**إِذاً لَذَهَبَ كُلُّ إِلٰهٍ بِما خَلَقَ**»[2] که اگر این جوری می‌بود هر کدام می‌رفتند طرف آن چیزی که خلق کرده‌اند. طبعاً خلقت‌شان هم باید متفاوت باشد مثال در و پنجره را در روز اول زدم که اگر در و پنجره ساز دو نفر بودند، در را یک نفر ساخته بود و پنجره را یک بنای دیگر ساخته بود

---

۱ – سوره مبارکه انبیاء آیه ۲۲.

۲ – سوره مبارکه مؤمنون آیه ۹۱.

بدون این که با هم همفکری کنند قطعا و یقینا یا در بزرگتر بود و پنجره کوچکتر و یا بالعکس، محال است که اینها با هم همفکری نکرده باشند، یک مهندس، رهبری اینها را به عهده نگرفته باشد و در عین حال در و پنجره دقیق بدون یک میلی متر کم و زیاد درست دربیاید محال است، از همین یکی شما توجّه بکنید به عالم هستی. اگر دو تا خدا در عالم می‌بود یا این که مثل مهندسین ما همفکری می‌کردند، یعنی فکرهایشان را یکی می‌کردند، یعنی یک فکر هر دو می‌داشتند یک اندازه می‌داشتند و می‌ساختند، درست در می‌آمد. امّا اگر آمد و اینها با هم حرف نزدند، مشورت نکردند، این برای خودش در مغازه نجاری فکر کرده او هم در محل کار خودش وقتی بنایی می‌کند فکر کرد، یقیناً هر دو را نمی‌شد کنار هم گذاشت، از هم جدا می‌شوند (فساد معنایش این نیست که حتماً خونریزی بشود جمله‌ای را در پرانتز عرض کنم؛ فساد تنها بی‌بند و باری زنها و جوانها نیست. فساد این غیبت‌ها و تهمت‌هایی است که مطابق خون مسلمان اهمیت دارد.

شما اگر آبروی یک مسلمانی را بردید مثل این است که خون او را ریخته‌اید. فساد همین اختلافاتی است که بین ما مردم مسلمان شیعه وجود دارد هر کدام به طرفی حرکت می‌کنیم. بالأخره فساد این است که هماهنگی بین مردم شیعه و مسلمان نباشد، هماهنگی بین در و پنجره نباشد، این هم فساد است. حالا درست است این فسادی است که زود می‌شود جبرانش کرد،یا آن در را می‌تراشند و یا این پنجره را کم می‌کنند و به هم جورش می‌کنند ولی اگر بخواهند این طور بماند فساد است نه این در به درد این اتاق می‌خورد نه این پنجره به درد این در. بنابراین اگر دو تا خدا در عالم هستی می‌بود و اینها با هم مشورت نمی‌کردند، فکرشان را یکی نمی کردند و می‌خواستند عالم را خلق کنند فساد به وجود می‌آمد.امّا خدا که مثل ما بدن ندارد، جای خاصی ندارد،خوب

این را توضیح می‌دهم، الان مثلاً اینجا شاید صد نفر، دویست نفر آدم باشد همهٔ ما شیعه هستیم همهٔ ما همفکریم ما اعتقاد داریم که حضرت علی بن ابیطالب خلیفهٔ بلافصل پیامبر اکرم است، این تعداد از کجا بوجود می‌آید؟ این تعداد از نظر بدنها بوجود آمده، حالا اگر در خصوص حضرت علی بن ابیطالب همهٔ بدنها را جمع کنیم چه چیزی باقی می‌ماند؟

یک فکر و آن این که حضرت علی بن ابیطالب خلیفهٔ بلافصل پیامبر اکرم است. خوب دقت کردید؟ این مثال را خوب بلد باشید. بدنها را جمع می‌کنیم و کنار می‌گذاریم می‌ماند آن فکر شما، دو تا است یا یکی؟ می‌توانید بگویید دو تاست؟ می‌گویید آن یکی مال من است این یکی مال او؟ نه معنا ندارد آن یکی هم می‌گوید خلیفهٔ بلافصل پیامبر اکرم . وقتی که آن یکی بود و بدن داشت می‌گفت:

خلیفهٔ بلافصل پیامبر اکرم علی بن ابیطالب است. این هم وقتی بدن داشت، دو تا بود، یکی دیگر بود، می‌گفت خلیفهٔ بلافصل پیامبر اکرم حضرت علی بن ابیطالب است، بدنها را که برداشتیم چه چیز باقی می‌ماند؟

یک چیز، خلیفهٔ بلافصل پیامبر اکرم حضرت علی بن ابیطالب است. برای خدا ما بدن قائل نیستیم که اینها دو تا فکر بکنند و پهلوی هم بنشینند با هم مشورت کنند فکرشان را یکی بکنند، نه، از اول یکی هست در اختراعات این طور است، در صنایع این طور است اگر بدنها را کنار بگذاریم یک فکر، یک چیز، باقی می‌ماند.

حالا من مثال به این جهت زدم، مثال را شما نگیرید یک چیز باقی می‌ماند و آن این که خلیفهٔ بلافصل پیامبر اکرم حضرت علی بن ابیطالب است. دو تا چیز باقی نمی‌ماند و اگر شما همین فکر را دربارهٔ ذات مقدّس پروردگار بکنید که خدا بدن

ندارد، خدای تعالی متصف به تفکر و متصف به تعقل نیست، حکیم است، یک حکمت بیشتر وجود ندارد و آن این که امروز صبح باید سر ثانیه خورشید بیرون بیاید و سرثانیه هم غروب بکند، خدای تعالی بدن که ندارد تا بگوییم دو تا خداست با هم نشستند مشورت کردند و همدیگر را قانع کردند که باید ساعت شش حتماً خورشید بیرون بیاید.

«بهترین معارف، معارف قرآن کریم»

انشاءاللّه فهمیدید و امیدوارم مطالب را خوب درک کرده باشید، اول چیزی که در شب اول قبر سؤال می‌شود از خداست، اول چیزی که در قیامت به درد شما می‌خورد خداست، در همین دنیا هم اگر عقلتان فعال باشد می‌فهمیم که همه چیز باید خدا باشد و انشاءاللّه خدا را بشناسیم که واقعا معارف قرآن کریم بهترین معارف است. ما هیچ وقت نیاز به دانشمندترین دانشمندان عالم چه در گذشته چه در حال نداریم. فقط قرآن را باید محور قرار بدهیم و انشاءاللّه معارف قرآن را درک کنیم و حقایق را بفهمیم انسان گاهی آب بدست می‌آورد امّا از ده تا ظرف (این ظرف و آن ظرف شدن) بالأخره آلودگی‌هایی از هر ظرفی به داخل آب وارد می‌شود که ما درست است از روایات و آیات استفاده می‌کنیم و در این که آب زلالی است انشاءاللّه اشتباه نمی‌کنیم امّا این که در این ظروفی که بعد از ۱۴۰۰ سال از این ظرف به آن ظرف ریخته شده، این مفسر به آن مفسر این عالم به آن عالم «**العلم نقطة کثرها الجاهلون**»[1] این جاهل به آن جاهل و حالا به دست ما رسیده، این آب انشاءاللّه کوشش می‌کنیم که آلوده نباشد، ضدعفونی بشود، تا جایی که برایمان میّسر است نگذاریم آلودگی‌های لفظی، معنوی و

---

۱ - عوالی اللئالی العزیزیه جلد۴ صفحه ۱۲۹.

آلودگی‌های مختلف در آن پیدا شود و انشاءاللّه سخنانی جز آیات و روایات نیست آنها را اصلاً نمی‌شود گفت آب، یک چیز دیگری است، حالا رفع تشنگی بکند یا نکند ما کاری نداریم تولی، آب است، آب ولایت است، آب محبت خاندان عصمت و طهارت است.

«پایان کلام»

انشاءاللّه امام زمانمان حامی ماست که در دعای ندبه عرض می‌کنیم: «**خلقته لنا عصمة و ملاذا**» خدای تعالی امام زمان را در کرهٔ زمین نگه داشته برای این که ما را از آلودگی‌ها نگه بدارد، مایهٔ عصمت ماست که اگر یک آلودگی به سمت ما حمله‌ور شد ما به آن حضرت پناه ببریم، امیدواریم که دعا کنید و از خدای تعالی بخواهید که آن عاصم ما، کسی که ما باید به او اعتصام کنیم «**وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللّهِ جَمِيعاً**»[1] آن عاصم ما از ملاذ ما زودتر برسد که رسما با آن آقا در ارتباط باشیم و حضرتش به ما حقیقت و حقایق عالم وجود را به نحو احسن معرفی بفرماید.

---

۱ – سوره مبارکه آل‌عمران آیه ۱۰۳.

«جلسهٔ هشتم»

«توحید – علم غیب پروردگار»

«توحید - علم غیب پروردگار»

مسائلی در توحید و شناختن پروردگار هست که اگر شما توجّه نکنید و دقت ننمائید ممکن است دچار مشکلات بشوید. مخصوصاً که اکثر این مباحث مورد اختلاف است و جهال در تمام مسائل این اعتقاد، اِن قُلتُ قُلت‌هایی دارند، بحث‌هایی دارند که من طبق آیات و روایات پیش می‌روم.امّا به خاطر این که سابقهٔ ذهنی اکثراً ندارند متأسفانه دربارهٔ خدای با این عظمت که همه چیز ماست و در همهٔ امور معنوی و مادی ما حضور دارد و ظاهرترین چیزهاست به خاطر غفلت‌هایی که هست دیرتر متوجه حقایق واضحی که عرض می‌کنم می‌شوند.

«معنای غیب و شهود برای خدای تعالی»

خدای تعالی دارای علم غیب است. غیب به معنای پنهانی است، هر چیزی که پنهان است غیب است. عرب به پنهان غیب می‌گوید و به زبان فارسی، پنهان می‌گویند. اگر در اول سوره بقره می‌خوانیم: «**ذٰلِکَ الْکِتٰابُ لاٰ رَیْبَ فِیهِ هُدیً لِلْمُتَّقِینَ الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِالْغَیْبِ**»[1] ایمان به غیب یعنی ایمان به چیزی که پنهان است، حالا یا از نظر دید ظاهریمان پنهان و یا از نظر عقل و فکرمان پنهان است. ما در آیات قرآن و در دعاها زیاد به این جمله برخورد می‌کنیم که خدا را «**عٰالِمُ الْغَیْبِ وَ الشَّهٰادَةِ**»[2] معرفی می‌کنند،

---

۱ - سوره مبارکه بقره آیات ۳-۲.

۲ - سوره مبارکه انعام آیه ۷۳.

خوب دقت کنید، عالم به غیب و عالم به شهود. خدای تعالی هم عالم به پنهانی است و هم عالم به شهود است. شهود به معنای چیزی که مشهود است و دیده می‌شود و یا آن که از نظر علمی انسان یا هر موجود دیگری می‌تواند آن را درک کند، می‌باشد. ما در نمازها و در اذان و اقامه می‌گوییم **«اشهد ان لا اله الا اللّه»** شهادت می‌دهیم، شاهد هستیم، می‌بینیم که خدایی جز خدای یکتا نیست. این دیدن و این شهادت دادن به معنای این نیست که با چشم یا با حواس دیگر مشاهده می‌کنیم. به معنای این است که با عقل‌مان، با فکرمان و با آیات الهی مشاهده می‌کنیم که خدا یکی است. همانطوری که در جلسات گذشته عرض کردم هماهنگی خلقت، ما را به این معنی می‌رساند که شهادت بدهیم، خدای تعالی یکی است یا می‌گوییم: **«اشهد انّ محمداً عبده و رسوله»** این شهادت، این دیدن، باز از نظر ظاهر نیست، از نظر فکری و عقلی است. وقتی که ما به قرآن کریم می‌رسیم آن همه اعجاز را در قرآن شریف می‌بینیم و می‌دانیم که پیامبر اکرم آن کتاب عظیم را از جانب پروردگار آورده، شاهدیم، می‌بینیم که فرستادهٔ خداست و چون در هیچ کجایی از قرآن دخالت نکرده و آنچه به او وحی شده او هم همان را فرموده، می‌فهمیم که او بندهٔ خداست. شهادت می‌دهیم که پیامبر اکرم هم عبد اوست و هم رسول اوست. این معنای شهادت در تشهد یا شهادتهایی است که در اذان و اقامه می‌گوییم. هر چه مشهودمان است، بر همه شاهدیم، الان اگر در این مجلس اتفاقی بیافتد و شما از این مجلس خارج شوید به شما می‌گویند شما شاهد بودید و دیدید که چه جریانی آنجا اتفاق افتاد، اما اگر خارج از این اتاق یا از این مجلس باشید می‌گویید من شاهد نبودم، شهود و شاهدین و آنهایی که شاهدند، باید دقیقاً مسئله را دیده باشند و دقت کرده باشند. لذا در اذان، اقامه و تشهد می‌گوییم: **«اشهد ان لا اله الا اللّه»** و یا می‌گوییم: **«اشهد انّ محمداً رسول اللّه»** این معنی شهود است. خدای تعالی

هر چه را که خلق کرده بر آن عالِم است و شاهد است و علمش، علم به شـهوداست. هیچ چیز از پروردگار غایب نیست. هیچ چیز بر پروردگار پنهان نیست. این را بـاید بدانیم و همه‌مان معتقدیم،امّا عالِم دربارهٔ پروردگار متعال یعنی چه؟ آیا منظور غیبی است که برای ما غائب است؟ این معنا ندارد که منظور از غیب آن چیزی باشد که برای دیگری غایب باشد و برای من مشهود باشد و ما به آن که برایش غایب است، بگوییم عالم الغیب برای آن کسی که شاهد است بگوییم عالم الغیب. یک مثال می‌زنم چون خیلی باید این مطالب را با مثال روشن کرد. من وقتی این طرف دیوارم، عالم به جمعی که در این طرف دیوارند هستم و علم به شهود دارم، می‌بینم.امّا اگر پشت این دیوار جمعیتی بود، آنها برای من پنهان‌اند و برای آن کسی که در آن طرف دیوار است باز آن طرف برایش مشهود است و این طرف برایش غیب است. اگر کسی روی دیوار نشسته بود هر دو طرف را می‌بیند و هر دو طرف برایش مشهود است. نمی‌شود به آن کسی که بالای دیوار نشسته بگوئیم نسبت به این فرد این طرفی که آن طرف دیوار برایش غیب است این عالم بر آن غیب است و برای آن کسی که روی دیوار نشسته، به عکس، این طرف نسبت به آن کسی که این طرف است، آن طرف برایش غیب باشد و آن کسی که آن بالا نشسته عالم به غیب و شهود باشد این غلط است. آن کسی که آن بالا نشسته، هر دو طرف برایش مشهود است و آن کسی که این طرف نشسته آن طرف غـیب و ایـن طرف مشهود است و آن کسی که آن طرف نشسته این طرف غیب و آن طرف مشهود. خیلی مثال ساده و واضحی زدم، اگر گفتیم که خدای تعالی عالِم به غیب هست بالنسبه به ما که بعضی چیزها برایمان غیب است گفته‌ایم، یعنی برای ما خیلی چـیزها غـیب است. الان تمام دنیا و بلکه کهکشانها همه برای ما غیب است، فقط این اتاق است که برای ما مشهود و شهود است خدا بالنسبه به ما عالم به غیب باشد، مثل همین است که

بگوئیم شخصی که روی دیوار نشسته، نسبت به کسی که آن طرف است عالم به غیب است و نسبت به این طرف؛ این غلط است. این که ما می‌گوئیم خدا عالم به غیب و شهود است، یک غیبی را باید برای خدا منظور کنیم، تصور کنیم و بعد بگوئیم که خدای تعالی عالم به آن غیب است. خوب دقت کنید، اول باید یک چیزی که برای خدای تعالی پنهان باشد تصور کنیم، بعد بگوئیم «**عٰالِمُ الْغَیْبِ وَ الشَّهٰادَةِ**» که او عالم بر آن پنهانی است. برای خدا هیچ چیز تصور نمی‌شود که پنهان باشد مگر چیزهایی که خلق نشده، خودش خلقت نکرده نیست که بر آنها احاطه علمی داشته باشد نیست که مشهودش باشد. امّا آنچه را که تا ابد خلق می‌کند و هنوز خلق نکرده، همهٔ اینها از نظر وجودی پنهان، ولی از نظر علم پروردگار، بر همهٔ آنها ذات مقدّس پروردگار احاطهٔ علمی دارد. خدای تعالی بر هر چه که تا این لحظه خلق شده، عالِم است. به چه علمی؟ علم به مشهودش، او به آنچه خلقت کرده، احاطه دارد و بر همه چیز شاهد است که این را «**عٰالِمُ الشَّهٰادَةِ**» می‌گویند. امّا خیلی از چیزها، مثلاً ورود جنابعالی به بهشت، ورود فلان مشرک به جهنم، هنوز انجام نشده چون انجام نشده نیست، چون نیست غیب است و چون غیب است هیچ کس اطلاع ندارد جز ذات مقدّس پروردگار و لذا عالم الغیب است. پس تصور شد که یک غیبی برای خدا باشد ولی احاطهٔ علمی به آن چه که غیب است داشته باشد. بنابراین خدای تعالی «**عٰالِمُ الْغَیْبِ وَ الشَّهٰادَةِ**» است.

«عالم الغیب و الشهادة بودن ائمه اطهار »

پیامبر اکرم و ائمه اطهار هم عالم الغیب و الشهادة هستند. در همین دعای ندبه عرض می‌کنیم که « **و اودعته علم ما کان و ما یکون الی الانقضاء خلقک**» خدایا تو به پیامبر اکرم علم گذشته و علم آینده را تا انقضاء خلق دادی، پس پیامبر اکرم

هم «عٰالِمُ الْغَیْبِ وَ الشَّهٰادَةِ» است. روی این معنایی که عرض کردم، ائمه اطهار هم عالم الغیب و الشهادة هستند. ما هم نسبت به بهشت و جهنم می‌توانیم بگوییم عالم الغیب هستیم، چون نیامده، ولی علم داریم چراکه خداگفته، بنابراین ما هم عالم الغیب و الشهادة هستیم.

«چگونگی علم پیامبر اکرم وائمه‌اطهار »

در جواب عرض می‌کنم که علم ائمه اطهار علمی است که خدای تعالی به آنها تعلیم داده و تمام علم بی‌نهایتش را به آنها یاد نداده. علم بی‌نهایت معنا ندارد در مخلوق که محدود است قرار بگیرد. تمام علوم را به پیامبر اکرم و ائمه اطهار تا انقضاء خلق تعلیم فرموده، تا جایی که اگر میلیاردها سال دیگر بنا باشد بادی بیاید و ذره‌ای را به جای دیگری بیندازد امروز امام زمانتان تا این اندازه علم دارد ولی خدای تعالی به آنها یاد داده، تحت تعلیم پروردگار بودند، تحت همان علم محدود و یا معلومات بودند نه این که علم ذاتی باشد و کسی به آنها تعلیم نداده باشد. آن علم، ذاتی است که اگر یک فردی داشت که ذات مقدّس پروردگار دارد، آن علم تغییرناپذیر است و فقط و فقط علم خداست که تغییرناپذیر است. علم مخلوق محال است که مخلوق باشد و هم تغییرناپذیر باشد. اگر تغییرناپذیر شد احاطهٔ علمی پروردگار، شخصیت پروردگار، عظمت پروردگار، از بین می‌رود.

«معنای علم بداء»

اگر تمام چیزهایی که می‌خواست تا روز قیامت تا ابد انجام بشود، پیامبر اکرم بداند، برای خدا چیزی باقی نمی‌ماند اگر مسئلهٔ بداء نباشد برای قدرت و عظمت و

فعالیت پروردگار چیزی باقی نمی‌ماند و دست خدا بسته می‌شود که یهود و فلسفه یهود و بعضی از فلاسفه غیر یهود به این معتقدند که («**جف القلم**» یعنی: تمام چیزها در گذشته ثابت شده، مسلم شده و دیگر قابل تغییر نیست). پس خدا چکاره است؟ اینجا جوابی ندارند. یهود این را گفتند، در قرآن هم آمده که خدای تعالی می‌فرماید: «**وَ قٰالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللّٰهِ مَغْلُولَةٌ**»[1]، یهود گفتند که دست خدا بسته است. خدا کناری نشسته، کاری به اوضاع و احوال ندارد. «**غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَ لُعِنُوا بِمٰا قٰالُوا بَلْ يَدٰاهُ مَبْسُوطَتٰانِ**»[2] دست آنها بسته باشد؛ بر آنها لعنت باد، خدای تعالی می‌فرماید: دست‌های خدا باز است و مشغول کار است، «**فَعّٰالٌ لِمٰا يُرِيدُ**»[3]. پس می‌بینید که یک بخشی از علوم، آن هم مربوط به آنچه که انجام نشده و خلق نشده، در اختیار ذات مقدّس پروردگار است. یک مثالی برایتان بزنم که ائمه اطهار چطور همه چیز را می‌دانند ولی در عین حال از بداء اطلاع ندارند و آن این است که مثلاً شما ماشین‌تان را سوار شدید با سرعت صد کیلومتر حرکت می‌کنید و طبعاً جاده هم صاف است. شما چه علمی دارید؟ عالم‌اید که سر ساعت به صد کیلومتری می‌رسید. این علم شماست،امّا از حوادثی که ممکن است یک قدرتمندی سر راه شما قرار بدهد برای این که اختیار را در دست خودش نگه بدارد اطلاع ندارید. اینجا اگر از شما بپرسند یک ساعت دیگر کجا هستید؟ می‌گویید هر چه خدا بخواهد. یعنی از نظر اسباب معلوم است ماشین می‌رود، جاده هم صاف است ماشین هم سالم، حتماً سر یک ساعت دیگر من سر صد کیلومتری هستم.امّا از حوادثی که ممکن است یک قدرتمندی سر راهتان قرار بدهد اطلاع ندارید. من خودم از یک راننده پرسیدم کی به فلان محل می‌رسیم؟ گفت که قاعدتاً شاید روی حساب

---

۱ – سوره مبارکه مائده آیه ۶۴.

۲ – سوره مبارکه مائده آیه ۶۴.

۳ – سوره مبارکه بروج آیه ۱۶.

دو ساعت دیگر،امّا گفتم چرا می‌گویی قاعدتاً مگر جایی می‌خواهی توقف کنی؟ گفت: کارها در دست من نیست شاید ماشین پنچر شد، شاید یک سنگی سر راه ما قرار گرفت تا این را برداریم و آن طرف بیاندازیم، یک ساعت طول کشید؛ می‌شود سه ساعت. با این حساب یک مسئله‌ای هست که هم در قرآن آمده و هم در روایات زیاد به آن توجّه شده، در قرآن خدای تعالی می‌فرماید: «**يَمْحُوا اللّٰهُ مٰا يَشٰاءُ وَ يُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتٰابِ**»[1] خدا محو می‌کند و ثابت نگه می‌دارد همهٔ اموری را که در آینده می‌خواهد انجام بشود، یک چیزهایی می‌خواهد در آینده بشود،با همین دقتی که عرض می‌کنم، فردا صبح خورشید سر ساعت ده دقیقه به هفت مثلاً باید از افق بیرون بیاید آیا حتمی است؟ می‌گوئید اگر خدا بخواهد میلیونها سال این تکرار شده، آن چنان اطمینان ما را جلب کرده که حساب ندارد،امّا آن کسی که معتقد به خداست، نمی‌تواند بگوید که حتماً این کار انجام می‌شود. آمد و خدا نخواست، اراده نکرد، اگر ما مسلمانیم باید معتقد باشیم دو سه مورد هم این کار را انجام داده، یکی ردّ الشمس برای حضرت علی بن ابیطالب در جنگ نهروان و یکی ردّ الشمس برای حضرت علی بن ابیطالب وقتی که سر پیامبر اکرم روی دامنش بود. یکی هم برای یوشع بن نون وصی حضرت عیسی این کار انجام شد.[2] برای آن قدرتمندی که همه چیز در اختیار اوست، اراده بکند بدون مفسده انجام می‌شود. حالا بعضی از منجمین می‌گویند اینها مفسده دارد بدون مفسده نمی‌شود. همه چیزش دست خودش هست، مثلاً شما به دیگری گفتید سر ساعت هفت خورشید بیرون می‌آید، یکی دو ساعت عقب بیاندازد شما که علم ندارید، شما که متوجه این معنا نیستید، این معنای بداء است. بداء نه بداء

---

۱ – سوره مبارکه رعد آیه ۳۹.

۲ – بحارالانوار جلد ۴۱ صفحه ۱۰۹ و ۱۸۲ و ۱۸۸.

لله، بداء من اللّه این جوری باید معنا کرد. بداء اللّه یعنی ظاهر شد چیزی که برای خدا مخفی بود. البتّه به یک معنای خیلی دقیق که الان نمی‌شود مطرحش کرد. بداء لله هم درست است ولی بداء من اللّه، پیامبر اکرم می‌دانست الان باید این کار انجام بشود ولی نشد و خدا نگذاشت، به هر دلیل که هست، جریاناتی هم در این ارتباط هست. در اصول کافی هست که حضرت عیسی از کنار یک مجلسی عبور می‌کرد در این مجلس مشغول جشن و سرور بودند فرمود اینجا عروسی است فردا شب همین موقع این مجلس تبدیل به عزا می‌شود حواریین هم که معتقد بودند به سخنان حضرت عیسی ، فردا شب آمدند دیدند نه شب دوم جشن‌شان را می‌گذرانند. هیچ مسئله‌ای هم پیش نیامده، حضرت عیسی می‌دانست، درست هم فهمیده بود، صحیح هم فهمیده بود که فردا شب اینجا عزاداری است‌امّا از بدائی که به مصلحتی پیش می‌آید اطلاع نداشت و آن مخصوص پروردگار بود لذا آمدند برای این که سخنان پیامبر خدا حضرت عیسی از اعتبار نیفتد، وارد مجلس شدند، رفتند کنار بستر عروس دیدند یک سوراخ ماری است یک مار کبری هم سر از سوراخ بیرون آورده شاید حضرت عیسی از او سؤال کرد چرا نزدی؟ چرا این عروس را نکشتی؟ گفت اینها صدقه دادند و صدقه دفع بلا می‌کند[1] حضرت عیسی از صدقه دادن او نباید اطلاع داشته باشد. این را بدانید، نگوئید چرا حضرت عیسی از این صدقه دادن اطلاع نداشت؟ این در علم پروردگار است، نباید هم اطلاع داشته باشد. روایت دارد که اگر بداء را معصومین می‌دانستند یا هر مخلوق دیگری اگر می‌دانست دیگر طبعاً خدا نمی‌توانست کاری بکند، دستش بسته بود خدا تغییر می‌دهد؛«**يَمْحُوا اللّٰهُ مٰا يَشٰاءُ وَ**

---

۱ – بحارالانوار جلد ۴ صفحه ۹۴.

يُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتٰابِ»[1] خداوند هر چه راکه بخواهد محو می‌کند، هر چه را بخواهد ثابت نگه می‌دارد.

«فرق علم ائمه اطهار با سایر انبیاء گذشته»

چون ائمه اطهار یا پیامبر اکرم فهمیده بودند، اینها از جانب پروردگار همه چیز به آنها رسیده بود، در روز اولی که قرآن به پیامبر اکرم وحی شد، این آیه هم وحی شده بود، این حقیقت هم وحی شده بود که خدای تعالی به وسیلهٔ بداء گاهی مطالب را عوض می‌کند. اگر شما هم بدانید کاری که دارد پیش می‌رود یکی ممکن است بیاید عوض کند اعتماد ندارید که صد در صد بیان کنید. خدای تعالی در روز ازل در وقتی که آن قرآن شریف را بر قلب مقدّس پیامبر اکرم در ابتداء خلق نازل فرمود: این آیه هم در آن بود: «**وَ لاٰ تَقُولَنَّ**»[2] هرگز نگویی، بدان که تو کنندهٔ این کار نیستی «**إِلاّٰ أَنْ يَشٰاءَ اللّٰهُ**»[3] اگر خدا بخواهد. خیلی عجیب است از روز اول می‌دانست، شاید آن قدر که پیامبر اکرم آگاه بود، حضرت عیسی آگاه نبود که «**وَ لاٰ تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فٰاعِلٌ ذٰلِكَ غَداً إِلاّٰ أَنْ يَشٰاءَ اللّٰهُ**» هر کاری که می‌خواهی بکنی باید بگویی انشاءاللّه.

«معنای ان‌شاءاللّه»

ان‌شاءاللّه یعنی چه؟ یعنی اگر خدا بخواهد. آقا شما الان نشستید، می‌توانید بلند

---

۱ – سوره مبارکه رعد آیه ۳۹.

۲ – سوره مبارکه کهف آیه ۲۳.

۳ – سوره مبارکه کهف آیه ۲۴.

شوید؟ می‌گویید: ان‌شاءاللّه. یعنی چه؟ یعنی اگر خدا بخواهد، اگر خدا نخواهد نمی‌شود. من خودم دیدم که یک نفر نشسته بود بعد نتوانست بلند شود پایش درد گرفت، نتوانست. بدتر از این، یا بهتر از این، مُرد، نشسته بود یک دفعه مُرد، بله نتوانست بلند شود. لذا در کارتان ان‌شاءاللّه بگویید چرا که طرفتان را هم باید ملاحظه کنید بعضی از افراد هستند وقتی انسان می‌گوید ان‌شاءاللّه، این چک را من فردا صبح اول وقت می‌پردازم، می‌گویند نه، جدی بگو، ان‌شاءاللّه را حمل بر جدی نبودن می‌کنند. در هواپیما آن مهماندار مثل این که یک فرد متوجه خدا بود، گفت ان‌شاءاللّه چند دقیقه دیگر مثلاً در فرودگاه مشهد به زمین می‌نشینیم .یکی پهلوی من نشسته بود، به من گفت مثل این که چرخ‌هایش باز نشده که می‌گوید ان‌شاءاللّه، گفتم: آخر ان‌شاءاللّه، اگر چرخ‌هایش هم باز نشده خدای تعالی کمک می‌کند، چون به او واگذار کردیم چرخش هم باز می‌شود، خیلی ترسیده بود، رنگش هم پریده بود ولی ان‌شاءاللّهی که حتی پیامبر اکرم که **«و اودعته علم ما کان و ما یکون الی انقضاء خلقک»**[1] باید بگوید به این معناست که من نمی‌دانم می‌شود یا نمی‌شود، پیامبر اکرم خیلی دقیق‌تر و بلکه صدها برابر دقیق‌تر از آنچه که شما می‌دانید فردا صبح خورشید در می‌آید نسبت به همه چیز اطلاع داردامّا در همین حد، چون علم پروردگار آمده و معلوم شده.

«فرق علم خدای تعالی با علم ائمه اطهار »

خوب دقت کنید. این مسئلهٔ علمی را برایتان شرح بدهم. علم پروردگار آمده معلوم شده، یعنی از آن بی‌نهایت بودنش آمده محدود شده؛ معلوم یعنی محدود. از

---

۱ – دعای ندبه.

باب مثال، یک کسی اینجا ایستاده باشد، یک آینه هم آن طرف، عکسش در آینه افتاده باشد آن را معلوم حساب کنید. این جا خود علم، معلوم شده، پس محدود شده و چون محدود شده نمی‌تواند علم بی‌نهایت پروردگار را در خودش جا بدهد. بنابراین آن علم بی‌نهایت، این علم محدود و این معلومات را می‌تواند تغییر بدهد و این هم جنبهٔ علمی‌اش.

«علّت ظهور نکردن امام زمان »

خدای تعالی همهٔ علوم را به ائمه اطهار داده، تا جائی که اگر یک ذره از این طرف بعد از میلیاردها سال دیگر می‌خواهد به آن طرف بیفتد، الان امام زمان شما اطلاع دارد. منتهی همین اندازه محدود، لذا می‌گوییم که امام عصر از لحظهٔ ظهور خودشان اطلاع ندارند. قطعاً، یقیناً امام عصر ظهور پیدا می‌کند، قطعاً، یقیناً امام زمان ، ظاهر می‌شود. وقت ظهور ایشان چه زمانی بوده؟ آن لحظه‌ای که امام عسکری از دار دنیا رفت. این را بدانید تقدیر الهی این بوده، تمام مسائل همین جا بوده، امام است در دنیا آمده؛ باید رهبری مردم را بر عهده بگیرد. پس چرا این قدر عقب افتاده؟ بداء، مرتباً بداء شده. معلم را فرستادند سر کلاس به دانش‌آموزان درس بدهد آمده پشت در کلاس، می‌بیند بچه‌ها آن چنان به هم ریخته‌اند و آن چنان همدیگر را کتک می‌زنند که اگر معلم وارد کلاس بشود سر او را زودتر از همه می‌کوبند، پشت در کلاس ایستاده، اینها ساکت بشوند، آرام بشوند، بفهمند اینجا کلاس است، بفهمند اینجا باید با ادب بنشینند، بفهمند اینجا آمده‌اند چیز یاد بگیرند منتهی آن قدر ما بچه‌های سر خود و بی‌تربیتی هستیم که خدا می‌داند تربیت اصلاً نداریم. آن چنان به جان هم افتادیم که هیچ حساب ندارد. من یک وقتی در ترکیه تنها بودم، بیکار بودم، عصری بود حرکت کرده بودم(این قضیه را در کتاب شبهای مکه فکر می‌کنم نوشته باشم) دیدم یک زمین

خالی کنار یک ساختمان بلندی است، بچه‌ها آنجا را خط کشی برای خودشان کـرده بودند. قبل از انقلاب بود یک گوشه اسم ایران نوشته شده بود، یک جا ترکیه، آن گوشه بلغارستان، آنجا آلمان، هفت هشت مملکت برای خودشان درست کرده بودند. اینها هر کدام هم روی این ممالک ایستاده بـودند و بـرای خـودشان بـازی و سـر و صـدا می‌کردند. یک کسی از آن بچه‌ها آهسته پایش را می‌گذاشت روی مرز مملکت دیگر، او حمله می‌کرد این پایش را عقب می‌کشید دیگری از این طـرف پـا روی آن یکـی می‌گذاشت این بازیشان بود. سر و صدایی راه انداخته بودند. بعد از ظـهر بـود. یک مردی از آن ساختمان سرش را بیرون کرد و گفت چرا این قدر سر و صدا می‌کنید؟ آنها اعتنایی نکردند. چوب را برداشت و آمد همه را بیرون کرد و خط‌ها را پاک کرد که دیگر نیایند. یک جوان تبریزی کنار من ایستاده بود، فارسی بلد بـود. گـفتم عـجب بـازی قشنگی، گفت چه قشنگی داشت؟ گفتم: الان دنیای ما همین طوری است من به این جوان گفتم: تو چه مذهبی داری؟ گفت: شیعه هستم. گفتم: پس چطور آن پیرمردی که با چوب باید بیاید همهٔ این خط‌ها را پاک کند همه را بیرون بریزد نمی‌شناسی؟ گفت امام زمان را می‌گویید گفتم: بله، واقعاً وضع‌مان همین طور است. آماده برای این است که این مسائل حل بشود، دنیا پر از عدل و داد شود نه این که پـر از عـدل و داد نشود، پر از عدل و داد باشد. همهٔ انبیاء آمدند، همه پیامبران آمدند، همهٔ ائمه اطهار

هدفشان این بود که دنیا پر از عدل و داد باشد حالا که نشده، دنیا پر از ظلم و جور شده، می‌گوییم بیاید پر از عدل و داد بشود، والا باید باشد. خدا مخلوق را خلق نکرده که به یکدیگر ظلم کنند، خدا مخلوق را خلق نکرده که این طور به سر و جان یکدیگر بریزند و یکدیگر را از بین ببرند و ظلم به یکدیگر بکنند خدای تعالی مخلوق را خلق کرده که مثل بهشت در کنار یکدیگر همه به آنچه که دارند قانع باشند. در آیـه قـرآن

است: «**إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ**»[1] همه مثل برادر با یکدیگر زندگی کنند. خدای تعالی ما را برای این جهت خلق کرده، حالا چرا هزار و صد و چند سال است که این معلم بشر، این امام بشر باید پشت در بایستد و شاگردان او را نبینند، از او استفاده نکنند؟ برای همین جهت است. شاید هر لحظه یک بداء حاصل بشود، شاید هر لحظه از جانب پروردگار خطاب بشود که یا حجة بن الحسن حالا هنوز زود است. این که بعضی از نادانها می‌گویند این همه مدت ماندن چه معنا دارد؟ برای همین است که همیشه باید امام زمان مهیا باشد.

«سیصد و سیزده نفر همیشه آماده‌اند»

حتی مرحوم حاج ملا آقا جان (خدا رحمتش کند، این که از کجا می‌گفت من به مدرکش دسترسی پیدا نکردم ولو من کلام او را تا حدی صحیح می‌دانستم) ایشان می‌گفت سیصد و سیزده نفر همیشه آماده‌اند! آنها همیشه در محضر حضرت هستند تا اگر امر فرج از جانب پروردگار آمد دیگر منتظر اصحاب خاص، فرماندهان خاص، نباشند. همهٔ این مدت بداء شده و باز هم ممکن است خدای نکرده بداء بشود. نمونه‌هایش را ما در مدت عمرمان دیده‌ایم و بداء هم علّت دارد نه این که فکر کنید همین جور خدای تعالی گاهی دوست دارد بگوید عقب بیاندازیم. او آمده برای ما، ما باید پذیرایش باشیم، هر وقت صد در صد بشر پذیرای امام زمان شد، یعنی مؤمنین او را دوست داشتند و پذیرایش شدند، کفار و مشرکین زیر بار ظلم و فشار قرار گرفتند و دنبال یک منجی گشتند پذیرایش هستند. چه بسا همین مثلاً فرض کنید سیاست آمریکا آن چنان فشار بیاورد روی ممالک مختلف که تمام روسای جمهور

---

۱ – سوره مبارکه حجرات آیه ۱۰.

ممالک مختلف همه دنبال یک قدرتمندتری بگردند که بیاید این مرد بی‌حساب و قلدر را به جای خود بنشاند و دنیا را پر از عدل و داد کند، هر کسی را به حق خود برساند. همانطوری که تا حدی زمینه‌هایش شروع شده، ظهور صغری معنایش همین است که الان شما می‌بینید در دنیا هر روز یک راهپیمایی است که چرا باید عراقی‌ها کشته شوند؟ همه دارند علیه این دستگاه ظالم حرف می‌زنند، تظاهرات می‌کنند، قیام می‌کنند و ان‌شاءاللّه آنچه که مؤثّر واقع خواهد شد، از شما مردم شیعه، از مردم ایران خواهد بود و همان مطلبی که وعده دادند که ان‌شاءاللّه از ایران پرچم‌های سیاهی حرکت می‌کنند، به رهبری یک فردی (حالا این سیّد حسینی باشد، حسنی باشد، چون اینها می‌گفتند از قزوین حرکت کند یا از خراسان حرکت کند، من نمی‌خواهم بگویم کدام درست است، کدام نادرست) این حرکت کند و شما ایرانی‌ها لااقل جزو آنهایی باشید که بروید ملحق به امام عصر بشوید و این بداء را خاتمه بدهید. ان‌شاءاللّه .

«یک ذکر بسیار مفید برای همه»

دیشب نمی‌دانم چطور بود خواب می‌دیدم که این ذکر را امروز بگویم و شما هم عمل کنید و خیلی هم مفید است. قرآن شریف وعده کرده، برای خواب من عمل نکنید، خواب است. هشتاد نود درصدش بیهوده و بی‌فایده و بی‌اثر است. ولی برای این که ان‌شاءاللّه شما پیشرفت کنید چون از آیهٔ قرآن استفاده می‌شود و مربوط به بحث‌مان هم هست، مربوط به مراتب‌تان هم هست، از یک مرتبه تا نهایت صد مرتبه. تنبل‌هایش مسلّماً ممکن است بگویند ما یک مرتبه را انتخاب می‌کنیم. نه، زرنگ هایش یک مرتبه را انتخاب کنند. زرنگ‌هایی که خودشان را به خدا رساندند، با یک مرتبه، کارشان و فکرشان راست می‌شود، درست می‌شود. شما دیده‌اید یک دیواری که خیلی نرم و

ملایم است میخ را می‌گذارید یک چکش می‌زنید، چکش در دیوار می‌رود یعنی این قدر نرم است،امّا بعضی از دیوارها سیمانی است، محکم است، چکش می‌زنید، میخ فولادی لازم است، بعد از مدتی تازه یک خورده رفته داخل آنهایی که دلشان خیلی سنگ است صد مرتبه، آنهایی که به یاد خدا کمترند صد مرتبه، آنهایی که اهل معنا هستند یک مرتبه که می‌گویند اجابت می‌شود «**أَنْ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ أَنْتَ سُبْحٰانَکَ إِنِّي کُنْتُ مِنَ الظّٰالِمِينَ**»[1] هیچ خدایی نیست مگر تو، با خطاب است، خطاب معنایش این است که خدا را حاضر می‌بینم و به او خطاب می‌کنیم: تو پاکی، تو برای ما بدی نمی‌خواهی، تو غیبت امام زمان را هیچ گاه نخواستی و نمی‌خواهی. تو نمی‌خواهی ما بی‌سرپرست باشیم، تو نمی‌خواهی ما به جان هم بیافتیم و یکدیگر را اذیت کنیم و ظلم و جور به وجود بیاوریم «**سُبْحٰانَکَ إِنِّي کُنْتُ مِنَ الظّٰالِمِينَ**». می‌دانید خدا در همین آیه چه گفته: «**فَاسْتَجَبْنٰا لَهُ**»[2] (غافلیم از این اذکار آخر قرآن، دروغ که نیست) ما برای حضرت یونس اجابت کردیم «**وَ نَجَّيْنٰاهُ مِنَ الْغَمِّ**» دوستان امام زمان غم‌تان امروز چیست؟ امروز عید است غم شما چیست؟ اگر می‌خواهید از غم نجات پیدا کنید «**وَ کَذٰلِکَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ**» ما مؤمنین را همین طور از غم نجات می‌دهیم. همانطوری که حضرت یونس را نجات دادیم.

---

۱ – سوره انبیاء آیه ۸۷.

۲ – سوره مبارکه انبیاء آیه ۸۸.

«جلسهٔ نهم»

«توحید – قضا و قدر»

«اعوذ بالله من الشیطان الرجیم «أَ فَمَنْ كٰانَ عَلىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ كَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ وَ اتَّبَعُوا أَهْوٰاءَهُمْ»[1]

آیا پس کسی که دلیل روشنی از جانب پروردگارش دارد، مانند کسی است که عمل بدش برایش زینت یافته و پیرو هوای آنها است؟

استفاده از قرآن در مسائل اعتقادی»

تمام دلایلی که دربارهٔ اثبات وجود خدا و صفات پروردگار گفته می‌شود از قرآن و راهنمایی قرآن است. بعضی از افراد فکر می‌کنند ما به خاطر این که قرآن گفته که مثلاً خدا واحد است می‌گوئیم خدا واحد است. البتّه پنجاه درصد و شاید هم بیشتر وقتی که ما قرآن و اعجازش را ثابت کردیم دلائلی که در قرآن آمده برای ما حجیّت دارد و عقلی است. ولی در عین حال، آنچه راکه در اثبات وجود خدا عرض می‌کنیم و می‌گوئیم در قرآن این مطلب آمده مثل این است که ما در یک کتابی غیر از قرآن مطلبی را مشاهده کنیم که راهنمای فکر ما باشد، عقل‌مان را به کار بیاندازد، در این صورت توجّه نمی‌کنیم، این کتابی که عقل ما را راه انداخته، فکر ما را راه انداخته چه کتابی بوده است. البتّه اگر کتاب معتبری باشد با دلگرمی بیشتری روی آن مسئله فکر می‌کنیم تا برسد به

---

۱ – سوره مبارکه محمد آیه ۱۴.

قرآن کریم که معجزه است طبعاً با یک توجّه بیشتری روی مطلب مطالعه می‌کنیم و عقل‌مان را به کار می‌اندازیم و فکرمان را فعال می‌کنیم. پس آنچه از قرآن و احادیث دربارهٔ صفات پروردگار عرض می‌کنیم نه به خاطر این است که تنها چون در قرآن آمده حق است، بلکه عقل‌مان، فکرمان و استدلالاتمان صحیح انجام می‌شود و تمام مطالبی که گفته می‌شود عقلی است و اعتقاد به آنها پیدا می‌کنیم.

«قضا و قدر در قرآن»

یکی از مسائلی که در قرآن و احادیث و روایات آمده، بسیار اهمیت دارد و اکثراً اطلاعی از آن ندارند قضا و قدر است. مسئلهٔ قضا و قدر از مسائل بسیار مهمی است که در کُتب کلامی، مطالبی درباره‌اش ذکر شده ولی اکثراً آن یکی را به جای این و این را به جای آن استفاده می‌کنند. قضا به معنایی است که قدر نیست و قدر به معنایی است که قضا نیست. همهٔ کارها را در دنیا و در آخرت و در قیامت خدای تعالی انجام می‌دهد.«**قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ**»[1] همهٔ کارها از جانب خداست. ولی در قرآن مجید خطاب به پیامبر اکرم یا خطاب به مؤمنین می‌فرماید: آنچه از مصیبت به شما اصابت می‌کند، از جانب خود شماست و آنچه از نیکی به شما می‌رسد از جانب خداست. این مطلب را وقتی ما بخواهیم تحلیل کنیم این گونه باید مثال بزنیم تا واضح شود یک قاضی، یک شخصی که مسلط بر فرد دیگر است، ممکن است هر چه به او می‌رسد از جانب آن فرد باشد، یعنی چه بدی و چه خوبی از جانب آن فرد مسلط به این فرد برسد که گاهی در اثر قضاست و گاهی به خاطر تقدیر است. مثلاً انسان ممکن است به خاطر جُرمی که انجام داده، آن شخص مسلط او را به زندان بیاندازد، زندانی که

---

۱ – سوره مبارکه نساء آیه ۷۸.

این شخص رفته به خاطر کاری است که کرده ولو آن قاضی و آن شخص مسلط دستور داده باشد که او را به زندان بیاندازند،(ببینید مطلب خیلی واضح است و من کوشش می‌کنم ان‌شاءاللّه از این به بعد مطالبی را که هضمش برای شما مشکل باشد عرض نکنم) گاهی انسان همهٔ کارهایش خوب است، کارهای خوبی انجام می‌دهد، مثل اولیاء خدا و بندگان واقعی پروردگار، در نتیجه آنچه از جانب پروردگار به او می‌رسد اجر است، ثواب است، خیر است و برای او خوبی است، همهٔ اینها از جانب خداست و گاهی انسان گناه می‌کند، معصیت می‌کند، مشرک می‌شود، خدای تعالی او را عذاب می‌کند با آن که خدا عادل است و بلکه چون رئوف و مهربان است بسیاری از گناهان او را ندیده می‌گیرد «**وَ يَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ**»[1] از بسیاری از گناهان او می‌گذرد ولی بعضی از گناهانش را مؤاخذه می‌کند. این مؤاخذه در حقیقت به دست خود بنده، بندهٔ خدا به وجود آمده است. اگر یک فردی زنا کرد و یا مشروب خورد قاضی حکم می‌کند که او را صد تازیانه بزنند، نمی‌گویند قاضی صد تازیانه زد، می‌گویند کاری کرده که مستحق این صد تازیانه شده. همین طور کارهایی که در دنیا به خصوص انجام می‌شود مثلاً انسان مریض می‌شود، درد شدیدی به او عارض می‌گردد و یک گرفتاری مثلاً برای او پیدا می‌شود، این قضای الهی است. یعنی کاری کرده که خدای تعالی حکم کرده که این شخص دارای این مرض و یا این درد بشود. حتی در روایات دارد که گاهی خدای تعالی یک گرفتاری برای انسان بوجود می‌آورد، فقری، فاقه‌ای که انسان در همین دنیا جزای عمل زشتش را بکشد. اگر این گونه شد اسمش قضاست.

---

۱ – سوره مبارکه مائده آیه ۱۵.

«معنای قدر الهی»

افراد معمولی در یک حکومتی که زندگی می‌کنند، برای آنها زندان نیست، تازیانه نیست، تبعید نیست، برای همهٔ مردم عادی معمولی جز خوبی و خیرات چیزی نیست. این که همه در رفاه باشند، همه در امنیّت باشند، همه از همهٔ مواهب مملکت استفاده کنند، این تقدیر است. یعنی رئیس و بانی مملکت آن کسی که مملکت را اداره می‌کند مقدر کرده، به حساب رسیده که باید مردم مملکتش همه در رفاه و آسایش باشند و همه هم در رفاه و آسایش‌اند، به کسی فشاری وارد نمی‌شود این معنای تقدیر است. خدای مهربان، خدای رحمان و رحیم مقدر فرموده که تمام افراد بشر در رفاه و آسایش باشند، نه کسی مریض شود، نه کسی فقیر شود، نه کسی گرفتار شود و همه با کمال رفاه و آسایش در دنیا زندگی کنند، این تقدیر الهی است. خدای تعالی مقدر کرده که همه یک مقداری در این دنیا عمر کنند و از تمام لذت‌ها بهره‌مند شوند و از تمام غذاهای پاک و پاکیزه استفاده کنند که می‌فرماید: «**قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللّٰهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبٰادِهِ**»[1] زینت دنیا را می‌فرماید: « **وَ الطَّيِّبٰاتِ مِنَ الرِّزْقِ**»[2] و غذاهای پاک را چه کسی برای شما حرام کرده است؟! هیچ کس برای شما حرام نکرده و «**تَمَتَّعُوا**»[3] هر چه می‌توانید از این دنیا، از زندگی دنیا لذت ببرید و آرامش داشته باشید، این تقدیر الهی است، برای همه این را مقدر کرده. همان طوری که یک رئیس مملکت برای همه آزادی، خوشی، راحتی را مقدر کرده و قرار داده است.

---

۱ – سوره مبارکه اعراف آیه ۳۲.

۲ – سوره مبارکه اعراف آیه ۳۲.

۳ – سوره مبارکه مرسلات آیه ۴۶.

«معنای قضای الهی»

اما در این میان اگر دزدی پیدا شد که آرامش دیگران را از بین برد، اگر جنایتکاری پیدا شد که نسبت به دیگران جنایت کرد، اگر یک فرد بی‌بند و باری پیدا شد و مشروب خورد و در میان مردم عربده کشید، این شخص را دستگیر می‌کنند، به محکمه می‌برند و در آنجا قاضی قضاوت می‌کند که این شخص را یا صد تازیانه بزنید، یا در زندان بیاندازید و یا تبعیدش کنید. می‌بینید که آن یکی تقدیر است و این یکی قضاست، این قضاوت است به خاطر عملی که شما انجام دادید، عمل معصیتی که یک فرد انجام داده، قضاوت چنین است که باید زندان برود، شلاق بخورد، حتی سنگسار بشود. معنی قضا و قدر را فکر می‌کنم خوب توضیح دادم، همه کس فهمیدند ولی یک مطلب هست؛ همهٔ اینها از جانب خداست، از جانب پروردگار است. تقدیر که معلوم است برای همه رفاه و آسایش خواستن معلوم است خدا بندگانش را خلق کرده، باید آنها را در رفاه و آسایش بگذارد، حیوانات را در رفاه و آسایش گذاشته، خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «**وَ ما مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلاَّ عَلَى اللّٰهِ رِزْقُها**»[1] هیچ جانداری در زمین نیست مگر آن که بر عهدهٔ خداست که روزی او را بدهد و می‌دهد. شما می‌بینید همهٔ حیوانات سالم و در رفاه و آسایش هستند و غذا و طعام خود را در هر وضعی و شرایطی که هست دریافت می‌کنند این معنی تقدیر الهی است. خدا برای شما خوبی‌ها را خواسته، زمین مال مؤمنین است، زمین مال افرادی است که بندهٔ خدا باشند، در قرآن می‌فرماید: «**أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُها عِبادِيَ الصّالِحُونَ**»[2] زمین را به ارث به بندگان صالح خدا خواهند داد.

---

۱ – سوره مبارکه هود آیه ۶.

۲ – سوره مبارکه انبیاء آیه ۱۰۵.

«قضا و قدر قبل و بعد از ظهور حضرت بقیة اللّه ارواحنا فداه»

وقتی که ظهور حضرت بقیه اللّه بشود و همهٔ مردم صالح باشند، دیگر قضایی در کار نیست، قضاوتی در کار نیست، زندان و شکنجه و کتک در کار نیست، همه در دنیا با رفاه کامل زندگی می‌کنند و تقدیر الهی صد در صد پیاده می‌شود.قضاء مال کسانی است که انحراف دارند، یا جامعه‌ای که انحراف دارد. قضاء الهی، حکم الهی، قضاوت پروردگار برای بندگانی است که در زمان ما واقع شده‌اند؛ چون همه با هم معصیت کارند، همه با هم زیر بار ظلم رفته‌اند، همه به هم ظلم می‌کنند. از این جهت قضاء الهی بر این قضاوت کرده، حکم الهی بر این حکومت کرده که امام زمانشان غائب باشد، امامشان را نبینند، آن کسی که رهبر آنهاست او دیده نشود و رهبری ظاهری نکند، این معنای قضاست. معنی قدر این است که همه باید زیر سایهٔ امام عصر باشند، همه باید به عدالت واقعی و اجتماعی برسند، عدل و داد بر سر همه سایه بیاندازدامّا مردمی که حضرت علی بن ابیطالب را ترک می‌کنند، دست به دامن ابی بکر می‌شوند، مردمی که علم و عصمت را نمی‌خواهند و بلکه کفر و شرک و بت پرستی را دوست دارند، قضاء الهی ایجاب می‌کند که یک فردی مثل خودشان بر آنها مسلط شود که حضرت علی بن ابیطالب آنها را این گونه نفرین می‌کند: خدا کسی را بر شما مسلط کند که به شما رحم نکند، این معنی قضای الهی است.

«قضای الهی به خاطر کنار گذاشتن حضرت علی »

معنی قضای الهی این است وقتی انسان قدر حضرت علی بن ابیطالبی که سیصد آیه در شأنش در قرآن به تصدیق اهل‌سنّت نازل شده، که یکی از آن آیات و

یکی از آن سوره‌ها سوره هل اتی است که من یک وقتی بررسی می‌کردم دوازده دلیل بر عصمت حضرت علی بن ابیطالب و فاطمه زهرا و امام حسن و امام حسین در سوره هل اتی آمده. سیصد آیه شبیه به این و بلکه قوی‌تر از این، در شأن حضرت علی بن ابیطالب نازل شده، وقتی این شخص را ترک می‌کنند و کسی را انتخاب می‌کنند که یک آیه بیشتر درباره‌اش نازل نشده که‌ای کاش (شاید اهل‌سنّت هم این را بگویند این آیه هم نازل نشده) بود «**إِذْ هُمٰا فِي الْغٰارِ إِذْ يَقُولُ لِصٰاحِبِهِ لاٰ تَحْزَنْ إِنَّ اللّٰهَ مَعَنٰا فَأَنْزَلَ اللّٰهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَ أَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهٰا وَ جَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلىٰ وَ كَلِمَةُ اللّٰهِ هِيَ الْعُلْيٰا**»[1] دومی از دوتا که هر دوی آنها در غار بودند، شما می‌دانید در غار یکی ابی بکر بود و دیگری پیامبر اکرم اینها هر دو در غار بودند «**إِذْ يَقُولُ لِصٰاحِبِهِ**» مسلم است و همهٔ مفسرین گفته‌اند که پیامبر اکرم به آن همراهش در غار گفت: «**لاٰ تَحْزَنْ إِنَّ اللّٰهَ مَعَنٰا**» اگر او می‌دانست که خدا با اوست، اگر او می‌دانست که در کنار پیامبر اکرم عظیم الشأنی که خدا وعده کرده، تمام دنیا باید در زیر سایهٔ دینش قرار بگیرند، اگر او را می‌شناخت و در کنار او خودش را می‌دید هیچ گاه محزون نمی‌شد و اگر بگوئیم که محزون نشده و می‌دانسته که خدا با آنهاست، این گفتار پیامبر اکرم عبث می‌شد که: «**لاٰ تَحْزَنْ إِنَّ اللّٰهَ مَعَنٰا فَأَنْزَلَ اللّٰهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ**» خدا سکینت و آرامش را بر پیامبر اکرم نازل کرد. در اینجا نمی‌گوید: «علیهما» شما ممکن است بگوئید که سکینه و آرامش را بر ابابکر نازل کرد، پیامبر اکرم شأنش اجل از این بود که سکینت و آرامش را بر پیامبر اکرم نازل کند، می‌گوئیم در آیه دیگر خدای تعالی می‌فرماید که: «**فَأَنْزَلَ اللّٰهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ**»[2] یقیناً در آنجا دربارهٔ پیامبر اکرم است و

---

۱ – سوره مبارکه توبه آیه ۴۰.

۲ – سوره مبارکه توبه آیه ۴۰.

آرامش را بر پیامبر اکرم نازل کرد، مخصوصاً با این جملهٔ بعد که «**وَ أَیَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهٰا**» آن حضرت را به لشکری تأییدش کرد به لشکری آن حضرت را کمک کرد که آن لشکر را نمی‌دیدند. خوب، ببینید یک آیه نازل شده اگر نگوئیم آن چنان که شیخ مفید فرموده این آیه به ضرر جناب ابی بکر است؛ نمی‌توانیم بگوییم از فضائل ایشان است.امّا سیصد آیه به تصدیق اهل‌سنّت و نصفی از قرآن از نظر شیعه و سنی دربارهٔ یک فرد نازل شود، که یکی از آن آیات همین آیاتی است که انشاءاللّه در روز غدیر خم برایتان اگر موفق شوم عرض می‌کنم «**الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ**»«**الْیَوْمَ یَئِسَ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ دِینِکُمْ**»[1] امروز این کلمهٔ «**الیوم**) اشارهٔ به همین روز است «**یٰا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مٰا أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمٰا بَلَّغْتَ رِسٰالَتَهُ**»[2] شما ببینید چه آیاتی هست، از این بالاتر و مهم‌تر آیهٔ ولایت است که خدای تعالی می‌فرماید: «**إِنَّمٰا وَلِیُّکُمُ اللّٰهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِینَ آمَنُوا الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلاٰةَ وَ یُؤْتُونَ الزَّکٰاةَ وَ هُمْ رٰاکِعُونَ**»[3] جز این نیست منحصراً، ولی شما خداست، ولی شما پیامبر اکرم است، و نگفته ولی شما امیرالمومنین علی بن ابیطالب است با اسم نام نبرده، با لقب، با صفات حمیده اسم برده «**وَ الَّذِینَ آمَنُوا**» (ببینید چقدر شخصیت را بالا برده) آن کسانی که ایمان به خدا دارند بلکه ایمان به هر چیز صحیحی دارند، بلکه ایمان به حقیقت دارند، می‌خواهید بشناسیدش، ببینیدش، بروید در مسجد «**الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلاٰةَ**» نماز را برپا می‌دارند، نه تنها نماز می‌خوانند که به پا دارندهٔ نمازند، نماز را تأسیس می‌کنند «**الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلاٰةَ وَ یُؤْتُونَ الزَّکٰاةَ**» زکات می‌دهند نفرموده انگشتر به سائل می‌دهند، وجودشان، روحشان بخشنده و مهربان و به اصطلاح صاحب جود است که حتی در رکوع نماز هم

---

۱ – سوره مبارکه مائده آیه

۲ – سوره مبارکه مائده آیه ۶۷.

۳ – سوره مبارکه مائده آیه ۵۵.

این کار را ترک نمی‌کنند «وَ **هُمْ رٰاكِعُونَ**» شما بروید ببینید کیست؟ صدها مرتبه بعد از این جریان، بعضی از اصحاب منافق به سائل حتی دارد که بعضی از اینها سائلین را وادار می‌کردند بیایند در حال رکوع سؤال کنند و اینها پول حسابی به آنها بدهند، عمل کردند ولی یک آیه بر آنها نازل نشد، چون خدا خلوص را می‌خواهد؛ اخلاص را می‌خواهد، خدای تعالی ایمان را می‌خواهد. شما مردمی که این گونه هستید خدا درباره‌تان چه باید قضاوت کند؟ قضاوتش همین است که بروید عقب سر همان شخصی که دوستش دارید باشید و از این همه فضائل صرف نظر کنید و بیست و پنج سال این مرکز فضیلت و علم ودانش را در خانه بنشانید و وقتی هم که نوبت خلافت به او می‌رسد آن چنان اجتماع می‌کنید و حال که تنبیه شده‌اید و می‌خواهید جبران کنید، در مقابل آن حضرت؛ معاویه را قرار می‌دهید که فرمود: «**انزلنی الدهر**»[1] آن قدر زمانه مرا پایین آورد که گفته شد: علی و معاویه، یک خلیفه علی است و یکی هم معاویه، من با یک عالم سنی نشسته بودم، از من پرسید چند دلیل بر لعن معاویه تو می‌توانی اقامه کنی؟ من گفتم: هفت تا، ایشان گفت من هم پنج تا اضافه می‌کنم که دوازده تا باشد. دلائل زیادی بر لعن معاویه است که یکی از آنها این بود که فرمود به عمار «**یا عمار تقتلک فئة باغیه**»[2] یک جمعیت طغیانگر، یک جمعیتی که بغی می‌کنند بر اسلام تجاوز می‌کنند، که خدا در قرآن آنها را لعنت کرده، در آنجا که پیامبر اکرم خواب دید که بوزینه‌ها بر منبرش بالا می‌روند وقتی که از خواب بیدار شد، خدای تعالی این آیه را نازل فرمود[3] که آن خوابی را که تو دیده‌ای مربوط به شجرهٔ ملعونه است، شما در زیارت عاشورا می‌گوئید: «**اللهم العن بنی امیة قاطبة**» خدایا بنی‌امیّه را همه‌شان را

---

۱ – منهاج البراعه جلد ۱۰ صفحه ۹.

۲ – بحارالانوار جلد ۳۳ صفحه ۲۲.

۳ – بحارالانوار جلد ۳۳ صفحه ۱۵۱.

لعنت کن، اینها لعنت شده هستند ملعونند، آن وقت این فرد ملعون را با کسی که ممسوس در ذات خداست و همهٔ صفات الهی را دارا است در ردیف یکدیگر قرار داده و بلکه او را ترجیح دادند و امام مجتبی را منکوب کردند و او را بر امام مجتبی تفوق دادند. قضاوت پروردگار این می‌شود حالا که شما این مسیر را انتخاب کردید بروید تا برسید به یزید بن معاویه، که او دیگر نه رحمی به دینتان می‌کند و نه رحمی به امامتان می‌کند، نه رحمی به ناموستان می‌کند و همهٔ بدی‌ها برای او خوبی است و همهٔ خوبی‌ها برای او بدی است. بروید زیر سایهٔ او، شما ارزش این که زیر سایهٔ امام زمانتان قرار بگیرید ندارید. مردم متنبه نشدند ادامه دادند تا رسید به جایی که ولید و مروان و حجاج و امثال این افراد خونخوار و جنایتکار که در تاریخ نمونه‌اش وجود ندارد، اینها بر سر مردم مسلط شدند، این قضاء الهی است.

«قضای الهی و اعمال ما»

اگر گفتند قضای الهی است، نگوئید خدا خواسته ما چکار کنیم، نه، شما خواستید تا خدا خواسته، شما عملی انجام دادید تا خدا برای شما این قضاوت را کرد و الا پروردگار متعال تقدیرش این بوده که همه شما راحت باشید، حتی یک سر درد جزئی بندگانش نباید داشته باشند، یک سرماخوردگی جزئی بندگانش نباید داشته باشند، مگر خدا ظالم است؟! شما هوا را کثیف کردید، آب‌تان را کثیف کردید، غذایتان را آلوده کردید، غذاهای غیر طبیعی خوردید سردرد گرفتید قضای الهی است که در مقابل این هوای آلوده، این امراض مختلف برای شما به وجود بیاید. در هوای بسیار خوب سیگار گرفتید دود کردید تمام ریه‌تان خراب شد، حالا سرفه می‌کنی، حالت به هم می‌خورد خوب! خودت خواستی، قضاء الهی همین است.

«رضایت به قضای الهی»

در عین حال انسان باید به قضای الهی راضی باشد چرا؟ اگر انسان یک جنایتی کرد او را عفوش کردند، جنایت دوم را کرد عفوش کردند، جنایت سوم عفوش کردند، برای این که این جنایت را ادامه ندهد و اصلاح بشود یک تنبیه مختصرش کردند این شخص نباید راضی بشود و بگوید الحمدلله بخیر گذشت یک دزدی که دزدی کرده، باید دستش را ببرند. قاضی گفت حالا دستت را نمی‌بریم ولی دو روز باید در زندان باشی که حواست جمع بشود، نمی‌گویی الحمد لله بخیر گذشت. لذا در زیارت امین اللّه عرض می‌کنیم: «**اللهم فاجعل نفسی مطمئنة بقدرک راضیة بقضائک**» خدایا! این نفس من را به قَدَرت مطمئن کن، یعنی بدانیم که خدا خوشی ما را خواسته، خدای تعالی خواسته که ما همه راحت در کنار هم زندگی کنیم. فکر نکنید این تقدیری است بعد از ظهور، نه از آن ساعتی که حضرت آدم را خدا در بهشت قرار داد این تقدیر را کرده بود، والا چرا او را به بهشت برد؟ در یکی از بیابان‌های کویری، آنجا رهایش می‌کرد تا کار زمین را بکند همانطوری که در تورات آمده، کار زمین را بکند. به بهشت برد میوه‌های مختلف، همسر خواسته برایش فوری خلق کرده، تمام وسائل، لباس خوب، غذای خوب، مائده، میوه، همه چیز زیر سایه راحت. این تقدیر خداست. گفت: از این درخت نخور «**وَ لاٰ تَقْرَبٰا هٰذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونٰا مِنَ الظّٰالِمِينَ**»[1] اینها رفتند خوردند خدا قضاوت کرد که شما دیگر در این بهشت نباید باشید، خوب از همین جا معنی قضا و قدر را بفهمید، در بهشت نباید باشید چرا که کار را خراب می‌کنید! تورات می‌گوید: وقتی اینها در بهشت بودند دو تا درخت بود یکی درخت حیات بود، یکی

---

۱ – سوره مبارکه بقره آیه ۳۵.

درخت علم و دانش، آدم و حوا هیچ چیز نمی‌فهمیدند حتی لخت بودند از لختی‌شان بدشان نمی‌آمد، اصلاً شعور نداشتند، شیطان آمد گفت: اگر از ایـن درخت بـخورید دارای علم می‌شوید، آنها رفتند از آن درخت خوردند دارای علم شدند خدای تعالی به ملائکه گفت: که اگر از این درخت دیگر بخورند چون عـلم و دانش را کـه دریـافت کردند، حیات را هم دریافت کنند، خدا می‌شوند!! لذا بـا شـمشیرهای آتش بـار دور درخت حیات را ملائکه گرفتند و حضرت آدم را هم بیرون انداختند، که آدم خدا نشود. در همین کتاب تورات اینها آمده که اگر از رو بخوانم شما بیشتر می‌خندید.امّا قرآن می‌فرماید: که خدا علم همه چیز را اول به حضرت آدم تعلیم فرمود: «**وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْماءَ كُلَّها**»[1] حیات هم که در دست خداست و به او حیات ابدی داد، به همه ما هم داده همهٔ ما که اینجا نشسته‌ایم همیشه زنده خواهیم بود، نه صد سال و صد و بیست سال، نه! همیشه تا خدا خدایی می‌کند زنده خواهید بود حالا بدن فرق می‌کند حالا این بدن است و قبل از آن بدن عالم ذر بوده، بعد بدن بهشت برزخی هست، بعد هم باز بدن همین دنیایی خواهد بود و با همین بدن وارد بهشت خُلد می‌شویم که «**أُولٰئِکَ أَصْحابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيها خالِدُونَ**»[2] پس ببینید خدا هم حیات به ما داده، هم علم و دانش بـه مـا داده،امّا در این وسط می‌گوید از این درخت نخورید می‌خواهد امتحانتان بکند.

وقتی صـعصعه کـنار بسـتر حـضرت عـلی بـن ابـیطالب مـی‌آید حـضرت می‌فرماید: من افضل از آدم هستم، صعصعه می‌پرسد چطور شما از آدم افضل هستید؟ حضرت به اندازهٔ فهم شنونده آن مطلب را فرموده، که آدم همهٔ میوه‌ها و نعمت‌های بهشتی در اختیارش بود به او گفتند گندم نخور، خورد ولی در مدت عمرم کسی به من

---

۱ – سوره مبارکه بقره آیه ۳۱.

۲ – سوره مبارکه بقره آیه ۸۲.

نگفت گندم نخور، من به خاطر این که مبادا کسی پیدا شود که گندم بدست نیاورد گندم نخوردم. خوب، حضرت آدم رفت گندم خورد، اینجا خدا به قضاوت نشست، حکم کرد و فرمود که از بهشت خارج شوید «**بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَ مَتاعٌ إِلىٰ حِينٍ**»[1] متاع تازه دادم که به شما خوش بگذرد، خوب باشد، منتهی آن راحتی که در بهشت داشتید با این قضاء، از دست شما گرفته شد. ولی در عین حال در دنیا هم خوش باشید «**فَإِمّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدىً فَمَنْ تَبِعَ هُدايَ فَلاٰ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لاٰ هُمْ يَحْزَنُونَ**»[2] از طرف من راهنماهائی خواهد آمد شما اگر پیروی از آن راهنماها بکنید نه خوفی دارید، نه محزون می‌شوید، یعنی آن قدر به شما خوش می‌گذرد که ابداً محزون نخواهید شد. «**فَلاٰ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لاٰ هُمْ يَحْزَنُونَ**» اولیای خدا باشیدامّا اینجا گاهی دسته جمعی و گاهی فردی، یک کارهایی می‌کنیم که دیگر به ما خوش نمی‌گذرد.

«فهم قضاء وقدر، راه کسب آرامش»

گاهی بعضی از این جوانها سوالاتی می‌کنند که انسان را دچار حیرت می‌کنند، چگونه جواب بدهیم؟ این همه حرف را که من نمی‌توانم در مقابل یک سؤال عرض کنم. می‌گویند خدا چرا ما را خلق کرد؟ با این همه فشار و فقر و ناراحتی چرا ما را خلق کرد؟ هیچ وقت شده یک عاشقی در بغل معشوقش بگوید چرا من اینجا آمده‌ام؟!نه‌امّا وقتی که تو چاله می‌افتد، در یک راه می‌رود که در تاریکی پایش به صد تا سنگ و ناراحتی برخورد کرده، اینجا می‌گوید چرا من اینجا آمده‌ام؟! اگر در دامن معشوقتان بودید، اگر در ظل عنایات پروردگارتان بودید، اگر معنای قضا و قدر را می‌فهمیدید و به

---

۱ – سوره مبارکه بقره آیه ۳۶.

۲ – سوره مبارکه بقره آیه ۳۸.

آن توجّه می‌کردید همیشه خوش بودید، در ناراحتی‌ها هم خوش بودید که الحمدلله دارد گناهانمان جبران می‌شود، خدا را شکر که ما به این وسیله از عذاب جهنم بـا آن عظمت دور شدیم و هر چه اذیت و عذاب بود خدا در همین دنیا ما را به آن مبتلا کرد «**راضیة بقضائک**» آن وقت طبعاً «**محبة لصفوة اولیائک**» ائمه را دوست داشـتید ایـنها انتخاب شده‌های الهی هستند. همین اشک و همین گریه و همین دعای ندبه روز جمعه دلیل بر این است کـه «**محبة لصفوة اولیـائک**» نـتیجه چـیست؟«**محـبوبة فی ارضک و سمائک**» هم در دنیا محبوبید«**إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحٰاتِ سَـیَجْعَلُ لَهُـمُ الرَّحْمٰـنُ وُدًّا**»[1] کسانی که کار خوب بکنند، ایمان بیاورند، محبت‌شان در دلهای مردم به وجود می‌آید. آن وقت در آسمان هم محبوبید، فلانی را می‌گوئید ما همه دوسـتش داریـم. بعضی‌ها که از دنیا می‌روند در بهشت برزخی می‌روند، آنـجا ارواح مـؤمنین دورش جمع می‌شوند فلانی حالش چطور است؟ متوفی می‌گوید: خوب بود و سرحال، مـا همه او را دوستش داریم وقتی از دنیا می‌رود به آنها وارد می‌شود، همه به استقبالش می‌آیند «**سَلاٰمٌ قَوْلاً مِنْ رَبٍّ رَحِیمٍ**»[2] الحمدلله. کوشش کنید ان‌شاءاللّه همه‌تان آن گونه باشید که خدای تعالی شما را دوست داشته باشد، ائـمه اطـهار دوسـتتان داشـته باشند، ملائکه دوستتان داشته باشند و از شما هیچ یک از اینها هیچ گونه بدی ندیده باشند.

«اشاره به اعیاد بزرگ اسلام»

روز جمعهٔ اول ماه ذیحجه است. در این ماه دو یا سه تا از چهار عید عظیم اسلامی وجود دارد، اعظم آنها عید غدیر است و بعد عید قربان و روز جمعه هم که از اعـیاد

---

۱ – سوره مبارکه مریم آیه ۹۶.

۲ – سوره مبارکه یس آیه ۵۸.

چهارگانه است. در این ماه سه مرتبه و روزهای جمعه‌اش را اگر بخواهیم حساب کنیم شش مرتبه دعای ندبه می‌خوانید، هم روز عید قربان وارد شده، هم روز عید غدیر به شما اجازه می‌دهند. یک کسی امروز صبح می‌گفت که در مشهد بودم، دیدم که وقتی دعای ندبه‌شان به این جمله رسید که «**بابی انت و امی**» همه برخاستند در مقابل امام زمانشان ایستادند تا وقتی که خطاب به امام زمانشان می‌کردند ایستاده بودند، مودب بودند، (این مطلب مرا خیلی تکان داد) خوشا بحال همه شما که تا حدی به امامتان نزدیک شده‌اید.

«پایان کلام»

امیدوارم روحتان به امامتان نزدیک‌تر باشد، امیدوارم همهٔ شما زیر سایهٔ امام زمانتان از همهٔ خوبی‌ها برخوردار و خوفی نداشته باشید، محزون هم برای هیچ چیز نباشید و به قضا و قدر الهی راضی باشید، همانطوری که حسین بن علی در میان گودی قتلگاه عرض می‌کند: «**رضاً برضائک، تسلیماً لأمرک، لا معبود سواک یا غیاث المستغیثین**»[1] خدایا! توفیق درک عصر عرفه را به همه ما عنایت بفرما خدایا! توفیق عبادت در این ماه عزیز را به همه ما مرحمت بفرما.

---

۱ – ذریعة النجاة صفحه ۱۴۵.

«جلسهٔ دهم»

«توحید – جبر و اختیار»

«توحید - جبر و اختیار»

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم «إِنّٰا فَتَحْنٰا لَکَ فَتْحاً مُبِیناً لِیَغْفِرَ لَکَ اللّٰهُ مٰا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِکَ وَ مٰا تَأَخَّرَ وَ یُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَیْکَ وَ یَهْدِیَکَ صِرٰاطاً مُسْتَقِیماً»[1]

قطعاً ما برای تو فتح کردیم، یک فتح آشکاری.

تا خدا گناهان گذشته‌ات و گناهان بعد از آن را برای تو ببخشد و نعمتش را برای تو تمام کند و به راهی راست هدایتت نماید.

یک جمله دربارهٔ آنچه در این آیه و این آیات هست عرض کنم و آن این است که به طور کلی همهٔ کارها به خدا بر می‌گردد، در اینجا پروردگار متعال می‌فرماید: «**إِنّٰا فَتَحْنٰا لَکَ فَتْحاً مُبِیناً**» ما برای تو فتح آشکاری انجام دادیم به خاطر این که گناهان گذشته ات و گناهان بعد از آن بخشیده شود.

«معنای گناه برای پیامبر اکرم »

شاید در مرحلهٔ اول به نظر بیاید که پیامبر اکرم معصوم است و گناهی ندارد تا گناهان گذشته و بعد از آن بخشیده شود. آنچه که در تفسیر آمده و از آیات دیگر هم استفاده می‌شود معنایش این است که پیامبر اکرم وقتی در میان مردم مکه بود، مردم مکه او را گناهکار می‌دانستند؛ یعنی چون با بتهای آنها در افتاده بود، چون راه و روشی

---

۱ - سوره مبارکه فتح آیات ۲-۱.

که آنها داشتند آن حضرت عمل نمی‌کرد، از این نظر مردم او را یک گناهکار می‌دانستند خدای تعالی با آن صلابت و عظمت که پیامبر اکرم را وارد مکه کرد و همه به او ایمان آوردند نتیجه‌اش این شد که آن گناهانی که از نظر مردم گناه بود را جبران کرد و پرده انداخت، طبعاً مردم او را و گناهان او را ندیده گرفتند و بلکه فهمیدند که او گناهکار نبوده بلکه خودشان گناهکار و منحرف از صراط مستقیم بوده‌اند. این معنای آیهٔ شریفه است و معنایش جز این در خصوص پیامبر اکرم نمی‌تواند باشد به خصوص که بعد می‌فرماید: «**وَ يُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ**» این کار را خدا کرد، برای این که نعمتش را بر تو تمام کند و محبت مردم را به تو جلب کند «**وَ يَهْدِيَكَ صِرٰاطاً مُسْتَقِيماً**» تو هدایت شدهٔ به راه راست هستی، آن کسی که هدایت شدهٔ به راه راست است هیچ وقت گناهکار نیست، از نظر مردمی که اهل گناهند و اهل کجروی هستند، کسی که در صراط مستقیم حرکت می‌کند را گناهکار می‌دانند و با فتح مکه همهٔ آنها از آنچه که دربارهٔ پیامبر اکرم فکر می‌کردند منصرف شدند و نه این که او را بخشیدند «**لِيَغْفِرَ لَكَ اللّٰهُ**» خدا پرده انداخت، خدا آنچه را که آنها برخلاف حقیقت فکر می‌کردند افکارشان را عوض کرد و به آنها فهماند که پیامبر اکرم در صراط مستقیم هست. به طور کلی در قرآن مجید مکرر خدای تعالی حتی بعضی از مشکلات را به خودش نسبت می‌دهد.

«معنای قضا و قدر الهی»

علّت مهم قضیه مطلبی است که در هفتهٔ گذشته عرض کردم، همهٔ کارهایی که در دنیا انجام می‌شود چه به وسیلهٔ بندگان خدا و چه به وسیلهٔ خدای تعالی، مستقیماً همه‌اش در حقیقت از جانب خداست، بعضی از آنها تقدیر است که عرض شد تقدیر

یعنی آن چه را که خدا برای مخلوقش مقدر فرموده و این را هم بدانید تاکیداً عرض می‌کنم که اگر کوچکترین چیزی که نقص است، عیب است، بد است، به خدای تعالی ما نسبت بدهیم خدا را ظالم معرفی کرده‌ایم و پروردگار متعال در قرآن مکرر می‌فرماید که خدا به احدی ظلم نمی‌کند، بنابراین همه‌اش اگر چه ممکن است بگوییم از جانب خداست ولی یک قسمت تقدیر است، همه‌اش خوب، همه‌اش راحتی، حتی کوچکترین خوفی برای بندگان مومنش نمی‌خواهد، برای بشر نمی‌خواهد و کوچکترین حزنی نباید آنها داشته باشند. هر که را خدا خلق کرده به عنوان اینکه از اولیاءاش باشند «**لاٰ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لاٰ هُمْ يَحْزَنُونَ**»[1] ولی هر چه به ما از بدی‌ها می‌رسد این را هم باید معتقد باشیم که قضای الهی است یعنی ما کاری کرده‌ایم که در جزای آن کار خدا این مشکل را برای ما به وجود آورده(چنانچه هفتهٔ گذشته توضیح دادم).

«مسئلهٔ جبر و تفویض»

این هفته آنچه را که می‌خواهم عرض کنم مسئلهٔ جبر و تفویض است. امام می‌فرماید: «**لا جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین**»[2] نه جبری در کار است و نه در امور به کسی یا به چیزی کارها تفویض شده. دو دسته از مردم الان هم شاید باشند و عدهٔ زیادی چون حقیقت را درک نمی‌کنند یا قائل به جبرند یا قائل به تفویض.

«معنای جبر»

معنی جبر این است که یک عده معتقدند چون خدا همهٔ کارها را بدست گرفته ما

---

۱ – سوره مبارکه بقره آیه ۶۲.

۲ – بحارالانوار جلد ۴ صفحه ۱۹۷.

متوجه حقیقت نیستیم همهٔ کارها را خدا می‌کند، تا جایی که می‌بینید حکیم عمر خیام در اشعارش گفته که:

می خوردن من حق زِازل می‌دانست گر می نخورم علم خدا جـهل شـود

یعنی واجب است که من شراب بخورم والا آنچه را که خدا می‌دانسته از ازل آن بهم می‌خورد. قائلین به جبر یک چنین سخنی دارند تمام کارهای بندگان خدا چه بد باشد، چه خوب به خدا نسبت می‌دهند.

«معنای تفویض»

در مقابل اینها گروهی از فلاسفه و دانشمندان هستند که می‌گویند: خدای تعالی کارها را به دیگران واگذاشته. مثلاً کار نظم عالم را به طبیعت، اعمال عباد را به خود آنها و در مجموع کارها را خودش به وجود آورده، تمام آسمان و زمین را او خلق کرده و بعد در کناری نشسته و کارها را یا طبیعت می‌کند یا مردم خودشان به اختیار خودشان انجام می‌دهند. یک عده هم در میان مردم مسلمان هستند که اینها می‌گویند: کارها را خدای تعالی به ائمه اطهار واگذاشته و خودش کنار نشسته است.

«جواب به قائلین جبر»

امام می‌فرماید: نه آن و نه این، بلکه یک مسئله‌ای بین این دو،امّا مسئلهٔ جبر را خیلی ساده می‌شود فهمید و ردّ آن را درک کرد خیلی ساده و آن این است به قول شاعر:

این که گویی این کنم یا آن کنم خود دلیل اختیار است ای صنم

همین که شما در وجدانتان، در درکتان، در فهم‌تان می‌گویید نمی‌دانم این کار را

انجام بدهم یا آن کار را، صبح برف آمده از خانه بیرون می‌آیید می‌بینید تمام خیابان پر برف است چند لحظه فکر می‌کنید که من به جلسه بروم یا نروم؟ اگر تو اختیار نمی‌داشتی یک چنین فکری نمی‌کردی، اگر تو اختیار نمی‌داشتی صبح از خواب یا بلند نمی‌شدی به اختیار خودت و یا بلند می‌شدی بدون اختیار خودت، در همهٔ کارها در تمام مدت عمر به این نتیجه بالأخره انسان می‌رسد که من مجبورم یا مختار؟!او احدی حتی آنهایی که سخت معتقد به جبرند عملا معتقد به جبر نیستند و وجدانشان به آنها اجازه نمی‌دهد که معتقد به جبر باشند. معروف است یک استادی داشت جبر را درس می‌داد، یک شاگردی از مجلس بلند شد یک سیلی محکمی به استاد زد، استاد گفت: چرا این کار را می‌کنی؟ گفت: خودت گفتی خدا این کار را می‌کند! می‌گویند بهلول در زمان هارون الرشید در سر درس ابوحنیفه نشسته بود ابوحنیفه سه مسئله را مطرح کرد، یکی این که هر کاری که انجام بشود خدا می‌کند، دوم نمی‌شود چیزی باشد و با این چشم سر دیده نشود و سوم این که همجنس، هم جنسش را اذیت نمی‌کند شیطان از آتش است در جهنم اذیت نمی‌شود، آتش به آتش کاری ندارد، هم جنس به هم جنس کاری ندارد، چیزی نمی‌شود باشد که دیده نشود پس خدا دیده می‌شود منتها در عرش است و وقتی که ما رفتیم به محضرش می‌بینیم، و سوم همهٔ کارها را خدا می‌کند ایشان هم یک کلوخ برداشت و زد به سر ابوحنیفه، ابوحنیفه گفت: چرا این کار را کردی؟ گفت: جواب سه مسئله‌ات را دادم. تو از خاکی، خدا در قرآن می‌فرماید: که ما انسان را از خاک خلق کردیم این هم خاک بود باید تو را اذیت نکرده باشد و دیگر این که تو می‌گویی سرم درد گرفته، کو دردش، به من نشان بده تا دردش را ببینم! و از همه بالاتر این که این کار را من نکردم خدا کرده، باید از خدا گله‌مند باشی. بهترین جواب برای آن کسانی که معتقد به جبر هستند که همهٔ مردم آن را می‌فهمند وجدان خود انسان است.

تمام استدلالات فلسفی، تمام دلایل فلسفی باید منتهی شود به این که وجدان انسان گواهی به آن مطلب بدهد.امّا بهترین دلیل همین است که:

این که گویی این کنم یا آن کنم خود دلیل اختیار است ای صنم

و این جواب جبری‌ها در همین حد کافی است در این مجلس.

«جواب به قائلین تفویض»

اما تفویض، از فلسفهٔ یهود گرفته شده، تفویض در فلسفهٔ یهود بوده که شاید الان هم هست ولی چون یهودی‌ها مخصوصاً اسرائیلی‌ها حتی در زمان پیامبر اکرم هم دانشمندانی نداشتند و حتی الان هم به فکر مسائل علمی نیستند؛ لذا فلسفهٔ قابل توجهی ندارند. ولی این اندازه است که در قرآن مجید خدای تعالی می‌فرماید:«**وَ قٰالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللّٰهِ مَغْلُولَةٌ**»[1] یهود می‌گویند دست خدا بسته است معنی این که دست خدا بسته است یعنی مثل یک کارخانه ساز، یک کارخانه‌ای را ساخته یک تشکیلاتی را مرتب کرده، یک مدیر و یک فردی را در سر کار گذاشته این کارخانه مشغول کار است خودش رفته خانه نشسته و یا استراحت کرده، به خدا این گونه نسبت می‌دهند که خدا همه چیز را خلق کرده، جریانات طبیعی را مرتب کرده، یک عده که یهود باشند می‌گویند به طبیعت واگذاشته، یعنی گفته زمستانها برف بیاید، تابستان‌ها گرم بشود، یا فلان کره در فلان جا بچرخد، همهٔ اینها را منظم کرده و خودش رفته کنار، این جمله را یهود می‌گویند ولی خدای تعالی تابستان و زمستان همه جا را، جوری قرار داده که مثل کارخانه کار نمی‌کند شما هیچ فکر نمی‌کردید دیشب آن برف فوق‌العاده زیاد بیاید. اگر کارخانه است باید فکر کنید بدانید مثلاً شب بیست و چهارم بهمن یک برف سنگینی باید بیاید زیرا مثل کارخانه است. شما هیچ وقت شده بروید در یک کارخانه‌ای که

---

۱ – سوره مبارکه مائده آیه ۶۴.

درست باشد و منظم کار بکند ولی ندانید که مثلاً فلان ساعت، فلان چیز را از خودش خارج می‌کند یا نه؟ تمام امور تابستان و زمستان، این طور است که تا حدی به خاطر مصلحتی زمستان سرد و تابستان گرم است،امّا کدام تابستان گرمتر و کدام زمستان سردتر است یا کدام زمستان هست که مثلاً بارندگی نمی‌شود و آب در زمین کم می‌شود، اینها معلوم نیست «**يَفْعَلُ اللّٰهُ مٰا يَشٰاءُ**»[1] خدای تعالی در هر لحظه‌ای خودش دقیقا وارد کار می‌شود(که در دو هفته قبل عرض کردم اینجا معلوم می‌شود) امام زمان چه روزی می‌آید؟ نمی‌دانیم. چرا نمی‌دانیم؟ خدای تعالی به خاطر مصالحی ممکن است زمان را عوض کند فلان شخص، فلان وقت می‌میرد، این قدر پیشگوئی‌هایی بوده که مرگ افرادی را تعیین کرده‌اند، گاهی اتفاقاً همان موقع شده و گاهی هم نشده. افرادی بودند که می‌خواستند خیلی کارهای مهمی را انجام بدهند ولی موفق نمی‌شدند. خدای تعالی در تمام امور حتی در نفس کشیدن شما، حتی در نگاه شما، خودش مستقیماً به وسیلهٔ اراده‌اش، به وسیلهٔ مشیّتش کار می‌کند.

«چهارده معصوم واسطهٔ بین خدا و خلق‌اند»

اگر ما می‌گوئیم چهارده معصوم پاک، واسطه‌اند معنایش این نیست که خدا کناری رفته و اینها همهٔ کارها را می‌کنند، نه، مثل کسی هستند که پول از جیب شما برمی‌دارد به دیگران می‌دهد، قدرت را در همان لحظه از خدا می‌گیرد و کارش را انجام می‌دهد، اینها از خدا در هر لحظه می‌گیرند و در همان لحظه کار را انجام می‌دهند، نه این که قدرت مستقلی داشته باشند. شما ببینید در همین دعای رجبیه که می‌خوانیم: «**لا فرق بینک و بینهم**» یعنی فرقی بین آنها و خدا نیست مگر این که بنده و مخلوق خدا

---

۱ – سوره مبارکه آل‌عمران آیه ۴۰.

هستند« **الا انّهم عبادک و خلقک**» بندهٔ خدا هستند، یعنی خدا می‌گوید: بکن، می‌کند، بگوید: نکن، نمی‌کند خدا دست در کار استامّا چرا ایـن جـوری بـاید بـاشد؟ چـرا خودش این کار را نمی‌کند؟ خدای تعالی در میان مخلوق این جوری قرار داده، خوب دقت کنید در میان مخلوقش، در میان آنچه که خلق کرده این طوری قرار داده که «**ابا اللّه ان یجری الامور الا باسبابها**»[1] خدا ابا کرده، نخواسته، اراده نکرده، جز این که همهٔ کارها را با اسبابش انجام بدهد. مثلاً شما همین طور در خانه نشستهاید بگویید: خدایا من را سیر کن! خدایا من را سیراب کن! نمی‌کند. می‌فرماید: برو غذا بگیر بخور تا سیر شوی. غذا مال خداست، اختیار خوردن هم مال خداست و بلکه اگر خدا نخواسـته باشد که تو بخوری دهانت قفل می‌شود نمی‌توانی چیزی بـخوری، هـمه چـیز مـال خداستامّا اختیار این که تو بروی غذا بگیری، بخوری را به تو داده و بعد هم به وسیلهٔ غذا باید سیر بشوی، به وسیلهٔ دوا معالجه بشوی، به وسیله بعضی از چیزها بـاید آن راحتی که می‌خواهی داشته باشی وسیله می‌خواهد. خدای تعالی می‌تواند یک انـبار سیب را در یک لحظه با یک اراده در اینجا بوجود بیاورد باید بروی کشاورزی کنی، درخت سیب بکاری، چند سال منتظرش بنشینی، سمپاشی کنی، هرس کنی، تا این که سیب بدستت بیاید و بعد داخل جعبه بکنی و در مغازه ببری و بفروشی دقت کردید؟ از این موضوع کوچک بگیرید بروید جلو، خلقت و بوجود آمدن هر چیزی را خدای تعالی انجام می‌دهدامّا به وسیلهٔ نور پاک خاندان عصمت و طهارت که در ابتدا آنها را خلق کرده. بنابراین اعتقاد به تـفویض بسـیار غـلط است و مـا مشـاهده مـی‌کنیم، می‌بینیم، وجدان می‌کنیم که تفویض به طبیعت نشده به ما هم که تفویض نشده، اگر به شما کارهایت تفویض شده نگذار سرت درد بیاید، نگذار عمرت کوتاه شود، نگذار به

---

۱ - بحارالانوار جلد۲ صفحه ۹۰ حدیث۱۴.

زمین بخوری، نگذار تصادف کنی، این هم که تفویض به ما نشده پس: «**لا جبر و لا تفویض، بل امر بین الامرین**».

«معنای امر بین الامرین»

اما امر بین الامرین یعنی چه؟ یعنی در بعضی اوقات خدای تعالی اختیار را به شما داده این کار را می‌توانی بکنی یا آن کار را، یا می‌گوئی این کار را انجام بدهم یا آن کار را، این خودش دلیل اختیار است پس معلوم است مختاری، خودت می‌توانی خودت را بهشتی کنی، خودت می‌توانی خود را جهنمی کنی و به همین دلیل خدای تعالی پیغمبران را فرستاده، وگرنه پیغمبر نمی‌خواست، هر کاری که خودش می‌خواست می‌کرد. یک شاعری می‌گوید که: خود بخود گویندهٔ ایاک نعبد نستعینم. کسانی که قائل به جبرند اکثراً قائل به وحدت هم هستند، می‌گویند: من خودم دارم به خودم می‌گویم«**ایاک نعبد و ایاک نستعین**»، یا مثلاً همان شعر خیام، که من در کتاب پاسخ ما یک تحقیقی، یک وقتی کردم که ببینم این خیام ولو این که اسمش عمر بوده، ولی بالأخره یک دانشمند ریاضی دان بوده، این دانشمند ریاضی دان این اشعار مزخرف را گفته یا شخص دیگری بوده؟ که به نظر من شخص دیگری بوده، بعضی اشعارش خیلی بی‌خود است. از نظر شعری شاید قافیه‌اش خوب باشد ولی از نظر مطلب خیلی بی‌ربط است می‌گوید:

از من بر مصطفی رسانید سلام به او بگویید با اکرام تمام

البتّه شعرش بهتر از این است،

که ای سیّد هاشمی نسب

از چه نظر دوغ ترش حلال است و می ناب حرام

خوب ببینید این خیلی مزخرف است، حرف بی‌ربطی است. میِ ناب به خاطر این که عقل پوکت را از بین می‌برد و دوغ ترش هیچ کاری نمی‌کند. یک خورده‌ای انسان ناراحت می‌شود. آن قدر انسان باید نادان باشد که یک چنین حرفهایی بزند، بنابراین می‌بینیم که جبر در کار نیست این همه پیغمبران را خدا فرستاده که مردم راهنمایی‌های آنها را با اختیار خودشان قبول کنند و به راه راست بروند، اگر اختیار نمی‌داشتند ارسال رسل غلط بود، انزال کتب غلط بود، خدای تعالی این همه در قرآن فرموده: «**وَ الَّذِينَ جٰاهَدُوا فِينٰا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنٰا**»[1] «**وَ أَقِيمُوا الصَّلاٰةَ وَ آتُوا الزَّكٰاةَ**»[2] چرا به ما بگوید نماز بخوانیم، به خودش بگوید. لذا تفویض هم نیست آن امر بین الامرین، این است که شما بعضی از چیزها را اختیار ندارید، در اختیار شما این نبوده که در این زمان متولد بشوید البتّه یک بحثی مربوط به عالم ذر است که از آنجا اگر شروع کنیم اینها هم تقریبا در اختیار ما است، حالا به هر حال این اندازه‌ای که ما می‌بینیم بعضی از چیزها در اختیار ما نبوده، خیلی از مردها آرزو می‌کنند که کاش زن بودند، خیلی از زنها آرزو می‌کنند کاشکی مرد بودند، خیلی‌ها دوست دارند که ای کاش سیّد بودند، خیلی‌ها دوست دارند که خوب شد ما سیّد نشدیم، شخصی اسمش پا کروان بود، ولی نجس روان بود، در مشهد استاندار بود در زمان رضا خان می‌گفت: من دو تا عیب دارم، به همه می‌گفت یکی این که سیدم دومی این که تُرکم، این دو تا را برای خودش عیب می‌دانست! بله هستند افرادی که ننگ‌شان شود که سیدند ننگ‌شان می‌شود که شال سبزی به یک گوشه‌ای از بدنشان وصل کنند بگویند ما این افتخار را داریم که نوادهٔ پیامبر اکرم هستیم ما این افتخار را داریم که فرزند فاطمه زهرا و حضرت علی بن ابیطالب

---

۱ – سوره مبارکه عنکبوت آیه ۶۹.

۲ – سوره مبارکه بقره آیه ۴۳.

هستیم چه افتخاری از این بالاتر؟ حالا نمی‌گویم همهٔ سادات بیایند فردا شال سبز ببندند رسم نشده، خدا لعنت کند بنی‌امیّه را، آن قدر سادات را اذیت کردند که سادات بهتر دیدند در بین مردم مخفی باشند و این سیره همچنان ادامه دارد تا این زمان، به هر حال امروز ما به این مسائل رسیدیم که **«لاجبر و لا تفویض بل امر بین الامرین»** خدا اختیار بعضی چیزها را به ما داده، ما انجام می‌دهیم گناه می‌توانیم بکنیم، ثواب می‌توانیم بکنیم، می‌توانیم همان لحظه‌ای که دروغ می‌گوییم راست بگوییم، همان لحظه‌ای که غیبت می‌کنیم تعریفش کنیم، می‌توانیم اذیت کنیم، ظلم کنیم، می‌توانیم مهربانی کنیم همه اینها را می‌بینید و لذا وقتی که من به یک نفر می‌رسم می‌گویم آقا مهربان باش، می‌گوید: چشم، ظلم نکن، چشم، چشم یعنی چه؟ چند سالت هست؟ پنجاه سال، تو در این مدت نفهمیدی که نباید چشم بگویی؟ می‌گوید چطور؟ اصلاً باورش نمی‌آید که اختیار نداشته باشد این وجدانی است و از آن طرف هم خود ما می‌دانیم که به ما تفویض نشده یک امر بین الامرین است بعضی چیزها را می‌گویم، تو چکار کردی که مثلاً مریض شده‌ای؟ می‌گوید من یادم نمی‌آید که کاری کرده باشم، اگر هم کردم خودم برای خودم سر درد درست کردم، من گناه کردم، ظلم کردم،امّا نمی‌خواستم سرم درد بیاید،امّا شب یک سر دردی شدم که تا صبح خوابم نبرده، این سر درد قضای الهی است در اثر آن کاری که شما کردی و آن کاری که کردی بر اساس اختیار انجام دادی و تفویض هم به تو نشده و این که سر درد شده‌ای، اگر تفویض شده بود خودت نمی‌گذاشتی سر درد بشوی. مطلب کاملا روشن است؟ پس یکی از چیزهایی که باید ما معتقد باشیم با همین دلایلی که عرض کردم وقتی به وجدانمان مراجعه می‌کنیم نه جبر است، نه تفویض است بلکه در بعضی از جاها یک مقدار اختیار به ما دادند، اختیار انتخاب به ما دادند ما انتخاب می‌کنیم و بعضی چیزها را هم نمی‌توانیم انتخاب کنیم

چون همه چیز به ما تفویض نشده، خیلی راحت. خیلی از چیزها را می‌خواهیم باشد، هست خیلی از چیزها را می‌خواهیم باشد، نیست و خیلی از چیزها را هم با خودمان با دست خودمان و با اختیار خودمان انجام می‌دهیم و انجام هم می‌شود پس «**لا جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین**». از همین جهت قرآن مجید آن قدر برای عباد تکلیف تعیین کرده، یک عده طرف حق را گرفتند روی اختیار خودشان، یک عده هم طرف باطل را گرفتند روی اختیار خودشان و پروردگار متعال هم به آنهایی که کار بد می‌کنند عذاب الیم وعده کرده و نسبت به آنهایی که کار خوب می‌کنند بهشت نعیم وعده کرده. ان‌شاءاللّه همهٔ ما جزء همان دسته باشیم که با اختیار خودمان، با انتخاب خودمان، کارهای بسیار خوب و صحیح را انجام بدهیم.

«دربارهٔ اهمیت عید غدیر خم»

روز جمعه است نزدیک عید غدیر خم است عید غدیر آن روزی است که خدای تعالی درباره‌اش چند آیه نازل کرده، آیات عجیب، آیاتی که درباره هیچ چیز حتی اگر بگویم دربارهٔ قرآن و فضائل قرآن این آیات را نازل کرده، شاید نتوانم اثبات کنم. یکی این که می‌فرماید: «**الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ**»[1] خیلی عجیب است کمال دین، دین کامل شد. ببینید شما یک چیزی می‌سازید تکه تکه می‌سازید بعد سر هم که کردید و به کار افتاد می‌گویید کامل شد. دین کامل شد آن هم به نفع شما کامل شد، «**لَكُمْ دِينَكُمْ**» برای شما کامل شد دوم این که: « **وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي**» ترسیدم بگویم دربارهٔ قرآن این جور خدای تعالی چیزی نگفته، ولی هر چه فکر می‌کنم نگفته، امروز من نعمتم را بر شما تمام کردم یعنی چه چیزی می‌خواهید که به شما ندادم؟ چه چیزی می‌خواهید شما

---

۱ – سوره مبارکه مائده آیه ۳.

مردم که علی ندارد؟ چه علمی، چه دانشی، چه معنویتی، چه جمالی که در اختیار حضرت علی بن ابیطالب نیست؟ آن دانشمند می‌گوید: «**احتیاج الکل الیه و ا ستغنائه عن الکل دلیل علی انه امام الکل**»[1] شما تمام کتب تاریخ را نگاه کنید، حضرت علی بن ابیطالب بعد از پیامبر اکرم از احدی مسئله‌ای سؤال نکرده و هیچ نپرسیده همه را می‌دانسته و باز همهٔ کتب تاریخ را نگاه کنید، چه مربوط به سنی یا شیعه، همهٔ اصحاب مرتب از حضرت علی بن ابیطالب سؤال می‌کردند، تا جایی که عمر در هفتاد جا می‌گوید: «**لولا علی لهلک عمر**»[2] من گرفتار شده بودم، معنای لهلک عمر این است که مردم آمده بودند سؤال می‌کردند، من جوابی بلد نبودم مشکل شده بود، داشتم خفه می‌شدم، داشتم هلاک می‌شدم، علی را دیدم جواب را داد من زنده ماندم، این معنای لهلک عمر است. معنای دیگری شما می‌فهمید بگویید ابی بکر مکرر گفت خدا آن روز را نیاورد که من باشم در رأس خلافت و حضرت علی آن اطراف نباشد، خوب چه چیزی می‌خواهید در حضرت علی باشد؟ « **وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي**» این کتاب نهج البلاغه را دیدید، آن قدر شرح و تعریف از کتاب نهج البلاغه شده که حساب ندارد اهل‌سنّت کتابها در شرحش نوشته‌اند و کتاب بسیار با عظمتی است، این کتاب یک دهم آنچه که علی گفته است. شما یک ربع این کتاب را از کلمات ابی بکر پیدا کنید ما ایشان را خلیفهٔ اول بودن قبول می‌کنیم، یک ربعش را پیدا کنید، آخر انسان به علمش است، به دانشش است، خدا نعمتش را بر شما تمام کرد. مهم‌تر از همه این است که می‌فرماید: «**وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلامَ دِيناً**» حالا خوشنودم که دین شما اسلام است تا حالا ناقص بود، کامل نبود، سرپرست نداشت. شما اگر یک

---

۱ – مسترشد صفحه ۴۹۶.

۲ – برهان جلد ۱ صفحه ۳۷۴.

انبار مثلاً اجناس خیلی قیمتی داشته باشید اگر به یک نفر امین سپرده باشی که به جایش مصرف می‌کند، فکرتان راحت می‌شود خوشحال می‌شوید، این آدم امین است، فکرش هم خوب است، درست هم مصرف می‌کند«**وَ رَضِیتُ لَکُمُ الْإِسْلاٰمَ دِیناً**» چهارم: «**الْیَوْمَ یَئِسَ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ دِینِکُمْ**»، کفار و مشرکینی که تا حالا می‌خواستند دین شما را دست اندازی کنند، قرآن شما را تحریف کنند، وضع شما را به وضع یهود و نصاری برگردانند الان دیگر در رأس کار حضرت علی است که به خاطر حفظ دین ریسمان به گردنش می‌اندازند می‌کشند چیزی نمی‌گوید، زهرایش را کتک می‌زنند چیزی نمی‌گوید، به او جسارت می‌کنند چیزی نمی‌گوید، در جای خودش هم جنگ صفین و نهروان و جمل تشکیل می‌شود شجاعانه فرمود از این جمع ده نفر از چهار هزار نفر بیشتر باقی نمی‌ماند، از شما هم ده نفر بیشتر کشته نمی‌شود، چقدر شجاع، چقدر آقا، چقدر بزرگ، مأیوس شدند. شما می‌گویید پس چرا اینها سر کار آمدند؟ فردا که آقا تشریف بیاورد آن وقت می‌فهمید ما برایمان زمان خیلی طول می‌کشد چیزی نیست، هزار سال باشد هزارو چهارصد سال باشد آنها هم کارهای خودشان را بکنند ولی زمانی که آقا بیاید، اسمی از اینها باقی نمی‌گذارد، وجودی باقی نمی‌گذارند. اگر زیر خاک بدن نحسشان هم خاک شده باشد بیرونشان می‌کشد و آتش‌شان می‌زند؛ از بنی‌امیّه، بنی‌عبّاس هیچ کدام اسمی باقی نمی‌ماند. آنجا می‌فهمید که همهٔ ریاست‌ها، آقایی‌های آنها که ظاهرش آقایی بود، بی‌ارزش است و هیچ ارزشی ندارد «**للحق دولة**»[1] برای حق پایداری است، حق چیست؟ «**علی مع الحق**»[2] سنی و شیعه این روایت را نقل کردند «**و الحق مع علی**» هر جا علی است حق

---

۱ – بحارالانوار جلد۵۲ صفحه ۳۶۵.

۲ – بحارالانوار جلد ۱۰ صفحه ۴۳۲و ۴۴۵.

است، هر جا حق است حضرت علی است، اینطور، جای دیگری هم نیست. لذا وقتی که آقایمان حضرت حجه بن الحسن متولد شد روی بازویش نوشته شده بود:

«**جٰاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبٰاطِلُ إِنَّ الْبٰاطِلَ كٰانَ زَهُوقاً**»[1] که تعبیرش اجمالا این است، این بازوی با کفایت حضرت بقیه اللّه حق را به مردم نشان می‌دهد و باطل را از بین می‌برد.

---

۱ – سوره مبارکه اسراء آیه ۸۱

«جلسهٔ یازدهم»

«توحید،
صفات ذات و صفات افعال»

«معنای صفات ذات و صفات افعال»

موضوع جلسه: فرق بین صفات ذات خدا و صفات افعال خدای تعالی است. به طور کلی آن صفاتی که نمی‌شود از خدای تعالی سلب شود و حتماً باید خدا را با آن صفت شناخت صفات ذات اقدس متعال است. مثلاً: محال است که بگوییم خدا هست ولی علمش نیست، خدای تعالی هست ولی قدرتش نیست. علم و قدرت از صفات ذات است؛ و یا ازلی بودن، حی و قیوم بودن از صفات ذات خدا است ولی هر صفتی که مربوط به فعل پروردگار است، یعنی وقتی که آن کار را انجام داده، این لقب را، این اسم را، این صفت را بر او می‌گذارند، اینها صفات فعل خداست و صفاتی است که روی کار خدا گذاشته می‌شود. صفات فعل پروردگار در حقیقت صفات خدا نیست، صفات کاری است که انجام شده مثلاً از باب مثال عرض می‌کنم تا هر یک از شما کسی را نزده ضاربش نمی‌گویند، تا کسی را نکشته قاتل نمی‌گویند، تا یک نجار؛ نجاری نکرده، نجار نمی‌گویند و هم چنین هر صفتی که انسان قدرتش را دارد و به مرحله فعل نیاورده آن اسم و آن صفت را بر او اطلاق نمی‌کنند. طبق عقاید ما و آنچه که از قرآن استفاده می‌شود و آنچه که از کلمات معصومین برداشت می‌گردد خدای تعالی بود و هیچ اعمال قدرتی نکرده بود، مخلوقی نداشت و بعد خلق کرد، قدرت بر خلق را قبلاً داشت و علم به اینکه باید مخلوقی ایجاد کند را داشت،امّا این کار را نکرده بود. حالا این که چه وقتی بود، بماند ولی از روایات و از آیات قرآن استفاده می‌شود که مثلاً در

آن دعا می‌گوییم: «**کنت اذ لم تکن سماء مبنیة و لا ارض مدحیة، کنت قبل کـل شیء و کوّنت کل شیء**»[1] تو قبل از هر چیزی بوده‌ای؛ در دعای یستشیر این جملات دیده می‌شود و برای این که این جملات و این مطالب اعتقاد مردم مسلمان باشد، فضیلت زیاد و ثواب زیادی برای کسانی که دعای یستشیر را بخوانند نقل شده و از معصوم رسیده است. باید معتقد باشیم که خدا بود، قدرتش بود، علمش بود، حیاتش بـود و ازلی هم بود ولی خلقی نکرده بود، رزقی نداده بود، به القاب رحمان و رحیم هـنوز متصف نشده بود یعنی قدرت رحمانیت و رحیمیت را داشت علم به مصلحت خلقت و رزق دادن و رحیم بودن و رحمان بودن داشت ولی هنوز عمل نکرده بـود. هـمان طوری که شما قدرت زدن دارید ولی تا نزده‌اید به شما ضارب نمی‌گویند. وقتی کـه شما زدید، اسم ضارب روی شما گذاشته می‌شود و در حقیقت این اسم روی آن کار شما گذاشته شده و اگر یک وقتی مثلاً شما نتوانستید به کسی رزقی بـدهید رازقـتان نمی‌گویندامّا به مجرد این که رزق دادید، غذا دادید رازق می‌شوید.(فکر می‌کنم معنی صفات ذات و صفات افعال را توضیح داده شده باشد) بنابراین وقتی که خـدا اصـلاً موجودی را خلق نکرده بود آن وقت قادر بود که خلق کند ولی خالق اسـمش نـبود. صفات افعال این طوری است که بیشتر صـفات خـدای تـعالی از اسـمائی کـه دارد، می‌باشد. روایت دارد که نود و نه اسم پروردگار دارد[2] یا با اسامی مرکب هزار اسم که اکثرش و بلکه تمامش جز یکی دو اسم همه‌اش صفات افعال خداست. صفات افعال به عبارت دیگر آن صفتی است که خدای تعالی بعد از کاری که انجام داده بر او اطلاق می‌شود و لذا اکثر صفات، صفات فعل خداست، مثلاً خدا رحمان است، خدا رحیم

---

۱ – بحارالانوار جلد ۵۴ صفحه ۳۷.

۲ – بحارالانوار جلد ۴ صفحه ۱۵۸.

است، خدا رازق است، خدا خالق است ولی تا وقتی که خدای تعالی خلق نکرده، رزق نداده، رحم نکرده، بخشش نداشته، یعنی مخلوقی نداشته که بر آنها این اعمال را انجام بدهد، خدای تعالی دارای همان صفات ذات است که همهٔ ایـن صـفات افـعال از آن صفات ذات گرفته می‌شود؛ و لذا اگر شما گفتید یک زمانی بوده یک وقتی بوده که خدا رازق نبوده، کفر نیست و اگر گفتید که خدای تعالی در این صفات افعال واحد است یعنی یکی است که دومی هم دارد اول است و دوم دارد، مثلاً به خدای تعالی هیچ وقت نمی‌گوییم که او حیّ حیّ هاست مثلاً حیّ ترین حیّ هاست، زنده‌ترین زنده‌هاست، این کلام غلط است، زشت است، برای این که حیات پروردگار، قدرت پروردگار با سایر حیاتهای ظاهری صد در صد مجازی فرق می‌کند.امّا می‌توانیم بگوییم که خدای تعالی ارحـم الراحـمین است. یـعنی مـهربان‌ترین مـهربانهاست. مـهربانی‌هایی را در نـظر می‌گیریم چون مهربانی یک مسئله‌ای است که در عمل اظهار می‌شود، مـن بـه شـما محبت دارم و مهربانم، خدای تعالی هم محبت دارد و مهربان است، حالا فـرق ایـن مهربانی و آن مهربانی، فرق بین مهربانی پیامبر اکرم و مهربانی خدا از زمـین تـا آسمان است؛ او بی‌نهایت مهربان است و ما هر کـه بـاشیم و هـر چـه بـاشیم در یک محدوده خلقت‌مان مهربانیم. (فکر می‌کنم به اندازه کافی این دو اسم و دو صـفت و فرقش بیان شد و در همین جا کافی است که مطلب را تمام کنم).

«اراده و مشیّت»

در بعضی از اسماء پروردگار و بـعضی از صـفات خـدای تـعالی بـین عـلماء و دانشمندان بحث است که آیا اینها از صفات ذاتند یا از صفات افعال. مثلاً مشیّت و ارادهٔ پروردگار، آیا از صفات ذات خداست یا از صفات افعال خداست. بدون تردید از نظر

روایات ما و از نظر قرآن، اراده از صفات افعال خداست یعنی خداگاهی اراده می‌کند و گاهی اراده نمی‌کند.

در زمان حضرت رضا کم‌کم متصوفه و بعضی از افراد که به اصطلاح امروز ما عرفا می‌گوییم، اینها پیدا شدند در زمان امام صادق این جمعیت در اسلام پیدا شد. قبل از حضرت صادق در کلمات ائمه اطهار از متصوفه بحث نشده و سخنی به میان نیامده ولی امام صادق داشتند عبور می‌کردند یک دسته، حلقهٔ ذکری گذاشته بودند و دور یکدیگر جمع شده بودند و اذکاری می‌گفتند که از نظر امام صادق مطرود بود.[1] البتّه از زمان پیامبر اکرم و حضرت علی بن ابیطالب روحیه تصوف در بین مردم مسلمان کم و بیش پیدا شده بود. مثلاً از افرادی که عملا صوفی مسلک بودند یک نفر به نام حسن بصری دیده می‌شود که به حضرت علی بن ابیطالب ایراد می‌گیرد که وقتی حضرت به او می‌فرماید برای وضو گرفتن آب را اسراف نکن مردم آب ندارند این همه آب نریز در جواب حضرت می‌گوید تو خون مردم را دیروز ریختی ما نگفتیم اسراف نکن؛ امروز تو آمدی برای آب به ما می‌گویی اسراف نکن.[2] و افرادی از این قبیل که چند نفرشان به عنوان زهاد ثمانیه که یکی دو نفر آنها مورد لطف حضرت علی بن ابیطالب بودند ولی بقیه‌شان مثل حسن بصری و امثال آنها مورد لطف حضرت نبودند یکی از این زهاد ثمانیه که مورد لطف حضرت علی بن ابیطالب بودند مثلاً اویس قرن بود که هر چه حضرت می‌فرمود قبول می‌کرد ولو این که عشقش، محبتش سرشار بود. به هر حال از زمان امام صادق این سلسله عجیب در اسلام پیدا شدند و تصوف را اظهار کردند تا آنجا که به هیچ

---

۱ – مستدرک جلد ۱۲ صفحه ۳۲۲.

۲ – بحارالانوار جلد ۴۱ صفحه ۳۰۲ حدیث ۳۳ و اسرار صفحه ۶۰۳.

وجه اعتنا به ائمه اطهار نداشتند و برای خودشان قطبی منظور کردند. حضرت رضا می‌فرمایند: «**من ذکر عنده الصوفیه**»[1] کسی که در نزد او صوفیه یاد شود و به زبان یا اگر نمی‌تواند با دل از آنها تبری نکند از ما نیست، روایت صحیحه هم هست. روایت بزنطی است و روایتش را ما در گذشته در کتاب پاسخ ما نقل کردیم و مرحوم مقدّس اردبیلی در کتابش نقل کرده، مجموع آنچه که در مذمت این دسته ذکر شده آنجا نقل شده است. ما به این مسائل کاری نداریم‌امّا یک عده بودند در زمان حضرت رضا که اینها اظهار تصوف می‌کردند. هم حضرت رضا فرموده و هم حضرت امام عسکری فرمودند، سایر ائمه اطهار بعد از حضرت علی بن موسی الرضا به این مسئله اشاره کرده‌اند، که بکوشید با متصوفه هم آهنگ نشوید و لذا از آن وقت به بعد روایاتی دربارهٔ متصوفه آمده است. یکی از نظرات متصوفه این بوده که خدای تعالی دائما اراده دارد و دائما مرید است و دائما مشیّت دارد. لذا حضرت رضا فرمودند: «**من زعم ان اللّه لم یزل مریداً شائیاً فلیس بموحد**»[2] اگر کسی گمان کند که خدای تعالی همیشه اراده داشته و همیشه خواست داشته است این شخص موحد نیست. پس اراده و مشیت از صفات ذات پروردگار نیست.

«معنای اراده و مشیّت»

اجمالا عرض کنم که اراده همان فعل خداست، همان خلقت خداست و مثل ما نیست که ما قصد کنیم و بعد کار کنیم. خدا تا اراده کرد خلق می‌شود و لذا می‌فرماید:

---

۱ – مستدرک جلد ۱۲ صفحه ۳۲۲.

۲ – نوادر الاخبار صفحه ۹۲.

«**إِذٰا أَرٰادَ شَيْئاً**»[1] وقتی که خدا به چیزی اراده کند« **أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ**» تـا بگـوید باش، (بگوید هم تکوینی است) یعنی به مجرد آن که مصلحت باشد خدای تعالی خلق می‌کند بدون معطلی وجود پیدا خواهد کرد، مشیّت هم خواست پروردگار است که در قلوب ائمه اطهار ظاهر می‌شود، همان مصلحتی که پروردگار در علمش گذاشته و آنها مشیت اللّه‌اند و آنها اراده می‌کنند و یک موجودی به وجود می‌آید.

این نکته را هم تذکر دادم و باید ان‌شاءاللّه همان طوری کـه خـاندان عـصمت و طهارت فرموده‌اند، یاد بگیرید و آن این که خدای تعالی چون همیشه مخلوقی نداشته دارای اراده نبوده و از زمانی که خدای تعالی مخلوق را ایجاد کرده اراده هم به وجود آمده نه این که خدای تعالی نستجیر بالله کم و زیاد بشود

«آیا خدای تعالی همیشه متکلم بوده؟»

بین علماء و دانشمندان بحث است که آیا خدا متکلم است یا نه؟ کلام خدا عین ذات خداست یا نه؟ این بحث بسیار مشکل‌تر و عمیق‌تر است. ولی از نظر ما کلام خدا مخلوق خداست. یک مدت زمانی در زمان ائمه اطهار و بعد از آن حتی کتابهایی نوشته‌اند که آیا کلام خدا عین ذات خداست و این قرآن که الان در مقابل ماست آیا این قرآن عین ذات خداست یا مخلوق خداست، البتّه نه این مرکب و کاغذ، این که معلوم است، ذات خدا نمی‌تواند باشد. یک قدری عمیق‌تر بروید جلوتر بروید حقیقت قرآن، آن چیزی که عالم را در نظام قرار داده، قرآن کلام خداست، حقیقت قرآن علم خداست، علم خدا هم گفتیم ذات خداست حالا آیا ذات خدا آمده و نازل شده؟ برای ذات خدا نزول معنا ندارد.

---

۱ – سوره مبارکه یس آیه ۸۲.

«معنای نزول»

نزول یعنی پایین آمدن، تنزل کردن، و این برای ذات خدا معنا ندارد. آنهایی که می‌گویند قرآن ذات خداست اینها معنی نزول را نفهمیده‌اند. نازل شدن یعنی از مکان خودش، از مکانیّت خودش پایین آمدن، حالا به هر نحوی که باشد. یا پایین آمده تا من و شما بفهمیم یا پایین آمده که مثلاً فرض کنید عالم هستی را، عالم خلقت را تحت برنامه بکشد که این نزول دوم قرآن است که در شب قدر خدای تعالی بیان می‌کند، معنا ندارد که قرآن نازل شده باشد و علم پروردگار یعنی عین ذات مقدّس پروردگار باشد. این محال است شاید این را خوب فهمیده باشید ولی بعد از این که ما نزول را فهمیدیم، نزول را این طوری مثال باید بزنم؛ برای شما که اگر شخصی در جایی ایستاده و یک آینه‌ای در مقابلش گذاشته‌اند عکس او در آینه افتاده در عین آن که همه صفات آن شخص و رنگ و روی آن شخص در این آینه افتاده و آن چنان شباهت دارد که اصلاً انسان فکر می‌کند این اوست و او آینه. در عین حال این شخص که عکسش در آینه افتاده با آن عکسی که در آینه هست فرق می‌کند. ما اگر نزول را بخواهیم معنا کنیم، در ذات مقدّس پروردگار به هیچ وجه تغییری پیدا نشده. (عجیب است بعضی از دوستان ما، بعضی از کسانی که حتی در مراحل هستند در آن روزی که من این مطلب را گفتم زیاد به من تلفن کردند) مگر این طوری نیست که خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «**وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي**»[1] اگر این علم خدا نازل نشده، وارد در دنیا نشده پس روح خدا چطور وارد بدن ما شده؟ اگر کسی معتقد بشود که خدا یک پاره‌ای از وجود خودش را در بدن ما قرار داده این معتقد به حلول است و نجس است، حواستان

---

۱ - سوره مبارکه حجر آیه ۳۹.

جمع باشد.

«معنای وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي»

پس این آیه یعنی چه؟ معنای این حرف این است که روح انسان را خدا به خودش نسبت داده همان طوری که کعبه را خدای تعالی می‌گوید بیت اللّه، همان طوری که خون حضرت سیدالشهداء را می‌فرماید ثارالله، حالا اینها خون خدا هستند، واقعا آنجا خانهٔ خداست. آیا واقعا شبها حضرت پروردگار می‌آید در آن خانه می‌خوابد؟ اینها خیلی انسان را دچار حیرت می‌کند. چطور یک کسی که قائل به حلول است، می‌تواند راه خدا را پیش بگیرد و به پیش برود. آن کسی که نمی‌تواند بفهمد خدا دائما متکلم بوده یا نه، دائما اراده داشته یا نه، امثال این صفات را از هم فرق نگذارد چطور ممکن است راه خدا را پیش بگیرد و جلو برود؟!

«چگونگی علم پیامبر اکرم وائمه‌اطهار »

به هر حال نزول قرآن معنایش این است که قرآن کلام خداست. خدای تعالی تمام علومی که در قرآن است در ذاتش هم همین الان هست و از ذات خدا کنده نمی‌شود. آن چه که به پیامبر اکرم وقتی که روح مقدسش را خلق کرد عنایت فرمود معلوماتی بود. شما اگر رفتید پزشک شدید، دارای علم پزشکی شدید همهٔ علم پزشکی را یاد گرفتید از علم پزشکی کم می‌شود؟ نه، شما معلوماتی در دلتان از علم پزشکی پیدا می‌شود، پیامبر اکرم از علم به مخلوق و ماسوی اللّه، علمی این گونه برایش پیدا شد و قرآن این طوری نازل گردید. اگر شما این را متوجه باشید می‌فهمید که علم پیامبر اکرم معلومات است که از خدا یاد گرفته و لذا می‌فرماید: «**وَ عَلَّمَکَ مٰا لَمْ تَکُنْ**

تَعْلَمُ»[1] خدا به تو چیزی یاد داد که نمی‌دانستی و یا در آیه دیگر خدای تعالی می‌فرماید: «**وَ وَجَدَکَ ضَالاًّ فَهَدیٰ**»[2] اگر خودت بدون آن علم و هدایت می‌بودی خدای تعالی تو را ضال دیده بود، گمراه دیده بود. بله فرقی نمی‌کند، هر مخلوقی که خدا به او کمک نکند گمراه است، ضال است، نادان است ولی به پیامبر اکرم در روز اول خلقت که خدای تعالی او را خلق فرمود و اول چیزی هم بود که خلق کرد همهٔ علم قرآن را به او مرحمت فرمود و معلوماتی از علم پروردگار به دست آورد. نزول دوم قرآن که اشاره شد در وقتی که شب و روز به وجود آمد شبی داریم و روزی داریم و مخلوقاتی خدا خلق کرده آنجا برای نظم امور خلقت خدای تعالی قرآن را بر دنیا نازل کرد. بنابراین کلام خدا عین ذات خدا نیست. ببینید خیلی روشن شد سخن خدا که بارزترین بخش از سخن پروردگار قرآن است این عین ذات خدا نیست، نازل بر قلب پیامبر اکرم شده و ذات خدا به کلی به هیچ وجه تغییر نکرده، کم و زیاد نشده است. (بسیار مشکل است تعبیراتی که ما بین خودمان داریم بر پروردگارمان اطلاق کنیم) و محال است که در وجود بشر حتی در وجود پیامبر اکرم خدا حلول کند و کسی که معتقد به حلول باشد کافر است. شما در همین کتاب عروة الوثقی به بخش نجاسات مراجعه کنید که در آن بخش همه فتوا دارند و هیچ کس هم حاشیه ندارد، کسی که قائل به این باشد که خدا در غیرش حلول کرده نجس و کافر است. پس مسئله کلام هم برایمان حل شد. حتی یک بخشی از دانشمندان علوم اسلام اسمشان متکلمین است، چون پر اهمیت‌ترین مسائلی که در علمشان بوده، مسئله کلام بوده که به این آسانی ان‌شاءاللّه شما فهمیدید و هیچ مسئله‌ای هم اطرافش نباید بحث شود. این مسائل

---

۱ – سوره مبارکه نساء آیه ۱۱۳.

۲ – سوره مبارکه ضحی آیه ۷.

درباره مسئله خداشناسی که لازم بود عرض کردم؛ امیدوارم با همه مشکلاتی که ممکن است در زمان ما بخصوص دربارهٔ این مسائل باشد برای شما حل شده باشد شما ببینید اگر کسی معتقد باشد خدا از روح خودش در بدن انسان وارد کرده نجس بودن و کافر بودن کجا، و رسیدن به خدا کجا؟ یا مثلاً اگر انسان موحد نباشد صریح کلام حضرت علی بن موسی الرضا است که می‌فرماید: «**من زعم ان اللّه لم یزل مریداً شائیاً فلیس بموحد**»[1] انسان یک خدای ازلی حیّ را بپرستد و یکی هم ارادهٔ خدا را، که جدای از خدا یا عین ذات خدا است، خدا بداند و او را بپرستد لذا فرمود موحد نیست و انسان موحد نباشد و بخواهد به سوی خدا برود. بنابراین ان‌شاءاللّه گوش دهید و حقیقت را درک کنید تا صراط مستقیم برای شما از همهٔ موانع صاف بشود. که اگر با سرعت صد و پنجاه کیلومتر در ساعت خواستید حرکت کنید هیچ مشکلی برایتان نباشد. باید اول سنگ‌های جاده را جمع کرد، سنگها را انداخته‌اند خوشبختانه اکثر شما اطلاع ندارید که دشمنان اسلام چه سنگ‌هایی در این صراط مستقیم انداخته‌اند. سنگی افتاده که یک گودالی به وجود آورده، حتماً ما باید از کنار گذر عبور کنیم صراط مستقیم ما را از بین برده‌اند تا آنجا که واقعا من شرم می‌کنم بگویم، من اکثر صحبت‌های دانشمندان غربی و شرقی و تمام کلمات اینها را می‌دانم و یک وقتی هم در کانون بحث می‌کردم که بعضی از رفقا می‌گویند چطور آن وقت شما این مطالب را می‌گفتید، ولی بحمداللّه به این نکته رسیدم که کلمات امام صادق دل انسان را روشن می‌کند ولی اگر یک جا، پای یک سخنرانی باشید می‌بینید از سقراط و افلاطون و انیشتین و نیوتن و امثال اینها حرف می‌زنند، می‌گویید عجب مرد با سوادی است‌امّا اگر از امام صادق و امام باقر خودمان سخن گفت، می‌گویید معمولی است در کتاب خوانده. کتاب

---

۱ – نوادر الاخبار صفحه ۹۲.

خواندن و فهمیدن و حقایق را درک کردن خیلی اهمیت دارد بلکه شکر می‌کنیم پروردگارمان را، حمد می‌کنیم پروردگارمان را که ما را نجات داد من و دوستان اهل علمم را لااقل نجات داد از این گودال‌هایی که در صراط مستقیم بوجود آورده‌اند. و جز روایات و آیات به یاری پروردگار تا زنده باشم مطرح نمی‌کنم. هر چه که گفتم همین امروز که شاید مورد اختلاف خیلی بود و حتی در دل یک نیمه وحشتی داشتم که اینها را بگویم یا نگویم و بالأخره روی وظیفه گفتم. اکثر اینها مورد نزاع و دعواست؛ ولی راهگشای ما آن وجود مقدسی است که بالای سرماست همین امروز انتظار ظهورش را داریم آن وجود مقدسی که دستور ظهور حضرت حجة بن الحسن را صادر می‌کند آن وجود مقدسی است که در هزار و چهارصد سال قبل علائم و خصوصیات امام زمان ما را بیان کرده، آن وجود مقدسی است که دیروز روی دست پیامبر اکرم بلند شد و پیامبر اکرم فرمود: «**من کنت مولاه فهذا علی مولاه**»[1] آن وجود مقدسی است که به خاطر خدا دست به دست معاویه می‌دهد و نمی‌گذارد مردم شیعه از بین بروند، آن وجود مقدسی است که در گودی قتلگاه صدا می‌زند: «**رضاً برضائک تسلیماً لأمرک لا معبود سواک**»[2] آن وجود مقدسی است که نیمه‌های شب برمی‌خیزد دعا می‌خواند و تمام معارف را برای ما می‌گذارد که یک کلامش بهتر از تمام کلمات فلاسفهٔ عالم است. آن وجود مقدسی که باقرالعلوم است تمام علوم را برای ما شکافته و در اختیار ما گذاشته، آن وجود مقدسی است که آن قدر برای ما از علم و دانش بیان کرده که مذهب ما را به او منتسب می‌دانند آن وجود مقدسی است که به خاطر خدا به خاطر حفظ خون مردم سالها در زندان می‌ماند مورد اذیت زندان‌بانها واقع می‌شود آن وجود

---

۱ – بحارالانوار جلد۲۸ صفحه ۱۸۷.

۲ – ذریعة النجاة صفحه ۱۴۵.

مقدسی است که در شهر غربت و دور از وطن کنار ملعون‌ترین افراد باید دفن شود و به غربتش ما گریه کنیم و آن وجود مقدسی است که در سن بیست و پنج سالگی او را با لبهای تشنه می‌کشند و به علومش توجّه نمی‌کنند آن وجود مقدسی است که در میان پادگان نظامی (مُعسکَر) متوکل عباسی که اکفر بنی العباس است، باید بماند و کسی از او اطلاع پیدا نکند، آن وجود مقدسی است که از اول عمر تا آخر باید در میان معسکر، لشکرگاه بماند که حتی نامش عسکری شود و آن وجود مقدسی است که دلهای همهٔ شما به عشق و محبت او متوجه است. ان‌شاءاللّه امام ماست و ان‌شاءاللّه ما پیرو او هستیم. کجا برویم با که حرف بزنیم سخن که را نقل کنیم خدایا! تا زنده هستیم دلمان میل به علومی غیر از علوم خاندان عصمت و طهارت ندارد و به حق خودت قسمت می‌دهیم ما را در دنیا و آخرت با این صادقین، با این خوبان، با این معصومین قرار بده و ما را با این ایمان از دنیا ببر.

«جلسهٔ دوازدهم»

«نبوّت – مراتب نبوّت»

«نبوّت - مراتب نبوّت»

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّٰهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّـذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاٰةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكٰاةَ وَ هُمْ رٰاكِعُونَ»[1]

جز این نیست که ولیّ شما خدا و رسول او و کسانی که ایمان آورده و نماز را بپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند، (یعنی علی بن ابیطالب) می‌باشند.

یک چند جمله دربارهٔ مسئلهٔ ولایت در ایام عید سعید غدیر عرض شد و چون این دوازده روز تا ماه محرم دوازده روز مبارک و ایام پرنشاطی است و سال قمری و اسلامی‌مان را با یاد خاندان عصمت و طهارت بالاخص نام مقدّس حضرت علی بن ابیطالب و ولایت تامّهٔ ایشان می‌خواهیم تمام کنیم و اتفاقا بحث ما طبیعتا به همین آیهٔ شریفه رسیده است. زیرا در یازده هفتهٔ گذشته که دربارهٔ خداشناسی صحبت کردیم نتیجه‌اش این باید باشد که ولایت پروردگار بر ما به خاطر وجودش، به خاطر بدائی که دارد، به خاطر اختیاری که به ما داده، به خاطر قضائی که دربارهٔ ما می‌کند و به خاطر همهٔ مباحث گذشته باید به این نتیجه برسیم؛ که ذات مقدّس پروردگار ولایت بر ما دارد در عین آن که خدای تعالی مالک ماست، صاحب ماست، خالق ماست و ما را به وجود آورده است. در عین حال مثل یک فرد غریبه به ما اختیار داده، کـه در جـبر و اختیار در هفتهٔ گذشته مطالبی عرض شد.

---

۱ - سوره مبارکه مائده آیه ۵۵.

«اختیار به واسطهٔ اکرام به بنی آدم»

این اختیار به خاطر شخصیت و اکرامی است که خدای تعالی به بشر فرموده: «**وَ لَقَدْ كَرَّمْنا بَنِي آدَمَ**»[1] ما فرزندان آدم را گرامی داشتیم، احترامشان کردیم، مثل سایر مخلوقات با آنها معامله نکردیم. سایر مخلوقات را خدای تعالی اگر هم اختیارکی داده خیلی جزئی است، ولی به بشر آن قدر اختیار عنایت کرده که گاهی از خدای تعالی فراموش می‌کنند، بندگی خدا را ترک می‌کنند و گاهی ادعای خدایی می‌کنند. خدا اکرام کرده، یک مثلی برایتان بزنم تا مطلب کاملا روشن گردد، اگر یک مهمانی وارد منزل شما شد اگر خیلی محترم بود به او اختیار می‌دهید که هر تصرفی را بکند، هر کاری را انجام بدهد ولی اگر آن مهمان، مهمان لایقی نبود فکر و فهم و شعور زیادی نداشت به او اختیار نمی‌دهید ممکن است دزد باشد، ممکن است خائن باشد، لذا او را وارد یک اتاق محدودی می‌کنید که به جایی نگاه نکند، چیزی را تصرف نکند. خدای تعالی نسبت به همهٔ موجودات الا انس و جن این عمل را انجام داده یعنی اگر به یک حیوان نگاه کنید، می‌بینید محدود است، فکر زیادی ندارد، نمی‌تواند یک دایره‌ای را در اختیار بگیرد. اگر هم می‌گیرد از نظر مکانی است، از نظر فکری نمی‌تواند به همه جا احاطه پیدا کند و علم و صنعتی را داشته باشد. ولی به بشر خدای تعالی چون اکرام کرده، چون احترامش کرده، به خاطر آن که به او عقل داده و دارای عقلش کرده از این جهت می‌بینیم که در قرآن مجید مکرر می‌فرماید: «**وَ سَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ**»[2]، «**وَ سَخَّرَ**

---

۱ – سوره مبارکه اسراء آیه ۷۰.

۲ – سوره مبارکه ابراهیم آیه ۳۳.

لَكُمْ مٰا فِي السَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً»[1]، «**وَ سَخَّرَ لَكُمُ الْفُلْكَ**»[2] همانطوری که کشتی در اختیار توست به هر طرف که می‌توانی ببری، همین گونه خورشید و ماه در اختیار توست، آسمان و زمین در اختیار توست. در سورهٔ الرحمن خدای تعالی می‌فرماید: «**يٰا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ**» ای گروه جن و انس «**إِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَنْفُذُوا مِنْ أَقْطٰارِ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ فَانْفُذُوا لاٰ تَنْفُذُونَ إِلاّٰ بِسُلْطٰانٍ**»[3] در آسمانها نفوذ کنید در زمین‌ها نفوذ کنید، در همه جا می‌توانید حرکت کنیدامّا با وسیله، چون بدن دارید بدنتان از جنس دنیا است و اگر می‌خواهید باید با این بدن حرکت کنید چون با کلمهٔ انس بشر را خطاب کرده و معمولاً انسان و انس به همهٔ مردم کرهٔ زمین چه مسلمان و چه غیر مسلمان گفته می‌شود. بنابراین؛ خدای تعالی می‌فرماید: ای معشر جنّ و انس اگر خواستید به آسمانها نفوذ کنید نمی‌توانید معمولی نفوذ کنید، مگر با سلطه، مگر با وسیله، که می‌بینیم مربوط به مردم مسلمان نیست سفینه‌های فضانورد درست کردند و تا حدّ یک قدمی، به طرف آسمان حرکت کردند.

«اثرات پذیرش ولایت الهی»

بنابراین اگر انسان مؤمن شد و ولایت پروردگار را با همهٔ اختیار و قدرتی که دارد قبول کرد، تحت فرمان آن خدایی که همه چیز در اختیار اوست اگر قرار گرفت مثل پیامبر اکرم که عبد خداست، بندهٔ خداست و چون بندهٔ خداست خدای تعالی می‌فرماید: «**وَ مٰا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوىٰ**»[4] نُطقش حتی، حرکاتش، سخنانش، کلامش روی خواستهٔ نفس نیست، به خاطر ارتباط و انسش با پروردگار است. لذا می‌بینیم اگر ارتباط

---

۱ – سوره مبارکه جاثیه آیه ۱۳.

۲ – سوره مبارکه ابراهیم آیه ۳۲.

۳ – سوره مبارکه الرحمن آیه ۳۳.

۴ – سوره مبارکه نجم آیه ۳.

با خدا برقرار شد. یعنی ولایت حق را پذیرفت با محبت بندگی خدا را کرد به جایی می‌رود که می‌رسد به «**قابَ قَوْسَیْنِ أَوْ أَدْنیٰ**»[1] آن چنان بالا می‌رود که مثل دو قوس، دو تا قوس را اگر سر به سر هم بگذارید یک دایره را تشکیل می‌دهد، اگر خدا و پیامبر اکرم را با هم یکی کردید یک چیز می‌شود، بلکه از آن هم نزدیکتر، یعنی دل قوس این طرفی را به دل قوس آن طرفی بچسبانید در هم می‌روند، آن چنان یکی می‌شوند که انسان از دور نگاه می‌کند نمی‌داند قوس طرف راستی است یا قوس طرف چپی. دربارهٔ حضرت علی بن ابیطالب فرمودند: «**علی ممسوس فی ذات اللّه**»[2] علی ممسوس در ذات خداست و خدای تعالی هم می‌فرماید: «**قابَ قَوْسَیْنِ أَوْ أَدْنیٰ**».

«معنای ولایت و ولیّ»

معنی ولایت زیاد نیست که بعضی معتقدند معانی مختلفی دارد، معنی ولایت این است که ولیّ اگر به طرف فرمانده اطلاق شود به معنی فرمانده‌ای است که روی محبت به فرمانبردار فرمان می‌دهد و اگر ولیّ به طرف فرمانبردار اطلاق شود اطاعتی است که اطاعت کننده با محبت از مولایش اطاعت می‌کند. لذا در آیات قرآن می‌خوانیم که «**اللّهُ وَلِیُّ الَّذِینَ آمَنُوا**»[3]، یعنی خدا ولی مؤمنین است و از آن طرف می‌گویید که: «**علی ولی اللّه** علی ولیّ خداست، اگر معنی ولیّ یکی بود اینجا هم علی فرمانده خدا می‌شد که بسیار غلط بود، آنجا می‌گوییم خدا فرماندهٔ با محبت به علی بن ابیطالب و مؤمنین است؛ اینجا می‌گوییم حضرت علی بن ابیطالب فرمانبردار با محبت

---

۱ – سوره مبارکه نجم آیه

۲ – الوافی جلد ۳ صفحه ۵۱۵.

۳ – سوره مبارکه بقره آیه ۲۵۷.

نسبت به خداست، لذا اولیاء خدا کسانی هستند که به مقامی رسیده‌اند که با محبت، خدا را اطاعت می‌کنند و خدا ولیّ مؤمنین است؛ یعنی با محبت به مؤمنین فرمان می‌دهد. در همین زیارت روز جمعه به حضرت بقیه اللّه عرض می‌کنیم «**انا مولاک**» من فرمانبردار با محبت تو هستم. بنابراین فکر نمی‌کنم بیشتر از این توضیح برای معنی ولیّ لازم باشد.

«معنای ولایت الهی»

در این آیه‌ای که تلاوت کردم پروردگار متعال می‌فرماید: «**إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّهُ**»[1] جز این نیست که ولیّ شما خداست. معنایش این است که او فرمان می‌دهد و دوست‌تان دارد و هر فرمانی که به شما می‌دهد هر دستوری که می‌دهد روی محبت است. گاهی بعضی افراد هستند که فرمانی به شما می‌دهندامّا به خاطر خودشان است یعنی می‌خواهند کارشان راه بیفتد به شما می‌گویند این کار را برای ما بکن، هیچ محبتی به شما ندارد، این شخص ولی نیست، این شخص فرمانده است، این شخص کسی است که امر کرده، آمر است.امّا اگر روی محبت، پدری به فرزندش گفت که این کار را بکن برایت مفید است، این را می‌گویند ولیّ، پدر ولیّ فرزند است و ولیّ بالأخره به کسی می‌گویند که روی محبت امر کند. بعد از همهٔ مسائلی که در این مدت عرض کردیم در هفته‌های گذشته این مطلب باید برایمان کاملا روشن شده باشد که خدا ولیّ ماست، ولیّ هم به معنای این است که روی محبت به شما می‌گوید این کار را بکن و آن کار را نکن، اگر می‌بینید در بعضی از آیات شریفه قرآن مثل این آیه که می‌فرماید: «**النَّبِيُّ أَوْلىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ**»[2] ولیّ مؤمنین اولی به تصرف است، پیامبر اکرم اولی به

---

۱ – سوره مبارکه مائده آیه ۵۵.

۲ – سوره مبارکه احزاب آیه ۶.

تصرف از خود شماست، این در حقیقت همین معنای ولیّ است یعنی شما بدانید اگر پیامبر اکرم به شما گفت این فرزندت را بکش بدان که تو را دوست دارد، مانند حضرت خضر که آن جوان را کشت بعد به حضرت موسی توضیح می‌داد فرمود: این بچه وقتی بزرگ می‌شد پدر و مادرش را منحرف می‌کرد و چون پدر و مادرش را منحرف می‌کرد؛ از این جهت من او را کشتم. اگر امام عصر تشریف آورد، اگر پیامبر اکرم گفت، اگر خدای تعالی دستور داد به خاطر ولایتی که بر شما دارد که فرزندت را بکش، زنت را از بین ببر، اموالت را در راه خدا بده این جا روی محبت باید شما قبول کنید، همانطوری که حضرت ابراهیم در عالم رؤیا می‌بیند که باید حضرت اسماعیل را ذبح کند، به جوانش با آن سیمای زیبا، آن هم پس از سالها که او را ندیده بود و آمده بود در مکه، که او را ببیند. می‌گوید: «**قٰالَ يٰا بُنَيَّ إِنِّي أَرىٰ فِي الْمَنٰامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ**» «**قٰالَ يٰا أَبَتِ افْعَلْ مٰا تُؤْمَرُ**»[1] ای پدر آنچه که به تو دستور داده شده انجام بده و حضرت ابراهیم ناراحت است که چرا این کارد نمی‌بُرد، چرا در امر الهی تأخیر می‌شود. شما فکر نکنید که ائمه اطهار و پیامبران گاهی که ناراحت می‌شدند و یک موانعی پیش می‌آمد، از این ناراحت می‌شدند که چرا فشاری روی آنها آمده، نه؛ فشارها و ناراحتی‌ها در راه رضایت پروردگار خیلی آسان است، می‌ترسیدند مبادا بداء شود، مبادا آن امر الهی که بنا بود به دست آنها انجام گردد عوض شود و آنها آن امتیاز را نبرند، ناراحتی این بود، لذا می‌بینیم وقتی که حضرت امیرالمومنین علی شمشیر به فرق نازنینش می‌خورد می‌گوید: «**فزت و ربّ الکعبة**» من به پایان خدماتم رسیدم و موفق شدم. حضرت سیّد الشهداء در گودی قتلگاه می‌فرماید: «**رضاً برضائک**» خوشنودم، کلمهٔ رضا به معنای خوشنودی است،

---

۱ - سوره صافات آیه ۱۰۲.

خوشنودم که تو خشنودی هستی و «**تسلیماً لأمرک**»، بنابراین یک ولی خدا آن وقتی ولیّ خداست که محبتش به خدا متمرکز باشد، آن وقتی ولی خداست کـه بـه خـاطر محبت، خدا را اطاعت کند، بنابراین بدانید چه شما روی محبت خدا را اطاعت کنید، چه روی مزد و وسعت رزق و امثال اینها، خدا ولیّ شماست یعنی فرماندهی خدا روی محبت است، چه شما محبت به خدا داشته باشید چه نداشته باشید، خدا روی محبت به شما فرمان می‌دهد، گر جملهٔ کائنات کافر گردند بر دامن کبریائش ننشیند گرد.

من نکردم خلق تا سودی کنم بلکه تا بر بندگان جودی کنم

به تعبیر من با محبت به بندگان جودی کنم، بنابراین معنی ولایت الهی معلوم شد و خدای تعالی ولیّ همهٔ افراد بشر که سـهل است، تـمام مـخلوقات است و بـالاخص مخلوقات خویش مثل پیامبر اکرم و علی بن ابیطالب و ائمه اطهار است. ما از اینجا می‌خواهیم بحث رسالت را شروع کنیم، بحث توحید تا همین جا کافی است ولو این که اگر یک سال در توانم هست نه این که ادعای زیادی باشد، اگر بخواهد کسی که سوادی داشته باشد و مثل من بی‌سواد نباشد بخواهد صحبت کند، سالها و بلکه تمام عمر باید دربارهٔ خداشناسی حرف بزند و فکر بکند ولی به قدر توانِ فکری مجلس‌مان و به قدر توانِ فکری خودم آنچه که لازم بود و در صراط مستقیم شما را قرار مـی‌داد مسایلی بود که در گذشته و در این هفته‌ها عرض کردم. من نمی‌خواهم برایتان درس خداشناسی را از اول تا به آخر عرض کنم، می‌خواهم نکاتی که بعضی از دوسـتان را گاهی می‌بینم سر دو راهی واقع شده بودند بلکه یک طرف الحاد بـود و یک طـرف صراط مستقیم اعتقادی بود، راهشان را مشخص کنم؛ بحمداللّه فکر می‌کنم به اندازهٔ فکر خودم در این مسائلی که گذشت عرایضی عرض کردم.

«اثبات رسالت پیامبر اکرم »

اما در خصوص رسالت رسول اکرم ، پیامبر عظیم الشأن اسلام ، پیغمبری که تنها با عقل و فکر و آنچه از پیامبران باقی مانده و آنچه که الان به صورت واضح در اختیار ما هست به آن حضرت ایمان داریم، آن چنان مطلب روشن است که همهٔ این جمع اگر خدای نکرده حتی مسیحی و یهودی می‌بودیم و چنانچه مطالب را در مورد آن حضرت از روی انصاف می‌شنیدیم و فکر می‌کردیم، پیامبر اکرم را بزرگترین پیغمبران و بالاترین فرد بشر می‌دانستیم وامّا آن مطلب این است، یک مقدمه‌ای اگر یادتان باشد، در روز اول این جلسه و این جلسات دربارهٔ اعجاز قرآن عرض کردم، اعجاز قرآن همانطوری که همه شما مطالعه کردید و به نظر من مطلب ثابت شد که قرآن معجزه است، با همان چیزهایی که خوانده‌اید و مطالعه کردید، اگر قرآن معجزه باشد گفتیم خدا ثابت می‌شود، چون معنی اعجاز این بود که هیچ یک از عوامل طبیعت نتوانند آن را به وجود بیاورند و مثل قرآن را طبعا جمادات، حیوانات، گیاهان که معلوم است نمی‌توانند به وجود بیاورند، تنها جن و انس‌اند که چون کتاب می‌نویسند، اهل کتاب‌اند، اهل علم‌اند، ممکن است بوجود بیاورند، خدای تعالی فرمود: «**قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَ الْجِنُّ عَلىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هٰذَا الْقُرْآنِ لاٰ يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَ لَوْ كٰانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً**»[1] اگر همه پشت به پشت هم بدهند، همه فکرهایشان را روی هم بریزند، تمام دانشمندان شرق و غرب اینها افکارشان را یکی کنند بخواهند یک سوره، ده آیه مثل این قرآن را بیاورند نمی‌توانند. اعجاز قرآن که ثابت شد خدا ثابت است، چون وقتی که جن و انس نتوانند، جمادات نتوانند، حیوانات نتوانند، پس چه کسی این کار را

---

۱ – سوره مبارکه اسراء آیه ۸۸

کرده، این پدیده را به وجود آورده؟ خدا. حال واسطهٔ آوردن قرآن برای ما که بوده؟ قرآن را پیامبر اکرم آورده است. شخصی که پدرش حضرت عبداللّه بوده، خودش اسمش محمد بوده، کنیه‌اش هم ابوالقاسم بوده، القاب زیادی که آنچه که در زمان جاهلیت به او نسبت می‌دادند امین و مصطفی بوده، این القاب را هم داشته است. مادرش حضرت آمنه بوده و فرزندانش را هم که شنیده‌اید حضرت فاطمه زهرا که همین فرزند را اسم می‌بریم کافی است برای معرفی حضرت پیامبر اکرم . هیچ کس در عالم یا در هیچ جای تاریخ نگفته که غیر پیامبر اکرم قرآن را آورده، اول امتیاز پیامبر اکرم این است که رسالت داشت، رسالتش در چیست؟ در آوردن قرآن. پس پیامبر اکرم واسطهٔ وحی است، خدایش هم بیشتر از این نمی‌خواهد، به او می‌فرماید: «**قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ**»[1] بگو من مثل شما یک بشری هستم، همانطوری که شما می‌میرید، من هم می‌میرم «**إِنَّكَ مَيِّتٌ وَ إِنَّهُمْ مَيِّتُونَ**»[2] شماازدواج می‌کنید، دارای فرزند هستید من هم هستم، غذا می‌خورید من هم می‌خورم همهٔ کارهای یک بشر، غیر از کارهای زشت و بدش که از عالم بشریت خارجش می‌کند، همهٔ کارهایش را من هم می‌کنم «**قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ**»امّا یک امتیازی دارم و همهٔ امتیاز پیامبر اکرم هم به همین است «**يُوحىٰ إِلَيَّ**».

«وحی در احکام شرع، تنها مربوط به پیامبران است»

شما هر چه تزکیه نفس کنید این را به شما بگویم، هر مقدار فعال در تزکیه نفس و پاکی باشید، بخواهید در شرع مقدّس و در احکام دین مقدّس اسلام یک کلمه به شما

---

۱ – سوره مبارکه کهف آیه ۱۱۰.

۲ – سوره مبارکه زمر آیه ۳۰.

وحی بشود نخواهد شد، نه شما بلکه دوازده امام در احکام شرع مقدّس به آنها با این قید، یک کلمه وحی نشده، دائما به امام عصر وحی می‌شودامّا در احکام شرع مقدّس نیست. چون اگر یک حکم از احکام که به پیامبر اکرم وحی نشده به امام وحی شود این آخرین پیامبر است نه آن و اگر بگویید همان تکرار شده، آن تایید است و وحی نمی‌شود. بنابراین؛ در احکام شرع به هیچ وجه به احدی غیر از پیامبر اکرم چون خاتم الانبیاء است چیزی وحی نشده، حضرت علی بن ابیطالب ناشر وحیی است که به پیامبر اکرم شده، اینها را معتقد باشید، مخلوط نکنید، بدتان هم نیاید که بگوییم به علی بن ابیطالب چیزی در احکام شرع وحی نشده، چون بعضی از این افراد کاسه از آش داغ‌ترها علی بن ابیطالب را خدا می‌دانند و خدایی را قائل نیستند جز علی . من خودم دیدم کسی که می‌گفت: «**لا اله الا علی**» بعضی‌ها هم هستند که می‌گویند به اینها هم مثل پیامبر اکرم وحی می‌شود، این توهین به خدا و پیامبر اکرم است. ولی اگر گفتیم همهٔ علومی که به پیامبر اکرم وحی شده به حضرت علی بن ابیطالب هم داده شده تا حضرت علی برای مردم توضیح بدهد این کلام حقی است و همه قبول دارند حتی؛ اهل‌سنّت هم قبول دارد و این مطلبی است که باید ما معتقد باشیم. از آن جاهایی که فصل الخطاب برای اعتقادات شما است همین جملهٔ امروز است، خدای تعالی ولیّ ماست و بعد آن کسی که علمش به او وحی شده که پیامبر اکرم باشد. پیامبر اکرم به خاطر این وحیی که از جانب پروردگار به او شده و به خاطر این که همهٔ علوم اولین و آخرین را می‌داند و به خاطر آن که همه چیز به او از طریق وحی می‌رسد از این نظر مسلم پیامبر است، پیغمبر معنایش همین است، نبی داریم، پیغمبری داریم، پیغمبر اولوالعزم داریم و رسول.

«معنای پیامبر اولوالعزم»

در زمان‌های قبل که کتاب نبود، رساله نبود، احکام مثل امروز پخش نمی‌شد، مردم هم متفرق در دهات و قراء و شهرها بودند و در هر زمانی یک پیغمبر اولوالعزم بود. پیغمبر اولوالعزم معنایش این است که یک پیامبر تزکیه شده، مقاوم که اگر صد میلیارد جواهر جلوی او می‌ریختند نگاه نمی‌کرد اصلاً متوجه دنیا و نعمت‌های دنیا نبود که در همین دعای ندبه می‌گویید: «**فشرطت علیهم الزهد فی درجات هذه الدنیا الدنیة و زخرفها و زبرجها فشرطوا لک ذلک و علمت منهم الوفاء به**»[1] خدایا! تو می‌دانستی اینها وفادارند به دنیا توجّه نمی‌کنند یک چنین پیغمبرانی، حتی حضرت آدم به خاطر این که به طرف درخت گندم رفت خدا می‌فرماید: «**وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْماً**»[2] ما در او عزمی ندیدیم لذا پیغمبر اولوالعزم نیست. حضرت نوحی می‌خواهد که مرکز استقامت است، ما اگر ببینیم بنده خودم شاید این طوری باشم یک هفته اگر ببینم جمعیت شما کم است یک خورده‌ای سرد ممکن است بشوم، حضرت نوح نهصد و پنجاه سال تبلیغ کرد، این کلام خودش است «**قالَ رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلاً وَ نَهاراً فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعائِي إِلاَّ فِراراً**»[3] مثل این که حرفهای ما بسم اللّه بود اینها هم جن، همه فرار می‌کردند، علاوه بر این که به طرف جلسات نمی‌آمدند اصلاً از کلاس فرار می‌کردند، نه یک سال و دو سال، نه یک ماه رمضان و یک دهۀ محرم، بلکه نهصد و پنجاه سال، آخر هم یک عده‌ای خیلی قلیل با او همراه شدند آن هم به خاطر این که

---

۱ – دعای ندبه.

۲ – سوره مبارکه طه آیه ۱۱۵.

۳ – سوره مبارکه نوح آیات ۶–۵.

احساس کردند کشتی است بالأخره بهتر نجات پیدا می‌کنند،خیلی هم مؤمن نبودند. این پیغمبر را اولوالعزمش کردند. حضرت ابراهیم پیغمبر اولوالعزم است که بچه‌اش را می‌گویند بکش، می‌کشد. به او می‌گویند در آتش می‌اندازیمت و جبرییل به کمکش می‌آید، می‌گوید خدا بهتر کمک می‌کند. به تعبیر من از همه مهم‌تر، به نظر من و به نظر آنهایی که اهل غیرت‌اند می‌دانید چیست؟ این است که به او گفتند: زن جوانت و بچه‌ای که تازه متولد شده را برو در بیابانها بگذار و برو تا صد و پنجاه کیلومتر از آنها دور شو، خودش می‌گوید: «**مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ**»[1] فقط یک دعا کرد: «**فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ**»[2] این جور گذشت داشته باشید در راه خدا تا خدا جزایتان را بدهد. الان در این مجلس چه کسی هست که دوست نداشته باشد برود دور آن خانهٔ کعبه بگردد و چند روزی در مکه بماند و دائما هم مردم با عشق دور حجر اسماعیل و قبر هاجر می‌گردند، آنجایی که حضرت علی بن ابیطالب متولد شد و به آنجا نور بخشید و ولایت بخشید «**فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ**» مردمی محبت اینها را داشته باشند، به خدا قسم اینها بزرگترین نمونه است. حضرت حسین بن علی با ائمهٔ دیگر فرقی ندارد. چرا وقتی می‌خواهید به عراق بروید هفت امام را زیارت کنید، می‌گویید می‌خواهم بروم کربلا، بروم زیارت قبر حضرت ابی عبداللّه الحسین ؟ این معنی «**تَهْوِي إِلَيْهِمْ**» است. به هر حال پیغمبران اولوالعزم این خصوصیّت را داشتند، مثل حضرت ابراهیم زن و بچه‌اش را گذاشته در بیابان، یک ظرف آب، یک مقدار هم بر فرض نان، دیگر بیشتر از این که نمی‌شود آن موقع‌ها یخچال و فریزر که نبوده، بر فرض هم باشد برای سکونت دائمی در آنجا در جایی که

---

۱ – سوره مبارکه ابراهیم آیه ۳۷.

۲ – سوره مبارکه ابراهیم آیه ۳۷.

آب نیست، هوا نیست، گرما است، اصلاً ممکن نیست، فکر هم نکرد آمد، خدا به او کمک کرد. حضرت موسایی می‌خواهدکه در مقابل فرعون خونخوار برود، بایستد و بگوید تو خدا نیستی، تو هیچی نیستی و خدای من را باید بپرستید، حضرت عیسایی را می‌خواهد که آن وضع را از اول عمر تا آخر عمر داشته باشد و در مقابل دشمنانی مثل یهود (چون در عالم مردمی از بنی‌اسرائیل لجوج‌تر و بدتر نبوده‌اند) بایستد و عمرش را در همین راه قرار بدهد. اینها اولوالعزم‌اند و یکی هم پیغمبر ما است که پیغمبر خاتم است. پیغمبران اولوالعزم دین‌شان سراسری است، یعنی تمام مردم دنیا باید از دین حضرت نوح ، حضرت ابراهیم ، حضرت موسی ، حضرت عیسی و پیامبر اکرم استفاده کنند؛ از آن احکام پیروی کنند.

«معنای نبیّ»

در زمان قبل از پیامبر اکرم وضع کتاب و قرائت و خواندن نبوده است. مردمی بودند هر دسته‌ای در یک ده، خوب اینها را دقت کنید،اگر حتی یک نفر آدم که می‌خواسته راه خدا را انتخاب کند در یک جا زندگی می‌کرد خدا به خود او وحی می‌کرد. اگر در قریه‌ای یک شخص صالحی پیدا می‌شد، خدا به او وحی می‌کرد، آن کسی که به او وحی می‌شد، لازم نبوده به دیگران بگوید نبی بوده، اسمش نبی است. یک نفر در یک ده یا مردم از او پیروی می‌کنند یا تنهای تنهاست خدا به او وحی می‌کند، این می‌شود نبی مثل پیامبر اکرم قبل از چهل سالگی، این نبی است.

«معنای رسول»

رسول آن کسی است که خدا به او می‌گوید همین‌هایی که من به تو وحی کردم به مردم بگو، این می‌شود رسول، از معنای لغتش هم پیداست. پیغمبر اولوالعزم را هم که

عرض کردم منتها تمام انبیاء و رسل هر چه که خدا به آنها وحی می‌کرده همان چیزهایی بوده که به پیغمبر اولوالعزم وحی کرده، برای حفظ وحدت و حفظ اتحاد که همه با هم هماهنگ باشند.

«معنای پیامبر خاتم»

پیغمبر خاتم معنایش این است که بعد از او پیغمبری نخواهد آمد. چرا؟ علّت چیست؟ علّت این است که از حالا به بعد کتاب، کار پیغمبران را می‌کند، لذا اولین جمله‌ای که (یعنی آغاز کار است ابتدای کار است)بر پیامبر اکرم نازل شد «**اقرأ**»[1] بود، بخوان، خواندن، کتاب می‌خواهد، کتاب نازل کرد، به وسیله کتاب می‌شود کار پیغمبران کوچک را، پیغمبران مثلاً یک ده، پیغمبری که در یک ده هست، در دو تا ده هست می‌شود انجام داد. الان می‌بینید روحانیون مثلاً می‌خواهند بروند برای تبلیغ، یک کتاب توضیح المسائل را نهایتا یک کتاب اصول کافی بر می‌دارند می‌برند و آنجا تبلیغ می‌کنند دیگر احتیاجی به وحی الهی تقریبا ندارند، این معنای پیغمبران است و از زمان پیغمبر خاتم که تمام احکام به پیامبر اکرم نازل شد و به او وحی شد دیگر پیغمبری نخواهد آمد، چرا؟ برای این که نیازی نیست، دیگر نباید چشم‌تان به در باشد، یک نفر بیاید بگوید خدا این جوری گفته، خدا تمام کلماتش را در قرآن گفته، از زبان معصومین هم بیان شده. و برای شما کافی است، خدا کار عبث انجام نمی‌دهد.

---

۱ – سوره مبارکه علق آیه ۱.

«جلسهٔ سیزدهم»

«نبوّت
خاتمیّت – عصمت پیامبر »

«نبوّت -خاتمیّت-عصمت پیامبر »

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّٰهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاٰةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكٰاةَ وَ هُمْ رٰاكِعُونَ»[1]

«معنای خاتمیّت»

بحث ما دربارهٔ مسئله نبوت بود. مراتب نبوت را شرح دادیم، این هفته دربارهٔ این که پیغمبر خاتم، مرتبهٔ چهارم نبوت است و خاتمیّت به چه معناست توضیح می‌دهم. در قرآن مجید خدای تعالی دربارهٔ مسئلهٔ خاتمیت می‌فرماید: «**مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّٰهِ وَ الَّذِينَ مَعَهُ أَشِدّٰاءُ عَلَى الْكُفّٰارِ رُحَمٰاءُ بَيْنَهُمْ تَرٰاهُمْ رُكَّعاً سُجَّداً يَبْتَغُونَ فَضْلاً مِنَ اللّٰهِ**»[2] و در آیه دیگر می‌فرماید: «**مٰا كٰانَ مُحَمَّدٌ أَبٰا أَحَدٍ مِنْ رِجٰالِكُمْ وَ لٰكِنْ رَسُولَ اللّٰهِ وَ خٰاتَمَ النَّبِيِّينَ**»[3] که در آیهٔ اول اشاره است به همین آیه‌ای که در صدر عرایضم عرض کردم که ولایت مال خداست و مال پیامبر اکرم است و مال کسانی است که اینها ایمان دارند و در نماز در حال رکوع زکات می‌دهند. در آیهٔ دوم اشارهٔ به خاتمیت پیامبر اکرم است. خاتمیت به معنای پایان دهنده، خاتم به معنای پایان دهنده است. حتی به انگشتر که می‌گویند خاتم، به خاطر این است که از زمان‌های گذشته مانند مُهر اسم‌شان را روی

---

۱ - سوره مبارکه مائده آیه ۵۵.

۲ - سوره مبارکه فتح آیه ۲۹.

۳ - سوره مبارکه احزاب آیه ۴۰.

نگین انگشترشان حک می‌کردند، وقتی نامه‌ای می‌نوشتند به وسیلهٔ انگشتر، پایانِ نامه را اعلام می‌کردند، مثل امضاء، کم‌کم اسم انگشتر خاتم شد. به اصطلاح علمی، عَلَم بالغَلَبه شد و الا خاتم به معنای ختم کننده است، پایان دهنده است و لذا در این آیهٔ شریفه می‌فرماید که پیامبر اکرم خاتم الانبیاء است. در هفته‌های گذشته عرض کردم که انبیاء عمومی‌تر از رسُل‌اند و رُسل عمومی‌تر از اولوالعزم و اولوالعزم عمومی‌تر از خاتم است. خاتم یک نفر است و اولوالعزم پنج نفرند و رُسل یکصد و بیست و چهار هزار نفر و انبیاء شاید شمارشان بیشتر از اینها باشد. بنابراین؛ خاتم به معنای کسی است که بعد از او دیگر پیامبری نخواهد آمد. چرا بعد از پیغمبر اسلام پیغمبری نمی‌تواند بیاید؟ در اعتقادات ما باید این باشد، تمام آنچه که خدا برای بشر از علوم و معارف می‌خواسته بفرستد به وسیلهٔ قرآن و کلمات پیامبر اکرم که شرح همان قرآن است فرستاده است و چیزی باقی نمانده، بر فرض اگر بعد از پیامبر اکرم بخواهد کسی بیاید یا باید همان چیزهایی را که بر پیامبر اکرم نازل شده تکرار کند که این کار عبث است و از خدا کار عبث صحیح نیست و یا خداوند باید یک چیزی که به پیامبر اکرم گفته نشده آن را به او وحی کند که طبیعتاً او پیغمبر خاتم می‌شود یعنی پیغمبر اسلام خاتم نمی‌شود، و حال این که خدای تعالی فرموده حضرت محمد خاتم الانبیاء است. حتی ما معتقدیم که در کمالات معنوی و عصمت و از جهات علمی حضرت علی بن ابیطالب در کنار پیامبر اکرم قرار گرفته و هر چه پیامبر اکرم می‌دانسته حضرت علی بن ابیطالب هم می‌دانسته و هر عصمتی که پیامبر اکرم داشته، قطعا حضرت علی بن ابیطالب هم داشته است و حتی یک مسئله کوچک که مربوط به معارف باشد ممکن نیست که به حضرت علی بن ابیطالب وحی شود و به پیامبر اکرم وحی نشده باشد.

«فرق کار پیامبر اکرم با ائمه اطهار »

لذا فرق ائمه اطهار با پیامبر اکرم این است که ائمه اطهار ناشر آن چیزی هستند که بر پیامبر اکرم نازل شده، توضیح دهندهٔ آن هستند یا به تعبیر خودمان مفسر کلمات پیامبر اکرم هستند. عینا مثل یک دانشگاهی که کُتب درسی برایش معین شده و استادی می‌خواهد که این کتب درسی را تدریس کند. در اسلام همین طور است، آن کتابی که برای دانشمندان بزرگ علمی، علماء و مراجع و بزرگانی که در علوم اسلامی تخصص دارند، تعیین شده، قرآن است و مدرسینی که این کتاب را باید تدریس کنند ائمه اطهار هستند، یک کلمه از خودشان اضافه نمی‌کنند و هر چه در قرآن آمده برای مردم یا علماء توضیح می‌دهند. لذا پیامبر اکرم در روزی که از دار دنیا می‌رفت فرمود: «**انی تارک فیکم الثقلین کتاب اللّه و عترتی لن یفترقا**»[1] اینها از هم جدا نمی‌شوند، قرآن و عترت من از یکدیگر جدا نمی‌شوند، در یک مدرسه همانگونه که استاد لازم است، کتاب لازم است و همانگونه که کتاب لازم است، معلم لازم است اینها اگر از هم جدا شد علم و دانش پیشرفت نمی‌کند. بر این اساس پیامبر اکرم روی اعتقاد به این که قرآن «**تِبْیاناً لِکُلِّ شَیْءٍ**»[2]، بیانگر همه چیز است؛ همه چیز در قرآن گفته شده و هم چنین توضیح آنها در روایات آمده که پیامبر اکرم فرمود: چیزی نیست که شما را به خدا نزدیک کند الا این که من گفته‌ام، چیزی نیست که شما را از خدا دور کند الا این که من شما را از آن نهی کرده‌ام، لذا فرمود: «**انی تارک فیکم الثقلین**».

---

۱ – بصائر الدرجاتجلد ۱ صفحه ۴۱۳ و بحارالانوار جلد ۲۳ صفحه ۱۰۸.

۲ – سوره مبارکه نحل آیه ۷۹.

«علّت خاتمیّت»

پس از آنجا که همهٔ علوم بر پیامبر اکرم وحی شد و او هم در اختیار ما گذاشت و مثل پیغمبران گذشته نبوده است که کتابشان تحریف شده و از بین برود و یا این که مطالب را به مردم ناقص گفته باشند، پیامبر اکرم قرآنش را تا الان که ۱۴۰۰ سال از نزول قرآن گذشته، محفوظ مانده و یک کلمه به اعتقاد ما نه کم شده و نه زیاد شده، زیرا ائمه اطهار حافظ آن بوده‌اند، خدای تعالی در قرآن کریم می‌فرماید: «**إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ**»[1] ما قرآن را نازل کردیم و ما خودمان حافظ قرآنیم. چون قرآن در بین مردم بوده، مثل انبیای گذشته نبوده که انجیل‌شان یا تورات‌شان یا صُحف‌شان از بین برود. لذا دیگر نیازی به آمدن نبی‌ای بعد از پیامبر اکرم نیست.

«معنای وحی»

حالا معنی وحی چیست؟ بعضی از دانشمندان وحی را یک شعور مرموزی در انسان و به اصطلاح حس ششم در همهٔ انسانها می‌دانند که اگر آن ظاهر بشود انسان موفق به وحی می‌شود. حتی دیدم در کتابی مثال زده است که بعضی از صفات حمیده یا رذیله در بعضی از افراد ظهور زیادتری دارد و انبیاء این طور بوده‌اند که صفت وحی در آنها زیادتر بوده و این اشتباه را بعضی از دانشمندان مخصوصاً یک دانشمند بزرگ معاصر کرده، ولی اگر به آیات قرآن مراجعه کنیم در آیات شریفهٔ قرآن وحی این طور تفسیر می‌شود: ۱ – رابطهٔ مخصوصی است که برای هر کسی میسر نیست. ۲ – اختیار این رابطه و ارتباط با پروردگار است، نه این که در وجود ما این مسئله باشد.۳ – این که

---

۱ – سوره مبارکه حجر آیه ۹.

وحی را حتماً انبیاء باید داشته باشند، هیچ پیغمبری نیست جز آن که به او وحی می‌شود.۴ – این که مخصوص انبیاء نیست و به غیر انبیاء و هر کسی که خدا اراده کند وحی می‌شود. به دلیل خود قرآن که به مادر موسی با این که پیغمبر نبود خدای تعالی وحی کرد: «**وَ أَوْحَيْنٰا إِلىٰ أُمِّ مُوسىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ**»[۱] ما وحی کردم به مادر موسی که شیر بده موسی را « **فَإِذٰا خِفْتِ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ**»[۲] وقتی که بر جان او ترسیدی او را در دریا بینداز،« **وَ لاٰ تَخٰافِي وَ لاٰ تَحْزَنِي إِنّٰا رَادُّوهُ إِلَيْكِ وَ جٰاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ**»[۳] نترس و محزون نباش ما او را به تو برمی‌گردانیم و او را از پیامبران قرارش می‌دهیم.۵ – این که وحی قطع آور است، به هر صورتی که به انسان وحی بشود، یقین می‌کند که از جانب خداست یا از جانب شیطان. مثل الهام نیست، مثل وسوسه نیست.

«فرق وحی با الهام و وسوسه»

در الهام یا وسوسه انسان نمی‌داند از جانب خداست یا از جانب شیطان، چون «**مِنْ وَرٰاءِ حِجٰابٍ**»[۴] است از پشت پرده است،امّا وحی خیلی صریح است، به طوری که مادر حضرت موسی یقین کرد از جانب خداست والا بچهٔ شیرخوار را در جعبه نمی‌گذاشت زیرا اگر جعبه درزی داشته باشد، سوراخی داشته باشد آب در آن وارد می‌شود و اگر سوراخی نداشته باشد هوا وارد نمی‌شود، لذا جز این که یقین کرده از جانب خداست چیز دیگری نمی‌تواند باشد. حتی در خواب به انسان ممکن است وحی بشود و قطع آور است این که فرزندش را کسی بخواهد بخاطر یک خواب

---

۱ – سوره مبارکه قصص آیه ۷.

۲ – سوره مبارکه قصص آیه ۷.

۳ – سوره مبارکه قصص آیه ۷.

۴ – سوره مبارکه شوری آیه ۵۱.

بکشد، جز وحی چیز دیگری نمی‌تواند این کار را بکند. به حضرت زکریا گفته شد که تو دارای فرزند می‌شوی، چون وحی نبود،(حالا واسطه داشت یا الهام بود بماند) از خدا تقاضا کرد «**قالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً**»[1] برای من نشانه‌ای بگذار و خدای تعالی می‌فرماید: « **قالَ آيَتُكَ أَلاّ تُكَلِّمَ النّاسَ ثَلاثَةَ أَيّامٍ إِلاّ رَمْزاً**»همان الهام به او گفت، همان کس به او گفت که تو سه روز زبانت بسته می‌شود و جز با اشاره نمی‌توانی صحبت کنی، پیغمبر می‌دانست که زبان پیامبر را جز خدا کسی دیگری نمی‌تواند ببندد، فهمید این بشارتی که به او داده شده از جانب خدای تعالی بوده است. پس ببینید پنج شرط وحی دارد و با این تعریف معنای وحی معلوم می‌شود.

«محدودهٔ وحی در کلام پیامبر اکرم »

مسئلهٔ بعدی که دربارهٔ پیامبر اکرم باید گفته بشود از مسائلی است که مورد اختلاف است این است که وقتی خدای تعالی می‌فرماید: «**وَ ما يَنْطِقُ عَنِ الْهَوىٰ إِنْ هُوَ إِلاّ وَحْيٌ يُوحىٰ عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوىٰ**»[2] آیا منظور همین قرآن است که به پیامبر اکرم وحی شده یا شامل سخنان دیگر پیامبر اکرم در دین و معارف هم می‌شود؟ اینجا سه قول است، یکی این که این آیه نفی می‌کند هر کلامی که از دو لب پیامبر اکرم صادر می‌شود را، ولی می‌فرماید: «**وَ ما يَنْطِقُ**» یعنی نطق نمی‌کند، حرف نمی‌زند، «**إِنْ هُوَ إِلاّ وَحْيٌ يُوحىٰ**» جز این که وحی است، مثلاً اگر به همسر محترمه‌شان می‌فرمایند آن ظرف آب را به من بده این هم وحی است؟ یک عده این طوری می‌گویند. عده دوم می‌گویند: منظور از «**وَ ما يَنْطِقُ عَنِ الْهَوىٰ**» فقط قرآن است و شامل سایر سخنان پیامبر

---

۱ – سوره مبارکه آل‌عمران آیه ۴۱.

۲ – سوره نجم آیات ۵-۳.

اکرم نمی‌شود. نظر سوم این است که هر چه پیامبر اکرم در ارتباط با دین، در ارتباط با معارف، در ارتباط با حقایق فرموده اینها وحی است. لذا نه شامل قرآن می‌شود و نه شامل سخنان عادی پیامبر اکرم ، همین نظر سوم به نظر من صحیح‌ترین سخن است چون در آیه بعد می‌فرماید: «**عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوىٰ**» خدای قوی به او تعلیم داده است، قطعا منصرف از این است که اگر پیامبر اکرم به کسی بگوید که آن ظرف آب را به من بده، آن را خدا به او یاد داده باشد، زیرا این یک مطلب عادی است و این که منظور آیه «**إِنْ هُوَ إِلاَّ وَحْيٌ يُوحىٰ**» قرآن هم نیست. به جهت این که اگر قرآن منظور باشد به قول طلبه‌ها، دور لازم می‌آید، زیرا درست است که در جای دیگر خدای تعالی قرآن را وحی می‌داند که به پیامبر اکرم تعلیم داده ولی از این آیه استفاده نمی‌شود، این آیه یکی از آیات قرآن است که می‌خواهد سخنان پیامبر اکرم را حجیت بدهد، اگر خودش و حجیتش از راه اثبات اعجاز قرآن ثابت نشده باشد و بخواهد خودش را حجیت بدهد دور لازم می‌آید(یعنی توقف دارد حجیت قرآن به این آیه و حجیت این آیه به قرآن) سخنان پیامبر اکرم که در معارف گفته شده یقینا وحی است و نطقی و سخنی از خودش درباره دین نمی‌گوید و همه از جانب خداست که «**عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوىٰ**».

«معنای عصمت پیامبران»

عصمتی که این عصمت حتماً باید برای آنهایی که می‌خواهند از پیامبر اکرم تبعیت کنند ثابت می‌شود عصمت از جهل است. انبیاء معصوم‌اند از گناه و نسیان و اشتباه، زیرا اگر ما یک گناهی از یک پیغمبری دیدیم یا اشتباهی کرد یا سهو و نسیانی داشت نتیجه‌اش این می‌شود که اعتماد به او نمی‌شود کرد یعنی حجت نمی‌شود.

حجت معنایش این است که از خطا، اشتباه، گناه، معصوم باشد. یعنی روز قیامت که می‌شود خداوند تعالی اگر از ما پرسید که چرا فلان دستوری که پیغمبرم داد انجام ندادی؟ ما نتوانیم بگوییم چون از این پیغمبر اشتباه دیدیم و احتمال می‌دادیم که اشتباه کرده باشد یا از این پیغمبر گناه دیدیم چون احتمال می‌دادیم که دروغ گفته باشد به دستورش عمل نکردیم. زیرا حجتی که خدا می‌خواهد بر بشر تحمیل کند از بین می‌رود. بنابراین هیچ پیغمبری نباید گناه بکند حتی قبل از این که پیغمبر شود، باید مردم از او گناه نبینند و نمی‌شود یک شخصی در باطن گناهکار باشد و مدتی در بین مردم محدودی زندگی کند و از او گناه بروز نکند، حالا شما نگویید ما خیلی گناه کردیم کسی هم نفهمیده، نه اینجا خدای تعالی آن را پیغمبرش نمی‌کند به جهت این که خدا که می‌داند و به علاوه از کوزه همان تراود که در اوست، به قول آن شخص یک بار جستی ملخک، دوبار جستی ملخک آخر تو دستی ملخک، یک دفعه گناهش را پنهان می‌کند، دو دفعه گناهش را پنهان می‌کند صد دفعه گناهش را پنهان می‌کند در روایت دارد که خدای تعالی «**ستار العیوب**» است خدای تعالی «**اظهر الجمیل**» است‌امّا تا کی؟ تا وقتی که بخواهد گناه بندگانش ستر بشود،امّا اگر خواست گناه بندگانش ستر نشود، چه؟ پیغمبری را که می‌خواهد به رسالت مبعوث کند و مردم به او اتکاء کنند حتماً در اولین گناه، او را مفتضح می‌کند و در قرآن خودش فرموده که اگر یک کلمه از جانب خودش، از باطن خودش، از هوای نفس خودش، پیغمبر ما حرف بزند ما قطع وتینش می‌کنیم «**وَ لَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنا بَعْضَ الْأَقاوِيلِ لَأَخَذْنا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنا مِنْهُ الْوَتِينَ** »[1] قطع وتین یعنی چه؟ یعنی رگ حیاتش را می‌زنیم و خدای تعالی این کار را دربارهٔ مدعیان پیغمبری کرده. یک عده بودند ادعای پیامبری می‌کردند چه در زمان ما و چه در زمان

---

۱ – سوره مبارکه الحاقه آیات ۴۶۴۴–.

قبل، مثلاً مسلمه کذاب ادعای نبوت کرده چون عرب بوده، فصیح هم بوده، سخنانی نسبتاً فصیح بیان کرده و می‌خواسته قرآن را از بین ببرد، مثلاً گفته: «**ان الذین یغسلون ثیابهم و لا یجدوا ما لا یلبسون اولئک هم المفلسون**» کسانی که لباسشان را می‌شویند و لباسی ندارند بپوشند اینها بی‌پولند. خوب ما اینجا اشکالاتی به این جمله داشتیم، کسی ممکن است لباس برای خودش نخریده باشد و میلیونها پول در بانک داشته باشد، لذا مفلس نیست، کسی ممکن است در مسافرت باشد و لباسهایش در محلش باشد و الان لباسی نداشته باشد بپوشد، بعد هم این چه فایده‌ای دارد یک چنین آیه بی‌خود مزخرفی؛ کیست که حالا پول نداشته باشد و یک دست لباس هم بیشتر نداشته باشد حالا چه می‌شود؟ یک بهایی یک وقتی از من پرسید که شما معتقدید در کتاب بیان هیچ آیه‌ای از جانب خدا بر علی محمد باب نازل نشده؟ گفتم چرا یکی دو سه تا آیه را من حفظم که یقیناً از جانب خداست!!! در کتاب بیان مثلاً می‌گوید: «**و لا تضربن البیضه علی شیء یضیع ما فیه**» تخم مرغ را به جایی نزنید که هر چه در آن هست می‌ریزد. این یکی از آیاتی است که در کتاب بیان است یا «**و لتعلمن خط شکسته**» شکستهٔ فارسی را برداشته و می‌گوید: خط شکسته یاد بگیرید و امثال اینها حالا زیاد است، اینها مثل ضربدر قرمزی است که خدا روی کتاب او کشیده و قطع و تینش کرده و خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «**وَ مٰا یَعْقِلُهٰا إِلاَّ الْعٰالِمُونَ**»[1] اینها را کسی جز دانشمندان نمی‌فهمند و عمده هم دانشمندان هستند، شما سراسر قرآن به این بزرگی را نگاه کنید یک کلمه از این مزخرفاتی که همه بفهمند که با عقل جور در نمی‌آید و بی‌فایده است وجود ندارد. قرآن مجید ظاهرش حکمت‌آمیز است که ائمه اطهار بیان کرده‌اند و این همه زمان بر عمر قرآن می‌گذرد و آن همه دانشمندان غیر مسلمان، بلکه دشمن قرآن بوده‌اند و

---

۱ – سوره مبارکه عنکبوت آیه ۴۳.

یک جا نیاورده‌اند که یک آیه‌ای را مطرح کنند، مثل «**و لتعلمن خط شکسته**» باشد و یا مثل «**و لا تضربن البیضه علی شیء یضیع ما فیه**» باشد، من فکر می‌کنم اگر برای شما بخواهم توضیح بدهم که این آیه چقدر مزخرف است و این جمله چقدر زشت است شاید وقت شما را بگیرم این که می‌گوید تخم مرغ را به چیزی نزنید، حالا اگر ما به پنبه زدیم «**یضیع ما فیه**» می‌شود؟ می‌شکند و می‌ریزد؟ و بعد هم اگر انسان بخواهد تخم مرغ را بخورد باید حتماً بزند به یک چیزی و بریزد در ماهیتابه، نیمرو بکند و بخورد. این حرف را که تخم مرغ را به چیزی نزنید که هر چه در آن هست ضایع می‌شود را اصلاً یک عاقل نمی‌زند. چون وقتی بچه‌ای یک مشقی می‌نویسد که خیلی مزخرف است، معلم یک خط ضربدر قرمز چپ و راست روی آن می‌کشد و کنار می‌اندازد. در کتاب بیان اسم بهایی‌ها را ایشان اغنام اللّه گذاشته است یعنی گوسفندان خدا یعنی می‌خواسته یک خورده محترمشان کند گفته گوسفندان خدا والا باید می‌گفت گوسفندان شیطان. لذا همین گوسفندان باید تابع این کتاب باشند و آن را قرآن بدانند. به هر حال قرآنی را خدای تعالی بر پیامبر اکرم وحی کرده که همه چیز دارد و قطع وتینش نکرده، آبرویش را نبرده بلکه معجزاتی به دست پیامبر اکرم صادر فرموده، پس بنابراین؛ اگر پیغمبری آمده و فرموده من از جانب خدا کلماتی آورده‌ام باید ما از او دروغ ندیده باشیم، گناه دیگری ندیده باشیم، سهو و نسیان ندیده باشیم تا بتوانیم به او اعتماد کنیم، تا اینجا برای همه انبیاء هست از حضرت آدم گرفته تا خاتم الانبیاء یعنی باید گناه نکنند اهل گناه نباشند در خفا حتی گناه نکنند و الا خدای تعالی قطع وتینشان می‌کند، سهو و نسیان هم چون اعتماد مردم را کم می‌کند و آنها را از حجیت می‌اندازد نباید داشته باشند.

«فرق عصمت پیامبر اکرم با سایر انبیاء »

اما؛ پیامبر اکرم ، چون خاتم الانبیاء است، چون همه مطالب را باید بگوید، چون علم پروردگار به صورت معلوم در قلب او قرار گرفته، یک اضافه‌ای در عصمت باید داشته باشد و آن عصمت از جهل است. یعنی باید در خصوص همه چیز مخصوصاً در احکام آن چیزها، در شناخت حقیقت آن اشیاء از جهل، معصوم باشد. یعنی انبیاء گذشته از گناه، نسیان، خطا و اشتباه معصوم بودندامّا از جهل معصوم نبوده‌اند مثلاً در خصوص حضرت عیسی با این که پیغمبر اولوالعزم است از خیلی مسائل اطلاع نداشت که در آینده بخصوص یا در همین زمان چه اتفاق می‌افتد، حضرت موسی همین طور است، حضرت موسی وقتی که عصایش را انداخت و اژدها شد، ترسید، اگر می‌دانست که این برمی گردد باز عصا می‌شود نمی‌ترسید، یا لازم نبود خدای تعالی بفرماید: «**وَ لاٰ تَخَفْ سَنُعِيدُهٰا سِيرَتَهَا الْأُولىٰ**»[1] به همان صورتی که قبلاً بود ما او را به تو برمی‌گردانیم. ولی پیامبر اکرم بر همه اشیایی که خدا خلق کرده، احاطهٔ علمی داشت و معصوم از جهل بود. ما گاهی می‌نشینیم با خودمان می‌گوییم معصومین چهارده نفر بیشتر نیستند و حال آن که خداوند در قرآن می‌فرماید: «**وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللّٰهِ**»[2] طلب عصمت کنید، همه باید معصوم بشوند،امّا آن عصمتی که آن چهارده نفر دارند حتی پیغمبران اولوالعزم هم نداشتند و آن عصمت از جهل است. در دعای ندبه می‌خوانیم: «**و اودعته علم ما کان و ما یکون الی**

---

۱ – سوره مبارکه طه آیه ۲۱.

۲ – سوره مبارکه آل‌عمران آیه ۱۰۳.

انقضاء خلقک»[1] یعنی علم آنچه که گذشته و علم آنچه می‌آید و آنچه که الان هست به امانت در قلب پیامبر اکرم تا انقضاء خلق را گذاشتم. و صریح قرآن است که در دو آیه می‌فرماید: «**وَ قُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللّٰهُ عَمَلَكُمْ وَ رَسُولُهُ**»[2] هر کاری می‌خواهید بکنید خدا می‌بیند، رسولش هم می‌بیند، البتّه اولی الامر هم که دوازده امام‌اند آنها هم می‌بینند. یا در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: «**وَ كُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنٰاهُ فِي إِمٰامٍ مُبِينٍ**»[3] یعنی علم هر چیزی را به امام مبین داده‌ایم، که امام مبین به پیامبر اکرم هم گفته می‌شود(در معنای امام ما این مسئله را انشاءاللّه بحث خواهیم کرد) پس پیامبر اکرم از هر جهلی معصوم است و جاهل به هیچ چیز نیست.

«طریقهٔ استفادهٔ پیامبر اکرم از علمش»

فقط یک مطلب اینجا هست که فهمیدن آن یک مقدار مشکل است که من سعی می‌کنم آن را خوب توضیح دهم و آن این است که پیامبر اکرم و این چهارده معصوم علم همه چیز را دارند. ببینید الان شما مثلاً علم صرف و نحو را دارید اما این جاکه نشستید دائماً این علم جلوی چشم‌تان عبور نمی‌کند، علمش را دارید یعنی اگر بخواهید بدانید می‌دانید، اگر بخواهید بدانید که مثلاً فاعل مرفوع است می‌دانید، احتیاجی به فکر کردن هم حتی ندارد، یا هر کسی در هر علم و صنعتی که هست و خیلی کار کرده باشد این جوری است، یک جا می‌نشیند و دلیلی هم ندارد که همه علوم جلوی چشمش رژه بروند، مثل یک جاهل می‌نشیند مخصوصاً اگر بخواهد با جهّال

---

۱ – بحارالانوار جلد ۹۹ صفحه ۱۰۵.

۲ – سوره مبارکه توبه آیه ۱۰۵.

۳ – سوره مبارکه یس آیه ۱۲.

هم زندگی کند. مثلاً یک عده افراد بی‌سواد در یک دهی زندگی می‌کنند و هیچ اطلاعی از چیزی ندارند شما اگر بخواهید آنجا علم‌تان را اظهار کنید جز این که آنها را سرگردان کنید و به غصه بیندازید هیچ فایده دیگری ندارد. پیامبر اکرم و ائمه اطهار این طوری هستند بدون تردید علم ما سوی اللّه را دارند هم به دلیل آیات قرآن و هم به دلیل روایات و هم آنچه که تجربه شده و هم به دلیل عقل، نهایت این که همانطوری که ما هستیم یعنی مثل بشر، خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «**قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ**»[1] اگر یک جا پیامبر اکرم نشسته یا امام نشسته با همه علومی که دارد در روایت آمده که «**لو شاؤوا علموا**»[2] اگر بخواهند بدانند می‌دانند. فرق پیامبر اکرم با ما این است که اگر ما بخواهیم بدانیم پشت این دیوار چیست نمی‌توانیم بدانیم باید برویم و ببینیم امّا او همان جا که نشسته، می‌داند حتی کل ما سوی اللّه را می‌داند. اما؛ اگر کنار دستش آبی باشد و اراده نکرده باشد که بداند یعنی طبیعی حرکت کند نمی‌داند، لذا مسئله امام مجتبی حل می‌شود زیرا آن کوزه آب که در آن سم بود طبق معمول هر شب آنجا بوده آب هم داشته حضرت برمی‌داشته و می‌خورده، آن شب هم برداشته و خورده، تمرکز علمی روی آن نکرده که آیا این آب مسموم است یا مسموم نیست بلکه طبق برنامه همیشگی آب را میل فرموده و اتفاقاً آن شب در آن سم ریخته بودند و حضرت مسموم شد. ما هم برایمان این اتفاق و نمونه جزئی آن ممکن است بیفتد، یعنی بعضی وقتها شده یک نفر سرکه‌ای راکه در شیشه آب ریخته بودند خورده که اگر آن را بو می‌کشید می‌فهمید یا اگر یک خورده به آن نگاه می‌کرد می‌فهمیدامّا چون در تاریکی بوده و هر شب می‌آمده سر یخچال شیشه را برمی‌داشته آب می‌خورده امشب

---

۱ – سوره مبارکه کهف آیه ۱۱۰.

۲ – کافی جلد ۱ صفحه ۲۵۸ و ۵۶۰ و ۶۴۰.

هم آمده و نخواسته که بداند، اگر می‌خواست بداند که در این شیشه چیست چراغ را روشن می‌کرد و یک نگاهی می‌کرد، یک خورده بو می‌کشید تا می‌فهمید این سرکه است یا مثلاً چیزی دیگر، این که سم را ما ممکن است بخوریم و نفهمیم زمانی است که به رنگ آب باشدامّا امام حتماً می‌فهمید ولی طبیعی عمل کرده و این معنای «**لو شاؤوا علموا ان یعلموا**»[1] اگر بخواهند بدانند می‌دانند است خوب دقت کردید؟

«فرق علم امام با علم ما و علم خدا»

فرقی که آنها با ما دارند و آنها با خدا دارند این است که خدا «**لو شاؤوا علموا ان یعلموا**» نیست بلکه خدا همهٔ ذاتش علم است. ولی ما اگر بخواهیم بدانیم نمی‌توانیم بدانیم، بعضی چیزها را هم که اصلاً محال است بدانیم، بعضی چیزها را هم به این آسانی نمی‌توانیم بدانیم، ولی پیامبر اکرم هر چه راکه بخواهد بداند می‌داند و هر چه را هم که نخواهد بداند(چون با ما یعنی با افراد بشر می‌خواهد زندگی کند) نمی‌داند، مثل حضرت سلیمان که اگر بدن مورچه‌ای داشته باشد و بخواهد با مورچه‌ها صحبت کند و با آنها زندگی کند باید کار مورچه‌ها را بکند و همانطوری که مورچه‌ها زندگی می‌کنند، زندگی کند.

«پیامبر اکرم در بُعد بشری»

پیامبر اکرم در بُعد بشری همین طور که ما هستیم باید باشد تا با ما زندگی کند. یعنی در بُعد بشری صددرصد مثل ماست حتی زمانی که با دیگران، با ابوسفیان، با

---

۱ - کافی جلد۱ صفحه ۲۵۸و ۵۶۰و ۶۴۰.

سایرین که می‌نشست و یک فرد غریبه وارد می‌شد نمی‌فهمید که کدام یک از اینها پیامبر اکرم هستند. ما وقتی که می‌خواهیم از تواضع پیامبر اکرم صحبت کنیم این را می‌گوییم ولی وقتی که می‌خواهیم از معنویت پیامبر اکرم صحبت کنیم می‌گوییم پیامبر اکرم همین طور نور از سرش بلند می‌شد حالا هم که می‌خواهند فیلمی درست کنند می‌بینید یک نوری روی سر امام یا پیامبر اکرم می‌گذارند، همیشه کارهای ما در افراط و تفریط است. یک وقت می‌رفتند یک تریاکی لاغر مریض را به عنوان امام سجاد می‌آوردند در شبیه خوانی‌ها می‌گذاشتند که داشت غش می‌کرد و امام را آن جور نشان می‌دادند، یک وقت هم در فیلم این طور نشان می‌دهند، شما که می‌خواهید نشان بدهید حالا من نظری در این مسائل ندارم و حرفی هم ندارم ولی در ذهنها می‌آید که اگر فردا امام زمان ظهور کند حتماً باید یک دایره‌ای از نور دور سرش باشد و صورتش دیده نشود. اگر این جوری بود که پیامبر اکرم احتیاجی به تبلیغ نداشت، به کار انداختن عقل مردم لازم نبود چون پیامبر اکرم باید حتماً کاری بکند که مردم با عقل او را بپذیرند نه با احساس، چون اگر با احساسات او را می‌پذیرفتند یقین بدانید که بعد از مدتی از بین می‌رود، یعنی تکذیبش می‌کنند با عقل‌شان با علم و دانش‌شان به خصوص پیامبر اکرم که بعد از پیامبر اکرم افکار رشد کرده، خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «**عَلَّمَ بِالْقَلَمِ عَلَّمَ الْإِنْسانَ مٰا لَمْ يَعْلَمْ**»[1] با قلم، با نوشته، با معارف، با کتاب، با سواد، باید مردم پیامبر اکرم را بشناسند.

«فرق معجزه پیامبر اکرم با سایر پیغمبران»

لذا همه انبیاء این طور بودند که معجزاتشان در ارتباط با مسائل مادی و ظاهری

---

۱ - سوره مبارکه علق آیات ۵-۴.

بود، مرده را زنده می‌کردند، کور را شفا می‌دادند ولی پیامبر اکرم معجزه‌اش با نوشته است، با علم است، با قرآن است، یعنی از این زمان به بعد مردم رشد کردند. امروز اگر دانشمندی فقط بخواهد مثل زمان قدیم در گوشه خانه بنشیند و زهدی داشته باشد و یک چیزهایی را بد بداند، یک چیزهایی را خوب بداند مردم به او اهمیت نمی‌دهند، هر چند ممکن است هنوز باقی مانده‌های مردم عقب افتاده گذشته در جامعه باشند و پذیرای آن عده باشندامّا کم‌کم در آینده این طور نیست که اگر کسی معارفی نداشته باشد علمی نداشته باشد، مردم با او تماس بگیرند و اکثر این که می‌بینید نسبت به روحانیّت مردم یک خورده‌ای ضعیف فکر می‌کنند و آن جوری که باید احترامشان کنند، نمی‌کنند علّتش همین است که یک عده‌ای در بین روحانیون هستند که مطلقا دوست دارند مردم بخاطر لباس‌شان، قیافه‌اشان، بخاطر سوابق‌شان احترامشان کنند، مردم هم از زمان پیامبر اکرم کم‌کم رشد کرده‌اند تا سال ۱۳۴۰ قمری که از آن زمان اوج گرفته و شاید دیگر چیزی نمانده باشد که صد درصد این گونه بشود که مردم فقط پیرو علم و دانش و حقیقت و معارف بشوند. شما می‌بینید یک کار خطائی رییس جمهور آمریکا کرد صد و شصت مملکت در یک روز تظاهرات کردند و عدالت خواهی نمودند؛ خیلی عجیب است.

«آغاز ظهور صغری»

من ۳۰ سال قبل یا چهل سال قبل، مطالبی را از استادمان گفتم که ایشان می‌فرمودند: در سال ۱۳۴۰ قمری ظهور صغری شده، من فکر می‌کنم در این چهل سال یا چهل و پنج سال، بارزترین مسئله در ظهور صغری این است که تمام دنیا بگویند ما عدالت می‌خواهیم و ما جنگ نمی‌خواهیم، ما آرامش می‌خواهیم و جنگ نمی‌خواهیم

و انشاءاللّه این خواسته را یا امام عصر بر سران ممالک نافهم و نادان تحمیل می‌کند و یا خودشان انشاءاللّه مطلع می‌شوند و اگر همه عدل و عدالت خواهی را خواسته باشند همین است که ما می‌گوییم از ظلم و جور به ستوه آمدیم، یعنی دنیا پر از ظلم و جور شده، اینها به ستوه آمده‌اند همهٔ دنیا می‌گویند ما عدالت می‌خواهیم ما جنگ نمی‌خواهیم و این از علائم ظهور صغری است و من فکر می‌کنم انشاءاللّه این لحظات آخر غیبت خواهد بود و روز به روز این مسئله حساس‌تر می‌شود، اگر تمام دنیا جمع می‌شدند می‌گفتند همه باید جنگ کنیم، می‌گفتیم هنوز زود است مردم بفهمند عدالت یعنی چه؟امّا آن روز که صد و شصت مملکت تظاهرات کردند تظاهراتشان به خاطر گفته یک مرجع تقلید نبود، به خاطر گفته رهبر نبود، خودشان خودجوش داد زدند که ما جنگ نمی‌خواهیم و عدل می‌خواهیم و از آن به بعد هم هر روز در ممالک مختلف مردم تظاهرات می‌کنند که جنگ نباشد، جنگ نکنید، مردم ضعیف را نکوبید، این همان وعده‌ای است که خدای تعالی در قرآن داده: «**وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوارِثِينَ**»[1] این و نجعلهم الائمه‌اش مرحله دومش است، «**نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوارِثِينَ**» اینها را وارث زمین قرارشان دادیم، لذا منتظر باشید که انشاءاللّه همه شما پیشوایان کرهٔ زمین باشید همه شما اطراف حضرت ولی عصر باشید «**و نحن نقول الحمد لله رب العالمين**».

---

۱ – سوره مبارکه قصص آیه ۵.

«جلسهٔ چهاردهم»

«امامت
اقسام ولایت و اقسام امامت»

«امامت - اقسام ولایت و اقسام امامت»

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّٰهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلٰاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكٰاةَ وَ هُمْ رٰاكِعُونَ»[1]

اجمالا در بحث‌های خداشناسی و بحث نبوت که در هفته‌های گذشته عرض کردم به هر حال آن موارد مشکلش را توضیح دادم و بحث امامت باقی مانده است، که در همین آیه، خدای تعالی به آن اشاره فرموده است.

«حقیقت معنای «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّٰهُ»

یک بحث اجمالی دربارهٔ همین آیه عرض کنم، کلمهٔ «انما» که در این آیه آمده معلوم است که انما کلمهٔ حصر است، کلمهٔ حصر به معنای این است که؛ این است و جز این نیست. یعنی آن افرادی که به عنوان ولیّ در این آیه تعیین شدند فقط آنها ولیّ شما هستند و لا غیر. این که در آیات قرآن خدای تعالی می‌فرماید: «**وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِنٰاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيٰاءُ بَعْضٍ**»[2] مؤمنین و مومنات بعضی‌شان ولیّ بعضی دیگرند، ممکن است کسی بگوید با این آیه منافات دارد یا ممکن است بگوییم که خدای تعالی در این آیه که می‌فرماید: ولیّ شما خداست و پیغمبر اکرم است و کسانی که ایمان آورده‌اند، با این آیه منافات ندارد؟ ما در جواب می‌گوییم اگر تتمهٔ آیه نبود می‌گفتیم که همهٔ مؤمنین

---

۱ - سوره مبارکه مائده آیه ۵۵.

۲ - سوره مبارکه توبه آیه ۷۱.

منظورند ولی تتمهٔ آیه یک نشانه و آدرسی می‌دهد، می‌فرماید: آن مؤمنینی که نماز می‌خوانند و زکات در حال رکوع می‌دهند که طبعا همهٔ مؤمنین را شامل نمی‌شود و از نظر روایات و تفسیر، این آیه فقط حضرت علی بن ابیطالب را شامل می‌شود که در حال رکوع انگشترش را به سائل داد و این معنا در خصوص آن حضرت تحقق پیدا می‌کند، خوب با این مطلب آن آیه‌ای که می‌فرماید: «**وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِناتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِياءُ بَعْضٍ**» چه معنا دارد؟

«مراتب ولایت»

ولایت بر چند مرتبه است، یکی ولایت مطلقهٔ الهیّه است، مرتبهٔ دومش ولایت فقیه است و مرحلهٔ سومش ولایت هر کسی است که دیگری را نهی از منکر یا امر به معروف می‌کند.

«ولایت مؤمن بر مؤمن»

یک سلسله مراتب در ولایت هست، شما مثلاً ولیّ فرزندانتان هستید، شما اسم‌تان ولیّ هست ولی در یک محدودهٔ بسیار کوچک، اگر یک فرزند داشته باشید ولیّ او هستید و اگر دو فرزند یا ده فرزند داشته باشید ولیّ آنها هستید، ولی دیگر ولیّ بچهٔ همسایه نیستید، ولیّ سایر مردم نیستید، این ولایت، ولایت بسیار محدودی است و ولایت مؤمن بر مؤمن هم از این قبیل است. مثلاً انسان وقتی که در کوچه و بازار حرکت می‌کند و یک منکری را می‌بیند در همان لحظه‌ای که آن منکر را دید این مؤمن می‌شود ولیّ آن شخص در خصوص آن کار که به او امر کند یا نهی کند.

«ولایت فقیه»

و بعد از آن ولایت فقیه است. فقیه یعنی چه؟ فقیه یعنی کسی که تمام حقایق دین را می‌فهمد، فهیم است، فقیه یعنی فهیم، در لغت معنی فقه به معنای فهم است. «**الفقه فی اللغة الفهم**»[1] کسی که فهیم است، کسی که دین را می‌فهمد، حقایق دین را از راه صحیحی درک کرده و احکام و معارف دین را صحیحاً متوجه هست این شخص فقیه است، در اصول سیاست و مملکت داری و یا دنیا داری باید فهیم باشد در مسائل سیاسی، در مسائل اجتماعی بهترین باشد، یعنی بالاترین باشد، یعنی تمام مسائل مملکت داری و سیاست‌های اجتماعی و احکام دین را فقیه مبسوط الید باید داشته باشد، این چنین فقیهی را که شناختنش برای مردم عوام مشکل است باید عده‌ای از فقهایی که در درجهٔ بعد از او هستند جمع بشوند و این فقیه را تعیین کنند و درباره‌اش قضاوت کنند که آن کسی که سیاست را بهتر از دیگران می‌فهمد و امور اجتماعی را بهتر از دیگران متوجه هست، آن شخص را تعیین کنند برای این که ولی مطلق مسلمین باشد در امور سیاسی و اجتماعی و طبعاً چون امور عبادی امور ضعیف‌تری هست آن را هم طبعاً باید داشته باشد، این چنین فقیهی ولیّ امر مسلمین در یک محدوده‌ای، یعنی در امور شرعی و احکام می‌باشد. در امور شرعی و احکام یعنی چه؟ یعنی اگر مصلحتی بود که یک حکمی را مدت کوتاهی متوقف کند می‌تواند و یا اگر مسائلی برای مردم یک مملکت و یا یک شهر مشاهده کرد ولو برخلاف نظر اصلی دین باشد برای یک مدت موقتی می‌تواند نهی کند و یا امر کند از باب مثال: مثلاً ولی امر مسلمین وقتی که می‌خواهد یک خیابانی که به نفع همهٔ مردم شهر است بکشد و یک خانه وسط این خیابان قرار گرفته، طبعاً صاحبش، مالکش می‌گوید من راضی نیستم که این خانه را

---

۱ - شرح کافی جلد ۲ صفحه ۳۰۹.

خراب کنید،امّا مصلحت مردم یک شهر در این است که این خیابان کشیده شود اینجا ولیّ امر مسلمین این ولایت را دارد چون محبتش، امرش باید مطاع باشد دستور بدهد این خانه را خراب کنند نهایت پول خانه را به او بدهند. همین معنایی که خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «**النَّبِيُّ أَوْلىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ**»[1] پیامبر اکرم اولی است بر مردم از جانشان، مالشان و فقیه ولیّ امر مسلمینی که خبرگان او را تعیین کردند این اندازه ولایت بر مردم دارد، این ولایت مرحلهٔ دوم است.

«ولایت خدا و رسول اکرم و ائمه اطهار »

مرحلهٔ سوم، ولایت مطلقه است که در این آیه ذکر شده، این ولایت یک ولایتی است که عطف شده است به ولایت پیامبر اکرم و به ولایت خدا. خدای تعالی ولیّ شماست، و رسولش ولیّ خدا است «**إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّٰهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاٰةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاٰةَ وَ هُمْ رٰاكِعُونَ**» این را با یک واو عطف، رسول را به خدا و مؤمنینی که در نماز زکات می‌دهند به رسول عطف کرده و در ادبیات ما این مطلب را خواندیم که هر چیزی که به چیزی عطف شد تمام حکمی که در معطوف الیه است در معطوف هم هست. مثلاً اگر گفتیم جاء زید و عمر، زید آمد و عمر هم آمد باید کلمه جاء را بر عمر هم اطلاق کنیم، هر چیزی که به چیزی عطف شد به مقتضی حال آن، باید آنچه معطوف الیه دارد معطوف هم داشته باشد. این مطلب علمی و ادبی است که جای حرف نیست. وقتی که ما می‌گوییم «**إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّٰهُ**» چقدر خدا ولایت بر ما دارد؟ خالق ما هست، همه چیز ما از اوست، می‌تواند ما را زنده نگه بدارد و می‌تواند ما را بمیراند، در قرآن خدای تعالی می‌فرماید: «**يُحْيِي وَ يُمِيتُ**»[2] «**وَ أَنَّهُ هُوَ أَضْحَكَ وَ أَبْكىٰ**»[3]

---

۱ – سوره مبارکه احزاب آیه ۶.

۲ – سوره مبارکه بقره آیه ۲۵۸.

می‌تواند ما را به گریه بیاندازد، می‌تواند ما را به خنده بیاندازد، می‌تواند ما را خوشحال کند، می‌تواند ما را بدحال کند و بالأخره هر چه مصلحت بداند بدون این که با ما مشورت کند می‌تواند دربارهٔ ما انجام بدهد. در دعای یستشیر می‌خوانیم: «**و لا خلق من عباده یستشیر**» با خلقش در هیچ کاری مشورت نمی‌کند. چرا مشورت نمی‌کند؟ با این که در قرآن می‌فرماید: «**وَ أَمْرُهُمْ شُورىٰ بَيْنَهُمْ**»[۴] «**وَ شٰاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ**»[۵] خدا در قرآن می‌فرماید که مردم مسلمان امورشان در مشورت با یکدیگر می‌باشد و به پیامبر اکرم می‌فرماید: «**وَ شٰاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ**» با مردم مشورت کن، خدا چرا مشورت نمی‌کند؟ به جهت این که مشورت غالباً به دو جهت انجام می‌شود یکی این که انسان بر عقلش یک مطلبی را بیفزاید، مثلاً من یک کاری می‌خواهم بکنم گوشه و کنار و جوانب کار را ممکن است درست نکنم، از دیگری می‌پرسم آن دیگری یک مقدار بیشتر از من روی این مسئله فکر کرده طبعاً من یک استفاده‌هایی از او می‌کنم، این معنا دربارهٔ خدای تعالی اصلاً غلط است. ما اگر یک چنین اعتقادی به خدا داشته باشیم که خدا حتی از پیامبر اکرم ممکن است چیزی یاد بگیرد خدا را مخلوق دانسته‌ایم و خدا، خدا نیست. اگر مسئلهٔ دوم باشد یعنی مشورت می‌کنند برای احترام مردم، آن چنان که پیامبر اکرم همه چیز را خودش از همهٔ مردم بهتر می‌دانست، از همه چیز اطلاع داشت این که خدا فرموده: «**وَ شٰاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ**» با اصحابت و با دیگران مشورت کن، این فقط یک احترامی به آنها گذاشتن است و آنها را در جریان بیشتری از امور گذاشتن نیست یک ا حترامی من می‌کنم، وقتی که آمدم با شما مشورت کردم طبعاً شما یک نظراتی می‌دهید نظر اکثریت با نظر من موافق خواهد بود و شما که نظر دادید خودتان

---

۳ – سوره مبارکه نجم آیه ۴۳.

۴ – سوره مبارکه شوری آیه ۳۸.

۵ – سوره مبارکه آل‌عمران آیه ۱۵۹.

در کار جدی‌تر هستید و با من همکاری می‌کنید لذا خدای تعالی بعد از این جمله «وَ شاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ» می‌فرماید: «فَإِذا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللّهِ»[1] نمی‌فرماید: شما عزم کردید، مشورت فقط برای احترام اصحاب است و در جریان گذاشتن اصحاب و الا فایده‌ای دیگر برای پیامبر اکرم که همهٔ علوم را می‌داند و همهٔ مصالح را می‌فهمد ندارد. پس این که خدا مشورت نمی‌کند به هیچ دلیلی نباید مشورت کند و همهٔ کارها را با آن ولایتی که بر مخلوقش دارد انجام می‌دهد، پیامبر اکرم هم همین طور است یعنی آنچه راکه پیامبر اکرم مصلحت دانست با توجّه به این که پیامبر اکرم همهٔ علوم را می‌داند و معصوم از جهل است بنابراین مشورتش فقط به خاطر این است که به دیگران احترام بگذارد والا ولیّ امر تمام عالم هستی است یعنی ردیف خدا است، یعنی در طول خدا است اول خدا بعد پیامبر اکرم ،اگر پیامبر اکرم خواست یک نفر در روی کرهٔ زمین نباشد یا خواست یک فردی باشد یا خواست مردی زنش را طلاق بدهد یا خواست کسی با کسی ازدواج کند یا خواست مثلاً فلان کس فلان خانه را نداشته باشد و یا داشته باشد و امثال اینها در تمام آن امور ولایت دارد، یعنی اولی است، حق است، یعنی باید حرف او مقدم بر حرف دیگران باشد ولو این که پیامبر اکرم به خاطر این که مردم ظرفیت نداشته‌اند زیاد به این ولایت عمل نکرد ولی آیهٔ شریفه می‌فرماید: «النَّبِيُّ أَوْلىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ»[2] پیامبر اکرم اولی است بر مؤمنین در خصوص جانشان و مالشان، او مقدم است، او جلوتر است، هر چه بخواهد همان خواهد شد برای این که مصالح کلی را او بهتر می‌فهمد و طبق مصالح کلی عمل می‌کند. بر همین اساس حتی بعضی از پیغمبران گذشته هم این طوری بودند مثلاً حضرت

---

۱ – سوره مبارکه آل‌عمران آیه ۱۵۹.

۲ – سوره مبارکه احزاب آیه ۶.

خضر مصالح را می‌داند لذا آن جوان را می‌کُشد که حضرت موسی عرض می‌کند: «**أَ قَتَلْتَ نَفْساً زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ**»[1] او که کسی را نکشته بود چرا تو او را کشتی؟ بعد مصلحتش را برای حضرت موسی می‌گوید که چون این فرزند پدر و مادر صالحی داشت و اگر بزرگ می‌شد آنها را از راه منحرف می‌کرد من این کار را کردم تا آنها منحرف نشوند و یا در مال مردم تصرف می‌کند، مثلاً در میان کشتی می‌نشیند کشتی را می‌شکند، سوراخ می‌کند، کشتی مال دیگری است، حق تصرف این گونه برای کسی نیست ولی چون او پیغمبر است، ولایت دارد، مصالح را بهتر از صاحب کشتی می‌فهمد، صاحب کشتی نمی‌داند که یک سلطانی آن طرف دریاچه نشسته و هر کشتی را به غصب می‌گیرد و تصرف می‌کند و این کشتی را اگر سوراخ شود، نخواهد گرفت. مصلحت خود صاحب کشتی در این است که این سوراخ بشود، ولو این که الان چون متوجه عاقبت امور نیست مانع می‌شود و راضی ممکن است نباشد. پس ببینید ولایت پیغمبر بر مال و جان مردم برای این است که او مصالح را بهتر می‌فهمد، خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «**وَ عَسىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئاً وَ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَ عَسىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئاً وَ هُوَ شَرٌّ لَكُمْ**»[2] چه بسا یک چیزهایی شما بدتان می‌آید برایتان خوب است، چه بسا یک چیزهایی که شما خوشتان می‌آید برایتان بد است، شما عاقبت امور را نمی‌دانید، خدا هست که «**وَ لِلّٰهِ عٰاقِبَةُ الْأُمُورِ**»[3] عاقبت امور را آن چه که مفیدتر است، آن چه که بهتر است می‌داند. در خصوص پیامبر اکرم باید بگوییم در ارتباط با ما سوی اللّه همین ولایت را در تکوینیات و تشریعیات دارند.

---

۱ – سوره مبارکه کهف آیه ۷۴.

۲ – سوره مبارکه بقره آیه ۲۱۶.

۳ – سوره مبارکه حج آیه ۴۱.

«معنای ولایت تکوینی»

ولایت تکوینی یعنی چه، که پیامبر اکرم دارد و ائمه اطهار دارند. ولایت تشریعی یعنی چه؟ ولایت تکوینی یعنی روی محبت و مصلحت اندیشی، گاهی ممکن است اراده کند خدای تعالی یا پیامبر اکرم که یک چیزی در عالم کون نباشد و یا یک چیزی در عالم کون باشد، شما نباشید، او باشد، این کره باشد، آن کره نباشد و همانند این در تمام ماسوی اللّه، همین را می‌گویند ولایت تکوینی، این ولایت تکوینی منشعب از ولایت اللّه است که در همین آیه خدای تعالی بیان فرموده: «**إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّٰهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا**».

«معنای ولایت تشریعی»

ولایت تشریعی معنایش این است که در شرع یا در احکام شرع پیامبر اکرم که صاحب شریعت است یا ذات مقدّس پروردگار یا ائمه اطهار می‌توانند دخالت کنند یا نه؟ در ولایت تشریعی از خدا گرفته تا ولی فقیه در یک محدوده‌ای می‌توانند دخالت کنند، مثلاً خدا یک حکم را گفته بعد نسخ کرده، مثلاً به مردم مسلمان زمان پیامبر اکرم برای امتحانشان فرموده هر کس می‌خواهد وارد بر پیامبر اکرم بشود باید قبلش صدقه بدهد، در قرآن می‌فرماید: «**بَيْنَ يَدَيْ نَجْوٰاكُمْ صَدَقَةً**»[1] آیهٔ نجوا معروف است، بعد این آیه نسخ شد چون جز حضرت علی بن ابیطالب که صدقه داده و وارد شدند کسی دیگری این کار را نکرد و مردم دور و بر پیامبر اکرم نرفتند،

---

۱ – سوره مبارکه مجادله آیه ۱۲.

امتحانشان را دادند[1] و مصلحت این آیهٔ منسوخه هم همین بود که مردم و اصحاب پیامبر اکرم امتحان شدند و بعد این آیه نسخ شد و خدای تعالی فرمود هر کس می‌خواهد خدمت پیامبر اکرم برود لازم نیست صدقه بدهد و دیگر صدقه ندادند. ببینید یک حکمی را عنوان می‌کند، کلی هم عنوان می‌کند، مدت برایش نمی‌گذارد ولی چون مردم امتحان باید بشوند این آیه نازل می‌شود و بعد هم نسخ می‌شود. آیات ناسخ و منسوخ در قرآن هست، پیامبر اکرم احکامی که پروردگار به او وحی کرده و به او دستور داده آیا می‌تواند نسخ یا به اصطلاح برای یک مدت کوتاهی از بین ببرد؟ بله، برای یک مصلحتی که خودش منظور کرده چون خدای تعالی می‌فرماید: «**وَ لِلّٰهِ عٰاقِبَةُ الْأُمُورِ**»[2] جوان کشتن، کسی که کسی را نکشته، نفس زکیّه است از این جهت که قاتل نیست این کشتن حرام است، در آیات قرآن است امّا پیغمبر جناب خضر این جوان را کشت یعنی برای یک دفعه و برای همین مسئله و برای مصلحتی که دارد آن حرام تبدیل به حلال و یا واجب می‌شود و این معنای ولایتی است که پیامبر دارد، حرامی را حلال کند و همین موضوع عیناً برای امام است. در دین مقدّس اسلام خیلی چیزها هست که اینها حرام است امام می‌تواند برای مدت معینی حلالش کند، به طور کلی نه پیامبر و نه امام نمی‌توانند یک حکمی را که خدا داده آن را از بین ببرند، ولی برای مدت معینی می‌توانند. یادم می‌آید با یکی از علمای اهل‌سنّت صحبت می‌کردم دربارهٔ متعه، ایشان گفت که در زمانی که عمر زندگی می‌کرده متعه بسیار کار بدی شده بود، سوء استفاده می‌شد لذا عمر گفت: «**متعتان محللتان فی زمن رسول اللّه و انا أحرمهما**»[3] که من ایراد گرفتم که عمر می‌گوید من حرامش

---

۱ – تفسیر قمی جلد۲ صفحه ۳۵۷ و بحارالانوار جلد ۳۱ صفحه ۴۳۶ و جلد۳۵ صفحه ۳۷۷.

۲ – سوره مبارکه حج آیه ۴۱.

۳ – بحارالانوار جلد ۲۱ صفحه ۳۹۱.

می‌کنم، آیا او پیامبر بود یا وصی پیامبر؟ گفت: وصی پیامبر اکرم بود. گفتم: اگر کسی بعد از پیامبر اکرم چیزی را حرام کند یا یک چیزی را واجب کند این حکم یا از جانب خداست که به او وحی شده که این پیامبر آخر است و اگر از جانب خدا نیست روی خواستهٔ نفسانی خودش هست، این هوای نفس دارد و نمی‌تواند جانشین پیامبر اکرم بشود، او گفت برای یک مدتی در زمان خودش مصلحت دید که این مسئله را حرام کند. من گفتم: چرا تا این زمان بعد از هزار و چهارصد سال شما ادامه‌اش دادید؟ که اینجا ماند. در یک زمان معینی یک واجبی را امام، آن هم امامی که در این آیه خدا به او ولایت داده می‌تواند یک چیزی را حرام کند یا یک چیزی را حلال کند و الا هیچ کس حق دخالت در امر الهی و در شرع را ندارد. امّا ولیّ فقیهی که مبسوط الید است جانشین امام یا جانشین پیامبر اکرم است این شخص هم اگر ولایت تشریعی نداشته باشد نمی‌تواند حکومت تشکیل بدهد و لذا این ولایت را دارد که البتّه ابن نحوهٔ از ولایت مطلقهٔ تشریعی را که من الان عرض می‌کنم یک عده از علماء هستند که قبول ندارند و می‌گویند ولایت دارد ولی بالضروره، امّا ثابت است، مسلم است که اگر در زمان غیبت کبری فقیهی بخواهد حکومت تشکیل بدهد، حتماً این نحوه ولایت را باید داشته باشد چون به معذوراتی برخورد می‌کند، به مسائلی برخورد می‌کند که حدّ حکومت را متزلزل خواهد کرد؛ بنابراین پیامبر اکرم و ائمه اطهار هم ولایت تکوینی دارند و هم ولایت تشریعی، چون در قرآن خدای تعالی فرموده: «**إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ**» آمده‌اند و ولیّ فقیه که در مرتبهٔ دوم ولایت است تنها ولایت تشریعی دارد امّا طبعاً ولایت تکوینی نمی‌تواند داشته باشد چون یک بشر است و مثلاً فرض کنید ولیّ فقیه نمی‌تواند بگوید یکی از کرات نباشد یا یک موضوعی وجود نداشته باشد یا یک موضوعی وجود داشته باشد. لذا در این آیه با کلمهٔ حصر «انما» خدای تعالی خودش و

رسولش و آن مومنینی که در مسجد در حال رکوع، در حال نماز، زکات داد که طبعاً و یقیناً به تصدیق سنی و شیعه حضرت علی بن ابیطالب بوده اینها را دارای ولایت تکوینی و تشریعی معرفی کرده؛ یعنی آنها همان ولایت اللّه را دارند و ولیّ فقیه در ولایت تشریعی مطلقه جانشین امام است و باید مصالح را منظور کند و ولایت دارد خوب ما دربارهٔ امام داریم صحبت می‌کنیم، امام کیست و چیست؟

«معنای لغوی امام»

در لغت و اصطلاح فرقی نمی‌کند به راهنما، یعنی کسی که راه را نشان می‌دهد امام می‌گویند، در فارسی راهنما در عربی امام.

«اقسام امام»

امام به چند بخش تقسیم می‌شود از کسی که یک آدرسی به شما می‌دهد شما به آن محل می‌رسید امام شما هست تا آن امامی که خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «**وَ كُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنٰاهُ فِي إِمٰامٍ مُبِينٍ**»[1] که هر چه از او بپرسید بلد است و معصوم از جهل است، اگر آدرس خدا را پرسیدید می‌بینید خدا را آن چنان معرفی می‌کند که خدای تعالی می‌فرماید: «**سُبْحٰانَ اللّٰهِ عَمّٰا يَصِفُونَ إِلاّٰ عِبٰادَ اللّٰهِ الْمُخْلَصِينَ**»[2] هیچ کس به هیچ وجه حق ندارد خدا را توصیف کند مگر بندگان مخلَص که قدر مسلم‌اش ائمه اطهار هستند، ببینید آدرس خدا را اینها این چنین بلدند که خدا به مخلوقش به بندگانش می‌گوید هر چه اینها گفتند آدرس صحیحی است، بقیه آدرس دروغی می‌دهند حواس‌تان جمع

---

۱ – سوره مبارکه یس آیه ۱۲.

۲ – سوره مبارکه صافات آیات ۱۶۰-۱۵۹.

باشد، هر چه دانشمند در عالم هست اگر همه پشت به پشت هم بدهند و بخواهند آدرس خدا را بدهند و معرف خدا باشند خدای تعالی می‌فرماید: «**سُبْحانَ اللّهِ عَمّا يَصِفُونَ**» هر کس هر نوع وصفی از خدا بکند غلط است «**سُبْحانَ اللّهِ**» خدا از آن وصف، از آن آدرس، از آن نشانی منزه است مگر بندگان مخلَص. اینها هستند که می‌توانند خدا را معرفی کنند، وصف کنند، آدرس خدا را بدهند و خدا را به مردم بشناسانند. پس بنابراین؛ امام از همین جا شروع می‌شود، الان من به شما می‌گویم خانهٔ فلانی در فلان کوچه هست من امام شما هستم و کسی که در نماز جماعت چند دقیقه جلو می‌ایستد و مردم به او اقتدا می‌کنند امام جماعت است و اگر نماز جمعه بخواند و مردم از او پیروی کنند امام جمعه است و آن دانشمند و عالمی که شما را به یک حقیقتی می‌رساند امام هست تا می‌رسد به آن کسی که هیچ چیز برای او مجهول نیست و هر چه از او سؤال می‌کنند درست و صحیح جواب می‌دهد آن هم امام هست به قول یکی از دانشمندان دربارهٔ حضرت علی بن ابیطالب می‌گوید: «**احتیاج الکل الیه و استغنائه عن الکل دلیل علی انه امام الکل**»[1] احتیاج همه به او است، شما تاریخ را ورق بزنید، ببینید بعد از پیامبر اکرم همه از مسائل مشکلی که داشتند چه در ارتباط با معنویات و چه در ارتباط با ظواهر و امور معمولی از حضرت علی سؤال می‌کردند ولی او از احدی چیزی سؤال نکرد «**و استغنائه عن الکل دلیل علی انه امام الکل**» کسی که هفتاد مرتبه گفت: «**لولا علی لهلک عمر**»[2] اگر علی در قواعد و مسائل مشکل کنار من نبود که از او سؤال کنم من هلاک می‌شدم. این نمی‌تواند بگوید من امام کل هستم، چون آدرس‌ها را خوب بلد نیست، حقایق را خوب نمی‌داند آن همه سخنانی که در حل

---

۱ – مسترشد صفحه ۴۹۶.

۲ – برهان جلد ۱ صفحه ۳۷۴.

مشکلات حضرت علی بن ابیطالب بیان کرده که در کتاب الامام علی نوشتهٔ جرجی جرداق مسیحی از قول یک دانشمندی نقل می‌کند که می‌گوید حیف از علی که در مسجد کوفه سخن می‌گفت، برای کسانی که وقتی می‌گفت: «**سلونی قبل ان تفقدونی**»[1] از تعداد موی سر و صورتشان از علی می‌پرسیدند، در حالی که علی می‌گفت من به راههای آسمان آشناتر از شما به راههای زمین هستم، ای کاش امروز می‌بود ما مشکلات فضایی‌مان را از حضرت علی سؤال می‌کردیم، راههای آسمان‌ها را از او می‌پرسیدیم و به کرات بالا می‌رفتیم. حضرت علی آن کسی بود که هیچ مسئله‌ای نبود که خدا در ارتباط با مخلوقش بداند یا پیامبر اکرم بداند و حضرت علی نداند. حضرت علی بن ابیطالب آن امام مبینی است که در سورهٔ یس خدای تعالی می‌فرماید: «**وَ كُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنٰاهُ فِي إِمٰامٍ مُبِينٍ**»[2] مبین یعنی آشکار، مبین یعنی چیزی که خیلی روشن است، خیلی آشکار است.

«معنای امام مبین»

حالا امام مبین معنایش چیست؟ معنایش این است که هر کس بدون غرض و مرضی، بدون تعصبی بیاید کنار حضرت علی بن ابیطالب بنشیند امامت او را مشاهده می‌کند، یعنی چون او همهٔ مسائل و حقایق را می‌داند امامت در هر چیزی دارد، امام مطلق است، امام مطلق یعنی چه؟ یعنی هیچ جا نیازی به هیچ کس ندارد و چیزی که برایش مجهول باشد هم وجود ندارد،امّا همه به او نیازمند هستند، همه به او توجّه می‌کنند، لذا ببینید در روز غدیر خم، جمله‌ای که خیلی معروف است در خطبهٔ غدیر

---

۱ – نهج البلاغه صفحه ۲۸۰ و بحارالانوار جلد ۱۰ صفحه ۱۲۸.

۲ – سوره مبارکه یس آیه ۱۲.

خم این است که پیامبر اکرم فرمود: «**من کنت مولاه فهذا علی مولاه**»[1] آن ولایتی که خدا به پیامبر اکرم داده که در قرآن می‌فرماید: «**إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ**»[2] آن ولایتی که خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «**النَّبِيُّ أَوْلىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ**»[3] پیامبر اکرم اولی است بر مؤمنین از جانشان و مالشان، همهٔ آن را منتقل به حضرت علی بن ابیطالب می‌کند، می‌فرماید: «**من کنت مولاه فهذا علی مولاه**» اهل‌سنّت نتوانستند این کلمه را به خصوص منکر بشوند، بعضی ممکن است منکر غدیر خم بشوند، بعضی ممکن است منکر این خطبات طولانی بشوندامّا این که پیامبر اکرم فرمود: «**من کنت مولاه فهذا علی مولاه**» این را هیچ کس منکر نشده، نهایت می‌گویند منظور از مولا دوست است یعنی هر که من دوست او هستم یا هر که من را دوست دارد علی را دوست داشته باشد، این با آن معنایی که از مولا خدمتتان عرض کردم منافات دارد و علاوه بر آن به قول آن دانشمند سنی اگر نستجیر بالله یک نادانی هفتاد هزار نفر را در بیابان گرم و سوزان معطل می‌کرد برای این که بگوید هر که من را دوست دارد باید حضرت علی بن ابیطالب را دوست داشته باشد این کار بسیار اشتباه بود تا چه رسد به پیامبر اکرم که عقل کلّ است، لذا انتقال ولایت به حضرت علی بن ابیطالب است، انتقال آن چه که پیامبر اکرم داشت به حضرت علی بن ابیطالب است غیر از نبوت که خوب آن مسئلهٔ خاصی است. بنابراین آن کسی که آدرس به شما می‌دهد فقط در آدرس دادن امام شماست و در چیزهای دیگر امام شما نیست، امام جماعت فقط در نماز امام شماست، امام جمعه فقط در نماز جمعه امام شماستامّا در چیزهای دیگر امام شما نیست.اما امام مطلق آن کسی که هر چه پیامبر

---

۱ – بحارالانوار جلد۲۸ صفحه ۱۸۷.

۲ – سوره مبارکه مائده آیه ۵۵.

۳ – سوره مبارکه احزاب آیه ۶.

اکرم دارد به او داده، آن پیامبر اکرم که هر چه خدا در عالم خلقت دارد به او داده این امام، امام مطلق است.

«معنای امام مطلق»

پس امام مطلق آن کسی است که معصوم از جهل باشد و از ناحیهٔ خدای تعالی و پیامبر اکرم ولایت تکوینی و تشریعی داشته باشد و همه چیز در اختیارش به اذن پروردگار باشد و در بین مردم زندگی بکند. لذا دربارهٔ پیامبر اکرم هم ما می‌توانیم بگوییم امام است، نگویید امام دوازده نفر است، نه پیامبر اکرم هم امام هست، شما در همین دعای توسل می‌گویید: «**یا ابالقاسم یا رسول اللّه یا امام الرحمة**»

«امامتی که به ظالم نمی‌رسد»

حضرت ابراهیم وقتی خدای تعالی به او فرمود: «**إِنِّي جٰاعِلُکَ لِلنّٰاسِ إِمٰاماً**»[1] من تو را برای مردم امام قرار می‌دهم، یعنی هر چه مردم آدرس می‌خواهند، توضیحی از چیزی می‌خواهند از خدا گرفته تا ریزترین چیزهایی که در عالم هست تو می‌توانی آنها را راهنمایی کنی، «**قٰالَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي**» گفت از اولاد من هم امام می‌شوند؟ خدای تعالی می‌فرماید: «**قٰالَ لاٰ يَنٰالُ عَهْدِي الظّٰالِمِينَ**»[2] معنایش این نیست که از اولاد تو امام نمی‌شوند، نه آن عهد من، این همان عهدی است که در همین آیه است که خدای تعالی می‌فرماید: «**إِنَّمٰا وَلِيُّکُمُ اللّٰهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاٰةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّکٰاةَ**

---

۱ – سوره مبارکه بقره آیه ۱۲۴.

۲ – سوره مبارکه بقره آیه ۱۲۴.

وَ هُمْ رٰاكِعُونَ»[1] این همان ولایت تکوینی است که هر پیغمبری، هر امامی دارد. خدای تعالی می‌فرماید: «لاٰ يَنٰالُ عَهْدِي الظّٰالِمِينَ» یعنی آنهایی که ستمگر باشند، چه به خودشان ظلم کرده باشند چه به دیگران، یعنی گناهکار باشند، یعنی معصیتکار باشند، خدای تعالی می‌فرماید: «إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ»[2] ولو برای یک لحظه شریک برای خدا تعیین کرده باشند که این ظلم بسیار بزرگی است، به اینها عهد من نخواهد رسید، این امامت به آنها نخواهد رسید و حال این که ما می‌بینیم ظالم‌ترین افراد گاهی آدرس را درست می‌گوید و امام است پس معلوم است این امامت خاصی است که عهد الهی بر آن است. لذا تعهد در مقابل همهٔ اوامر پروردگار باید در آن شخص باشد و آن شخصی که ظالم نباشد و امام مطلق باشد البتّه معصومین و پیامبر اکرم هستند و لذا امام یک کلمهٔ عامی است که هم بر پیامبر اکرم ، هم بر ائمه اطهار و هم بر هر کسی که یک راهنمایی درست دیگری را بکند و بلکه به آنهایی که راهنمایی ناصحیح کردند هم گاهی امام گفته می‌شود. خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النّٰارِ»[3] یک راهنماهایی هستند، یک امام‌هایی هستند که مردم را به سوی آتش جهنم دعوت می‌کنند، به راه بد می‌کشانند به آنها هم کلمهٔ امام اطلاق می‌شود. بنابراین امام مطلق معصومی است که از جهل معصوم باشد و هیچ کار خطایی نکند و طبق مصالح مردم، کار بکند که خدا و پیامبر اکرم و بعد هم حضرت علی بن ابیطالب و بعد هم ائمه معصومین هستند.

---

۱ – سوره مبارکه مائده آیه ۵۵.

۲ – سوره مبارکه لقمان آیه ۱۳.

۳ – سوره مبارکه قصص آیه ۴۱.

«علّت عدم تصریح نام حضرت علی در آیهٔ ولایت»

حالا چرا این کلمه را در این آیه با کلمهٔ مؤمنون بیان کرده است؟ مثلاً همانطوری که اسم پیامبر اکرم را با عنوان رسول برده، بگوید: «**إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّٰهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ**» والذین هم دیگر نمی‌خواهد، بگوید مع علی بن ابیطالب ، چرا با این صراحت مطلب را بیان نکرده است؟ به جهت این که در آن وقتی که این آیه نازل شد یک نفر بیشتر از آن مومنینی که این خصوصیت را داشتند و ولایت را ممکن بوده است بپذیرند جزء حضرت علی بن ابیطالب وجود نداشت، آن وقتی که این آیه نازل شد، این مردمی که آن وقت بودند با کلمهٔ «**يُقِيمُونَ الصَّلاٰةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكٰاةَ وَ هُمْ رٰاكِعُونَ**» حضرت علی را شناختند[1] و اگر کلمهٔ علی بن ابیطالب در این آیه گفته می‌شد شاید عده‌ای می‌گفتند امام حسن و امام حسین و ائمه اطهار دیگر جزء این ولایت نبودند و این ولایت را نداشتندامّا خدای تعالی کلمه: «**وَ الَّذِينَ آمَنُوا**» فرموده است، به صورت جمع است که عده‌ای را شامل می‌شود که «**يُقِيمُونَ الصَّلاٰةَ**» یعنی عین حضرت علی بن ابیطالب «**يُقِيمُونَ الصَّلاٰةَ**» عین حضرت علی «**وَ يُؤْتُونَ الزَّكٰاةَ**» در رکوع هم ممکن است «**وَ يُؤْتُونَ الزَّكٰاةَ**» این جوری باشند، البتّه آن وقت با آیات دیگر قرآن و روایات، بقیه را تعیین کردند و در ردیف آنها قرار دادند که در روایات متعددی پیامبر اکرم فرمود که من دوازده جانشین دارم که در علم و عصمت مانند من هستند غیر از نبوت. بنابراین مسئله روشن می‌شود و این کلمهٔ «**وَ الَّذِينَ آمَنُوا**» که در آیهٔ شریفه می‌فرماید: «**إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّٰهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاٰةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكٰاةَ وَ هُمْ رٰاكِعُونَ**» که جمع آورده است، همهٔ دوازده نفر را

---

۱ - کافی جلد ۱ صفحه ۲۸۹.

اجمالاً تعیین کرده ولی تفصیلش و اسامی‌شان روایات زیادی در کتب اهل سنّت و کتب شیعه، نقل شده است. کتابی است به نام منتخب الاثر، انتخاب شده از آثار و روایات که مرحوم آیه اللّه بروجردی طرحش را داده و شاگرد ایشان آیه اللّه صافی تنظیمش کرده، بسیار کار خوبی است. از اینجا شروع کرده فهرست وار شروع کرده که پیامبر اکرم فرمود: «**ائمة من بعدی اثنا عشر**»[1] خلفای من بعد از من دوازده نفرند دستهٔ دوم روایات این است که «**کلهم من قریش**» همهٔ آنها از قریش هستند، دستهٔ سوم می‌گوید: «**کلهم من بنی‌هاشم** همهٔ آنها از بنی‌هاشم هستند، دستهٔ چهارم روایات می‌گوید: «**اولهم علی بن ابیطالب و آخرهم مهدی** » و دستهٔ ششم روایات یک یک ائمه اطهار را اسم می‌برد تا می‌رسد به آخر آنها «**اولهم علی بن ابیطالب ثم الحسن ثم الحسین ثم علی بن الحسین ثم محمد بن علی الباقر** » که به جابر می‌فرماید تو او را خواهی دید و می‌فرماید: «**و اقرأ منی السلام**» سلام من را به او برسان و بعد یک یک از ائمه اطهار را اسم می‌برد، توضیحات خیلی واضحی در آن روایات داده است که شاید حدود دو هزار روایت باشد و آن چنان مطلب را روشن کرده که جای حرف نیست.

---

۱ - عیون اخبار الرضا جلد ۱ صفحه ۳۲۲ و اثبات الهداة جلد۲ صفحه ۱۰۱.

«جلسهٔ پانزدهم»

«امامت
شرایط ولایت خاص الخاص»

«امامت - شرایط ولایت خاص الخاص»

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّٰهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّـذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلٰاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكٰاةَ وَ هُمْ رٰاكِعُونَ»[1]

«اقسام ولایت»

بطور کلی ولایت بر سه بخش تقسیم می‌شود: ولایت عام، ولایت خاص، ولایت خاص الخاص.

«ولایت عام»

ولایت عام این است که هر مومنی بر مؤمن دیگر ولایت دارد که خدای تعالی در آیه شریفه می‌فرماید: «**وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِنٰاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيٰاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ**»[2] و یا پدر به فرزندانش تا به حدّ بلوغ نرسیده‌اند ولایت دارد این را ولایت عام می‌گویند، یک ولایتِ مختصری است در مسائل مخصوصی، همه هم دارند، هر پدری به فرزندش، هر مومنی به مؤمن دیگر. خلاصه پیامبر اکرم فرمود: «**کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیّته**».[3]

---

۱ - سوره مبارکه مائده آیه ۵۵.

۲ - سوره مبارکه توبه آیه ۷۱.

۳ - بحارالانوار جلد ۷۲ صفحه ۳۸.

«ولایت خاص»

یک ولایتِ خاص است که فقیه با آن شرایطی که دربارهٔ آن گفته شده: «**من کان من الفقهاء صائناً لنفسه، حافظاً لدینه، مخالفاً لهواه، مطیعاً لامر مولاه**» فقیهی که مراحل تزکیه نفس را گذرانده باشد و پاک باشد، مخالف خواسته‌های دلش باشد، خودنگهدار باشد در مقابل کارهایی که نباید بکند، حافظ دین باشد نه این که خودش صدمه به دین بزند، مطیع امر الهی باشد، این گونه فقیهی ولایت خاص دارد،[1] به مناسبت این که افراد خاصی این ولایت را پیدا می‌کنند از این جهت ولایت خاص به آن می‌گویند.

«ولایت خاص الخاص»

ولایت خاص الخاص مال چهارده معصوم و یا مربوط به ائمه اطهار است، زیرا آنها همان ولایتی را که خدای تعالی بر خلق دارد، یعنی همان ولایت تکوینی و تشریعی را دارند.

«شرایط ولایت خاص الخاص»

بحثمان دربارهٔ ولایت خاص الخاص است، آن ولایتی که با یک شرایطی متوجه انسان می‌شود. شرط اول این ولایت، عصمت از جهل است، یعنی هر چیزی که باید بدانند آن عده از افراد می‌دانند، چون انسان وقتی که می‌خواهد یک ولایت کلی پید ابکند باید حتماً مصالح و مفاسد هر چیزی را متوجه باشد. مثلاً نمی‌شود امام عصر

---

۱ – تفسیر امام عسکری صفحه ۳۰۰ و بحارالانوار جلد ۲ صفحه ۸۸.

ظاهر بشوند و بخواهند دنیا را پُر از عدل و داد بکنند و خیلی مسائل برایشان نامعلوم باشد. در روایات هست که اگر یک حاکمی در یک مملکتی حکومت کند در اثر جهل و یا در اثر سستی او یک پلی در اقصی نقاط آن مملکت خراب باشد و پای بزی در آن پل فرو برود و بشکند این حاکم مسئول است، حالا در کرهٔ زمین با شش میلیارد جمعیت، هفت میلیارد جمعیت با همهٔ مسائلی که دارند اگر به یک نفری از اینها بی‌عدالتی و ظلم و یا بی‌توجهی بشود طبعاً آن زمامدار مسئول خواهد بود، زمامداری که می‌خواهد تمام کرهٔ زمین را تحت حاکمیّت خودش در بیاورد، همهٔ مردم باید در کنار قوانین و دستورات و احاطهٔ علمی او زیر سایهٔ عدالت حرکت کنند. این چنین شخصی نمی‌شود ولو به نقطهٔ کوچکی از کرهٔ زمین، جاهل باشد چون وقتی حضرت بقیه اللّه تشریف بیاورند در مکه یا کوفه نشسته‌اند و حکومت می‌کنند در آن اقصی نقاط مثلاً آمریکا، کانادا ممکن است ظلمی به شخصی بشود و در تمام جاها ممکن است همین ظلم‌ها بشود مثل الان در گوشه و کنار همین مملکت ممکن است بعضی از مدیران، بعضی از کارمندان، بعضی از افراد دولت رشوه بگیرند، ظلم‌هایی به افراد بکنند و زمامدار مملکت اطلاع نداشته باشد این زمامدار عذر دارد می‌گوید من نمی‌دانستم، اطلاع نداشتم که یک چنین ظلمی به یک فردی شد این معذور است پیش خدا،امّا خدای تعالی وقتی که خودش یک حاکمی را در کرهٔ زمین می‌خواهد مستقر بکند، می‌خواهد عدالت را برقرار کند و می‌خواهد «**یملاء الارض قسطاً و عدلاً**» را پیاده کند نمی‌شود که مثلاً ایشان جاهل باشد و نداند که به چه کسی ظلم می‌شود و در حق چه کسی عدالت انجام می‌شود. پس ببینید که بدیهی و واضح است که امام معصومی که کرهٔ زمین را می‌خواهد به اصطلاح بگرداند و پر از عدل و داد کند باید حتماً معصوم از جهل باشد یعنی هیچ چیزی برایش نامعلوم نباشد، همه چیز برایش معلوم باشد.

ما در انقلاب‌ها دیدیم، افرادی هستند اینها دلشان از این انقلاب پُر از کینه است، اما انقلابی است که فراگیر شده، حاکم شده، می‌آیند اظهار محبت می‌کنند، خودشان را انقلابی نشان می‌دهند حتی پست و مقامی هم می‌گیرند و به اصطلاح ما، نفوذی می‌شوند و ممکن است که کار را خراب کنند، حال آن امام معصومی که می‌خواهد بر کرهٔ زمین حکومت کند اگر از دل اینها اطلاع نداشته باشد طبعاً سرش زیاد کلاه می‌رود، همین جوری که سر همین انقلاب خودمان کلاه رفت، افرادی پیدا شدند در جمهوری اسلامی که هفتاد و چند نفر از مسئولین ما را یکجا کشتند و یا مثلاً دفتر ریاست جمهوری را منفجر کرده و مرحوم آقای رجایی و باهنر را کشتند.

خوب ببینید اینها را ما اطلاع نداشتیم که این شخصی که بمب گذاشته و از نزدیکان خودش را معرفی کرده در دلش چه می‌گذرد این قدر بی‌انصاف است که هفتاد و دو نفر را یکجا می‌کشد و فرار می‌کند. آن کسی که می‌خواهد تمام کرهٔ زمین را تحت عدالت بیاورد باید از دلهای مردم هم اطلاع داشته باشد این آقایی که آمده در مقابل انسان ایستاده اظهار محبت می‌کند، خودش را انقلابی نشان می‌دهد، خودش را یک مؤمن واقعی نشان می‌دهد آیا واقعا انقلابی و مؤمن است یا نه؟

پس ببینید ما قدم به قدم داریم به شرایط یک رهبر کرهٔ زمین که می‌خواهد عدالت را پیاده کند می‌رسیم. اول این که باید به حالات مردم در سراسر کرهٔ زمین کاملا اطلاع داشته باشد، دوم از امور مردم اطلاع داشته باشد، سوم افرادی هستند الان پاک‌اند، الان بسیار خوبند،امّا ممکن است در آینده کار را خراب کنند؛ یعنی فکرشان عوض بشود، وضع‌شان عوض بشود، یعنی ممکن است امروز مؤمن است و مثل بلعم باعورا که همین طور بود مؤمن بود، با خدا بود، متدین بود و خیلی افراد این طوری بودند، آدم‌های خوبی بودند، آن کسی که می‌خواهد یک انقلابی مثل انقلاب حضرت

ولی‌عصر برپا کند آن شخص باید از آینده حالات افراد هم اطلاع داشته باشد، پس سوم از آینده حالات مردم هم باید اطلاع داشته باشد. ببینید معنای واقعی این سه شرط این است که معصوم از جهل باشد مطلقاً، چون مهم‌ترین چیزها همین سه چیز است، که در کجا، در فلان قریه، در فلان ده، فرض کنید فلان کدخدا یا شورا یا مثلاً بخشدار یا شهردار به مردم ظلم می‌کند، این را باید بداند، باید از قلوب مردم همین الان اطلاع داشته باشد، باید از آینده مردم هم اطلاع داشته باشد، هر یک از اینها را اطلاع نداشته باشد سرش کلاه می‌رود.

«لزوم وجود رهبر معصوم در همهٔ ادیان»

در ضمن ائمه اطهار به ما وعده کرده‌اند، البتّه همهٔ ادیان هم گفته‌اند در آخر الزمان دنیا تحت فرمان حکومت یک فرد این چنینی واقع می‌شود پس باید یک فرد این چنینی باشد، معصوم از جهل باشد، معصوم از گناه و اشتباه باشد، باید خودپرست و خودخواه نباشد که همهٔ منافع را برای خودش بخواهد و برای خودش جمع بکند روی این حساب باید امام، معصوم از جهل باشد.

«همهٔ ائمه اطهار معصوم از جهل بودند»

این که ما می‌گوییم معصوم از جهل، یک حرف تازه‌ای نیست ولو این که نگفته‌اند، علماء در گذشته بیان نکرده‌اند و بعضی می‌گویند این از کلمات توست ولی نه، این یک مطلب عقلی است، اگر امام معصوم می‌خواهد حاکم بر مردم باشد باید اینها را بداند، حضرت علی بن ابیطالب هم می‌دانست، ولی با آن مردمی که اهل دغلی بودند، اکثریت اینها آن طور بودند که حضرت علی به همان اصحابشان می‌فرمودند: «یا

اشباه الرجال»[1] ای شبیه مردها، یعنی شما مرد نیستید، شما عاطفه ندارید، شما کسانی هستید که به عهدتان وفا نمی‌کنید، پس از دل آنها اطلاع داشت که به آنها می‌فرمود: «**یا اشباه الرجال**» از آینده‌شان اطلاع داشت که اینها جزو خوارج می‌شوند و چه بلاهایی سر حضرت علی بن ابیطالب و مسلمانها می‌آورند که آنها را لعنت می‌کرد، از همهٔ اینها اطلاع داشت ولی مردم اطلاع نداشتند، ائمه اطهار یک یکشان اطلاع داشتند، هر سه مسئله را یعنی از آیندهٔ مردم، از الان مردم، از بی‌عدالتی‌هایی که در گوشه و کنار ممکن بود در حکومت اسلامی واقع بشود از همهٔ اینها اطلاع داشتند و باید یک کسی که این چنین اطلاعی داشته و دارد، حاکم بر سر مردم باشد. معنی عصمت از جهل همین است ما اسمش را نمی‌دانستیم‌عملا هر کجا که هستیم وقتی به پیامبر اکرم سلام می‌کنیم باید حضرت آنجا وجود داشته باشد، بشنود تا بگوییم «**السلام علیک ایها النبی و رحمة اللّه و برکاته**» زیرا خطاب است، سلام بر تو ای پیامبر اکرم ، «**السلام علیک یا داعی اللّه و ربانیّ آیاته**». پس بنابراین در این آیهٔ شریفه که می‌فرماید خدا ولیّ شماست، کاملا می‌بینیم که خدا همهٔ این سه صفت را دارد یعنی هم از آینده اطلاع دارد، هم از قلوب مردم اطلاع دارد، هم این که از هر جای عالم اطلاع دارد که می‌فرماید: «**وَ یَعْلَمُ ما فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ ما تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلاّٰ یَعْلَمُها وَ لاٰ حَبَّةٍ فِي ظُلُمٰاتِ الْأَرْضِ وَ لاٰ رَطْبٍ وَ لاٰ یٰابِسٍ إِلاّٰ فِي کِتٰابٍ مُبِینٍ**»[2] این مال خدا، پیامبر اکرم هم گفتیم که از همه چیز به عنوان معلوماتی که خدا به او داده اطلاع دارد. در دعای ندبه می‌خوانیم: «**و اودعته علم ما کان و ما یکون الی انقضاء خلقک**» و دربارهٔ ائمه اطهار هم که گفتیم امام مبین آن کسی است که همه چیز را می‌بیند، به همهٔ خوبی‌ها

---

۱ – غارات جلد ۲ صفحه ۴۷۷ و بحارالانوار جلد ۳۴ صفحه ۶۵ و ۸۱.

۲ – سوره مبارکه انعام آیه ۵۹.

مردم را هدایت می‌کند و از قلوب مردم هم اطلاع دارد. پس بنابراین یکی از شرایط مهم آن مومنینی که «**یُقِیمُونَ الصَّلاٰةَ وَ یُؤْتُونَ الزَّکٰاةَ وَ هُمْ رٰاکِعُونَ**»[1] این است که معصوم از جهل باشند و همه چیز را بدانند و این دوازده امام ما یک یک‌شان با تعیین خدا و پیامبر اکرم این طورند پس معنی امام این نیست که سایه نداشته باشد یا اگر در تاریکی نشسته بود نورانی باشد، تنها اینها نیست. امام عالِم به ماسوی اللّه است.

«رابطهٔ علم خدا با علم امام »

ببینید خدا عالِم به همه چیز است و جزو اعتقادات ماست، اگر بگوییم چیزی در عالم ممکن است باشد که خدا به آن علم نداشته باشد کافریم، نجس‌ایم، پس در آنجا بحثی نداریم کسی که خدا را شناخت و قبول داشت این را باید حتماً قبول داشته باشد. خدای تعالی علمش را تنزل می‌دهد، خوب دقت کنید، همان بحث نزول قرآن است. اگر بحث نزول قرآن را خوب بلد شده باشید اینها را خوب بلدید، خدای تعالی علمش را تنزل می‌دهد و در غالب ممکن، عکسی از علمش را قرار می‌دهد، به همین سادگی که من می‌گویم یاد بگیرید، نه به آن چه که فلاسفه گفتند و خودشان هم درست متوجه نشدند) یک مثال می‌زنم خوب دقت کنید، فرض کنید شما روبروی آینه ایستاده‌اید و عکس‌تان داخل آن افتاده، تمام خصوصیات شما را این عکس نشان می‌دهد، حتی اگر مگسی روی پیشانیتان راه برود آنجا هست،امّا آن ناپایدار است و شما که اینجا ایستاده‌اید پایدار، به مجرد این که شیشه شکست و یا شما رویتان را از آن گرداندید آن عکس دیگر نیست. پیامبر اکرم و ائمه اطهار و همهٔ موجودات عالم به مجرد

---

۱ – سوره مبارکه مائده آیه ۵۵.

این که خدای تعالی اراده‌اش را از روی اینها بردارد، نیستند، یعنی اراده بکند که نباشند، نیستند و علم اینها هم همین طور است. یعنی به مجردی که خدا بخواهد پیامبر اکرم جاهل محض باشد جاهل محض می‌شود و بخواهد علم همهٔ چیزها را داشته باشد علم همهٔ چیزها را دارد و هیچ هم منافاتی ندارد که همهٔ علم الهی به صورت معلوم، خوب دقت کنید، به صورت معلوم در قلب پیامبر اکرم باشد. حالا همهٔ علم الهی که من عرض می‌کنم علم به مخلوقات منظور است، که خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «**وَ ما تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلاّٰ يَعْلَمُهٰا وَ لاٰ حَبَّةٍ فِي ظُلُمٰاتِ الْأَرْضِ وَ لاٰ رَطْبٍ وَ لاٰ يٰابِسٍ إِلاّٰ فِي كِتٰابٍ مُبِينٍ**»[1] کتاب مبین هم منظور قلب مقدّس پیامبر اکرم ممکن است باشد، ممکن است آن کتابی باشد که در نزد حضرت علی بن ابیطالب بوده و حالا در نزد امام زمان است و یا کتاب مبین هر چه که می‌خواهد باشد بالأخره در یک چیز دیگری غیر از علم پروردگار هست. خیلی هم ساده بیان می‌کند.

«طریقهٔ انتقال علم پیامبر اکرم به سایر ائمه اطهار »

آن وقت این علم، نه این که منتقل بشود از پیامبر اکرم به حضرت علی بن ابیطالب که علی قبلش نداشته باشد و وقتی که پیامبر اکرم وفات کرد پیدا کرده باشد این هم غلط است. در همان لحظه‌ای که خدا به او داد در رتبهٔ بعد به حضرت علی بن ابیطالب داده، عیناً مثل این که فرض کنید شما چهارده شمع اینجا گذاشته‌اید، یک شمع را یکی می‌آید روشن می‌کند و بقیه را هم در اسرع وقت از آن روشن می‌کند بطوری که نه از آن شمع اولی، آن آتش کم می‌شود، نه آن شمع آخری آتشش کمتر از آن شمع اولی است، همه روشن، همه دارای همان معلوماتی که خدا به

---

۱ – سوره مبارکه انعام آیه ۵۹.

آنها داده. شما دوازده تا، چهارده تا آینه بگذارید و خودتان وسط بایستید همهٔ این آینه‌ها سیمای شما را نشان می‌دهد، اصل بدن شماست و آنها همه فرعند و از بین رفتنی هستند ولی اگر شما از بین نروید آنها از بین نمی‌روند، بقائشان به بقای شماست.

«ائمه اطهار واسطهٔ بین خدا و خلقتند»

آنچه که پیامبر اکرم و ائمه اطهار می‌دانند، باید بدانند زیرا اگر ندانند کرهٔ زمین را نمی‌توانند نگه بدارند و اگر ائمه اطهار نباشند «**لساخت الارض بأهلها**»[1] حالا می‌گویید چرا خدا خودش نگه نمی‌دارد؟ خدای تعالی سنخیتی با مخلوقش با کل مخلوقش ندارد، یک سنخیتی باید باشد، ببینید یک مثال می‌زنم آب و آتش با هم هیچ سنخیت ندارند، حالا ما می‌خواهیم آب را گرم کنیم، یعنی از حرارت آتش وارد کنیم به آب، لذا یک چیزی که دو طرفی باشد، از یک طرف آتش را بتواند تحمل کند، از یک طرف هم آب را بتواند تحمل کند آن وسط می‌گذاریم، باید هم باشد، شما نمی‌توانید بگویید نباشد، باید باشد. او حرارت را می‌گیرد منتقل می‌کند به آب، بین علم خدا و مخلوق خیلی بالاتر از آب و آتش فاصله است، نمی‌خواهم توهین به خدای تعالی بکنم و تشبیه به آتش بکنم، حالا یک تشبیه است. خیلی فاصله دارد اینجا خود خدا باید یک موجودی خلق کند که یک بُعدش خدا باشد، یک بُعدش بشر باشد در تمام زمانها هم باید باشد لذا اول چیزی که خدا خلق کرده این واسطه‌ها بوده، بلاتشبیه این دیگ‌ها بوده تا بتواند از نور الهی، از اراده الهی، از خلقت الهی از رزاقیت الهی به بشر استفاده برساند. خدای تعالی یک موجودی را خلق کرده که یک بُعدش صد در صد مخلوق است، ولی یک بُعدش با خدا تناسب دارد، تمام صفات الهی در وجود او

---

۱ – بحارالانوار جلد ۲۱ صفحه ۳۲۴ و اسرار آل محمد صصص صفحه ۳۹۴.

هست، تمام خصوصیات و قدرت الهی در او هست، یک بُعدش این طوری است، یک بُعدش هم صریح قرآن است، خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «**قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ**»[1] می‌خواهد همین را بگوید«**بَشَرٌ مِثْلُكُمْ**» یعنی با این بُعد، با این طرف توافق دارد، با این طرف یکی است، «**مِثْلُكُمْ**»، و یک بُعدش هم « **يُوحىٰ إِلَيَّ**»[2]، مثلاً با همان تشبیه که عرض کردیم مثل این است که حرارت را می‌پذیرد و تحویل می‌دهد، «**بیمنه رزق الوری و بوجوده ثبتت الارض و السماء**»« **و بکم فتح اللّه و بکم یختم و بکم ینزل الغیث و بکم یمسک السماء ان تقع علی الارض**»[3] در تمام زمان‌ها هم باید باشد اگر یک وقتی قطع شد، این که می‌گویم: «**لساخت الارض**» معنایش همین است، اگر یک وقتی قطع شد این واسطه، این دو موجود که تشبیه کردیم به آب و آتش، با هم نمی‌توانند باشند، یا آب آتش را خاموش می‌کند یا آتش آب را تبخیر می‌کند و از بین می‌برد، نمی‌توانند با هم بلاواسطه باشند، البتّه در خصوص پروردگار این استثناء است که خدا می‌تواند، قدرت دارد، می‌تواند با حرارت مثلاً با آن عطوفتش بطور مستقیم همان کاری که با پیامبر اکرم کرده با همهٔ مردم انجام بدهد، یعنی آن بُعد «**إِنْ هُوَ إِلاَّ وَحْيٌ يُوحىٰ**»[4] را در تمام موجودات حتی حیوانات انجام بدهدامّا نمی‌شود، خوب دقت کنید؟ همانطوری که آتش اگر می‌خواهد آب را گرم کند باید حتماً آب وارد یک فلزی بشود و غیر از این کار برخلاف خواستهٔ پروردگار است، در دنیا هم که خدا ما را آورده برای امتحان، اگر بنا بشود که همهٔ بدی‌ها و خوبی‌ها را به ما وحی بکند و ما مجبور به انجام خوبی‌ها باشیم، چون در وحی گفتیم که انسان یک قاطعیتی پیدا می‌کند، یعنی

---

۱ – سوره مبارکه کهف آیه ۱۱۰.

۲ – سوره مبارکه کهف آیه ۱۱۰.

۳ – زاد المعاد صفحه ۴۲۳.

۴ – سوره مبارکه نجم آیه ۴.

قطعی می‌شود برایش که این کار از جانب خداست و مجبور هم است که انجام بدهد یا مجبور معرفتی، یا مجبور عرفانی، آن وقت امتحانی برایش باقی نمی‌ماند، یعنی ما اختیار نداریم، در این صورت همانطوری که پیامبر اکرم معصوم بود ما هم معصوم می‌شویم، همانطوری که او معصوم از خطا و اشتباه و از همه چیز بود ما هم معصوم از خطا و اشتباه می‌شویم. نمی‌شود انسان مستقیم با خدا رابطهٔ آن چنانی که «**إِنْ هُوَ إِلاَّ وَحْيٌ يُوحىٰ**» داشته باشد و در عین حال گناه بکند، گناه نمی‌کند، اشتباه نمی‌کند، یعنی حتی معصوم از جهل هم می‌شود، خوب بنابراین همهٔ اوضاع بهم می‌ریزد، خدا می‌تواند این کار را بکندنمی‌کند چون «**ابا اللّه ان یجری الامور الا باسبابها**»[1] خدای تعالی ابا کرده، ابای واقعی هم کرده که کارها را بدون واسطه انجام دهد نه این که حالا مثلاً من گاهی ابا می‌کنم یک حرفی به شما بزنم و نمی‌توانم بزنم ابای من یک ابای باصطلاح حقیقی است، یک ابایی است که باید من این ابا را بکنم، این نخواستن را انجام بدهم تا این که مردم بتوانند امتحانشان را خوب بدهند، اختیارشان برایشان محفوظ باشد و همه چیز برایشان محفوظ باشد. نمی‌دانم خوب مسئله روشن شد یا نه، اگر روشن شده باشد متوجه می‌شوید که در تمام زمانها، از آن لحظه‌ای که خدا خلقت را آغاز کرد تا روزی که «**الی انقضاء خلقک**» که اگر انقضائی داشته باشد خلق باید حتماً یک واسطه‌ای باشد با این دلیل علمی و عقلی که خدا به آن واسطه همه چیز را بدهد، آن واسطه هم استعداد پذیرش آنچه که خدا می‌گوید، آنچه که خدا می‌خواهد را داشته باشد. پس در تمام زمانها امام لازم است و تنها و تنها مذهب شیعه است که این معنای عقلی را، این حقیقت را، این واقعیت را ترسیم کرده و اعتقاد دارد.

---

۱ – بصائر الدرجات جلد۱ صفحه ۶ و بحارالانوار جلد۲ صفحه ۹۰.

«لزوم‌وجود امام بعد از پیامبر اکرم »

باز مطلب امروز را تکرار می‌کنم، ببینید خدای تعالی عالِم به ماسوی اللّه است به همه چیز، یعنی علمش عین ذاتش است، علمش حقیقی است و باید این علم در اختیار مردم قرار بگیرد، چکار کند؟ انسان ذات خدا راکه نمی‌تواند در اختیار بگیرد و در قلب خودش قرار بدهد، زیرا حلول می‌شود و خدا این کار را نمی‌کند و اصلاً محال است این کار انجام بشود، پس او باصطلاح در یک آینه‌ای مثل یک کسی که در یک آینه‌ای منعکس بشود، در قلب پیامبر اکرم آن علم را به صورت معلومات قرار می‌دهد لذا آن معلومات است، آن عکس است، آن سایه است، آن چیزی که باصطلاح غیر از ذات مقدّس پروردگار است، شبه او هست، وارد می‌شود در قلب پیامبر اکرم و ایشان عالِم به ما سوی اللّه می‌شود و چون عالِم به ماسوی اللّه است از یک بُعد هم بشر است با بشر هم صحبت می‌شود و از علم الهی به او می‌رساند و این مسئله باید در تمام زمانها باشد، نمی‌شود بگوییم پیامبر اکرم رفت و دیگر تمام شد، اگر تمام شود باید بشر هم تمام بشود، زیرا «**لولا الحجة لساخت الارض**»[1] اگر حجت نباشد دنیا اصلاً بهم می‌ریزد، یعنی همه چیز محو می‌شود، نابود می‌شود اگر خدای تعالی بخواهد دنیا را به حال خودش بگذارد. لذا بعد از پیامبر اکرم حضرت علی بن ابیطالب و بعد از حضرت علی امام حسن بودند، تاریخ در اختیارتان است، گفتار مردم زمانهای گذشته در اختیارتان است، آیات قرآن در اختیارتان است، شما تحقیق کنید در آیات قرآن، در سخنان پیامبر اکرم ، ائمه اطهار ببینید کسی بهتر از حضرت علی ممکن است وجود داشته باشد که این جوری باشد وحی‌ای که از جانب

---

۱ - بحارالانوار جلد ۲۱ صفحه ۳۲۴.

خداست و بر پیامبر اکرم نازل شده را واسطه بشود و به مردم برساند؟ همه خوبیها را به مردم برساند؟ همهٔ حقایق را به مردم برساند؟ رزق مردم را از جانب خدا بگیرد و به مردم برساند، خلقت را برساند، کسی را پیدا می‌کنید؟ در زمان امام مجتبی همین طور، در زمان حضرت سیدالشهداء همین طور، همین جور می‌آید تا این زمان که وجود مقدّس حضرت بقیه اللّه هست.

«واسطه‌های همیشگی بین خدا و خلق»

می‌خواهم بگویم در اعتقادات شیعه این مسئله هست، یعنی واسطه‌ای را بین خدا و خلق همیشه ما معتقدیم و این که یک عده‌ای از متصوفه هستند که می‌گویند: ائمه اطهار آمدند ما را هدایت کنند و به حقیقت برسانند و وقتی که ما را به حقیقت رساندند دیگر ما به آنها کاری نداریم، این از حرفهای بسیار غلط است. با این بیانی که عرض کردم، ما ائمه اطهار را دائما می‌خواهیم، همیشه ما مخلوقیم و خدای تعالی خالق، همیشه ما موجود موقت‌ایم و خدای تعالی لم یزلی و دائمی بوده و خواهد بود و اگر ما بخواهیم از خدا استفاده بکنیم همیشه باید این واسطه باشد، دنیا یا آخرت فرقی نمی‌کند، با بهشت با همه جا، ائمه اطهار و پیامبر اکرم تنها برای هدایت تشریعی ما نیامده‌اند، برای همه چیز هستند، چرا وقتی که می‌گویید«**بیمنه رزق الوری**» تنها رزق معنوی منظورتان نیست، رزق مادی هم همینطور است، چرا آنها را رازق می‌گویید و خدای تعالی را بالاتر از همه می‌دانید؟ چرا اصلاً احسن الخالقین به خدا می‌گویید؟ بهترین خالق، معلوم است یک خالق دیگر هم هست که او بهتر است، او اصل است و این واسطه‌ها فرع‌اند ولی خالقند، رب الارباب چرا می‌گوییم؟ خدای تعالی رب اصلی است و اینها ربّ واسطه‌ای هستند و همین طور تمام صفات فعل

پروردگار این طوری است. در روایت داریم اول کسی که قدم روی کرهٔ زمین گذاشت، این کرهٔ زمین چون محدودهٔ فکر و دیدِ ما هست، به ما همین جا را گفتند، اول کسی که پا روی کرهٔ زمین گذاشت حجت بود و آخر کسی هم که پا از روی زمین بردارد حجت خواهد بود. حجت معنایش همین است که واسطهٔ بین خدا و خلق است، رابط بین خدا و خلق، نه رابط در این که شکم‌مان را پُر کنیم، گرسنه‌مان است مثلاً بگوییم یا اباعبداللّه من را سیر کن، تشنه‌مان است بگوییم یا اباعبداللّه ما را سیراب کن، این مربوط به آخورمان است، مربوط به مرکب زیر پایمان است، مربوط به لباسمان است اینها را هم انجام می‌دهندامّا آنچه که مربوط به روح‌مان است مهم است، این آینه‌ها آمده‌اند تا واسطه شوند جمال پروردگار در دل ما، در قلب ما، در روح ما، منعکس بشود، تا صفات الهی در ما منعکس شود، آن صفاتی که انسان را انسان می‌کند، آن صفات فعلی که انسان را به حقیقت می‌رساند. لذا ما دربارهٔ پیامبر اکرم و ائمه اطهار و حضرت زهرا معتقدیم که اینها واسطه‌های خدا هستند. آنچه خدای تعالی برای مخلوقش می‌خواهد و باید مخلوقش داشته باشند تا انسان بشوند، تا به کمال برسند و با همان مثالهایی که عرض کردم باید شما معتقد باشید و اگر اعتقاداتتان غیر از این است یا افراط است یا تفریط، افراطش این است که بگوییم اصلاً خدایی در کار نیست و همین‌ها هستند و می‌شویم علی اللهی، حسین اللهی و امثال اینها، این غلط است و تفریطش این است که مثل بعضی از وهابی‌هایی که هم در بین شیعه و هم در بین اهل‌سنّت هستند بگوییم اینها عالِمی بودند، دانشمندی بودند، مسائل و احکام دین را بلد بودند، همانطوری که یک فقیه بلد است، اینها غلط است با این بحثی که عرض شد، این ولایت خاص الخاص است که ائمه اطهار و چهارده معصوم دارند.

«مشروح ولایت خاص»

اما ولایت خاص، یک مقداری در هفتهٔ گذشته عرض کردم ولی مثل این که بعضی‌ها دوست ندارند بعضی از بزرگان در رأس کارشان باشند، یا مثلاً یک ناهنجاری‌هایی در وضع مملکت دیدند و یک ناراحتی‌هایی مشاهده کردند و همه چیز را به آن قیاس می‌کنند، این را بدانید حضرت علی بن ابیطالب فرمود: «**لابد للناس من امیر**»[1] حتماً مردم مجبورند یک امیری داشته باشند، فرماندهی داشته باشند، چرا؟ برای انسجامشان، برای این که باید همه‌شان از یک قانون پیروی کرده و با یک برنامه زندگی کنند، این خواستهٔ حضرت علی بن ابیطالب است، خواستهٔ حضرت علی هم خواستهٔ خداست، حرفی هم در آن نیست، روایات زیادی هم در همین خصوص داریم و البتّه در گذشته‌ها برنامه نامنظم بود، یعنی یک شاه خودش را تحمیل می‌کرد به مردم، همین جور که در ممالک دیگر تحمیل می‌کند، اگر باصطلاح با رأی مردم بوده مردم را پول می‌دادند، اظهار محبت به آنها می‌کردند، مسائلی بوجود می‌آوردند و به یک مرد فاسق و فاجری رأی می‌دادند تا او امیر آنها باشد، در گذشته خیلی از سلاطین بودند، رؤسای جمهور بودند که با قلدری مردم را مجبور کردند که باید ما بر شما فرمانده باشیم، کودتا کردند و امثال اینها و چون این طوری بوده این را بدانید مراجع تقلید مرتباً بر قدرتشان می‌افزودند، یعنی اگر مثلاً ده تا مرجع، بیست تا مرجع در قم و در شهرهای دیگر بود منجسم می‌کردند، یعنی مراجعی که کمتر مقلد داشتند حذف می‌شدند یک مرجع اعلایی پیدا می‌شد این به خاطر این بود که در مقابل شاه بتواند بایستد. من یادم هست خدا رحمت کند مرحوم آقای بروجردی را، یک

---

۱ – غارات جلد۲ صفحه ۹۲۴ و نهج البلاغه صفحه ۸۲ و بحارالانوار جلد۳۳ صفحه ۳۵۸.

وقتی آمدند گفتند که تمام ممالک اطراف ایران را تقسیم اراضی کردند، همه مالکین را از بین بردند، ایشان یک جمله به آن صدرالاشراف فرمودند که همهٔ ممالک اطراف هم جمهوری هستند، تمام شد، رفتند به شاه گفتند، شاه گفت جمعش کنید و تا ایشان زنده بود او دیگر این کارها را نکرد و کوشش می‌کردند اگر مثلاً یک مرجعی از دنیا رفت تمام مراجع با آن حظّ نفسی که داشتند در خود قم این جریان اتفاق افتاد بعد از مرحوم آقا سیّد ابوالحسن اصفهانی چهار تا مرجع بزرگ بودند به نام آیه اللّه حجت، آیه اللّه خوانساری، آیه اللّه صدر و آیه اللّه بروجردی، دیدند آیه اللّه بروجردی مقلدش بیشتر است، اینها خودشان را عقب کشیدند و مرجعیت را به آقای بروجردی دادند و همین طور زمانهای بعد هم بوده است،امّا در وقتی که مثل الان می‌توانند ولیّ فقیهی تعیین کنند و شاهی که بشود با او به عنوان دین مخالفت کرد نیست بلکه آن شخصی که در رأس است، چه مرحوم امام باشد چه الان باشد آن کسی که در رأس است، آن حقیقت مرجعیت است، حقیقت دین است، اینجا دیگر مرجعی بخواهند درست کنند که قوی باشد، هر وقت او خطا کرد با او درگیر بشوند، درست نیست. یک برنامهٔ بسیار صحیحی انجام شده که خیلی هم دقیق است حالا تا چه اندازه عمل می‌شود یا نمی‌شود من کار ندارم ولی اصل برنامه را من می‌گویم، برنامهٔ صحیحی انجام شده، قوانین در مجلس شورای اسلامی رأی گرفته می‌شود و ارجاع داده می‌شود به شورای نگهبان، آنجا چند تا مجتهد با چند نفر قانون‌شناس می‌نشینند آن را بررسی می‌کنند و بعد از آنجا تازه می‌روند پیش ولیّ فقیه، ببینید حسابی رسیدگی می‌شود، یعنی قانون این است، حالا عرض کردم نگویید فلان جا فلان طور شد، نه به ما مربوط نیست، این برنامه است، حالا با این وضع برمی گردد به مجلس شورای اسلامی، که افرادی هستند که شما تعین‌شان کردید، همهٔ شصت میلیون جمعیت ایران که نمی‌توانند بروند در

مجلسی بنشینند با هم شورا بکنند که ببینند این حکم آیا حکم الهی است یا حکم غیر الهی، نمی‌توانند این کار را بکنند، هر کدام، هر دسته‌ای، هر جمعیتی، یک نماینده‌ای تعیین کرده‌اند نماینده‌ای که مورد اعتمادشان است، نماینده‌ای که حرف آنها را بزند، نماینده‌ای که هر چه آنها می‌خواهند آنجا پیاده می‌کند، اینها را تعیین کردند آنجا می‌روند به نمایندگی از اینها حرف می‌زنند و قانون تصویب می‌کنند. قانون راهم آنها تنها تصویب نمی‌کنند می‌رود به آخرین نقطه‌ای که می‌رسد ولیّ فقیه است و ما باید یک چنین چیزی را تعیین بکنیم و یک چنین چیزی را تکرارش کنیم اگر خدای نکرده یکی از این نهادها، یکی از برنامه‌ها نادرست انجام شود ببینیم اول تقصیر خودمان بوده یا تقصیر آنها بوده، اگر تقصیر آنها بوده به آنها تذکر بدهیم، نمایندهٔ ما هستند، از ما که بالاتر نیستند ما نماینده‌شان کردیم و آنجا گذاشتیم. باید به آنها تذکر بدهیم آقا این راهت درست نیست، این حرکتت درست نیست، یا یکی‌شان یا همه‌شان. اگر یک وقتی حتی شورای نگهبان اشتباه کرد به آنها تذکر بدهیم، آنها را ما تعیین کردیم و بعد می‌رسد به ولیّ فقیه، ولیّ فقیه را ما تعیین کردیم، به ما خدای تعالی گفته ولیّ دین کسی باشد «**صائناً لنفسه حافظاً لدینه مخالفاً‌لهواه مطیعاً لامر مولاه**»[1] حالا خبرگان شما این شخص را تعیین کرده، اگر یک اشتباهی می‌کند شما باید آنجا دیگر اشتباه را نادیده بگیرید در مقابل آن همه ارزشی که ممکن است وجود داشته باشد. پس این ولایت که ولایت مطلقه هم هست در شرع، حالا من حرفها را که می‌زنم می‌دانم یک عده‌ای نق نق می‌زنند ولی دو دوتا چهارتا است و اگر کسی غیر از این را بگوید بداند تزکیه نفس که نکرده هیچی شاید از صراط مستقیم هم خارج باشد، غیر از این حرفی نیست، کار دیگری نمی‌شود کرد حتی آن که در خانه تنها و یا با یک دوست‌مان می‌نشینیم و یک

---

۱ – تفسیر امام عسکری صفحه ۳۰۰ و بحارالانوار جلد ۲ صفه ۸۸.

ایرادی به ولیّ فقیه می‌گیریم و تضعیفش می‌کنیم این کار بسیار غلط است و این را باید بدانید و به هیچ وجه، هیچ کس حقی ندارد که به ولیّ فقیه کوچکترین توهینی بکند، کوچکترین جسارتی بکند کاری که خلاصه او را تضیعف بکند چون تضعیف او مساوی با تضعیف دین و در هفتهٔ گذشته گفتم: «**هذا ما افتی به المفتی و کل ما افتی به المفتی**»[1] مفتی مبسوط الید واقعی بعد از انقلاب پیدا شده در مملکت ما،«**کلّ ما افتی به المفتی فهو حکم اللّه فی حق**» حکم خداست که ائمه اطهار رر فرموده‌اند: «**و من ردّ علیهم الراد علینا**»[2] کسی که حرف آنها را ردّ کند ائمه اطهار فرمودند ما را ردّ کرده امیدواریم ان‌شاءاللّه این ولایت را بپذیریم و این ولایت‌ها را در هر حال متوجه باشیم و کوچکترین بی‌محبتی نسبت به این ولایت‌ها نداشته باشیم چه ولایت مؤمن بر مؤمن باشد، چون ولایت مؤمن بر مؤمن گاهی این طوری است که مثلاً فرض بفرمایید من یک امر به معروفی و نهی از منکری شما را می‌کنم، شما ممکن است با دشمنی برخورد با من بکنید، بگویید چرا به من توهین کرد، چرا به من امر به معروف و نهی از منکر کرد و این ولایت مؤمن را بر خودتان قبول نکنید و لذا مشمول این آیه که خدای تعالی فرموده: «**وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِناتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِياءُ بَعْضٍ**»[3] نمی‌شوید بنابراین ولایت مؤمنین را به همان حدی که خدا تعیین کرده قبول کنید، ولایت ولیّ فقیه را به همان حدی که خدا تعیین کرده باید بپذیرید و ولایت ائمه اطهار را هم که خیال می‌کنیم می‌پذیریم که آن را کمتر از همه پذیرفتیم آن را هم ان‌شاءاللّه اهل ولایت بشویم و بپذیریم.

---

۱ – علل الشرایع صفحه ۱۹۲.

۲ – بحارالانوار جلد ۹۷ صفحه ۱۲۲ و جلد ۱۰۱ صفحه ۲۶۲.

۳ – سوره مبارکه توبه آیه ۷۱.

«جلسهٔ شانزدهم»

«امامت
لزوم جانشین برای امام »

«امامت - لزوم جانشین برای امام »

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّٰهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّـذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاٰةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكٰاةَ وَ هُمْ رٰاكِعُونَ»[1]

در هفته‌های گذشته دربارهٔ این مسئله که از اهمّ مسائل زندگی ما افراد بشر است مطالبی عرض شد و بیشتر از همه به این مطلب اشاره شد که ولیّ ما اول خدا است و بعد پیامبر اکرم و سپس ائمه اطهار که ولایت آنها ولایت خاص الخاص است و فرمانروایی آنها با کمال محبت است بدون آن که جهلی در کار باشد و آنها با عصمت کامل ولایت بر بشر دارند و بعد هم ولایت خاص را عرض کردم مربوط به فقهاء است با شرایطی که در روایات آمده که فرمودند: «**صائناً لنفسه، حافظاً لدینه، مخالفاً لهواه، مطیعاً لأمر مولاه**»[2] که همین مراحل سیر و سلوکی است که شما انشاءاللّه قدم بر خواهید داشت.

«عطف ولایت امام بر ولایت خدا»

در خصوص ولایتِ خاص الخاص مطلب زیاد است و معرفت امام از هر چیزی برای ما اهمیتش بیشتر است و لذا پروردگار متعال ولایت ائمه اطهار را در ردیف ولایت پیامبر اکرم و خدا قرار داده است و در قرآن فرموده: «**إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّٰهُ**

---

۱ - سوره مبارکه مائده آیه ۵۵.

۲ - تفسیر امام عسکری صفحه ۳۰۰ و بحارالانوار جلد ۲ صفحه ۸۸.

وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا» که قطعا منظور از کسانی که ایمان آورده‌اند دوازده امامند و لاغیر. گفتم به خاطر این که مسئلهٔ ولایت خیلی اهمیت دارد، خدای تعالی با کلمهٔ واو عطف، این مؤمنین را به پیامبر اکرم و خودش عطف فرموده و معنایش این است که هر مقدار و با هر کیفیتی که خدا بر بشر ولایت دارد پیامبر اکرم و این مؤمنین هم ولایت دارند. پس بنابراین این کلمهٔ «**وَ الَّذِينَ آمَنُوا**» حتی شامل سلمان هم نمی‌شود و تنها و تنها شامل حضرت علی بن ابیطالب و فاطمه زهرا و یازده فرزند آنها خواهد شد. چون ایمان این‌ها در ردیف ایمان پیامبر اکرم است.

«ایمان پیامبر اکرم »

ایمان این‌ها در ردیف آن کسی است که خدا می‌فرماید: «**آمَنَ الرَّسُولُ بِمٰا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ**» یعنی آنچه که بر پیامبر اکرم در شب قدر و یا در شب اول خلقت نازل شده به همهٔ آنها پیامبر اکرم ایمان دارد. شما نگویید این وصف فوق‌العاده‌ای نیست، ایمان به حقایق قرآن، ایمان به آنچه که خدا از علمش برای بشر فرستاده، ایمان به آنچه که بشر تا ابد که می‌خواهد در دنیا و در برزخ و قیامت و بهشت زندگی کند و هر راهنمایی برای سعادتش لازم است به همهٔ اینها پیامبر اکرم معتقد است و مثل روز همهٔ احکام و معارف برای ایشان روشن است، که امام صادق دربارهٔ پیامبر اکرم در دعای ندبه می‌فرماید: «**و اودعته علم ماکان و ما یکون الی انقضاء خلقک**» یعنی آن علم بی‌نهایتی که عین ذات مقدّس خدای تعالی بوده و به صورت معلومات در قلب پیامبر اکرم نازل شده و بعد به وسیلهٔ این نزولی که در قلب پیامبر اکرم از حقایق و معارف به وجود آمده در شب قدر، تمام ماسوی اللّه را تنظیم کرده و آن قرآن بعد از چندی و به صورت نازل شده اختیار ما قرار گرفته، این علم را خدای تعالی به

چهارده نفر عنایت کرده است و این ایمان را پیامبر اکرم به همهٔ حقایق و علم الهی دارد و ائمه اطهار هم دارند و فاطمه زهرا هم که «ام ابـیّها» است دارد، ایـنها همان مومنانی هستند که عطف شدند به پیامبر اکرم و خدای تعالی. این بزرگترین دلیل ما است بر این که خدای تعالی طبق روایاتی که سنی و شیعه نقل کرده‌اند دوازده جانشین به پیامبر اکرم عنایت کرده که در علم و عصمت مساوی با پیامبر اکرم هستند.

«اثبات عقلی جانشین برای پیامبر اکرم »

وامّا از نظر عقلی هم این مسئله مسلم است. زیرا شخصی که می‌خواهد از دنـیا برود و از نظر ظاهری کلی ثروت دارد و بسیار مایل است کارهای ناتمامش تمام شود و بسیار دوست دارد که هر چه او نکرده وصی‌اش و خلیفه‌اش بکند این چنین فردی تا قدرت دارد مخصوصاً پیامبر اکرم که قدرتش وصل به قدرت پروردگار است قطعا نمی‌گذارد که کارش ناتمام بماند یا وصی‌اش کسی بـاشد کـه در عـلم و عـصمت از خودش کمتر باشد چون اگر کمتر بود، قطعا کاری که آن حضرت شروع کرده بود ناتمام خواهد ماند. در جزیرة العرب عدهٔ محدودی به پیامبر اکرم ایمان آوردند و به عدهٔ محدودی توانست حقایق را بفهماند. لذا لازم است و هر کس غیر از این بگوید قطعا نادان است که بعد از پیامبر اکرم باید کسی جای او بنشیند؛ که لااقل با او مساوی باشد. مردم آن زمان که پیامبر اکرم با آنها روبرو بود مردم جاهلی بودند، عقل و درک و فهم نداشتند لذا آنها حامل فقه نمی‌شدند، مقداری از علم اسلام و معارف اسلام را ممکن بود یاد بگیرند و به قول مرحوم آیه اللّه العظمی بروجردی که خودم از ایشان شنیدم می‌فرمودند: «اصحاب و مسلمان‌های صدر اسلام روایات را از پیامبر اکرم و ائمه اطهار گرفتند مثل بقچه‌بندی (تعبیر خود ایشان بود) که ندانند در این بقچه

چی هست و به دیگران رساندند تا دیگران آن بقچه را باز کنند و ببینند در آن چیست، «**فرب حامل فقه الی من هو افقه**»[1]. مردم این زمان همه چیز را می‌فهمند و بلکه باز ما در مقابل مردم زمان ظهور چیزی نمی‌دانیم و آنها همه چیز را بهتر درک می‌کنند، این روایاتی که از پیامبر اکرم و این قرآنی که از آن حضرت به ما انتقال پیدا کرده باید یک شارح داشته باشد، یک مفسر داشته باشد، یک کسی که همهٔ حقایق را بداند و برای دیگران شرح بدهد. نمی‌شود که یک نفری جای پیامبر اکرم بنشیند که از پیامبر اکرم علمش کمتر، از پیامبر اکرم عصمتش کمتر و در مقابل پیامبر اکرم جاهل باشد، نمی‌شود معقول نیست. یک نفری آمده دین جهانی آورده که خاتم الانبیاء است پیامبری را ختم کرده، قطع کرده، حقایقی که تمام مردم دنیا باید از آن استفاده کنند و سعادتشان را در دنیا و آخرت تأمین کنند، آورده است، مدت زمانی که در مردم بوده بیست و سه سال بوده در ظرف بیست و سه سال با مردم جاهلی روبرو بوده است که وصیّ او حضرت علی بن ابیطالب وقتی که یک مقداری می‌خواهد درب علوم را به روی آن مردم باز کند و به آنها می‌گوید: از طُرق آسمانها از من سؤال کنید، از طُرق زمین سؤال کنید، «**سلونی قبل ان تفقدونی**»[2] قبل از این که من را دیگر نبینید سوالاتتان را بپرسید یک نفر به عنوان مسخره می‌گوید اگر راست می‌گویی سر و صورت من چند دانه مو دارد؟ که آن دانشمند فضاشناس می‌گوید ای کاش! امروز ما پای منبر حضرت علی بن ابیطالب می‌نشستیم و مشکلات فضایی‌مان را از او سؤال می‌کردیم. پیامبر اکرم با این مردم روبرو بوده است، مردمی که بعد از مدت‌ها در اسلام بودند غصهٔ رسوماتشان را می‌خوردند که ما رسم داشتیم دختر نگه نداریم، رسم داشتیم که اگر

---

۱ – کتاب سلیم جلد۲ صفحه ۶۵۴ و بحارالانوار جلد ۲ صفحه ۱۴۸ و ۱۶۱.

۲ – نهج البلاغه صفحه ۲۸۰ و بحارالانوار جلد ۱۰ صفحه ۱۲۸.

فرزندانمان زیاد شد آنها را معدومشان کنیم که خدای تعالی فرمود: «**وَ لاٰ تَقْتُلُوا أَوْلاٰدَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلاٰقٍ**»[1] برای فقر، بچه‌هایتان را نکشید و نهی‌شان کرد. پیامبر اکرم با یک چنین مردمی روبرو بود و نتوانست در ظرف بیست و سه سال حقایق را به این مردم بفهماند، زیرا بنای معجزه نبود، بنابراین از دو حال برای هیچ عاقلی خارج نیست؛ یا کار پیامبر اکرم باید ناتمام بماند و مثل جرجیس پیامبر که ما اصلاً از او و از احکامش و از دستوراتش اصلاً اطلاعی نداریم، بعد از هزار و چهارصد سال اطلاعی از اسلام نداشته باشیم و یا باید در رأس کار یک نفر، که من این جمله را نمی‌گویم که بهتر از خودش بلکه عرض می‌کنم لازم است که مثل خودش را بگذارند که یک کلمه نباشد، خود پیامبر اکرم بلد باشد و وصی او بلد نباشد؛ چون اگر این وصی بلد نبود، پیامبر اکرم که از دنیا رفت آن علومی که خدا می‌خواست به دست مردم برساند به آنها نمی‌رسید، انشاءاللّه همه شما فهمیدید که دو دو تا چهارتا است. یعنی از بین دو راه پیامبر اکرم حتماً می‌بایست یک راه را انتخاب کند، یا این که چیزی نگوید، یک مدتی آمده در دنیا زندگی کرده، یک عده دورش جمع شدند از دنیا رفته و تمام شده، حالا بقیه‌اش را خود مردم می‌دانند، همین طوری که اهل‌سنّت معتقدند و می‌خواهند دین را از بین ببرند اصلاً دینی نباشد، می‌خواهند یک نفر را تعیین کنند بروند یک جای محدودی، در سقیفه بنشینند شخصیت‌های درجه یک اصحاب که غیر از حضرت علی بن ابیطالب و آنهایی که با سیاست‌شان مخالف بودند آنجا جمع بشوند و رأی بدهند و مسئله خلافت را به هم تعارف کنند و بعد هم به همین روال بیاید جلو تا ابومسلم خراسانی پیدا شود و نسل بنی‌امیّه را و خلافت بنی‌امیّه را از بین ببرد و بعد هم خلافت بنی العباس شروع شود و خواجه نصیر الدین طوسی بیاید خلافت بنی العباس

---

۱ – سوره مبارکه اسراء آیه ۳۱.

را از بین ببرد و تحویل بدهد به شاههای زمان، که البتّه خواجه این کار را نکرد طبعاً تحویل داده شد به شاههای زمان که الان در دنیا اینها را مشاهده می‌کنیم و ما هم در بیست و پنج سال قبل مشاهده کردیم یک فردی که به هیچ وجه ضدّ هوای نفس کار نمی‌کند، به هیچ وجه تحت فرمان پروردگار نیست و این زندگی را پیدا کنیم و دین هم طبعاً تمام شده بود، یعنی اگر ائمه اطهار نبودند در همان زمان یزید، دین تمام شده بود، که می‌گفت: «**لعبت هاشم بملک فلا جاء خبر و لا وحی نزل**»[1].

«راهی که پیامبر اکرم برای جانشینش انتخاب کرد»

یک راه دیگر هم پیامبر اکرم دارد که ما معتقدیم همین راه را انتخاب کرد، ما معتقدیم که خدای تعالی برای حفظ دین همین راه را انتخاب کرد و آن راه این است؛ خدای تعالی‌ای که پیامبر اکرم را خلق کرده، همهٔ علوم را به او داده، دستش بسته نیست که یک نفر، دو نفر، ده نفر، دوازده نفر، دیگر هم خلق کند در همهٔ زمانها باشند، حافظ دین باشند، مالک دین باشند، ولایت مطلقه داشته باشند لذا به پیامبر اکرم ابلاغ می‌کند و می‌فرماید: «**یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ**»[2] معنای «**فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ**» این است که اگر علی را جای خودت نگذاری، اگر آن که مثل نفس تو است خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «**وَ أَنْفُسَنا وَ أَنْفُسَکُمْ**»[3] بلکه در پیاده کردن علوم الهی نفس پروردگار است، در روایت دارد در ذیل آیه شریفه که خدای تعالی می‌فرماید: «**وَ یُحَذِّرُکُمُ اللّٰهُ نَفْسَهُ**» خدا از نفسش شما را

---

۱ – وقعة الطف صفحه ۲۶۸.

۲ – سوره مبارکه مائده آیه ۶۷.

۳ – سوره مبارکه آل‌عمران آیه ۶۱.

می‌ترساند به وسیلهٔ نفسش شما را می‌ترساند، حضرت می‌فرماید که: «**امـام الارض نفس اللّه**»[1] یعنی همان طوری که در بعد ظاهری پیامبر اکرم علی نیست و علی پیامبر اکرم نیست همان طور حضرت علی بن ابیطالب خدا نیست و خدا حضرت علی نیست؛امّا در پیاده کردن معارف و احکام الهی هـمان خـدا و گفتار او است، همان کسی است که باید به وسیلهٔ او خدای تعالی احکام و معارف را پیاده بکند این چنین شخصی را باید پیامبر اکرم جانشین خود بگذارد، احساسات این شخص بر عقلش غلبه ندارد، او باید عصمت از جهل داشته باشد و مصالح مردم را در نظر بگیرد، مصالح مردم اگر به این منتهی می‌شود که چهار هزار نفر مقدّس و خشک و بی‌معرفت را بکشد، در جنگ نهروان بکشد و اگر ایجاب می‌کند گردن زیر ریسمان بدهد و به طرف مسجد ببرندش، برود. خوب حالات حضرت علی بن ابیطالب را مطالعه کنید، بعد از بیست و چند سال آن چهار هزار نفر را کشت، در حالی که قبل از بیست و شش سال گردن زیر ریسمان داد، همه‌اش برای خدا، ای کاش! مردم مسلمان هم مثل آن یهودی که کنار خانهٔ حضرت علی بن ابیطالب ایستاده بـود و اظـهار اسلام کرد بودند، مردم مسلمان نفهمیدند چرا وقتی حضرت علی را این طور به زور طرف مسجد می‌کشانند هیچ چیز نمی‌گوید، زنش را می‌زنند چیزی نمی‌گوید، در به پهلویش می‌زنند چیزی نمی‌گوید، محسنش را سقط می‌کنند چیزی نمی‌گوید، این برای چیست؟ آن یهودی گفت: «**اشهد ان لا اله الا اللّه**» دیگران گفتند آن روزی کـه اسلام عزت داشت، زمان پیامبر اکرم تو شهادتین نگفتی امروز چـرا مـی‌گویی؟ گفت: من به وسیله حضرت علی اسلام را شناختم، این مرد فقط برای خـدا کـار

---

۱ – مناقب آل ابی طالب جلد ۳ صفحه ۲۷۲ و بحارالانوار جلد ۹۷ صـفحه ۳۳۱ در زیـارت خـطاب بـه امـام نفس اللّه شده است.

می‌کند، فقط برای پیشرفت اسلام و بقای اسلام کار می‌کند و واقعا هم همین است، کدام عاقل است که غیر از این معتقد باشد؟ خدای تعالی در روز غدیر فرمود: «**الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلاٰمَ دِيناً**»[1] این سخن را خدایی گفته که قادر بر همه چیز است و همهٔ افتخارات مال خدا است،امّا اینجا دارد فخر می‌کند، افتخار می‌کند، به خود می‌بالد، خدای تعالی می‌فرماید: «**فَتَبٰارَكَ اللّٰهُ أَحْسَنُ الْخٰالِقِينَ**»[2] یک کسی را تعیین کرد که کفار دیگر جرأت نمی‌کنند برای نابود کردن به طرف دین بیایند.

«حفظ دین بخاطر وجود ائمه اطهار »

این دینی که الان در دست من و شما است بعد از هزار و چهارصد سال به خاطر گذشت‌های حضرت علی بن ابیطالب است بخاطر گذشت‌های امام حسن مجتبی است که اگر اراده می‌کرد معاویه فلج شود می‌شد، مغزش از کار بیفتد، می‌افتاد. الان شما مریض سرطانی را در خانه امام مجتبی می‌برید، بعد از هزار و چهارصد سال شفایش می‌دهد، چرا نکرد؟ برای این که امروز ما بنشینیم فکر کنیم و حقیقت را بفهمیم، حتی امام هادی و امام عسکری که در معسکر زندانی بودند و شاید کلمات زیادی هم از آنها به دست ما نرسیده همان بودنشان در زندان، همان در معسکر بودنشان، در لشگرگاه بودنشان، همان دین اسلام را حفظ کرد، منتها به نخ باریکی رسید تا امروز، تا امروز که ما انتظار داریم، باز دنیا انتظار دارد که آخرین امام و حجت بیاید، این انتظار نیست که همه بگویند ما عدالت می‌خواهیم نه جنگ؟ به خدا

---

۱ – سوره مبارکه مائده آیه ۳.

۲ – سوره مبارکه مؤمنون آیه ۱۴.

قسم ما خوابیم، غافلیم، همهٔ مردم دنیا امروز وجود مقدّس امام زمان را می‌خواهند البتّه حتی خود شیعیان، چهل سال قبل، پنجاه سال قبل (خوب یادم است) حتی دعای ندبه را نمی‌شناختند که سؤال می‌کردند از پدر من که دعای ندبه در کجا است، تازه کتاب مفاتیح چاپ شده بود ایشان ارجاع می‌داد به کتاب مفاتیح و یک جمعیت خیلی کوچکی که چهار نفر یا پنج نفر بودند یکی‌اش پدر من بود مجلس دعای ندبه تشکیل دادند، مرحوم آیه اللّه کلباسی در مشهد بودند ایشان می‌آمدند دعای ندبه را می‌خواندندامّا الان چی؟ شما صبح که از خواب بیدار می‌شوید روز جمعه می‌بینید همهٔ مردم رفتند در حسینیه یا امثال اینها دارند دعای ندبه می‌خوانند. بگذارید آقا تشریف بیاورند، بگذارید امام زمان بیاید آن وقت اگر بعضی از جملات را که در مدح پیامبر اکرم در قرآن آمده ندیده باشید و اگر بعضی از کلمات خاندان عصمت و طهارت را که دربارهٔ پیامبر اکرم فرموده‌اند نشنیده باشید؛ همان طوری که یک عده از مسلمانان ندیدند و نشنیدند وقتی به علوم حضرت بقیه اللّه برخورد می‌کنند می‌گویند: این آقا خیلی بالاتر از پیامبر اکرم است، ما می‌گوییم نه، هرچه ایشان دارد همان چیزهایی است که پیامبر اکرم دارد والا نمی‌شود با مردم با هوش و با درک و دانشمند امروز یا آینده همین جور معمولی برخورد کرد. من یک قدرتمندم آمدم شما را به آنچه که مصلحت‌تان است برسانم، همین جور که همهٔ قدرتمندان می‌گویند، باید برساند، در مدت کوتاهی هم می‌رساند ظرف کمتر از ده سال بعضی از روایات هشت سال، تمام مردم کرهٔ زمین سرجایشان نشسته‌اند، راحت، به تمام خوبی‌ها رسیده‌اند یک چنین فردی باید جانشین پیامبر اکرم باشد، کوچکترین جهلی در وجود مقدّس امام نباید باشد.

«امام معصوم از جهل است»

امام باید معصوم از جهل باشد. این جمله را شاید در کتاب‌ها ندیده باشید ولی من هر چه فکر کردم بهترین جمله و خلاصه‌ترین جمله برای این که امام چگونه است و چه خصوصیتی دارد همین جمله است؛ «معصوم از جهل» و چهارده نفر هم بیشتر نمی‌شود معصوم از جهل باشند، چیزی نباید برایش مجهول باشد، مثلاً ما حالا این کار را برای ملت انجام بدهیم فردا شاید خراب از کار در بیاید، ابدا، این مردی که آمده در مقابل من ایستاده و اظهار ارادت می‌کند و خیلی هم دست و پای ما را می‌بوسد این در دلش چه می‌گذرد؟ امام باید بداند، حضرت امیر هم می‌فهمید منتها به رویشان نمی‌آورد. زمان زمانی نبود که به رویشان بیاورد، ولی امام زمان نه، زمان زمانی است که به رو بیاورد، در دلت این است، این کاری که شما پیشنهاد می‌کنید آینده‌اش آن می‌شود، اینها را باید بداند، معنای معصوم از جهل همین است. اگر بگویید لازم نیست بداند، همین کلاه‌هایی می‌شود که در همهٔ انقلابها به سر رهبران انقلاب گذاشته می‌شود که افراد ناباب وارد می‌شوند و کم‌کم راه و روش انقلاب را به آن جهتی که می‌خواهند برمی‌گردانند، پس امام جانشین پیامبر اکرم ، خلیفهٔ پیامبر اکرم (اگر پیامبر اکرم عقل کلّ است که هست باید جای خودش یک نفر را بنشاند که) یا مثل خودش باشد و چون بهتر از آن معنا ندارد ما نمی‌گوییم والا یا بهتر از خودش باشد، والا نه به دین علاقه دارد، نه به آیندهٔ بشریت علاقه دارد، نه می‌خواهد دینش ادامه پیدا کند، این جوری که آقایان طرح می‌کنند که پیامبر اکرم از دار دنیا رفت و برای خودش وصیّ تعیین نکرد، چه خدایی، چه پیغمبری، این کار کسانی است که می‌خواهند در دنیا یک عده دورشان باشند، احترامشان کنند و بعد هر چه می‌خواهد بشود.

«تعیین ائمه اطهار در ابتدای خلقت»

اما خدا تعیین کرده حتی نام این دوازده امام در اول خلقت تعیین شده، که مثلاً فلان امام پسر کیست؟ مادرش حتی کیست؟ خصوصیات و بیوگرافی آنها بصورت اجمالی، البتّه از نظر ذات مقدّس پروردگار بصورت تفصیلی، ولی از نظر اظهارش، اجمالی تعیین شده بود و هیچ برو برگردی ندارد که همین‌ها ائمهٔ بعد از پیامبر اکرم هستند یعنی نمی‌توانند غیر از این باشد. در روز اول، همان لحظه‌ای که پیامبر اکرم خلق شد این دوازده وصی برای او تعیین شد گاهی هم خود پیامبر اکرم اظهار می‌فرمود. (من در مکه پیش یکی از شخصیت‌های مهم وهابی رفتم که بعدها از دار دنیا رفت، به ایشان گفتم: «**ما تقول فی هذه الروایه؟**» نظر شما دربارهٔ این روایت چیست؟ که« **الائمة من بعدی اثنا عشر**»[1] چون نابینا بود خیال کرد یکی از همان اصحاب اطرافش هستم، چون لباس من را نمی‌دید والا من با همین لباس بودم، ایشان فرمودند، اول آنها ابی بکر، دوم عمر، سوم عثمان، چهارم علی، پنجم معاویه، اینجا توقفی کرد من فکر کردم خسته شد، چون ردیفش معلوم است، یک نفر که آنجا بود گفت: ثم یزید، گفت نه یزید شرابخوار بود، قمار باز بود، بی‌دین بود، من او را قبول ندارم، من گفتم: پس کی؟ هنوز تا دوازده تا مانده، گفت که در این خلفای عباسی و اموی بگرد هر کدامشان خوب بودند آن را انتخاب کن تا دوازده تا، گفتم در همان روایتی که شما گفتید صحیح است آمده که: «**اولهم علی بن ابیطالب ثم الحسن ثم الحسین ثم علی بن الحسین ثم محمد بن علی و انت یا جابر**»[2] ای جابر

---

۱ – بحارالانوار جلد ۲۷ صفحه ۶۲ و جلد ۸ صفحه ۳۶۶ و جلد ۳۶ صفحخ ۲۲۶.

۲ – کفایة الاثر صفحه ۵۴ و ۲۶۳ و کشف الغمه جلد ۲ صفحه ۵۰۹ و بحارالانوار جلد ۲۳ صفحه ۲۸۹.

تو او را می‌بینی «**و بلغه منی السلام**» سلام من را به او برسان، گفت: «**انت جعفری**» تازه آقا فهمید که ما شیعه هستیم آن هم به خاطر این که هیچ کس نمی‌آید این طور روایات را بپرسد والا خودش می‌دانست، شروع کرد به بدگویی کردن به شیعه‌ها، یک نفر به من اشاره کرد که ایشان اوقاتش تلخ می‌شود ممکن است کار دستت بدهد پا شو برو، ماهم بلند شدیم و رفتیم).

«روایات در تعیین خلفای پیامبر اکرم »

روایات صحیحه، در کتب معتبره نوشته شده کـه: «**خلفائی من بعدی اثنی عـشر، اوصیائی من بعدی اثنا عشر**» این‌ها عبارات مختلفی است که شاید در هزار تا روایت، دو هزار روایت آمده، «**الائمة من بعدی اثنا عشر، کلهم من قریش، کلهم من بـنی‌هاشم اولهم علی بن ابیطالب** »[1] آخر پیامبر اکرم چه کار بکند با این مردم جاهل؟ چه کار بکند؟ چطوری توضیح بدهد؟ یک عده‌شان که روایات را خوانده‌اند و می‌خواهند به اصطلاح خیلی دور از حق نگویند، می‌گویند ما دو دسته خلیفه داشتیم برای پیامبر اکرم ، یک دسته خلفای معصوم عالم دانشـمند کـه اول آنـها حـضرت عـلی بـن ابیطالب است، یک دسته هم خلفای سیاستمدار (اینجا است که بعضی می‌گویند دین از سیاست جدا نیست این است معنایش، یعنی اگر گفتیم جدا هست این جوری می‌شود) یک عده هم مملکت‌دار سیاست مدار که برای هر چیزی حاضر بودند هـر کاری بکنند. آن وقت ائمه اطهار را جدایشان می‌کنند، لذا در زمان خلفای عباسی یک چند نفر امام آوردند برای مردم قرار دادند، زیرا امام‌های معصوم به درد آنها نمی‌خوردند مثلاً از نظر امام صادق دین از سیاست جدا نیست و ائمه اطهار

---

۱ - کفایة الاثر صفحه ۲۷.

خودشان «**وساسة العباد**» هستند که در زیارت جامعه می‌خوانید، اینها که مـی‌گویند دین از سیاست جدا است، نمی‌شود با اینها کنار آمد، چون الان به آنها بگوییم هر چه شما بفرمایید، می‌گوید آقای مثلاً فرض کنید حجاج بن یوسف ثقفی از آنجا بیا پایین من می‌خواهم بنشینم، با اینها نمی‌شود کنار آمد، با مراجع شیعه هم این را بدانید واقعا سلاطین مشکل داشتند و نمی‌توانستند کنار بیایند، منتها خوب قدرت زیاد بود، خوب چه کارشان کنیم، ما که خلفیه و جانشین برای پیامبر اکرم تـراشـیدیم چـرا امـام نتراشیم؟ به یکی از شاگردهای امام صادق پول زیادی دادند، با او صحبت کردند، کنار آمدند، به او امکانات دادند، قدرت دادند، گفتند: هر کس به درس تو بیاید ما به او پول می‌دهیم، هر کس به درس امام صادق برود پول از او می‌گیریم، مالیات از او می‌گیریم. گفت: خیلی خوب، چشم هر چه بگویید گوش می‌کنم. گفتند و گوش کردند و امروز گرفتاری‌های مسلمین را به اینجا رساندند، ائمه اطـهار را هـم در خـانه نشاندند و ان‌شاءاللّه زمینه خیلی پیش آمده امیدوارم به زودی آن لحظات آخر غیبت کبری به پایان برسد و همه‌مان در زیر سایه امام عصر ان‌شاءاللّه به همهٔ کـمالات موفق بشویم.

«جلسهٔ هفدهم»

«امامت – اقسام وجه اللّه، یداللّه، عین اللّه و لسان اللّه»

«امامت - اقسام وجه اللّه، یداللّه، عین اللّه و لسان اللّه »

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّٰهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاٰةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاٰةَ وَ هُمْ رٰاكِعُونَ»[1]

در هفته‌های گذشته دربارهٔ این آیه شریفه و درباره ولایت مطلقه کلیّه ائمه اطهار عرایضی عرض شد. چند مطلب درباره این موضوع باقی مانده است که امروز توضیح می‌دهم و امیدوارم که همه ما کاملا حقایق را از زبان خاندان عصمت و طهارت درک کنیم. مسئله‌ای که درباره ائمه اطهار و پیامبر اکرم و این چهارده نفری که به عنوان رهبران اسلام و رهبران دین حقیقی مذهب تشیع در روایات زیادی حتی روایات اهل‌سنّت آمده است این است که آنها را به عنوان «**یداللّه، عین اللّه، لسان اللّه و وجه اللّه**»[2] گفته‌اند. این عبارات در روایات و بلکه با تأویلی در آیات قرآن و روایات اهل‌سنّت آمده. به طور کلی کلمه «**وجه اللّه** که حتی در دعای ندبه عرض می‌کنیم: «**این وجه اللّه الذی الیه یتوجه الاولیاء**» امام را آن وجه خدایی که اولیاء خدا به آن متوجه‌اند بیان فرموده.

---

۱ - سوره مبارکه مائده آیه ۵۵.

۲ - بحارالانوار جلد ۲۴ صفحه ۱۹۴ و ۱۹۸.

«اقسام وجه اللّه»

وجه اللّه شاید به سه تقسیم گفته شود: «وجه اللّه عام» و «وجه اللّه خاص» و «وجه اللّه خاص الخاص».

«معنای وجه اللّه عام»

هر کس و هر چیز را اگر انسان به حقیقتش نگاه کند می‌بیند، وجه اللّه است؛ یعنی یک صفت یا یک اثر از ذات مقدّس پروردگار در او ظاهر است. به طور کلی در پرانتز یک معنایی را از این تشبیه عرض کنم و آن این است که از این جهت به هر چیزی وجه اللّه گفته‌اند که چون در صورت هر انسانی همه صفات درونی اش ظاهر است که بعضی از آن صفات را همه می‌فهمند؛ مثلاً اگر کسی غضبناک باشد ولو اظهار غضب نکند از صورتش فهمیده می‌شود همه می‌فهمند که این شخص در دل غضب کرده یا اگر خوشحال باشد همه کس از صورتش می‌فهمند این شخص خوشحال است و حتی قیافه‌شناس‌هایی هستند که همه صفات درونی انسان را از قیافه او می‌فهمند آن‌ها تخصص دارند و چون همه صفات درونی انسان از صورت بدنی‌اش ممکن است ظاهر شود، از این جهت صفات حمیده خدای تعالی از صورتش که مخلوقش باشند شناخته می‌شود. حالا گاهی ممکن است من و شما نگاه کنیم به وجه اللّه، صفات خدا را زیاد نفهمیم،امّا متخصصین، آنهایی که می‌فهمند و درک می‌کنند همه صفات الهی را در ائمه اطهار مشاهده می‌کنند. از این جهت آنها را «وجه اللّه خاص الخاص» می‌نامند؛ یعنی همه صفات الهی در ائمه اطهار و در پیامبر اکرم و فاطمه زهرا هست و دیده شودامّا در سایر مخلوقات خدا، خالقیت پروردگار در آنها دیده

می‌شود حالا می‌خواهد جماد باشد، نبات باشد، حیوان باشد یا انسان. همه موجودات نشانه‌های پروردگارند، نشانه‌های خلقت پروردگارند که گفت: «**و فی کل شیء له آیة**»[1] در هر چیزی برای خدا نشانه‌ای هست، همه چیزها آیات پروردگارند. در قرآن هم خدای تعالی می‌فرماید: «**وَ مِنْ آیاتِهِ خَلْقُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ**»[2] هم بالایی‌ها و پایینی‌ها، همهٔ این‌ها نشانه‌های **پروردگار** است؛ پس می‌بینیم که در همه موجودات نشانه‌ای از خدا هست و به معنای عام وجه اللّه هستند.

«معنای وجه اللّه خاص»

اما «**وجه اللّه خاص**» همان‌هایی هستند که تا حدی نه کامل و یا اگر کامل است در محدوده‌ای صفات الهی را در خودشان به وجود آورده‌اند. اولیاء خدا آنهایی که تزکیه نفس کرده‌اند، صفات رذیله را از خودشان دور کرده‌اند و در یک محدوده‌ای در یک حدی، حتی تمام صفات الهی را در خودشان به وجود آورده‌اند، مانند غیر معصومین از شهداء، صالحین و انبیاء که در آسمان چهارم در نعمت پروردگار متنعم‌اند و در دنیا هم طبعاً اوتاد، ابدال، اصحاب حضرت بقیه اللّه ، یا اصحاب حضرت سیدالشهداء و امثال اینها وجه اللّه خاص‌اند؛ یعنی تا یک حدی خدا را نشان می‌دهند و به همین دلیل است که یک مرجع تقلید، یک فردی که «**صائناً لنفسه، حافظاً لدینه، مخالفاً لهواه، مطیعاً لأمر مولاه**»[3] است را «آیة اللّه» می‌گویند، آیة اللّه یعنی نشانهٔ خدا، یعنی وجودش نشانه خدا است و طبعاً وجه اللّه است.

---

۱ – بحارالانوار جلد ۸۱ صفحه ۱۸۴.

۲ – سوره مبارکه روم آیه ۲۲.

۳ – تفسیر امام عسکری صفحه ۳۰۰ و بحارالانوار جلد ۲ صفحه ۸۸.

«معنای وجه اللّه خاص الخاص»

اما یک وجه اللهی داریم که اگر او را دیدیم خدا را دیده‌ایم، اگر به او محبت کردیم به خدا محبت کرده‌ایم، اگر با او دشمنی کردیم، با خدا دشمنی کردیم. در زیارت جامعه برخورد می‌کنیم به این جملات خطاب به خاندان عصمت و طهارت که «**من عرفهم فقد عرف اللّه**»[1] کسی که شما را بشناسد قطعا، تحقیقا خدا را شناخته، در اینجا با فقد با کلمه قطعا بیان کرده، کمن نیست، مثلاً درباره زیارت حضرت عبدالعظیم حسنی آمده که «**من زار عبدالعظیم بری کمن زار الحسین بکربلاء**»[2] کسی که حضرت عبدالعظیم حسنی را در شهر ری زیارت کند مانند کسی است که حضرت امام حسین را در کربلا زیارت کرده، یعنی عین آن نیست، بلکه مثل کسی است که حضرت سیدالشهداء را زیارت کرده،امّا اینجا می‌فرماید: «**من عرفهم فقد عرف اللّه**» یعنی هیچ کم و زیاد ندارد اگر شما را کسی شناخت قطعاً، تحقیقاً خدا را دوست داشته و هم چنین «**من ابغضکم فقد ابغض اللّه**»[3] یا امثال این جملات را که داریم به این معنا است که آن‌ها وجه اللّه خاص الخاص‌اند و کسی غیر از ائمه اطهار این حد از کمال را ندارد. آن چنان اینها در بین مخلوق و خدا واسطه هستند که باید همه چیز را از خدا بگیرند، در وجودشان ثبت کنند و بعد مردم از آنها یاد بگیرند، «**لولانا ما عرف اللّه**»[4] اگر ما نبودیم خدا شناخته نمی‌شد، «**لولانا ما عُبداللّه**» [5] اگر ما نبودیم

---

۱ – کافی جلد ۴ صفحه ۵۷۹.

۲ – کامل الزیارات صفحه ۳۲۴ و بحارالانوار جلد ۹۹ صفحه ۲۶۸.

۳ – بحارالانوار جلد ۹۹ صفحه ۱۲۹.

۴ – بصائر الدرجات جلد ۱ صفحه ۶۱ و بحارالانوار جلد ۲۵ صفحه ۵.

۵ – بحارالانوار جلد ۲۶ صفحه ۲۶۰.

خدا بندگی نمی‌شد بنابراین اولیاء خدا وجه اللّه خاصند،امّا امام عصر وجه اللّه خاص الخاص است که اولیاء خدا اگر می‌خواهند به خدا متوجه بشوند، باید به امام زمان متوجه باشند، «**این وجه اللّه الذی الیه یتوجه الاولیاء**»[1] بنابراین ائمه اطهار به این معناکه همه صفات الهی در آنها هست و به علاوه واسطه بین خدا و خلق‌اند در همهٔ صفات پروردگار به مخلوق، از این جهت آنها را وجه اللّه گفتند.

«معنا و اقسام یداللّه»

وامّا باز در آیات و روایات، کلمه «**یداللّه**» را می‌بینیم. یداللّه معنای ظاهری‌اش دست خدا است، خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «**إِذْ يُبَايِعُونَکَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ**»[2]«**إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَکَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ**»[3] دست خدا بالای دست اینها است. خدا را ما می‌شناسیم که مجرد است، مجسم نیست و طبعا از دستی که ما در فکرمان می‌آید دور و منزه است، پس یداللّه، اینجا چه معنایی دارد؟ ائمه اطهار فرموده‌اند: علی یداللّه است، ائمه اطهار یداللّه‌اند چرا به آنها یداللّه گفته شده؟ باز یداللّه به همین سه بخش تقسیم می‌شود: «یداللّه عام»،«یداللّه خاص»،«یداللّه خاص الخاص».

«یداللّه عام»

به طور کلی هر کس و یا هر چیزی که برای خدا کاری را طبق دستور خدا انجام بدهد، یداللّه است. «یداللّه عام» همان مردمی هستند که در صراط مستقیم دین و به

---

۱ – دعای ندبه.

۲ – سوره مبارکه فتح آیه ۱۸.

۳ – سوره مبارکه فتح آیه ۱۰.

دستور خدای کریم به مردم کمک می‌کنند؛ یعنی شما می‌بینید همسایه‌تان یا یکی از دوستانتان مشکلی دارد یک مقدار پول همراه خودتان برمی‌دارید و می‌روید در خانه‌اش، این پول را به او می‌دهید برمی‌گردید شما یداللّه هستید منتها یداللّه عام. البتّه هر کس یداللّه نمی‌شود، این که برای خدا، برای این که خدای تعالی را از خودش راضی کند نه برای این که من حالا به این کمک می‌کنم بالأخره بدردم خواهد خورد، نه برای این کمک می‌کنم که بگویند فلانی مردی سخی است، نه، بلکه به خاطر این که مردم نبینند فقط و فقط برای خدا و برای امر پروردگار. این که می‌گویم برای خدا و برای امر پروردگار، و هر دو را می‌گویم علّت دارد، گاهی انسان فکر می‌کند این کارش برای خداست و حال این که خدا راضی نیست! باید به اذن پروردگار باشد. در قرآن مجید خدای تعالی کارهایی به حضرت عیسی بن مریم نسبت می‌دهد و می‌فرماید: «**وَ أُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَ الْأَبْرَصَ**»[1] من مثلاً کور را شفا می‌دهم، فلج را شفا می‌دهم، برص را شفا می‌دهم، مرده را زنده می‌کنم، در کنار همهٔ این کارها می‌فرماید: «**بِإِذْنِ اللَّهِ**». اذن خدا لازم است تا کار مورد توجّه خدای تعالی واقع شود. فکر ناقص ما که نمی‌دانیم خدا حتماً دوست دارد و هیچ دلیلی برای این موضوع نداریم و نمی‌دانیم در صراط مستقیم هست یا نیست به درد نمی‌خورد، باید حتماً اذن اللّه باشد حالا یا از طریق کلیّات فقه انسان استفاده می‌کند، یا از طریق مثلاً سؤال از فقیه استفاده می‌کند، یا خودش اجتهاد کرده و در کتابها تحقیق کرده و دیده این کار را خدا دوست دارد آن وقت اگر ندرتاً اشتباه هم کرد آنجا مسئله‌ای نیست، حرکت می‌کند و این پول را به یک نفر می‌رساند. یک نفر معتاد بود، یک شخصی آمد به من گفت که یک مقدار پول بده تا برای این بنده خدا که معتاد است و افتاده یک کناری بروم برایش تریاک تهیه کنم به او

---

۱ – سوره مبارکه آل‌عمران آیه ۴۹.

بدهم، خوب اینجا آدم احساس می‌کند پول دادن به یک مستحق خیر است،امّا اصل عمل مورد نهی پروردگار است، من از باب مثال عرض کردم؛ باید دو موضوع باشد یکی نیت شما خالص باشد و دوم خدا امر کرده باشد و مطمئن باشید که خدا امر کرده. این دو موضوع اگر وجود داشت وقتی که شما دستتان را دراز می‌کنید که این پول را به آن شخص بدهید دست شما دست خدا است، وجود شما وجود خدا است،امّا وجود خدا یا دست خدا به نحو عام. همه، این کار را می‌کنند بالأخره در دوران عمرشان هم که شده حتی کفارگاهی می‌شود یک کارهای خیری انجام می‌دهند که خدا دوست دارد و نتیجه خوبی هم دارد.

«یداللّه خاص»

اما یک «یداللّه خاص» داریم که اولیاء خدا هستند در اینجا تنها به مادیات اکتفا نمی‌شود. مادیات یک مسائلی خیلی عادی است، خیلی معمولی است فرض کنید شما یک مجلسی ترتیب دادید و برای خدا قصد قربت کردید و ده هزار نفر را شام دادید که همه از فقرا بودند و خوردند و شما را دعا کردند یک چنین کاری کردید در عین حال شما مرکب‌ها را در آخور جا دادید و آنها را سیر کردید و به قول مرحوم استادمان حاج ملا آقا جان که روزی با ایشان به یک مجلسی رفتیم غذای مفصل، پذیرایی مفصل،امّا به هیچ وجه زمینهٔ حرف معنوی در آن مجلس نبود، آمد به صاحبخانه فرمود که مرکب ما را خوب سیر کردی، کاه و جوی خوبی دادی خیلی ممنون،امّا خودمان گرسنه داریم از این مجلس بیرون می‌رویم. مسائل روحی، پذیرایی‌های روحی، غذای روحی اصلاً طرف مناسب با غذای بدن نیست، البتّه اگر روح داشته باشید، اگر لذت‌های روحی را درک کنید اگر فهم و درک این که چه گفتند و چه شنیدیم و چه استفاده کردیم و چه راه

راستی را انتخاب کردیم را داشته باشید. پس بنابراین، یداللّه خاص علمایی هستند، اولیاء خدایی هستند که به وسیله خاندان عصمت و طهارت غذای روح برایتان تهیه می‌کنند و به شما می‌دهند، اینها یداللّه خاص‌اند. باید آنچه را هم که استفاده می‌کنید، بشناسید مثل غذاهای معمولی؛ اگر شما یک غذایی در یک خانه‌ای خوردید ولی ندانید این غذا مسمومیت دارد و مسمومتان می‌کند یا این که مثلاً قوتی به شما می‌دهد یا بدانید از جایی آمده که ممکن است یا قطعا مسمومتان می‌کند و شما را از پا در می‌آورد، این گونه غذای روحی را اگر کسی به شما داد یداللّه که نیست بماند بلکه ید شیطان دشمن شما است. اگر یک مجلسی تشکیل شد چه طرف افراط را گرفت، چه طرف تفریط، چه مطلب منحرف کنندهٔ به طرف راست به شما تعلیم دادند، چه مطالب منحرف کنندهٔ به طرف چپ، در حالی که میانه‌روی‌اش و حقیقتش و خیرالامورش این است که از قرآن و روایات اهل‌بیت عصمت و طهارت برای شما بگویند، به مجرد اینکه گفتند: فلان فیلسوف یا فلان دانشمند این طور گفته و شما تحقیق کردید دیدید که این کلام از ائمه اطهار نیست و آنها نگفتند نباید به طرفش بروید. یداللّه خاص آن کسی است که از خدا بگیرد به شما بدهد، از آیات قرآن بگیرد به شما بدهد، از روایات اهل‌بیت عصمت و طهارت بگیرد به شما بدهد.این مطلب را متوجه باشید که هر غذایی را به روحتان ندهید، هر مطلبی را تحویل او ندهید، هر چیز خوشمزه‌ای که به ذائقه روحتان زیبا می‌آید ولی نمی‌دانید چه فایده دارد تحویل روحتان ندهید. ولیّ خدا مرحوم مجلسی رضوان اللّه علیه است، آن کسی که یداللّه است، شما ببینید در این کتاب بحارالانوار، مرحوم مجلسی چه کرده (ضمنا این را بدانید که بحارالانوار مال مردم غیر مجتهد نیست، اسمش را گذاشته بحار، بحر یعنی دریا، هر کسی وارد دریا بشود بخواهد مروارید بیرون بیاورد، اگر غواصی بلد نباشد

خفه می‌شود یک نفر وارد دریا می‌شود در جای پُر عمق دریا می‌رودامّا غواص نیست حتی شنا بلد نیست، این خفه می‌شود. غیر مجتهد که غواص بحارالانوار نیست لذا حق ندارد روایات بحار را مگر اخلاقیاتش را، مگر بعضی از مطالبش را تحقیق کند حتی من دربارهٔ ترجمه کتاب بحارالانوار یک وقتی به یکی از مترجمین اعتراض کردم که چرا این‌ها را ترجمه می‌کنید؟ ترجمه کردن مثل این است که انسان یکی را در دریا بیندازد و بگوید حالا دست و پا بزن و بیرون بیا، نمی‌شود) مرحوم مجلسی یداللّه خاص است که از ائمه اطهار گرفته، از خدا گرفته، در یک کتاب مدون کرده. مرحوم کلینی همچنین، مرحوم حرّ عاملی همین طور، دانشمندان بزرگی که از خاندان عصمت و طهارت گرفته‌اند از یداللّه خاص الخاص خدا گرفته‌اند و به مردم تحویل داده‌اند و مردم مطالبی را استفاده می‌کنند اینها یداللّه خاص‌اند، اینها کسانی هستند که وقتی حضرت بقیه اللّه بنا شد در غیبت صغری باشند – غیبت صغری یعنی غروب کردن خورشید ولایت و مردم در تاریکی کم‌کم دارند قرار می‌گیرند – چه کار می‌کنند؟ فورا آن یداللّه خاص که مثل مرحوم ابن بابویه، مثل مرحوم کلینی، شخصیت‌هایی که در آن زمان بودند فورا دست به کار شدند، کتاب من لایحضره الفقیه را مرحوم صدوق نوشت. من لایحضره الفقیه از اسمش پیدا است کسی که فقیه در اختیارش نیست این کتاب را داشته باشد، کسی که امام در اختیارش نیست آدرس امام را ندارد این کتاب را داشته باشد. در مدت غیبت صغری که حضرت بقیه اللّه چهار نائب برای خودشان به تدریج معین فرمودند و بنا شد مردم اگر کاری دارند به این چهار نفر رجوع کنند که البتّه آنها پشت سر هم آمدند، در یک زمان چهار نفر نبودند این را بدانید؛ اول آن شخص و بعد آن شخص و بعد آن شخص و بعد آخریشان که در ۶۹ سال بعد از غیبت صغری از دار دنیا رفته در این مدت، ارتباط کمی

با امام عصر بود، نامه می‌نوشتند و می‌دادند خدمت حسین بن روح، ایشان نامه را می‌برد جواب برمی‌گرداند و ارتباط این طوری بود، این در زمان غیبت صغری بود. مثلاً حسین بن روح یک روغن فروش در بازار بغداد بود، ولی شیخ کلینی، ابن بابویه از علماء بزرگ‌اند که حضرت به آنها نیابت نداد چرا؟ به خاطر این که اینها باید کار را بین خدا و ائمه اطهار در جمع آوری روایات و چیزهایی که به درد شیعه در غیبت کبری می‌خورد انجام دهند آنها وقتشان برای یک نامه نباید صرف شود. فکر نکنید علمای بزرگی مثل ابن بابویه مثلاً از حسین بن روح پایین‌تر بوده، ممکن هم هست حتی بالاتر بوده‌امّا این چهار نائب البتّه افراد پاکی بودند و تالی تلو معصوم بودند و ما دلیل داریم که باید یک نحوه عصمتی داشته باشند والا اعتمادی به سخنانشان نیست. از این مطلب بگذریم، خلاصه این که علمای بزرگ نشستند کتب فقهی و روایی را جمع آوری کردند که هنوز علمای ما بیشتر از کتب آنها که در غیبت صغری بودند استفاده می‌کنند اینها یداللّه خاص‌اند. علماء بزرگی مثل علامه حلی رحمه اللّه علیه، مقدّس اردبیلی رضوان اللّه علیه اینها افرادی بودند که رابط بین ائمه اطهار و مردم بودند.

«یداللّه خاص الخاص»

ولی «یداللّه خاص الخاص» که خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «**يَدُ اللَّـهِ فَـوْقَ أَيْدِيهِمْ**»[1] که درباره حضرت علی بن ابیطالب هست، در زیارت‌ها هست که حتی یداللّه می‌گویند؛ یعنی حضرت علی بن ابیطالب ، یعنی ائمه اطهار ، ذهنیت شما الان این طوری است که اینها یداللّه خاص الخاص هستند هر کاری که خدا بخواهد با مخلوقش بکند، هر رزقی که می‌خواهد به مخلوقش بدهد، هر محبتی که

---

۱ – سوره مبارکه فتح آیه ۱۰.

می‌خواهد به مخلوقش بکند باید با این واسطه باشد انشاءاللّه در بهشت هم هر چه خدا نعمت به شما می‌دهد به وسیله دستش می‌دهد که یداللّه خاندان عصمت و طهارت هستند؛ حاجت داری به آنها بگو آنها به خدا می‌گویند، خدا اجازه صدورش را مرحمت می‌کند. در همین صلوات خدای تعالی می‌فرماید: «**إِنَّ اللّهَ وَ مَلائِکَتَهُ یُصَلُّونَ عَلَی النَّبِیِّ**»[1] خوب پیامبر اکرم چه احتیاجی به صلوات ما دارد؟ خدا وقتی صلوات را بر پیامبر اکرم می‌فرستد یعنی چه ما صلوات بفرستیم؟ امام می‌فرماید: صلوات خدا ارسال رحمتش است به خاندان عصمت و طهارت و ملائکه واسطه ارسال این رحمت‌اند[2] و شما تا نخواسته باشید خدا آن رحمت خاص الخاص را بر آنها نمی‌فرستد شما بخواهید ببینید جریان چه جوری می‌شود؛ هر چه به هر که می‌رسد به وسیله خاندان عصمت و طهارت و پیامبر اکرم و فاطمه زهرا و دوازده امام و امروز به وسیله حضرت بقیه اللّه می‌رسد پس معنای خاص الخاص در یداللّه بودن را متوجه شدید! ائمه ما وجه اللّه خاص الخاص‌اند ائمه ما یداللّه خاص الخاص‌اند.

«تقسیم عین اللّه»

وامّا عین اللّه هم بر سه بخش تقسیم می‌شود: عین اللّه عام، عین اللّه خاص و عین اللّه خاص الخاص.

---

۱ – سوره مبارکه احزاب آیه ۵۶.

۲ – بحارالانوار جلد ۱۷ صفحه ۲۷.

«عین اللّه عام»

معنای عین اللّه عام این است که شما اگر برای خدا به جایی نگاه کردید، برای خدا قرآن خواندید، برای خدا به یک بچه یتیم با محبت نگاه کردید، برای خدا و به امر خدا نگاهتان تحت کنترل قرار گرفت، همهٔ شما چشمتان، خودتان عین اللّه‌اید، خدا می‌خواهد یک کسی پیدا شود به این بچه یتیم با چشم محبت نگاه کند و او شاد بشود، شما نگاهش می‌کنید چون خدا خواسته، چشم شما، چشم خدا است.

«عین اللّه خاص»

یک عین اللّه خاص هم داریم که اولیاء خدا با یک چشم دیگری نگاه می‌کنند. عموم مردم گاهی می‌شود عین اللّه بشوند،امّا خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «**لَهُمْ أَعْيُنٌ لاٰ يُبْصِرُونَ بِهٰا**»[1] اینها چشم دارندامّا درست نمی‌بینند همه جا چشم‌شان چشم خدا نیست؛ یعنی گاهی می‌شود با همان چشم‌شان آن چنان دیگری را اذیت می‌کنند که حساب ندارد، گاهی می‌شود با همان چشم‌شان یک جوری با مردم برخورد می‌کنند، با ضعیف‌ترین مردم برخورد می‌کنند که حساب ندارد. پس چه وقت چشم انسان چشم خدا، آن هم خاص می‌شود؟ وقتی به مرحلهٔ عبودیت برسد، وقتی که مراحل تزکیه نفس را طی بکند، هر جا نگاه می‌کند تا چشمش به یک نامحرم می‌افتد فورا صورتش را می‌گرداند، وقتی می‌خواهد قرآن را مطالعه کند از کنارش بی‌تفاوت نمی‌گذرد، به مجرد این که به یک ولّی خدا برخورد می‌کند که آن ولی خدا او را به یاد خدا می‌اندازد،

---

۱ – سوره مبارکه اعراف آیه ۱۹۵.

«من یذکرکم اللّه رویته»[1] می‌ایستد با او حرف می‌زند، گرم می‌گیرد، نگاهش می‌کند، به مجرد این که به یک فاسقی که از صورتش پیدا است فسق دارد برخورد می‌کند چشمش را از او برمی‌گرداند و جایی می‌اندازد که خدا دوست دارد، چشمش را جایی می‌اندازد که خدا امر کرده، این هم می‌شود عین اللّه خاص. اولیاء خدا همه‌شان این طورند، گاهی برای خدا به صورت فاسق نگاه می‌کنند،امّا برای خدا است چرا؟ برای این که شاید بتوانند او را به طرف خدا بکشانند و این مسائل غالبا مربوط به این است که انسان یک تفقهی داشته باشد یک فهمی، یک درکی داشته باشد.

«عین اللّه خاص الخاص»

و عین اللّه خاص الخاص پیامبر اکرم و ائمه اطهار هستند پیامبر اکرم ، فاطمه زهرا ، ائمه اطهار اینها **«عین اللّه الناظرة»**[2] هستند. یعنی چشم خدا که نظر هم می‌کند هستند. خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «**وَ قُلِ اعْمَلُوا فَسَیَرَی اللّٰهُ عَمَلَکُمْ وَ رَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ**»[3] با واو عطف که چند هفته قبل توضیح دادم می‌فرماید: «**وَ رَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ**» هم می‌بینند، همه می‌بینند، سپس می‌فرماید: «**وَ سَتُرَدُّونَ إِلیٰ عٰالِمِ الْغَیْبِ وَ الشَّهٰادَةِ**» بعد بر می‌گردد اینها به طرف آن عالم الغیب و الشهادة که خدا باشد. همان طوری که شما وقتی با چشم‌تان چیزی را دیدید برمی‌گردانید به حس مشترکتان، منتها با این تفاوت که شما اگر با چشمتان نبینید حس مشترکتان درک نمی‌کند، ولی خدا درک می‌کند، خدا احاطه دارد.امّا یک مطلب هست و آن این که اگر خدا بخواهد هر چه

---

۱ – مصباح صفحه ۲۱ و بحارالانوار جلد ۱ صفحه ۲۰۳.

۲ – بحارالانوار جلد ۲۴ صفحه ۱۹۸.

۳ – سوره مبارکه توبه آیه ۱۰۵.

عین اللّه است اینها را کنار بریزد هر چه لسان اللّه است کنار بریزد، هر چه اذن اللّه است کنار بریزد، هر چه یداللّه است همه را کنار بریزد، اصلاً اوضاع بهم می‌خورد لذا روی یک نظمی، روی یک وساطتی، روی یک برنامه‌ای پروردگار متعال با مخلوقش برخورد می‌کند.

«اقسام لسان اللّه»

اما لسان اللّه هم به سه بخش تقسیم می‌شود: لسان اللّه عام، لسان اللّه خاص و لسان اللّه خاص الخاص.

«لسان اللّه عام»

بعضی افراد هستند که زبانشان زبان خدا است هر چه می‌گویند از خدا می‌گویند بعضی افراد بلکه عموم مردم گاهی یک کلمه‌ای می‌گویند که هم خدا دوست دارد و هم فرموده بگو. ما اگر می‌خواهیم لسان اللّه باشیم، اقل کاری که می‌کنیم باید امر به معروف و نهی از منکر کنیم والا شما بدانید لسان خدا نیستید؛ اگر به عکس شد خدای نکرده که شده یعنی اگر آنچه را خدا نخواسته شما امر کردید و آنچه را که خدا خواسته نهی کردید، همانطور که پیامبر اکرم به سلمان فرمود: «**سیأتی زمان**»[1] زمانی می‌آید که منکر معروف و معروف منکر می‌شود، سلمان خیلی تعجب کرد در بین مسلمانها؟ بله در مسلمان‌ها. از آن بالاتر، امر به منکر می‌کنند و نهی از معروف، من نمی‌خواهم دقیق بشوم والا ممکن است شامل همه ما بشود امر به منکر می‌کنند و نهی از معروف خدا

---

۱ - ریاض الابرار جلد ۳ صفحه ۱۵۷.

می‌داند الان چند مورد در نظرم می‌آید نمی‌توانم بگویم که امر به منکر می‌کنیم، نهی از معروف می‌کنیم مخصوصاً به بچه‌هایمان، مخصوصاً به جوانهایمان، این شخص را بدانید زبان خدا که نیست بماند زبان شیطان است، هر که می‌خواهد باشد، به هر کاری که شما فکرش را نکردید که این عاقبتش چه هست و به چه درد آخرت این فرزندتان یا این جوان یا این دوستتان می‌خورد و گفتید بکن، بدانید زبانتان زبان شیطان است، چون دو طرف دارد یا شیطان است یا رحمن، شما می‌خواهید زبان شیطان باشید یا زبان رحمان؟ اگر زبان شیطان هستید حرفهایی که شیطان می‌گوید بزن، حرفهایی که به دردت نمی‌خورد بزن، حرف‌هایی که به درد بچه‌ات نمی‌خورد بزن، اگر می‌خواهی زبان خدا باشی، حرف‌هایی که ائمه اطهار زدند بزن، سخنانی که فاطمه زهرا گفته و عملی که او انجام داده آنها را بگو و وادار کن، امر به معروف و نهی از منکر کن که اگر این کار را کردی تازه زبان عام خدا می‌شوی.

«لسان اللّه خاص»

وامّا آن کسی که تزکیه نفس کرده، آن کسی که کلامش از زبانش بیرون نمی‌آید مگر این که حساب می‌کند خدا راضی هست یا نیست؟ زبانش تحت کنترلش است، زبانش حساب دارد، لغو نمی‌گوید، بیهوده حرف نمی‌زند، با یک دوستی که برخورد می‌کند نمی‌گوید دوستم است چند تا حرف بزنم او بخندد و دروغ و راست را با هم بگوید این حرف‌ها را نمی‌زند او از اولیاء خدا است، تا جایی که می‌داند خدا دوست دارد با مردم ارتباط دارد و سخنانش این طوری است او لسان اللّه خاص است. دوستانی در بین شما هستند و ان‌شاءاللّه همه‌تان مبلغ دین باشید، مبلغ قرآن باشید، مبلغ روایات خاندان عصمت و طهارت باشید و هر کسی زیر دستتان است را تربیت کنید و باید بکنید اگر می‌خواهید لسان اللّه شوید، اگر می‌خواهید جزء خواص شوید.

«لسان اللّه خاص الخاص»

لسان اللّه خاص الخاص اول پیامبر اکرم و شاید تنها پیامبر اکرم است زیرا تنها پیامبر اکرم واسطه وحی است در امور دین و معارف، و ائمه اطهار در سایر چیزها لسان اللّه خاص الخاص هستند. خدا در قرآن می‌فرماید: «**وَ ما يَنْطِقُ عَنِ الْهَوىٰ**»[1] یعنی همان نطقش،«**إِنْ هُوَ إِلاّٰ وَحْيٌ يُوحىٰ عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوىٰ**»[2] شما اگر با یک فردی برخورد کنید که بدانید هر چه می‌گوید وحی است در امور دین وحی است، در امور شخصی وحی است یعنی حضرت صادق اگر به هارون مکی فرمود برو در آن تنور، تنوری که آتش از آن بیرون می‌آید، هارون چون امامش را می‌شناسد که زبانش زبان خداست، قدرتش قدرت خدا است، دستش دست خدا است، بدون این که بگوید آقا برای چه؟ رفت. آقا هم با آن شخص خراسانی صحبت می‌کند، حرف می‌زند شخص خراسانی در دلش هی می‌گوید: بندهٔ خدادر تنور رفت، آقا هم به روی خود نمی‌آورد و حتماً تا حالا سوخته، حضرت فرمود: می‌خواهی بروی ببینی چه شده؟ رفتند دیدند نشسته روی آتش‌ها،[3] خوب ببینید در جریان حضرت ابراهیم خلیل خدا فرموده بود: «**قُلْنٰا يٰا نٰارُ كُونِي بَرْداً وَ سَلاٰماً عَلىٰ إِبْرٰاهِيمَ**»[4] اینجا حضرت صادق در دل (چون اگر به زبان می‌گفت آن شخص می‌فهمید) که دلش همان مرکز خدا است، دلش، همان خانه خدا است که همان عرش خدا است، در دل فرموده: «**یا نار کونی برداً و سلاماً علی ابراهیم جمال**» می‌بینید زبان، زبان خدا است،

---

۱ – سوره مبارکه نجم آیه ۳.

۲ – سوره مبارکه نجم آیات ۵-۴.

۳ – بحارالانوار جلد ۴۷ صفحه ۱۲۳ و مناقب جلد ۴ صفحه ۲۳۷.

۴ – سوره مبارکه انبیاء آیه ۶۹.

خدای تعالی این که می‌بینید در خصوص پیامبر اکرم فرموده: «**وَ مٰا یَنْطِقُ عَنِ الْهَویٰ**» و در مورد ائمه اطهار نفرموده، چون همه آنچه وحی شده به پیامبر اکرم در بخش اعتقادات، معارف و دین بوده؛ ولی در بخشهای دیگر به ائمه اطهار همه وحی می‌شود. یکی نگوید وحی تمام شد، قطع شد، اگر در روایات دارد که وحی قطع شد یعنی در خصوص دین و معارف قطع شد زیرا پیامبر اکرم خاتم است و الا در خصوص این که ابراهیم جمال نباید بسوزد چه کسی باید آتش را سرد کند؟ خدا از طریق لسان اللّه می‌گوید: «**یٰا نٰارُ کُونِي بَرْداً وَ سَلاٰماً عَلیٰ إِبْرٰاهِیمَ**» ای آتش تنور! آن آتش نمرود بوده، این آتش تنور بر ابراهیم جمال سرد و سلامت باش. در روایت دارد اگر خدای تعالی به آن آتش نمرودی می‌فرمود: «**یٰا نٰارُ کُونِي بَرْداً**» آن قدر سرد می‌شد که حضرت ابراهیم از سرما ممکن بود از بین برود لذا فرمود: «**بَرْداً وَ سَلاٰماً**» سرد سالم باش. سرد و سالم می‌دانید چه جوری است؟ انسان در اتاقی نشسته خیلی راحت، نه آن قدر داغ است که کلافه بشود، نه آن قدر سرد است که سرما بخورد، راحت، سرد و سلامت، خوب، پس امام معصوم لسان اللّه خاص الخاص پروردگار است السلام علیک یا لسان اللّه، زبان خدا.

«کوشش برای ارتباط با خدا»

ان‌شاءاللّه شما کوشش کنید اولا لسان اللّه عام باشید، عین اللّه عام باشید، یداللّه عام باشید، وجه اللّه عام باشید، چون گاهی انسان وجه شیطان می‌شود، زبان شیطان می‌شود که عرض کردم اول این کار را کنید، ثانیا کوشش کنید که از این جهت خودتان را نجات دهید، عام که فایده ندارد البتّه بی‌فایده نیست، ولی کوشش کنید خودتان را برسانید به جنبهٔ خاص و از محضر عین اللّه خاص الخاص و وجه اللّه خاص الخاص و

یداللّه خاص الخاص و لسان اللّه خاص الخاص ان‌شاءاللّه استفاده کنید و از این محور بیرون نروید و کوشش کنید ان‌شاءاللّه از امام زمانمان که زبان قوی خدا است، چشم قوی خدا است، ید قوی خدا است، استفاده کنید و با آن حضرت ارتباط داشته باشید حالا که زمان ما به یک جایی رسید که مردم جهان، عدل می‌خواهند، از جنگ متنفرند و این قدر تظاهرات در این خصوص کردند که یکی از علائم ظهور است بلکه مهم‌ترین علامت ظهور صغرای حضرت بقیه اللّه است، بنابراین هر چه این‌ها را می‌بینید آماده‌تر باشید، یک خورده از تنبلی، بیکاری، بیحالی خودتان را نجات دهید. کوشش کنید ان‌شاءاللّه به حقیقت برسید و خدا را یار خودتان بدانید که خدای تعالی فرموده: «**إِنْ تَنْصُرُوا اللّٰهَ يَنْصُرْكُمْ**»[1] کسی که خدا را یاری کند خدا یاریش خواهد کرد.

---

۱ – سوره مبارکه محمد آیه ۷.

«جلسهٔ هجدهم»

«امامت – جنب اللّه،
نفس اللّه و اقسام کلمة اللّه»

«امامت - جنب اللّه، نفس اللّه و اقسام کلمة اللّه»

اعوذبالله من الشیطان الرجیم«إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّٰهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّـذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاٰةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكٰاةَ وَ هُمْ رٰاكِعُونَ»[1]

اگر چه می‌خواستم این هفته بحث ولایت و امامت را تمام کنم ولی اصرار بعضی از خوبان که مطالب را خوب دقت می‌کنند و ان‌شاءاللّه می‌روند که زیربنای وجودیشان، روحیشان را که اعتقادات باشد کاملا درست کنند؛ بعضی از واژه‌هایی که در قرآن و یا در روایات نسبت به ائمه اطهار و چهارده معصوم آمده که من سختم بود آنها را هم در مجلس توضیح بدهم تقاضا کردند که آنها را هر طور ممکن است عرض کنم. در هفته گذشته معنی عین اللّه، یداللّه، وجه اللّه و لسان اللّه را تا حدی توضیح دادم جملاتی که باقی ماند یکی جنب اللّه است، دیگری نفس اللّه و سومی کلمة اللّه، این سه اسم که روی چهارده معصوم پاک در روایات گذاشته شده اگر چه توضیحش مشکل است ولی از خدا کمک می‌گیرم که هم بتوانم توضیح بدهم و هم ان‌شاءاللّه شما بفهمید.

«معنای جنب اللّه»

اول کلمهٔ «جنب اللّه» جنب به معنای کنار و به معنای همجوار است و این مطلب و این کلمه در روایات مکررا بیان شده، «**نحن جنب اللّه، علی جنب اللّه**» جنب به

---

۱ - سوره مبارکه مائده آیه ۵۵.

معنای آن چیزی است که لیاقت دارد و در کنار خدا قرار بگیرد و کسی که در کنار خدا قرار گرفت، همنشین پروردگار بود و ممسوس در ذات خدا بود؛ آن کسی است که تمام صفات الهی را بـه قـدر ظـرفیتش داشـته بـاشد، درست است کـه «**مـا لتراب و رب الارباب**»[1] خدا کجا و مخلوقش کجا؟امّا پروردگار متعال بـرای آن کـه ایـن فـاصله عجیب و عمیق بین مخلوق و خالق برطرف شود، برای خودش یک جنبی قرار داده، کناری قرار داده، واسطه‌ای قرار داده تا افراد متدینی که می‌خواهند بسوی خدا حرکت کنند، از این راه حرکت کنند یعنی راه دیگری نروند. شیطان هم جنبی دارد، رفیقی دارد، همنشینی دارد و خدای تعالی هم همنشینی دارد. یعنی هـمانطوری کـه اگـر در یک مجلسی قرار گرفتید و چشمتان به یک دوست صمیمی افتاد در حالی که در مجلس جا نیست، اشاره می‌کنید بیا پهلوی من بنشین، تو با من رفیقی، تو با من هماهنگی، تو با من هم صفت و همراهی و او را کنار خودتان می‌نشانید و هر کس ببیند ایـن تـصور در وجودش قطعی است که این شخص تازه وارد از دوستان بسیار صمیمی شما است، به خاطر این که او را پهلوی خود نشاندید، به خاطر این که او را مقرب خود قرار دادید. اما«**قرب الی اللّه** که می‌گوییم؛ یعنی در صفات به پروردگار نزدیک بودن و الا خدای تعالی که مکانی ندارد تا پهلو داشته باشد یا جایی باشد که انسان به او نزدیک بشود. در قرآن خدای تعالی می‌فرماید:«**وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ**»[2] از رگ گردن خدا به همه حتی به دشمنان دین نزدیک‌تر است. پس این قرب، این هم‌جواری، این جنب و پهلوی او قرار گرفتن، فقط و فقط در بعد معنوی است؛ یعنی صفات الهی آن چنان در وجود این چهارده معصوم ظاهر و بارز است که آنها کنار خدا هستند، آنها با خدا

---

۱ – بحارالانوار جلد ۵۴ صفحه ۲۷.

۲ – سوره مبارکه ق آیه ۱۶.

هستند، که در روایات دارد: «**علی مع الحق**»[1] حق مطلق خدا است، علی با حق است و حق با حضرت علی است. حق مطلق؛ یعنی راستی و صداقت مطلق، واقعیت مطلق؛ یعنی آن کسی که محال است حادثه‌ای بر او وارد شود،امّا شخصی که باصطلاح ما مخلوق است و خلق شده همه حوادث ممکن است بر او وارد شود. مخلوق یعنی مرکز هجوم حوادث، مرکز هجوم نابودی‌ها. در میان مخلوقات خدا چه حیوانات، چه انسان‌ها، چه اجنه و چه ملائکه، چهارده نفرند که اینها چون به خدا متصلند، چون جنب اللّه‌اند به هیچ حادثه و هیچ مشکل و هیچ فنایی برخورد نمی‌کنند، زنده بودن و مریض شدن و بیچاره شدن در دنیا، اینها اصلاً قابل ذکر برای یک بشر نیست. برای ما افراد ضعیف، افرادی که تمام حواسمان متوجه دنیایمان هست، نه به خدا فکر می‌کنیم، نه به قیامت فکر می‌کنیم، نه به بهشت و جهنم فکر می‌کنیم، اینهاست که مسئله است و الا برای ائمه اطهار امور دنیایی به هیچ وجه مسئله نیست. اگر مثلاً فرض کنید می‌خواهید صد سال در دنیا زندگی کنید یک روز به شما یک مرکبی دادند این مرکب حالا شَل باشد، کور باشد، هر حادثه‌ای بر او وارد شود برای شما اهمیت ندارد بلکه از مرکب هم یک خورده‌ای نزدیک‌تر، لباس شما است، لباستان اگر کثیف شد، به جایی گیر کرد، پاره شد و یا مثلاً در جایی گذاشته بودید بنزین ریختند و آتش زدند، شاید ده روز بعدش فراموش کنید، برایتان اهمیت ندارد، این بدن در دنیا همین طور است. برای کسی که می‌داند از کجا شروع کرده و به کجا ختم می‌شود یا بگویم اصلاً ختم نمی‌شود، یک چنین فردی صد سال در دنیا بماند بر فرض در تمام این صد سال هم مبتلا به سرطان باشد مسئله‌ای نیست، صد سال بعد فراموش می‌کند، یادش می‌رود، فهمیدن این مسئله خیلی اهمیت دارد و امیدوارم از هفته‌های آینده

---

۱ – بحارالانوار جلد ۱۰ صفحه ۴۴۵ و جلد۲۸ صفحه ۳۶۸.

خوب دقت کنید و این معنا را بفهمید که تمام سعادتتان به همین معنا و شناختن این معنا است. بگذریم، ائمه اطهار هیچ حادثه‌ای برایشان پیش نیامد و نخواهد آمد و هیچ چیز آنها را تحت تأثیر قرار نمی‌دهد که یک روز ایمانشان قوی باشد، یک روز ایمانشان ضعیف باشد، یک روز دچار افسردگی از نظر روحی باشند، یک روز مثلاً اعتقاداتشان کامل و یک روز ناقص، ابدا، آنها جنب اللّه‌اند، آنها ممسوس در ذات خدا هستند، فقط فرقشان با خدا همین است که آنها مخلوقند و خدا خالق، خدا هر چه برایش امکان داشته که در ممکن قدرت نمایی کند در روح مقدّس خاندان عصمت و طهارت قدرت نمایی کرده که در مقدمه اذن دخول بعضی از حرم‌های مطهره هست که: **« الحمد لله الذی منّ علینا بحکام یقومون مقامه لو کان حاضراً فی المکان»**[1] خدا را شکر می‌کنیم، حمد می‌کنیم که برای ما ائمه‌ای قرار داد- خوب دقت کنید- ائمه‌ای قرار داد که اگر بنا بود خودش به طور محال در مکانی، مجسم بشود این‌ها می‌شدند.**« الحمد لله الذی منّ علینا بحکام یقومون مقامه لو کان حاضراً فی المکان»**[2]. بنابراین (نمی‌دانم توانستم معنی جنب اللّه را عرض کنم یا نه) معنی جنب اللّه این است که کنار خدا، دارای همهٔ امتیازاتی که پروردگار دارد هستند جز احدیت و خالقیت مطلق و علم مطلق زیرا آنچه خاندان عصمت و طهارت دارند معلومات و یاد گرفته‌هایی است از پروردگار.

«معنای نفس اللّه»

وامّا معنای نفس اللّه، نفس در لغت به معنی خود است - خوب دقت کنید - می‌گویند فلانی خودش آمد نفسش آمد، به شما گفته‌اند تزکیه نفس کنید، یعنی خودتان

---

۱ - بحارالانوار جلد ۹۹ صفحه ۱۱۶.

۲ - بحارالانوار جلد ۹۵ صفحه ۳۹۲.

را پاک کنید، در بعضی از روایات و آیات قرآن این جمله به ائمه اطهار اطلاق شده در قرآن خدای تعالی می‌فرماید: «**وَ يُحَذِّرُكُمُ اللّٰهُ نَفْسَهُ**»[1] خدا شما را از نفسش می‌ترساند. در قرآن مجید وقتی که نصارای نجران با پیامبر اکرم بنا شد مباهله کنند خدای تعالی به پیامبر اکرم فرمود: «**فَقُلْ**»بگو « **تَعٰالَوْا نَدْعُ**»بگو بیاورید در این محفل «**أَبْنٰاءَنٰا وَ أَبْنٰاءَكُمْ**»ما فرزندانمان را بیاوریم شما هم فرزندانتان را بیاورید«**وَ نِسٰاءَنٰا وَ نِسٰاءَكُمْ**» ما زنهایمان را می‌آوریم شما هم زنهایتان را بیاورید« **وَ أَنْفُسَنٰا وَ أَنْفُسَكُمْ**»[2] درباره این آیه خیلی حرف است چرا گفته است ابناءنا؟ چرا فرموده است نسائنا؟ که فقط حضرت فاطمه زهرا را آورد؟ خیلی حرف است که اینها بماند. آن جمله‌ای که می‌خواهم استفاده کنم این است که فرمود: « **وَ أَنْفُسَنٰا وَ أَنْفُسَكُمْ**» قطعا و یقینا طبق روایات سنی و شیعه منظور از کلمهٔ انفسنا علی بن ابیطالب است، چرا پیامبر اکرم اینجا فرمود: خودمان را بیاوریم؟ دعوت کنیم؟ آخر انسان خودش راکه به جایی که مال خودش است دعوت نمی‌کند! چرا فرمود خودمان را، چرا حضرت علی را خودش تصور کرد؟ آیا حضرت علی بن ابیطالب از نظر شکل و قیافه با پیامبر اکرم مثل دو برادر دو قلو بودند، شبیه به هم بودند که هر کدامشان رفتند مانعی نداشته باشد؟ نه، پس از چه جهت پیامبر اکرم فرمود: «**وَ أَنْفُسَنٰا وَ أَنْفُسَكُمْ**»؟ یک مقدار اگر فکر کنید به این نتیجه می‌رسید که چون پیامبر اکرم هر چه داشت از علم و تقوا و ایمان و عصمت، حضرت علی بن ابیطالب هم داشت، چیزی کم نداشت جز این که نام این علی است و نام او محمد ، فرق دیگری نبود. خدای تعالی چرا این جمله را برای حضرت علی بن ابیطالب یا سایر ائمه اطهار

---

۱ – سوره مبارکه آل‌عمران آیه ۲۸.

۲ – سوره مبارکه آل‌عمران آیه ۶۱.

فرموده؟ چون خدا با مخلوقش هیچ تناسبی ندارد، من الان برایتان توضیح می‌دهم، خدای تعالی چند صفت و چند موضوع دارد که عقل می‌گوید دومی ندارد یکی ازلیتش، یکی مجرد بودنش و صفات ذاتش، به هر حال نمی‌شود بگوییم دو تا موجود در عالم وجود دارد که یکی او است و یکی هم خداست! نه عقل ما می‌گوید نمی‌شود. پس باصطلاح اهل علم در درس‌های علمی‌مان گفته‌ایم و شنیده‌ایم که وقتی می‌گویند انفسنا، حضرت علی بن ابیطالب از این صفات منصرف است، مثلاً اگر گفتند پیامبر اکرم نفس علی است و علی نفس پیامبر اکرم ، شما می‌دانید که هر دوی اینها از فاطمه بنت اسد متولد نشده‌اند و هر دوی اینها از حضرت آمنه متولد نشده‌اند، پس از این منصرف است و از این که اینها هر دو در یک سن باشند(چون می‌دانیم آنها سن‌هایشان با هم فرق می‌کند) هم منصرف است، معنای انصراف یعنی این چیزی که باقی می‌ماند این است که هر چه از صفات و خصوصیات، پیامبر اکرم دارد حضرت علی بن ابیطالب هم دارد، همین طور هر چه از صفات و خصوصیاتی که می‌تواند یک ممکن از خدای تعالی داشته باشد حضرت علی بن ابیطالب دارد، ازلی نیست، ابدی نیست، خالق مطلق نیست و علم مطلق و مجرد نیست‌امّا بقیّه هست. این مطلبی است که در ماه رجب در دعای رجبیه می‌خوانید: «**لا فرق بینک و بینهم الا انهم عبادک و خلقک**»[1] جدایی نیست بین خدا و بین ائمه اطهار آن اولیائی که از طرف پروردگار ولایت خاص الخاص دارند بین آنها و تو ای خدای تعالی فرقی نیست! جز این که آنها مخلوق تواند و بنده تو هستند والا صفت رحمانیت و رحیمیت و کل صفاتی که از خدا به مخلوقش اظهار می‌شود اینها دارا هستند این معنی نفس اللّه است. که خدای تعالی می‌فرماید: «**وَ یُحَذِّرُکُمُ اللّٰهُ**

---

۱ – بحارالانوار جلد۹۵ صفحه ۳۹۲.

نَفْسَهُ»[1] در زیارت حضرت امیرالمومنین عرض می‌کنیم: «**السلام علیک یا نفس اللّه**»[2] ای نفس خدا! این هم معنای نفس اللّه.

«معنای کلمة اللّه و اقسام آن»

کلمة اللّه که دربارهٔ حضرت عیسی هم گفته شده، به سه بخش عام و خاص و خاص الخاص تقسیم می‌شود: کلمة اللّه العام، کلمة اللّه الخاص، کلمة اللّه الخاص الخاص، اول معنی کلمة را عرض کنم، کلمه، چیزی است که آنچه در باطن انسان است به وسیله آن ظاهر می‌شود. الان که من برای شما حرف می‌زنم، هر چه که در باطن دارم، هر چه که می‌فهمم برای شما با سخنم عرض می‌کنم، اظهار علم به هر وسیله‌ای که انجام شد آن می‌شود کلمه آن شخص.

«کلمة اللّه العام»

خدای تعالی بشر را خلق کرده، موجودات مختلفی را خلق کرده، همهٔ اینها کلمة اللّه‌اند منتها عام. همه کلمة اللّه‌ایم، یعنی اظهار قدرت پروردگار، اظهار خلقت پروردگار توسط ما انجام شده.قرآن را که کلمة اللّه می‌گوییم، کلام خدا می‌گوییم مال این است که هر چه خدا از علم می‌خواسته در اختیار بشر بگذارد در قرآن گذاشته، این شده کلمة اللّه و خلاصه معنی کلمه اظهار آنچه در باطن است می‌باشد، حالا می‌تواند به وسیله زبان باشند، به وسیله اشاره باشد، به وسیله ایجاد یک چیزی باشد. شما وارد یک اتاقی می‌شوید می‌بینید ده تا مجسمه بسیار زیبا اینجا گذاشته شده می‌فهمید صاحب

---

۱ – سوره مبارکه آل‌عمران آیات ۳۰-۲۸.

۲ – بحارالانوار جلد۹۷ صفحه ۳۳۱.

خانه با این عملش یک چیزی به شما گفته و آن این که من مجسمه سازم. در یک عکاسی وارد می‌شوید می‌بینید عکس‌های زیادی آنجا هست معلوم می‌شود صاحب این مغازه عکاس است. همین طور، خدای تعالی ما را خلق کرده با خلقش سخن گفته کلمه‌ای فرموده؛ یعنی من این قدرت را دارم، من این خالقیت را دارم، من رازقم که دارم به همه روزی می‌دهم، پس هر چه خدای تعالی خلق کرده همه به یک معنا کلمةاللّه‌اند، این معنای کلمة اللّه العام.

«کلمة اللّه الخاص»

کلمة اللّه الخاص چه هست؟ اگر یک فردی روحش را درست کرد و صفات حمیده پروردگار را در خودش به وجود آورد و خلیفه اللّه شد در حد خودش و اخلاق انسانی پیدا کرد که همان اخلاق الهی است که فرموده‌اند: «**تخلقوا بأخلاق اللّه**»[1] اگر این طوری شد که اکثراً اولیاء خدا این طورند، اینها کلمة اللّه الخاصند، یعنی یک خصوصیاتی در آنها هست که بهتر خدا را نشان می‌دهند سخن خدا را بهتر معرفی می‌کنند. شما اگر وارد یک اتاقی شدید دیدید که یک مشت مجسمه‌های گلی بی‌ارزش اینجا هست پی به هنر مجسمه ساز نمی‌برید یا لااقل می‌گویید همین است.امّا اگر دیدید یک مجسمه بسیار زیبا و بسیار حساس را درست کرده، بهتر هنر آن مجسمه ساز را نشان می‌دهد. اولیاء خدا بهتر خدا را معرفی می‌کنند، اخلاقشان، کردارشان، رفتارشان همه چیزشان روی حساب، در صراط مستقیم، دقیقا طبق آن چه خدا خواسته، این را می‌گویند کلمة اللّه الخاص که حضرت عیسی از این قبیل بود

---

۱ – بحارالانوار جلد ۵۸ صفحه ۱۲۹.

خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «**وَ كَلِمَتُهُ**»[1] روی این اساس می‌گوید. کلمة اللّه الخاص یک کلمه‌ای است که تمام مردم وقتی نگاهش می‌کنند، حرف‌هایش را گوش می‌دهند، مطالبش را می‌شنوند، می‌گویند این ارتباط با خدا دارد، حتماً خدا هست، خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «**قُلْ كَفىٰ بِاللّٰهِ شَهِيداً بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتٰابِ**»[2] علم کتاب را دارد این آیه دربارهٔ آصف بن برخیا که کلمة اللّه خاص است آمده که وقتی حضرت سلیمان گفت تخت بلقیس را کیست که برای من بیاورد؟ گفت: «**أَنَا آتِيكَ**»[3] تا چشمت به هم بخورد من برای تو می‌آورم، چشم بهم خوردن خیلی سریع است و آورد. این کلمة اللّه خاص است؛ یعنی در ممکنات تصرف می‌کند، می‌تواند با خدا آن چنان پیمان بسته باشد که از قدرت پروردگار یک چنین استفاده‌ای بکند از خدا بخواهد که خدایا!این تخت بلقیس را تو می‌توانی بیاوری من که زورم نمی‌رسد یک ارتباط خیلی فوری، لذا تعبیراتی در کلمات بعضی افراد هست که اینها اسم اعظم دارند.

«معنای اسم اعظم»

من یک جمله‌ای دربارهٔ اسم اعظم برایتان عرض کنم، نمی‌دانم در جاهای ممنوعی که یک عده خاصی حق دارند بروند رفتید یا نه؟ اینها یک اسمی دارند، یک رمزی دارند رمزش ممکن است هیچ معنا هم نداشته باشد، هیچ مناسبتی هم نداشته باشد ولی آن رمز را که می‌گویند کلمه رمز شب مثلاً، وقتی آن کلمه را آن شخصی که

---

۱ – سوره مبارکه نساء آیه ۷۱.

۲ – سوره مبارکه رعد آیه ۴۳.

۳ – سوره مبارکه نمل آیه ۳۹.

می‌خواهد وارد منطقه ممنوعه بشود گفت، می‌گویند بفرمائید بفرمائید. همه اسم‌های خدا اعظم است همه‌اش؛ منتها بعضی هایش به درد بعضی جاها می‌خورد نه این که فکر کنید مثلاً «الف» و «لام» و «ه» اینها مؤثّر است بعضی‌ها خیال می‌کنند این حروف مؤثّر است بسیار حرف بیخودی است اگر بگویند حروف مستقلاً مؤثّر است شریک برای خدا تعیین کرده‌اند، آن کلمه را می‌گویند و بعد ملائکه می‌آیند به کمکش او را می‌برند و برمی‌گردانند. منتها باید اول ولی خدا باشد، بعد «امانت‌دار» باشد. مثلاً تو را می‌برند در انبار مهمات، اگر یک چند تا از آن تفنگها برداری زیر لباس قایم کنی، می‌گیرند و کتکت هم می‌زنند علاوه بر این خدای تعالی می‌داند که این آدم متقلبی است، اصلاً به او نه کلمه رمز می‌دهد نه ولیّ از اولیاءش قرارش می‌دهد. گاهی کلمه اسم اعظم، «علی» است، بعضی جاها کار می‌کند، اسم اعظم «حسین» است، البتّه خدای تعالی حتی در اسم اعظم حرف بی‌ربط و بی‌ارزش را قرار نداده، اسماء خودش و اسماء اولیائش را قرار داده،آصف بن برخیا مثلاً حالا من نمی‌گویم این جمله را گفت که «یا علی » تخت بلقیس حاضر می‌شود، حتی لازم نیست همه حروفش را بگوید، همین قدر بگوید: «یا» تخت حاضر است یک چشم برهم زدن حاضر می‌شود. البتّه نه این که همهٔ اختیارات در اختیار اینها باشد هر ولیّ خدایی را پیدا کردید این جوری نیست،

تنها برای ضرورت استفاده می‌کنند والا آصف بن برخیا با این قدرتی که داشت یک مغازه حمل اثاثیه باز می‌کرد خیلی درآمد داشت، خیلی هم مشکلات مردم رفع می‌شد، نه، یک دفعه به او گفتند این کار را بکن و کرد، یا آن قدر نزدیک بود به خدا که خدای تعالی به او اجازه داد برای این که در قرآن بیاید، برای این که بشر بداند به کجا ممکن است برسد، برای این که مردم را درس بدهد این کار را کرد والا همیشه این

کارها نبود؛ یعنی اگر خدا می‌خواست همیشه باشد، بود. ببینید و در قرآن خوب دقت کنید در این آیاتی که مربوط به حضرت عیسی است خدای تعالی می‌فرماید: «وَ **أُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَ الْأَبْرَصَ وَ أُحْيِ الْمَوْتىٰ بِإِذْنِ اللّٰهِ**»[1] همه جا می‌گوید: «باذن اللّه» یا «باذنی» اذن خدا، اجازه خدا، اراده خدا، حضرت عیسی اگر از من بپرسید بالشخصه قدرت حتی یک مورچه را نداشت،امّا در ارتباط با خدا هر چه خدا لازم بود قدرت در اختیارش می‌گذاشت. حال چرا در اختیار ما نمی‌گذارد ولی در اختیار حضرت عیسی و حضرت علی بن ابیطالب گذاشته است؟ چون ما خودمان را بهتر می‌شناسیم،اگر یک شب یک دعا کنیم فورا مستجاب بشود ببینید با این چقدر دکان باز می‌کنیم، چقدر با آن فخر بر دیگران می‌فروشیم.

«عدم نقل مکاشفات»

دوستان، هرکس به شما گفت که آقا فرموده است تو باید این کار را بکنی، اعتنا نکنید. یک چیزی که من همیشه از آن پرهیز می‌کنم و شما بعضی‌هایتان متأسفانه مبتلا به آن هستید همین ارتباطات است که بعضی‌هایش دروغی و بعضی‌ها شیطانی و بعضی‌ها بر فرض راست استامّا می‌آیید برای مردم می‌گویید، نکنید این کارها را، انسانیت انسان ارزش دارد. من اگر بنا بود مکاشفاتی را نقل کنم خیلی از این‌ها نقل می‌کردم. مکاشفاتی که ارزش دارد مکاشفات علمی است، بنشین ببین حضرت علی بن ابیطالب چقدر بزرگ است، این را کشف کن، این مکاشفه برایت اهمیت دارد. حالا مثلاً نشستی داری می‌گویی: «**السلام علیک یا علی بن ابیطالب** » یک دفعه می‌بینی درب حرم جلویت باز شد وارد حرم شدی، چه می‌شود؟ تو به کجا رسیدی؟

---

۱ – سوره مبارکه آل‌عمران آیه ۴۹.

خوب در بیداری هم همین کار می‌شود. نگویید که این چیز به این مهمی! بله من می‌خواهم انشاءاللّه شما خیلی از این بالاتر باشید یعنی صددرصد در اختیار خدا باشید، خدای تعالی می‌گوید که زیر دست یک بوزینه که بدتر از بوزینه است خودتان را قرار بدهید، ریسمان به گردنتان بیندازند، بکشندتان، ببرند شما را در مسجد، بگوید چشم، بگوید درب خیبر را بکن، بالا نگه‌دار لشکر عبور کنند، بگوید چشم، هیچ کدامشان برایت فرقی نکند، نه آن غصه‌ات بدهد، نه این افتخاری برایت باشد. می‌توانید برسید به اینجا، می‌گویید این کار حضرت علی بن ابیطالب بود اگر تنها کار علی بود بیان نمی‌کردند. یک معلم در کلاس اگر برداشت روی تخته سیاه یک چیزی نوشت برای خودش ننوشته برای تو نوشته، هر دعایی که در دعاهای صحیفه سجادیه می‌بینید برای شما است والا نصف شب اگر من و شما بلند شویم با خدا مناجات می‌کنیم فردا برنمی‌داریم بنویسیم بدهیم دست مردم، اینها برای ما است. آن ارتباط خاص الخاصی که آنها با خدا دارند نه برای ما قابل فهم است نه هم برای ما می‌گویند، نه هم لازم است که ما بدانیم. دقت کردید؟! پس اولیاءء خدا آنهایی که خاصند مثل آصف بن برخیا، مثل حضرت عیسی مثل انبیاء بزرگ مثل صالحین، مثل صدیقین، مثل شهداء بعد از این عالم، اینها کلمة اللّه الخاصند.

«کلمة اللّه الخاص الخاص»

اما کلمة اللّه الخاص الخاص، که باید ما ائمه اطهار را به این عنوان بشناسیم. (ببینید من با این تعریف که عرض می‌کنم همین جور یاد بگیرید که مبتلا به شرک و انحراف نشوید) مثلاً به یک نقاش یک تابلو می‌دهند که یک متر در یک متر است و می‌گویند روی این نقاشی بکن، چون این تابلو محدود است این نقاش بیشتر از این

نقاشی نکرده، این تو هستی که نمی‌توانی بیشتر از این بفهمی. خدای تعالی بی‌نهایت در علم و قدرت است اصلاً قابل فهم برای ما نیست علم و قدرت پروردگار،امّا همین خدا در ممکن، که اگر آن را یک تابلو تصور کنید آن حدی که امکان داشته در آن علم قرار بدهد، امکان داشته قدرت قرار بدهد، امکان داشته که صفاتش را در آنها قرار بدهد در این چهارده معصوم قرار داده، بعضی‌ها می‌گویند سن حضرت جواد کم بود پس علمش کمتر بود، سن حضرت امیرالمومنین بیشتر بود پس علمش بیشتر بود! خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «**یا حَسْرَةً عَلَی الْعِبادِ**»[1] سن مطرح نیست نباید باشد آن که سنش زیاد است اگر از امتحان خوب بیرون بیاید خوش بحالش، زودتر امتحانش را داده، آن کس که سنش کمتر است می‌خواهد امتحان بدهد ان‌شاءاللّه خدا توفیقش بدهد، همین! آن که سنش بیشتر است پس ایمانش بیشتر است، درست نیست. خیلی افراد پیرمرد، بی‌ایمان‌ترینند و خیلی جوانها هستند با ایمان‌ترینند. اصلاً سن مطرح نیست. آن کس که کلمة اللّه الخاص الخاص است که حضرت عیسی ، حتی کل انبیاء ، حتی حضرت ابراهیم و هیچ یک از صالحین و اولیاء خدا به آن مقام نمی‌رسند، این کلمة اللّه الخاص الخاص است که هر چه باید خدای تعالی در کره زمین بلکه در تمام ماسوی اللّه از علم قرار بدهد به این‌ها داده از قدرت انجام بدهند به اینها عنایت کرده، منتها با این فرق که او ازلی است او نامحدود است و اینها در همین محدوده عالم خلقت، قدرت و علم دارند و این کم نیست و برای ما هم فرقی نمی‌کند. لذا خدای تعالی در قرآن کریم می‌فرماید: «**وَ قُلِ اعْمَلُوا فَسَیَرَی اللّٰهُ عَمَلَکُمْ وَ رَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ**»[2] حالا متوجه مقام حضرت ولی‌عصر شدید؟ روز جمعه است

---

۱ – سوره مبارکه یس آیه ۳۰.

۲ – سوره مبارکه توبه آیه ۱۰۵.

دعای ندبه خواندیم، دائما می‌گویید «**این السبب المتصل بین الارض و السماء**» معنای این جمله را امروز شاید با این سه کلمه‌ای که ترجمه کردم و من خودم واقعا در مقابل حقایق مثل یک بچه شیر خواری هستم که هیچ نمی‌فهمم ولی خوب چه کنم دیگر حالا این منبر پیامبر اکرم و این محافل پر نور شما به دست افرادی مثل من افتاده است. آیا می‌شود آقا بیاید با شما صحبت کند؟ کلمة اللّه الاعظم، کلمة اللّه الخاص الخاص، آن کلمة اللهی که در قرآن خدای تعالی فرموده: اگر تمام دریاها مرکب بشود، این صریح قرآن است، اگر تمام درخت‌ها قلم بشود، اگر هفت برابر این دریا، دریا اضافه کنند خدای تعالی می‌فرماید: «**لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي**»[1] قبل از این که کلمات خدا تمام بشود، کلمات خدا و ائمه اطهار فضائلشان تمام بشود، دریاها تمام می‌شوند، حالا می‌دانید اسم که را می‌برید وقتی می‌گویید: یا صاحب الزمان می‌دانید چقدر لیاقت پیدا کرده‌اید به شما اجازه داده شده به یک چنین موجودی عرض ارادت کنید.

روز جمعه، خودتان را مهمان آقا بدانید «**یا مولای انا مولاک...هذا یوم الجمعة و هو یومک المتوقع فیه ظهورک**» آقاجان! امروز ما توقع داریم اگر بگویید شما لیاقت دارید؟ همه ما می‌گوییم نه، یک وقتی من بچه بودم، به استادم گفتم: چرا من خدمت آقا نمی‌رسم؟! حتی آن قدر بچه بودم فکر می‌کردم خدمت امام زمان رسیدن یعنی خدمت بدنشان باید برسم، این را می‌پرسیدم، ایشان به من گفتند که تو هنوز بچه‌ای گفتم: اگر به لیاقت ما باشد که سلمان هم لیاقت ندارد خدمت امام زمان برسد و اگر به آقایی آنها باشد، به یک سنگی هم ممکن است این لیاقت را بدهند، ایشان بلند شد من را بوسید، گفت: بارک اللّه حالا آقا، این حرف را ما از بچگی گفتیم وقتی گفتیم

---

۱ – سوره مبارکه کهف آیه ۱۰۹.

استادمان به ما گفت تو بچه‌ای، حالا هم بچه‌ایم، حالا هم نمی‌فهمیم شما که هستید؟ ولی به لطف‌تان، به کرم‌تان، به محبت‌تان، به رحمانیت و رحیمیت‌تان عنایتی کنید، «**و انا فیه ضیفک و جارک فاضفنی و اجرنی یا مولای و انت کریم من اولاد الکرام و مامور بالضیافه و الاجاره**» خدایا!فرج امام ما، امام عزیز ما را الساعه برسان، همهٔ ما را لایق محضرش قرار بده. پروردگارا! همهٔ ما را لایق شنیدن صدای مبارکش قرار بده، چشم‌های همهٔ ما را لایق زیارت بدن مقدسش قرار بده. پروردگارا! ایمان کامل به ما مرحمت بفرما، توفیق تزکیه نفس به ما عنایت بفرما همه ما را از اولیاء خودت قرارمان بده والسلام علیکم ورحمة اللّه و برکاته.

«جلسهٔ نوزدهم»

«امامت – معنای عقل، بیت اللّه، روح اللّه، ثاراللّه»

«امامت - معنای عقل، بیت الله، روح الله، ثارالله »

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّٰهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّـذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاٰةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاٰةَ وَ هُمْ رٰاكِعُونَ»[1]

دربارهٔ این آیه شریفه که یکی از آیاتی است که در فضیلت حضرت علی بن ابیطالب و ائمه اطهار نازل شده اگر سالها، ماهها، صحبت کنیم باز خدای تعالی می‌فرماید: «**لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمٰاتُ رَبِّي**»[2]

دریاها خشک می‌شود و نمی‌توانیم کلمات پروردگارمان را احصاء کنیم من هر چه می‌خواهم به مسئلهٔ قیامت و برزخ و بهشت و جهنم در اعتقادات وارد شوم باز در وسط هفته دوستان مطالبی را تذکر می‌دهند که گاهی احساس می‌کنم باید تذکر داده شود. یک چند جمله در خصوص ولایت حضرت علی بن ابیطالب و بحث امامت باز هم باید عرض کنم و دربارهٔ خود آیهٔ شریفه و شأن نزول این آیهٔ مبارکه مطالبی را بعضی از دشمنان حضرت علی گفته‌اند که برای رفع آن شبهات که شاید در اذهان بعضی از دوستانِ مجلس‌مان هم با وسوسهٔ آنها وارد شود باید توضیح دهم.

---

۱ - سوره مبارکه مائده آیه ۵۵.

۲ - سوره مبارکه کهف آیه ۱۰۹.

«معنای عقل چیست؟»

این که می‌گویند و شاید در روایات هم اشاره شده باشد که پیامبر اکرم عقل کلّ است[1] یعنی چه؟ و اساساً عقل به چه معناست و این که ما دارای عقل هستیم از نظر خاندان عصمت و طهارت ، از نظر ثقل اکبر و اصغر یعنی چه؟ که اگر ان‌شاءاللّه طبق آن ما معتقد به این مطلب شدیم وقتی که بر پیامبر اکرم در کنار حوض کوثر، آن منبع علم و دانش وارد شدیم خجالت نکشیم. یک جمله‌ای در این وسط عرض کنم گاهی انسان فرض کنید یک معلم مدرسه، وقتی نزد یک دبیر یا مدیر مدرسه می‌رود خیلی خجالت نمی‌کشد، چون در همان رشته او هم تحصیلاتی دارد و در همان راه قرار گرفته است‌امّا گاهی یک جاهل به تمام معنا وقتی نزد یک عالم به تمام معنا می‌خواهد وارد بشود از لحظه‌ای که وارد می‌شود تا وقتی آنجا نشسته هم دلهره دارد و هم خجالت می‌کشد به خصوص اگر آن عالم با چشم منفی به او نگاه کند و احتمالاً به او اعتراضی داشته باشد، اگر علوم ما در دنیا غیر از علوم قرآنی و علوم خاندان عصمت و طهارت باشد وقتی در قیامت بر پیامبر اکرم وارد می‌شویم خجالت می‌کشیم و بسیار شرمنده‌ایم، چون جاهل‌ایم، پیامبر اکرم فرمود: «**انی تارک فیکم الثقلین کتاب اللّه و عترتی لم یفترقا حتی یردا علی الحوض**»[2] تمام حکمتی که پروردگار برای بشر و بلکه برای عالم هستی منظور کرده نامش را حوض حکمت گذاشته‌اند. وقتی انسان می‌خواهد بر آنها وارد شود باید یک قطره‌ای، یک مختصری از این حکمت را همراه داشته باشد تا بقیه‌اش را به او بدهند، یعنی مذاق خوردن آب کوثر را داشته باشد، یعنی

---

۱ – بحارالانوار جلد۱ صفحه ۹۷.

۲ – بحارالانوار جلد۲ صفحه ۱۰۰.

ذائقه‌اش با این حکمت و علم آشنا باشد تا آن که بتواند بگوید: «**واسقنا من حوض جدّه بکأسه و بیده ریاً رویاً هنیاً سائغاً لاظمأ بعده**»[1]. یک وقتی با یک کسی نشسته بودم بحث‌هایی پیش آمد یک نفر در کنار من نشسته بود گفت این آقایی که شما با او بحث می‌کنید، که فایده‌ای هم ندارد، ذائقهٔ تصوف دارد، من هم صحبت‌هایم را دیگر تمام کردم. چون ذائقه کمونیستی، بهائی‌گری و ذائقهٔ تصوف و امثال اینها با ذائقهٔ حکمت و آب کوثر و آن کوثر عظیمی که پیامبر اکرم در بهشت کنارش نشسته منافات دارد. ولی اگر شما انشاءاللّه اهل قرآن شدید، اهل روایات شدید، اهل ذائقهٔ قرآنی و روایی گردیدید بر پیامبر اکرم که وارد می‌شوید، هم زمان ثقل اکبر و ثقل اصغر بر پیامبر اکرم وارد می‌شوند و شما از آب گوارا، از آن حکمت الهی، آن چنان استفاده می‌کنید که بعد از آن تشنهٔ هیچ فلسفه‌ای، هیچ مذاقی، هیچ علمی نخواهید شد و همیشه از همین آب استفاده خواهید کرد. این یک مطلبی بود در وسط خواستم عرض کنم، بنابراین ما مردم یک کلمه به نام «عقل» شنیدیم و خیلی هم بی‌جا این واژه را مصرف می‌کنیم، از نظر ما بعد از هزار و سیصد سال عقل یک معنایی دارد که هزار و سیصد سال قبل، آن معنا از نظر امام صادق مطرود است. الان اگر از حالات یک سیاست مدار بسیار زرنگ فعالی که دین ندارد از ما سؤال کنند، می‌گوییم عاقل است و حال این که امام صادق وقتی که از ایشان دربارهٔ معاویه سؤال کردند، فرمود: عاقل نیست، «**لیست بعقل**» این جملهٔ امام صادق است «**تلک النکراء و الشیطنة**»[2] این گول زدن است،این شیطنت است، این عقل نیست ولو این که مقام مقدّس امیرالمومنین را زیر سؤال می‌برد، ولو این که تمام عالم اسلام را تسخیر کرده‌امّا

---

۱ – دعای ندبه.

۲ – بحارالانوار جلد ۱ صفحه ۱۱۶.

عاقل نیست. چرا؟ به خاطر این که عاقل کسی است که حکمت و علم الهی را آموخته باشد.

«عقل در لغت»

ببینید من دربارهٔ عقل و معنای عقل یک جمله‌ایی را عرض کنم و آن این است که عقل در لغت عرب از عقال گرفته شده، عقال یعنی یک چیزی که پای شتر را می‌بندند که در اختیار باشد، در اختیار آنها باشد. یعنی زانویش را می‌بندند که از تحت فرمان بودن بیرون نرود. عرب از این لفظ قبل از نزول قرآن استفاده می‌کرده و قرآن هم از این لفظ و از این معنا استفاده کرده. هر کسی که دربندی باشد، دربند چیزی باشد او را عاقل می‌دانند بنابراین ما اگر عاقل باشیم حتماً و حتماً باید دربند باشیم، آزادی مطلق نداریم. مثلاً یک نفر که نه دین دارد، نه می‌خواهد هوای نفس داشته باشد، می‌خواهد از نفسش و دینش و اجتماعش آزاد باشد این طبعاً یک روز لخت مادرزاد می‌آید بیرون، می‌خواهد آزاد باشد یک وقت ممکن است با لباس کت و شلوار بیرون بیاید، یک روز هم در جامعه با لباس روحانیت بیرون می‌آید هر کاری دلش می‌خواهد می‌کند، می‌خواهد آزاد باشد آزادی مطلق این است. شما هر که باشید حتی آن کافری که هیچ اعتقادی به هیچ مبنایی ندارد هم نمی‌تواند دربند نباشد، دربند جامعه است، باید کاری بکند مردم بد نگویند، برخلاف متعارف حرکت نکند، این هم دربند است، یا انسان دربند شیطان و هوای نفس است شیطان این را دربند کشیده، نفس اماره بالسوءاش را دربند کشیده، یعنی دربند جامعه ممکن است نباشد، دربند دین هم ممکن است نباشد،امّا دربند شیطان است و زیاد از این قبیل افراد دیده‌ایم یک عده هم هستند که اینها ولیّ خدا هستند، می‌روند که از اولیاء خدا شوند، اینها خودشان را در بند خدا قرار دادند، بندهٔ پیامبر اکرم و ائمه اطهار هستند، این هم بند است،امّا این بند تا آن

بند و آن بند تا این بند خیلی فرقش است، این بند است که بندهٔ خداست، آن دربند است که بندهٔ شیطان است، آن هم در بند است که بندهٔ جامعه و مردم کوچه و بازار است، پس بهترین دربندها و بهترین بندگی‌ها چیست؟ شیطان و نفس اماره که یکسره به ما بدی را، دربند آنها که باشیم را تعلیم می‌دهند این برکنار، جامعه‌مان هم یک جامعه‌ای هست که غالباً در فسادند، در بی‌بندوباری هستند ما را به همان طرف می‌کشانند، باقی می‌ماند بندگی خدا که فرمود آن شاعر هم گفته و در روایات هم هست که:

من نکردم خلق تا سودی کنم بلکه تا بر بندگان جودی کنم

خدا یک سر سوزن برایش بندگی شما فایده ندارد.

گر جملهٔ کائنات کافر گردند بر دامن کبریائیش ننشیند گرد

هر چه دستور داده، هر چه جزا می‌دهد، هر چه می‌کند به نفع بندگان است، برای این است که بندگانش در رفاه باشند، مکرر گفته‌ام که خدای تعالی یک لحظه کوچک‌ترین چیزی که برای زحمت و ناراحتی شما باشد قرار نداده، پیامبر اکرم که درباره‌شان خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «**رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مٰا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ**»[1] کوچک‌ترین ناراحتی اگر به شما برسد بر پیامبر اکرم سخت می‌گذرد، خدا آیا دوست دارد بر پیامبر اکرم سخت بگذرد؟ ابدا، پس دوست ندارد شما هم ناراحتی داشته باشید، این مال کفار و غیر کفار است،«**عَزِيزٌ عَلَيْهِ مٰا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ**» به جهت این که بعدش می‌فرماید بر شما حرص دارد که مسلمان بشویدامّا «**بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ**» نسبت به مؤمنین یک مهربانی خاص دارد که از تتمهٔ آیه استفاده می‌شود که «**لَقَدْ جٰاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ**» به همهٔ مردم دنیا این

---

۱ – سوره مبارکه توبه آیه ۱۲۸.

خطاب شده است، آن وقت خدای تعالی برای شما ناراحتی بخواهد؟ اگر یک وقت یک ناراحتی از قبیل فقر یا هر چیز دیگری پیدا کردید نگویید خدا خواسته چون اگر از روی فهم بگویید کفر است و بسیار حرف غلطی است و حتی در آیات قرآن نهی شده، چرا؟ ممکن است به خاطر گناهی که کردید خدای تعالی قضاوت کرده باشد و او با قهاریّتش شما را مبتلا کرده،امّا اصل و ریشه کار در دست خود شماست. بنابراین هر کس در بند خداست عاقل است، هرکس بیشتر در بند خدا و بندگی خداست عاقل‌تر است و پیامبر اکرم که ما در تشهد می‌گوییم: «**اشهد انّ محمداً عبده و رسوله**» شهادت می‌دهیم که پیامبر اکرم اول عبد خداست، عبد یعنی در بند، عبد یعنی بنده، خدای تعالی در قرآن کریم به پیامبر اکرم خطاب می‌فرماید:«**قُلْ إِنْ كَانَ لِلرَّحْمٰنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعٰابِدِينَ**»[1] اگر خدا فرزندی می‌خواست داشته باشد خوب من که اول دربندم، اول بنده هستم من باید فرزندش باشم، معلوم است که خدای تعالی و پیامبر اکرم ، حضرت عیسی را در آن حدّ از بندگی نمی‌داند که می‌فرماید: «**فَأَنَا أَوَّلُ الْعٰابِدِينَ**» البتّه یک مقدار توضیح می‌خواهد ولی می‌ترسم از مطلبم پرت شوم و آنهایی که می‌فهمند الحمد لله در مجلس‌مان علما هستند، نویسندگان هستند و مطالب را خوب می‌توانند حل و فصل کنند، اگر حل و فصلش کردند برای این که من بتوانم مطلبم را تمام کنم ان‌شاءاللّه به عهدهٔ آنها می‌گذارم، بنابراین آیه شریفه «**فَأَنَا أَوَّلُ الْعٰابِدِينَ**» عبادت پیامبر اکرم و ائمه اطهار در رتبهٔ بسیار بالاتر و حتی از حضرت عیسی و پیامبران اولوالعزم هست. پس اگر کسی می‌خواهد معنی عقل را بفهمند و بداند در روایات و آیات عقل را در کنار جهل گذاشتند، یعنی هر که عاقل است عالِم است و هر که عاقل نیست جاهل است و یا هر کس جاهل است عاقل

---

۱ – سوره مبارکه زخرف آیه ۸۱.

نیست، در کتاب بحارالانوار به نظرم دو جلد یا یک جلد قطورش کتاب عقل و جهل است. ما عقل را در مقابل دیوانگی می‌گذاریم. یک نفری مریض است، سلول‌های مغزیش تورم کرده، کارهای بی‌ربط و بی‌جا می‌کند می‌گوییم عاقل نیست، عقل ندارد، این اشتباه است این از نظر قرآن اشتباه است از نظر روایات اشتباه است، آن کسی که می‌بینید صددرصد طبق هوای نفسش کار می‌کند دنیا را چسبیده و آخرت را رها کرده، همهٔ توجهش به دنیا و جاه‌طلبی و ریاست‌طلبی است و کل آرزویش این است که به یک پست و مقامی برسد این شخص عاقل نیست. معاویه عاقل نیست، از نظر روایات ملعون کسی است که به خودش وعدهٔ ریاست بدهد تسلط بر مردم بدهد، یک مقام و ریاستی را احراز کند و لایق نباشد. عاقل کسی است که در بند خدا باشد. لذا فرمود: **«العقل ما عبد به الرحمن و اکتسب به الجنان»**[1] امام عقل را معرفی می‌کند عقل چیزی است که انسان را دربند خدا بکشد انسان را به بندگی خدا وادار کند و به وسیله عقل کسب بهشت کند.

ببینید یک مطلبی را مثال بزنم که فکر نکنید تحمیلی است امام صادق فرموده است که معاویه عاقل نبود و مثلاً فلان صحابی امام صادق که نه مال دارد، نه پول دارد و همیشه هم در تقیه است این شخص عاقل بود. اگر یک چک مثلاً پانصد هزار تومانی دست شما باشد یک نفر بیاید یکی از آن یک قِرانی‌های سابق که اکثر شما ندیدید و ما دیدیم از آن یک ریالی‌های سابق بیاورد به این شخص بدهد بگوید آن کاغذ را رها کن این پول سکه را بگیر، ببین این طرفش عکس شیر و خورشید دارد، آن طرفش نوشتهٔ یک ریالی دارد، شما هم بدهید یکی آنجا ایستاده باشد چه می‌گوید؟ می‌گوید عجب بی‌عقلی است، راست که می‌گوید اینجا بی‌عقل است، چرا بی‌عقل

---

۱ - کافی جلد ۱ صفحه ۱۱.

است؟ به جهت این که نمی‌داند آن یک ریالی ارزشی که پانصد هزار تومانی دارد را ندارد، درست است علمش را ندارد، دیوانه نیست، خیلی هم عاقلانه از نظر اصطلاح ما کار می‌کندامّا در اینجا دیوانگی کرده، یعنی بی‌عقلی کرده، اینجا می‌گویند بی‌عقل، چرا بی‌عقل است برای این که جاهل است نمی‌داند این چقدر ارزش دارد و آن چقدر ارزش دارد دقت کردید؟ معاویه دنیا را گرفته، دنیا چقدر ارزش دارد؟ الان به خدا قسم من شخصاً اعتقادم این است شما خودتان می‌دانید شما هم باید این اعتقادتان باشد، که اگر تاج کرهٔ زمین را بر سر شما بگذارند، سلطنت کرهٔ زمین و به شما بگویند آخرتتان را بدهید آخرت دیگر خبری نیست به خود خدا بدتر از آن یک ریالی و پانصدهزار تومانی است، چرا؟ آن پانصد هزار تومان محدود است، این یک ریالی هم محدود است،امّا زندگی دنیا محدود و راحتی و زندگی آخرت کمّاً و کیفاً به اصطلاح نامحدود، هم از نظر کمیت نامحدود است خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «**خٰالِدِينَ فِيهٰا أَبَداً**»[1] هم کیفاً نامحدود است، آن قدر لذت می‌بری که برای ما مثال زدند، بچهٔ در شکم مادر با کسی که در دنیا آمده چقدر فاصله دارد؟ همان اندازه کسی که در دنیاست با زندگی در بهشت شاید هم بیشتر فاصله دارد. پس هم کمّاً و هم کیفاً بسیار بزرگ و بلکه آخرت بی‌نهایت است و دنیا همین است که می‌بینید.

بعضی وقت‌ها یک نفری که صدسال دارد اگر بمیرد به صاحبان عزا که تسلیت می‌گویید، می‌گویند صد سال داشت یعنی می‌گویند که تسلیت لازم نیست بلکه تبریک بگویید که مزاحمت را کم کرد، بیشتر از این می‌خواهد زندگی کند؟ این جوری است همین که می‌بینید، پس بنابراین اگر کسی «**فما عاقل باع آخرته بدنیا**» ولو شعرش چیزی دیگر است ولی من این را این طوری استفاده می‌کنم. بندهٔ خدا بیشتر از این می‌خواهد

---

۱ – سوره مبارکه تغابن آیه ۹.

زندگی بکند؟ زیرا عاقل کسی است که آخرت را به دنیایش نـفروشد، پس مـعاویه و امثال معاویه مثل مأمون الرشید لعنة اللّه خیلی خوشحال شد که توانسته حضرت علی بن موسی الرضا را مسموم کند عاقل نیست، دیوانهٔ بدبختی است. البتّه دیوانه‌هایی که در جامعه هستند اینها یک مریض‌هایی هستند که بالأخره می‌برند و آنها را معالجه می‌کنند. اگر دیده باشید وقتی یک دیوانه‌ای خیلی سخت می‌شود، مردم آزار می‌شود او را به دارالمجانین می‌برند، حالا می‌گویند تیمارستان یا بیمارستان روانی، این جوری می‌برند و او را درستش می‌کنند،امّا مثلاً مأمون را کجا می‌برند عاقلش کنند؟ معاویه را کجا می‌برند عاقل کنند کدام بیمارستان در کجا؟ مگر وارد بشود در بیمارستان الهی که همین قرآن و اهل‌بیت عصمت و طهارت هستند.

«معنای عقل کلّ»

ببینید معنای عقل کلّ (که ما می‌گوییم دربارهٔ ائمه اطهار که اول چیزی بود خدا خلق کرد) امام صادق فرمود: «**اول ما خلق اللّه العقل**»[1] همین امام صادق فرموده: «**اول ما خلق اللّه نور رسول اللّه** »[2] یا خود پیامبر اکرم می‌فرماید: «**نور نبیک یا جابر**» پس اول ما خلق اللّه عقل کلّ است که در بندگی کامل خداست، دربند کامل خداست و هر کس یک نمونه‌ای از آن دربند بودن، از آن بندگی داشتن، از آن بندگی را داشته باشد همان اندازه عاقل است مثل این که یک شخصیت بسیار بزرگی بایستد و تعدادی آینه دور او باشد و هر کدام یک عضوی از این شخص را منعکس کند، یکی گوشش، یکی زبانش، یکی بدنش، یکی دستش، یکـی پـایش را و در هـر

---

۱ – بحارالانوار جلد ۱ صفحه ۹۷.

۲ – بحارالانوار جلد ۱ صفحه ۹۷ و بحارالانوار جلد ۱۵ صفحه ۲۴.

آینه‌ای یک جزیی از اجزای این شخص افتاده است، درست است آن عضو که در آینه است این شخص نیست،امّا گاهی بعضی افراد هستند چشم‌شان را خوب حفظ می‌کنند لذا دربند خدا هستند، گاهی بعضی از افراد هستند زبان‌شان را خوب حفظ می‌کنند، گاهی بعضی‌ها گوش‌شان را خوب حفظ می‌کنند، گاهی بعضی یا نمی‌توانند یا بهرحال دست‌شان را از ظلم کردن حفظ می‌کنند؛ اینها به همین اندازه عاقل هستند. مؤمن کامل، عقل کامل است که ما در دعاها عرض می‌کنیم خدایا! **«اللهم ارزقنا عقلا کاملا»** عقل کامل به حد خودمان عطا بفرما. عقل کل حضرت پیامبر اکرم و حضرت علی بن ابیطالب و ائمه اطهار هستند و امروز حضرت بقیه اللّه هست و ما هم هر چه به آنها نزدیک‌تر باشیم، هر چه آینهٔ دلمان را شفاف‌تر کنیم، سیمای آنها را هر چه بیشتر در خودمان جلوه‌گر کنیم، صفات حمیدهٔ آنها بـه خـصوص بـندگی‌شان را در خودمان بیشتر ایجاد کنیم ما هم می‌شویم عاقل، پس معنی عقل کل فهمیده شد.

«معنای بیت اللّه»

یک چند جمله دیگر هم دوستان اشاره کردند که معنی روح اللّه، ثاراللّه و معنی بیت اللّه چیست و اینها چه معنا دارد؟ بعضی از چیزها هست به قدری ارزش دارد که انسان دلش می‌خواهد به خودش نسبت بدهد، مخصوصاً این که خودش درستش کرده باشد، این مسجد الحرام را که می‌گویند بیت اللّه الحرام، یعنی خانهٔ با حرمت خـدای تعالی، چرا می‌گویند؟ چون اولا مواد اصلیش را خدا خلق کرده بنّایش را خدا خـلق کرده، اجتماعی که در آن جمع می‌شوند از اول تا به آخر را خدا خلق کرده و مردم برای خدا به آنجا می‌روند و به خاطر خدا دور آن کعبه طواف می‌کنند، هم چنین این خانه‌ای است که روز اول خدای تعالی اول چیزی که از زیر آب بیرون آورد این مکان مقدّس

بود بعد دحو الارض شد، یعنی زمین از زیر این خانه بیرون آمد و مسکونی شد تا زمانِ حضرت ابراهیم ، حضرت ابراهیم به دستور پروردگار زن و فرزندش را که بعد از سالها انتظار، پیرمردی شده بود، زنش نازا بود و خدا به او یک فرزند داد به نام اسماعیل که این اسماعیل شیرخوار است، زن هم بسیار محبوبهٔ حضرت ابراهیم، باید این دو را در وسط بیابان بی‌آب و علف ببرد و بگذارد، فوری هم برگردد. کدام یک از ما این کاره هستیم؟ ما که ادعا داریم بندهٔ خدا هستیم، عاقل هستیم، برای قیامت‌مان اگر پیش بیاید یک چنین کاری می‌کنیم؟ حضرت هاجر هم بندهٔ خداست قبول می‌کند، حضرت اسماعیل هم بعدها معلوم می‌شود چطور بالاتر از این را قبول می‌کند لذا بُرد گذاشت، آمد روی بلندی نگاه کرد یک زن آنجا نشسته، طفل شیرخوارش هم در بغلش است، یک کوزهٔ آب هم دارد، یک مقداری هم نان دارد، بالأخره تا شب این آب و نان تمام می‌شود اطراف هم هر چه نگاه می‌کند پرنده پر نمی‌زند خدای تعالی در قرآن می‌فرماید که ابراهیم عرض کرد: «**رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ**»[1] این جا حضرت ابراهیم اول کسی بود که این خانه را به خدا نسبت داد خانهٔ تو، بیت تو که محترم است « **رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ**» برای این که نماز برپا شود(تارک الصلاةها مخصوصاً در تابستان، لااقل شما این طورید و یقین دارم که اگر بعد از آفتاب بیدار شدید غصه می‌خورید که چرا نمازمان قضا شد، یک عده غصه هم نمی‌خورند) این تقاضا را از خدا کرد، یک تقاضای دیگر کرد « **فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ**» خدایا دلهای مردم را آن چنان نسبت به این زن و فرزند پر محبت کن که به سوی اینها حرکت کنند دو یا سه شبانه روز بیشتر نگذشت، حضرت هاجر هر جوری بود این نان و آب را با احتیاط میل کرد بعد آب تمام شد، شیرش

---

۱ – سوره مبارکه ابراهیم آیه ۳۸.

تمام شد، بچه در آفتاب لَه لَه می‌زند، سر کوه صفا آمد یک نگاهی این طرف، آن طرف، می‌دانست اینجا بیابانی است بی‌آب و علف از آنجا دوید، برایتان پیش نیامده که انسان اضطراب داشته باشد، یک چیزی را بخواهد می‌داند نیست ولی می‌دود نمی‌تواند راحت بنشیند؟ از صفا دوید طرف مروه، از مروه دوید طرف صفا، هفت مرتبه این کار را کرد از بالای کوه مروه یک نگاهی کرد دید یک نشانهٔ آبی زیر پای حضرت اسماعیل هست، آمد یک چشمهٔ آبی باز شد، همین چاه زمزمی که الان هست، هنوز هم آبی است که تمام شهر مکه را آب می‌دهد، حتی مدینه را هم امسال دیدم که از آب زمزم آب می‌برند، آمد دور آب را گرفت، زمزم، زمزم به معنای این است که مثلاً محدود باشد، راه نیافتد، از اینجا سیل راه نیافتد و نگهش داشت، پرنده‌ها کم‌کم آمدند از این آب خوردند؛ گله دارها دیدند اینجا پرنده‌ها پرواز می‌کنند فهمیدند که این جا آب است، گوسفندهایشان را آوردند حضرت هاجر گفت این آب مال من است گفتند: خوب شیر به تو می‌دهیم، گوشت به تو می‌دهیم، نان به تو می‌دهیم، بگذار ما از این آب استفاده کنیم. محبت مردم آن چنان شدید شد تا امروز که همهٔ شما الان اگر برای شما بلیط و گذرنامه بیاورند بگویند مکه می‌روی؟ همهٔ کارهایتان را رها می‌کنید و می‌گویید می‌روم «**فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ**». بعد هم خود حضرت ابراهیم این خانه را خوب ساخت. بعد هم ائمه اطهار این خانه را با عظمت درستش کردند. همین خانهٔ سنگی، خدا می‌داند یک بوسهٔ این سنگ‌های نتراشیده کامل، آن چنان لذت بخش است که حساب ندارد، همان کلام خدای تعالی که می‌فرماید: « **فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ**»، اینجا بیت اللّه شد چون خیلی عزیز است، دست‌های بسیار خوبی برای ساختمان این خانه به کار رفته، من مکرر گفتم و تأثیرش را هم دیدم افرادی که برای بنایی ساختمان‌تان می‌آورید، افرادی که برای

مخصوصاً مساجد و ساختمان‌های مقدسی می‌آورید، کوشش کنید افراد با تقوا باشند، هر چند کمتر کار کنند، بگویید فلانی با تقوا است اول ظهر دستهایش را می‌شوید برای نماز می‌رود، آن کارش پربرکت‌تر از این آدم بی‌تقوایی است که نماز نمی‌خواند یا اگر می‌خواند آخر وقت می‌خواند، این قدر تنگ نظر نباشید برای یک ساعتی که این می‌خواهد برود نماز بخواند بعد هم نهار بخورد شما نگویید این چون این جوری است من این را برای بنایی نمی‌برم. اینها خیلی مهم است خدای تعالی در مقابل این ساختمان‌هایی که در تهران هست، در دنیا هست، همان کنار کعبه هست این خانه را که اصلاً ساختمان نیست، انتخاب کرده چرا؟ چون روی تقوا ساخته شده. حضرت ابراهیم گفت: «**رَبَّنٰا تَقَبَّلْ مِنّٰا**» خدایا این را قبول کن از ما، با آن اخلاص ساخته، بعد هم می‌گوید: «**رَبَّنٰا تَقَبَّلْ مِنّٰا**»، که شما دو ماه برای حضرت سیدالشهداء عزاداری می‌کنید برای این است که حضرت زینب در میان گودی قتلگاه گفت که این قربانی را از آل محمد قبول کن، خدا قبول کرده بود قبل از این که در دنیا خلقش بکند، ولی در عین حال این مسئله خیلی تأثیر دارد.

«معنای ثارالله»

خون حضرت ابی عبدالله الحسین چون پاکترین خون‌هاست، تمام مردم معصیت کار را این خون نجات می‌دهد. این را شما بدانید یک قطرهٔ اشک در عزای حضرت ابی عبدالله الحسین ریخته بشود، روایت دارد یک نفر را در روز قیامت می‌آورند این میزان اعمال بدش خیلی سنگین است و هیچ چیز از کارهای خوبش جبران این همه گناه را نمی‌کند می‌گویند یک چیز باقی مانده، یک قطرهٔ اشک در فلان مجلس ریخت آن را می‌آورند می‌گذارند مساوی می‌شود یا بهتر و اهل بهشتش

می‌کنند، من به این روایت معتقدم برخلاف خیلی که معتقد نیستند که می‌فرماید: «**من بکی او أبکی او تباکی وجبت له الجنة**»[1] کسی که گریه کند، یا بگریاند، یا حالا گریه‌اش نمی‌آید حزن در دلش زیاد شده، محبت حضرت سیدالشهداء در دلش هست سرش را می‌اندازد پایین، مثل گریه کنندگان خودش رانشان می‌دهد یا خودش را وادار به گریه می‌کند بهشت مال همین‌هاست، لذا خون حضرت ابی عبداللّه الحسین خون خدا شده، آن را ثار اللّه می‌گویند، یعنی این خون مال من است. اگر یک بچه‌ای از همسایه بیاید خیلی به شما کمک بکند، اطاعت شما را بکند، هر چه شما بگویید گوش کند، فداکاری در مقابل شما بکند، شما می‌گویید این بچهٔ من است. حتی سؤال می‌کنند آقا این بچهٔ کیست؟ می‌گویید این بچهٔ من است. این معنای اضافهٔ تشریفاتی است.

«معنای روح خدا»

روح مقدّس پیامبر اکرم ، روح انسان، انسانی که خدا خواسته و آفریده، این روح هم روح خدا است همانطوری که بیت، بیت خدا است، همانطوری که خون، خون خدا است روح انسان هم روح خدا است. خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «**وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي**»[2] در بدن حضرت آدم خدا از روح خودش دمید، از روح خودش یعنی آن روحی که مال خودش بود، یعنی این یک آینه‌ای است که تمام قد و قامت خدا را و تمام صفات پروردگار را نشان می‌دهد، اینجا اسم این روح هم شد روح اللّه، روح من و شما هم اگر شیطان بگذارد، اگر نفس اماره بگذارد، اگر آلودگی‌هایی که

---

۱ – لهوف صفحه ۱۱.

۲ – سوره مبارکه ص آیه ۷۲.

در دنیا پیش می‌آید کثیفش نکند، روح من و شما هم مثل بیت اللّه و ثارالله، روح خدا است. بعضی از افرادی که می‌خواهند مردم را گول بزنند، از این راه وارد می‌شوند و مردم را معتقد به حلول می‌کنند، یعنی خدا در بدن ما آمده!یک عده آن قدر خدا نشناسند که خیال می‌کنند یک بخشی از خدا جدا شده در بدن ما آمده! «**وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي**»[1]، به همان معنای ظاهرش هم این نیست معنا می‌کنند، روح اللّه، ثارالله، بیت اللّه، اینها همه مساوی هستند. امیدوارم ان‌شاءاللّه این سه معنا را خوب یاد گرفته باشید.

«مطالبی دربارهٔ امام رضا »

چون امروز روز شهادت حضرت اباالحسن الرضا است دربارهٔ آن حضرت مطالبی عرض می‌کنم. به حضرت علی بن موسی الرضا صفات خاصی را نسبت می‌دهند که این صفات را همه ائمه اطهار دارند ولی در ایشان به مناسبت زمانشان ظاهر شد. یکی رأفت و مهربانی حضرت است به طوری که احدی از ایشان رنجیده نشد. به امام جواد عرض کردند آقا چرا حضرت علی بن موسی الرضا را رضا نامیدند؟ فرمود: به خاطر این که دوست و دشمن از ایشان راضی بود. من یک مدتی معنای این روایت را نمی‌فهمیدم که امام می‌فرماید او حزن‌های روز عاشورا را تهییج کرد در آن سالی که منافقین از خدا بی‌خبر در حرم حضرت رضا بمبی منفجر کردند و عده‌ای کنار ضریح مقدّس کشته شدند، روز عاشورا بود، گفتم ببین امام جواد در هزار و دویست سال قبل فرمود: «**الذی هیّج احزان یوم الطفوف**»[2] را

---

۱ – سوره مبارکه حجر آیه ۲۹.

۲ – بحارالانوار جلد ۹۹ صفحه ۵۵.

تذکر داد. «**السلام علی من امر اولاده و عیاله بالنیاحة علیه**»[1] سلام بر آن آقایی که امر کرد اولاد و اهل بیتش را که بیایند نوحه کنند، یعنی گریهٔ با صدا کنند، دورش بنشینند، حضرت خودش هم گریه می‌کرد آنها هم هماهنگی کنند، منتها حضرت می‌دانست چه می‌شود، چقدر مردم به خاطر این عمل جنایتکارانهٔ مأمون از اسلام و دین عقب می‌افتند ولی اهل بیتش شاید نمی‌دانستند غیر از امام جواد لذا آنها را وادارشان کرد بیایند با هم بنشینیم گریه کنیم. حضرت رضا را (شما فکر کنید از مدینه تا طوس، تا مشهد فعلی چقدر راه است؟) مأمون احضار کرد، باید بیاید اگر نیاید او را می‌کشند، حضرت تشریف آوردند با همان چیزهایی که اکثرتان می‌دانید چقدر اذیت کرد حضرت علی بن موسی الرضا را و بعد هم در آن مقداری که از روایات هست یا با انگور یا با آب انار حضرت را شهید کرد مثل امروزی بود، روز آخر ماه صفر، محبت مردم خراسان عجیب بود نسبت به حضرت علی بن موسی الرضا ، حضرت علی بن موسی الرضا در طوس که الان حدود تقریبا چهار فرسخ با محل دفن ایشان فاصله است شهید شد مردم این جنازه را بلند کردند همه آمدند، آن زمانها رسم بود زنها در خانه بنشینند یعنی طبق دستور اسلام عمل می‌کردند،امّا زنها حاضر شدند مهریه‌هایشان را به شوهرانشان ببخشند تا بتوانند چند قدمی عقب جنازه حضرت علی بن موسی الرضا حرکت کنند جنازهٔ حضرت علی بن موسی الرضا را آوردند در باغی که متعلق به حمید بن قحطبه بود، حمید بن قحطبه استاندار خراسان بود در زمان هارون، بعد که هارون از دنیا رفت او را در همان باغ که بین نوغان و سناباد بود دفن کردند، یک باغ بسیار مفصلی بود و دو تا، قریه دو طرف این باغ بود به نام نوغان و سناباد، یک چشمهٔ آب بسیار زلال و خوبی در سناباد بود که بدن حضرت علی بن

---

۱ – بحارالانوار جلد۹۹ صفحه ۵۳.

موسی الرضا را آنجا غسل دادند و آوردند کنار قبر هارون الرشید دفنش کردند.امّا اباصلت می‌گوید من در میان خانه ایستاده بودم، (طبعا خانهٔ حضرت علی بن موسی الرضا یک جای وسیعی بود) حضرت در میان حجره، مثل مار گزیده به خود می‌پیچید و گاهگاهی می‌شنیدم که فرزندش را صدا می‌کند هر امامی را باید امام بعد از او غسل و کفن کند، می‌گوید در وسط خانه ایستاده بودم، حضرت علی بن موسی الرضا هم به من دستور داده بود هیچ کس را راه ندهید کسی هم نیامد، خانه خلوت بود یک وقت دیدم یک جوانی وارد خانه شد، آقا من درها را که بسته بودم شما از کجا وارد شدید؟ فرمود: آن خدایی که من را با یک چشم برهم زدن از مدینه به طوس آورد، می‌تواند از در بسته هم وارد کند. فهمیدم امام جواد است، وارد حجره شد دیدم حضرت علی بن موسی الرضا در مقابل فرزندِ امامش از جا بلند شد فرزندش را در بغل گرفت، چند دقیقه‌ای بیشتر طول نکشید دیدم امام جواد از میان حجره خارج شد اشک می‌ریزد و می‌گوید اباصلت پدرم از دار دنیا رفت.«**لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم**» یک سفارش خود حضرت رضا را هم ما امروز عمل کنیم پسر شبیب وقتی که در روز اول محرم خدمت حضرت رضا رسید حضرت فرمودند: «**ان کنت باکیاً لشیء**» اگر گریه کنندهٔ به چیزی هستی «**فلیبک علی الحسین**» بر جدم امام حسین گریه کن، زیرا او را مانند گوسفند سر بریدند[1].

---

۱ – بحارالانوار جلد۴۴ صفحه ۲۸۶.

«جلسهٔ بیستم»

«امامت
بررسی آیهٔ تطهیر و آیه ولایت»

«امامت -بررسی آیهٔ تطهیر و آیه ولایت»

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم«إِنَّمَا يُرِيدُ اللّٰهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»[1] «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّٰهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاٰةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاٰةَ وَ هُمْ رٰاكِعُونَ»[2]

از جمله چیزهایی که در بحث ولایت و امامت باید مورد توجّه واقع شود یکی مربوط به آیهٔ تطهیر است و دیگری مربوط به همین آیه ولایت و شبهاتی که بعضی از معاندین به آیهٔ شریفه نموده‌اند و این دو چیز باقی مانده است.

«آیهٔ تطهیر»

ابتدا دربارهٔ آیهٔ تطهیر، که خدای تعالی می‌فرماید: «**إِنَّمَا يُرِيدُ اللّٰهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً**»[3] مطالبی را توضیح می‌دهیم. آیهٔ تطهیر همین آیه‌ای است که معروف هم هست و اکثرا محفوظ‌مان است که خدای تعالی می‌فرماید: «جز این نیست قطعاً همین طور است یقیناً این گونه هست که خدا اراده کرده».

---

۱ - سوره مبارکه احزاب آیه ۳۳.

۲ - سوره مبارکه مائده آیه ۵۵.

۳ - سوره مبارکه احزاب آیه ۳۳.

«ارادهٔ خدا در آیهٔ تطهیر»

یک مطلب جزیی دربارهٔ ارادهٔ خدا بگویم ولو این که قبلاً بحث کرده‌ام ولی دربارهٔ ارتباط با این آیه باید توضیح داده شود ارادهٔ خدا همان فعل خدا است، کار خدا است، گاهی خدای تعالی یک چیزی را می‌خواهد ولی اراده نکرده، یعنی آن کار را خودش انجام نداده، قدرتش را با خواستش توأم نکرده، این را می‌گویند «شاء» خواست خدا. مثلاً خدا می‌خواهد همهٔ بشر اهل تقوا باشند همه خوب باشنداراده نکرده، اگر اراده می‌کرد همه مجبور بودند خوب باشند؛ ولی بعضی چیزها را اراده کرده، در این آیه تطهیر خدای تعالی می‌فرماید: خدا اراده کرده است که پلیدی‌ها را از شما اهل‌بیت پیامبر اکرم ببرد و پاک‌تان کند این جا اراده، یک اراده است که در گذشته انجام شده یعنی آن وقتی که خدای تعالی ارواح معصومین را خلق فرمود همان جا رجس و پلیدی و ناپاکی را از آنها دفع کرد، خواست که این طوری باشد، اراده کرد که این طوری باشد، یعنی یک روحیه‌ای به چهارده معصوم عنایت کرد که این کار خودبخود انجام می‌شود. اگر مثلاً فرض کنید یک کاسهٔ سمّی در مقابل یک بچه‌ای باشد، ولیّ او که پدرش است نمی‌خواهد بچه‌اش سم بخورد، ولی اگر نشست و توضیح داد که این سم چه اثرات بدی در انسان دارد خوب که توضیح داد این بچه دیگر حاضر نیست حتی سر انگشتش را در آن سم بزند و بخورد، در واقع جلوگیری از خوردن سم را پدر انجام داده که این را آگاهش کرده، بینایش کرده، روشنش کرده در نخوردن سم، اینجا می‌تواند بگوید که من او را وادار کردم که سم نخورد، من او را نگذاشتم که سم بخورد. درست است دستش را نگرفته که سم نخورد، اختیار را از او سلب نکردامّا یک جوری برایش سم خوردن و ضررهای سم را توضیح داده که این خواهی نخواهی نمی‌خورد، بکشند هم نمی‌خورد، حتی بهتر از آن وقتی که دستش را بگیرند و نگذارند بخورد به

این مسئله عمل می‌کند. خدای تعالی وقتی که پیامبر اکرم و ائمه اطهار و فاطمه زهرا را خلق کرد روح مقدسشان را آفرید، در همان اول آنها را طوری عارف به گناه و معصیت کرد که اگر قطعه قطعه‌شان کنند از گناه دیگر استفاده نمی‌کنند و از گناه خودشان را نگه می‌دارند. لذا این جا کلمهٔ اراده درست است. شما نگویید که خدا خواسته ولی اراده نکرده، اختیار را داده دست خود ائمه اطهار ، نه، جوری معصیت را برایشان توضیح داده است، مثل این است که دستشان را گرفته بلکه از آن سخت‌تر، مثل این است که نگذاشته اینها سم بخورند، اینها معصیت بکنند، اینها آلوده بشوند، اینها صفات رذیله پیدا کنند، کلمهٔ «**إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً**»[1] اینجا درست است، باز تکرار می‌کنم و توضیح می‌دهم اختیار را از آن‌ها سلب نکرده، خاندان عصمت و طهارت و پیامبر اکرم و فاطمه زهرا اینها می‌توانند گناه بکنند، بلکه از همهٔ مردم دیگر قدرتشان بر گناه بیشتر است،امّا یک جوری حقیقت گناه را می‌شناسند که اگر قطعه قطعه‌شان بکنند،گناه نمی‌کنند، آن چنان که به پیامبر اکرم پیشنهاد دادند کفار قریش که هر چه بخواهی ما در اختیارت می‌گذاریم، تو از این برنامه‌ات دست بکش و معصیت بکن، پیامبر اکرم فرمود: اگر خورشید را در یک دستم و ماه را در دست دیگرم بگذارید من کوچک‌ترین تخلفی از فرمان پروردگارم نمی‌کنم. پس معنای «**إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً**» این شد، در عین این که کاملا اختیار دارند، در عین این که کاملا می‌توانند گناه بکنند در عین حال خدا اراده کرده و با همان معرفی حقیقت اشیاء و شناخت آنها از حقایق اشیاء، آنها را از ناپاکی و رجس دور نگه داشته و آنها را پاک‌شان کرده، بسیار عالی و خوب.

---

۱ – سوره مبارکه احزاب آیه ۳۳.

«معنای اهل‌بیت در آیه تطهیر»

یک بحث مختصری است که شاید دوستان در کتاب انوار الزهرا مشاهده کرده باشند که من در آنجا خیلی صریح وارد نشدم ولی در این درس می‌خواهم صریح‌تر وارد بشوم دربارهٔ اهل‌بیت است، اهل البیت اطلاق شده بر تمام فرزندان پیامبر اکرم تا روز قیامت، خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «**إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً**»[1] در لغت اهل‌بیت را به تمام ذریه می‌گویند، در کتاب خمس، زکات، صدقات و در کتاب لغت و در باب صلوات بر پیامبر اکرم و آل پیامبر اکرم در تمام اینها روایات زیادی هست که اهل‌بیت اطلاق شده بر فرزندان پیامبر اکرم تا روز قیامت. مثلاً در کتاب خمس در آیهٔ شریفهٔ خمس روایات زیادی هست که وقتی خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «**وَ اعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبىٰ**»[2] اینجا تفسیر این است که خمس یک ششمش مال خدا است، یک ششم‌اش مال پیامبر اکرم است، یک ششم مال امام است که حالا در زمان ما همه‌اش جمع می‌شود و می‌شود سهم امام و بقیهٔ باقیمانده مربوط به سه گروه می‌شود: «**وَ الْيَتٰامىٰ وَ الْمَسٰاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ**»[3] و این مورد اتفاق است که یتامی و مساکین و ابن سبیل مالِ غیر ائمه اطهار و از فرزندان پیامبر اکرم است. اینجا می‌فرماید: «**یتامی من اهل البیت**» مساکین و ابن سبیل از اهل بیت کلمهٔ اهل‌بیت را به سادات اطلاق کرده، این یک، دوم در زکات وقتی که

---

۱ – سوره مبارکه احزاب آیه ۳۳.

۲ – سوره مبارکه انفال آیه ۴۱.

۳ – سوره مبارکه انفال آیه ۴۱.

اسرای اهل‌بیت پیامبر اکرم را به شام و کوفه می‌بردند علاوه بر این که در باب خمس، می‌فرماید که خمس مالِ اهل‌بیت پیامبر اکرم است، علاوه بر این، در زکات در صدقات، می‌بینیم که اسراء مثلاً حضرت زینب ، حضرت سکینه ، حضرت فاطمه صغیره ، وقتی که مردم کوفه به عنوان زکات به آنها چیزی می‌دادند حضرت زینب از دست آنها(اسراء) می‌گرفت و به مردم می‌فرمود که ما از اهل‌بیت پیامبر اکرم هستیم، صدقه بر ما حرام است، «**انّ الصدقة علینا حرام**»[1] و در روایات زیادی هست که بر اهل‌بیت پیامبر اکرم صدقه حرام است و اهل‌بیت پیامبر اکرم همان‌هایی هستند که زکات نمی‌شود به آنها داد. باز در کتاب لغت اهل به معنای آل است و آل به معنای ذریه است و اهل البیت پیامبر اکرم ذریهٔ پیامبر اکرم هستند. در باب این که آیا زنهای پیامبر اکرم از اهل‌بیت هستند یا نیستند، امام صادق می‌فرماید: که اینها از اهل‌بیت نیستند و میزان و مصداق اهل‌بیت آنهایی هستند که نشود آنها را از بیت پیامبر اکرم جدا کرد، چون زن با یک انکحت وارد بیت می‌شود و با یک کلمهٔ «**طلقت**» هم از بیت خارج می‌شود این را اهل‌بیت نمی‌گویند آن کسی اهل‌بیت است که در تمام دوران عمرش به هیچ وجه نمی‌شود جدایش کرد، حالا بچه هم ناخلف باشد باز بچه‌اش است، نمی‌شود بگوییم این پدرش فلانی نیست، مادرش فلانی نیست، وصل است با کلمهٔ «**طلقت**» صد هزار مرتبه هم یک پدری به فرزندش بگوید من تو را رها کردم، طلاقت دادم، طلاق به معنای رهایی است، رهایت کردم این بچه رها نمی‌شود، وصل است. اینها را امام صادق استدلال می‌فرمایند که اهل‌بیت، عایشه نیست ولی حضرت فاطمه زهرا هست. با این میزان می‌بینیم که کلمهٔ اهل‌بیت بر اینها اطلاق می‌شود و شیعه و سنی هم معتقدند، حتی یک کسی از علمای

---

۱ - بحارالانوار جلد ۴۵ صفحه ۱۱۴.

اهل‌سنّت دربارهٔ آن روایت که پیامبر اکرم فرمود: «**انی تارک فیکم الثقلین کتاب اللّه و عترتی**»[1] و در بعضی از روایات دارد «**اهل بیتی**» و در بعضی دیگر «**سنتی**» که همه‌اش هم درست است زیرا سنت پیامبر اکرم ، کلمات و دستورات پیامبر اکرم است که در خانهٔ خود پیامبر اکرم و در زبان اهل‌بیت پیامبر اکرم پیدا می‌شود. عترت هم شامل همهٔ فرزندان پیامبر اکرم می‌شود و اهل بیتی هم شامل همه می‌شود. این عالم سنی دربارهٔ اهل‌بیت پیامبر اکرم می‌گوید اهل‌بیت پیامبر اکرم عدیل قرآنند، عدیل به معنای عِدل است. فرض کنید اسبی را هر چه یک طرفش گذاشته باشند باید همان مقدار طرف دیگرش بگذارند تا عِدل بشود، عدالت بوجود بیاید، کنار هم واقع بشوند، مساوی با هم باشند و از همین جهت می‌گویند که قرآن عِدل اهل‌بیت است و اهل‌بیت عِدل قرآن است. حالا ایشان توضیح می‌دهد ولو سنی است ولی توضیحش خیلی جالب است می‌گوید اهل‌بیت پیامبر اکرم تمام‌شان، اعم از مسلمان و غیر مسلمان، فاسق، متقی، معصوم، غیر معصوم، همهٔ اینها عِدل قرآن هستند، (یعنی همانطوری که آیات محکم قرآن را باید عمل کرد و به ظاهرش هم عمل کرد، معصومین از اهل‌بیت را باید به کارشان، به گفتارشان، به سکوت‌شان اقتدا کرد و عمل کرد و همان طوری که نمی‌شود روی کلمهٔ کافر یا شیطان قرآن دست بی‌وضو زد و باید حتی کلمات این گونه قرآن را، ابولهب قرآن را، احترامش کرد، یعنی شما نمی‌توانید دست بی‌وضو به کلمه ابولهب قرآن بزنید، نمی‌توانید دست بی‌وضو به کلمهٔ شیطان در قرآن بزنید، مثلاً خدای تعالی می‌فرماید: «**إِنَّ الشَّيٰاطِينَ لَيُوحُونَ إِلىٰ أَوْلِيٰائِهِمْ**»[2] حالا آنجا بگوییم شیطان است، ما وضو نداریم دست‌مان را

---

۱ – بحارالانوار جلد ۲ صفحه ۱۰۰.

۲ – سوره مبارکه انعام آیه ۱۲۱.

روی کلمهٔ شیطان می‌زنیم، خیر نمی‌توانیم و تمام قرآن را باید احترام کنیم، ایشان می‌گوید سادات کافر و فاسق را هم باید احترام کنیم چون پیامبر اکرم فرمود: من از شما اجری نمی‌خواهم خدای تعالی در قرآن خطاب به پیامبر اکرم می‌فرماید: «**قُلْ لاٰ أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلاَّ الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبىٰ**»[1] مگر این که محبت به ذوی القربای من را به خاطر من باید داشته باشید، شما دست روی شیطان قرآن، بی‌وضو نمی‌زنید و احترام می‌کنید، چرا؟ به خاطر این که این جزء قرآن است، چون این وابستهٔ به قرآن است، به خاطر قرآن این کار را نمی‌کنید والا اگر این کلمهٔ شیطان را در یک کتاب دیگر نوشته باشند، شاید آب دهان هم روی آن بیاندازید، بنابراین تمام کلمات قرآن مورد احترام باید واقع بشود باید توجّه به آن بشود که محکماتش مثل معصومین هستند، متشابهاتش مثل غیر معصومین آنها هستند و بدهایشان مثل کلمهٔ کافر و شیطان و ابولهبِ قرآنند و این یک وضعی، یک برنامهٔ خوبی برای ما ممکن است باشد و بعد ایشان می‌گوید تمام قرآن مورد احترام است و تمام اهل‌بیت پیامبر اکرم هم مورد احترام است، پیامبر اکرم اهل‌بیت به تمام فرزندان پیامبر اکرم تا روز قیامت اطلاق می‌شود.

«معنای ارادهٔ پاکی برای اهل‌بیت »

خوب اینجا می‌گویند اگر خدا اراده کرده که اینها پاک باشند، چرا سادات پاک نیستند؟ چرا این قدر گول شیطان را می‌خورند؟ یک نفر می‌گفت آدم کش‌هایی از سادات هستند که آن قدر خون ریختند که چه عرض کنم!!! یا چند تا دعا داریم، مثلاً که خدای تعالی از قول حضرت ابراهیم در قرآن می‌فرماید: «**وَ اجْنُبْنِي وَ بَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ**

---

۱ – سوره مبارکه شوری آیه ۲۳.

الْأَصْنٰامَ»[1] خدایا من و فرزندانم را از این که بُت بپرستیم حفظ کن، خوب این همه سیّد بُت پرست هست من در هند دیدم که شخصی سیّد بود، سند سیادتش هم دستش بود، نسب نامه داشت ولی بُت پرست بود. این همه سیّد فاسق و فاجر هستند، آیه با این دعای حضرت ابراهیم ، با دعای حضرت زین العابدین که در صحیفهٔ سجادیه دربارهٔ ذریه‌اش دعا کرده و از خدا خواسته که اینها را از شر شیطان حفظ کند، چه می‌شود؟ اگر اهل‌بیت پیامبر اکرم همهٔ فرزندان پیامبر اکرم باشند، البتّه خیلی از علمای شیعه قبول ندارند می‌گویند فقط این چهارده معصوم منظورند، ولی علمای اهل‌سنّت قبول دارند می‌گویند همهٔ اهل‌بیت پیامبر اکرم منظورند، این جا من توجیه می‌کنم نظر خاص خودم را عرض نمی‌کنم که چه هست و روایات هم تا حدی هست که منظور ائمه اطهار هستند، ولی ظاهر قرآن غیر آن تفسیری است که ائمه اطهار فرمودند ظاهر قرآن همهٔ اهل‌بیت پیامبر اکرم را شامل می‌شود، تمام فرزندان‌شان را، تمام ذریهٔ فاطمه زهرا و حضرت علی بن ابیطالب را شامل می‌شود و توجیهی که ممکن است در اینجا انجام بشود این است که اگر شما یک فعالیت زیادی کردید که مثلاً فرزند مرا خراب کنید، معصیت کارش کنید، قاتلش کنید و این هم عمل کرد، من یک زمینه سازی کردم که اگر یک چند روز رفته کافر شده، فاسق شده، فاجر شده، بعد برگردد و خوب بشود و خلاصه همهٔ فعالیت‌های شیطان و شیاطین انسی و جنی مال این است که یک نفر را جهنمی کنند. اگر خدای تعالی به هیچ وسیله‌ای به هیچ وجه اینها را به جهنم نبرد، جز این که زحمت بی‌جهت شیطان کشیده، جز این که جامعه انسانی را خراب کرده، زحمت بی‌جا کشیده، اگر خلفای عباسی روی جعفر پسر امام هادی کار کردند و او را طرفدار خودشان کردند، با امام زمان

---

۱ – سوره مبارکه ابراهیم آیه ۳۵.

درگیر شد و امام زمان یک مدتی او را مطرودش کرد بعد فرمود ما جعفر را بخشیدیم، همهٔ زحمات آنها بی‌خود هدر رفته و از شرّ شیطان هم حضرت جعفر را خدا حفظ کرد، دعای حضرت سجاد هم مستجاب می‌شود. این یک تحلیلی بود که در این ارتباط عرض کردم بیشتر از این هم بحث‌مان ایجاب نمی‌کند که درباره این مطلب آنجا عرض کنم و بنابراین خدا اراده کرده تمام اهل‌بیت پیامبر اکرم را حالا یا به عنوان رفع، یا به عنوان دفع پاکشان کند.

«معنای رفع و دفع برای پاکی اهل‌بیت »

حالا رفع و دفع را هم برایتان عرض کنم، چون بعضی‌ها ممکن است معنای رفع و دفع را نفهمند. رفع یعنی یک چیزی وارد می‌شود در این اتاق ما آن را بیرون می‌کنیم، دفع یعنی نمی‌گذاریم وارد اتاق شود. اگر شما یک طبیب حاذقی داشته باشید یک مشت امراض را از شما رفع می‌کند، یک مشت از امراض را از شما دفع می‌کند، دفع یعنی چه؟ یعنی یک جوری واکسن تان می‌زند که شما اصلاً مرض وبا نگیرید و نمی‌گیرید، شما کاملا در این جهت راحت هستید این معنای دفع است، نمی‌گذارد بیاید، جلویش را می‌گیرد، این هجوم می‌آورد در مخلوق (همیشه این در ذهن تان باشد) از پیامبر اکرم گرفته تا آن ادنی فرد مخلوق مورد هجوم بلاها است، مورد هجوم نواقص است، منتها در پیامبر اکرم و ائمه اطهار خدا دفع کرده، نگذاشته هیچ حادثهٔ معنوی بر آنها وارد شود و اراده کرده این مسئله را، ولی در بقیه رفع می‌کند، یعنی مرض می‌آید، مریضش هم می‌کند، یک چند روزی هم او را در بستر می‌اندازد ولی معالجه‌اش می‌کنند جبران می‌کنند و لذا اهل‌بیت پیامبر اکرم یک عده‌شان که همان دوازده نفر امام و فاطمه زهرا که می‌شود سیزده نفر و خود پیامبر

اکرم چون اهل‌بیت پیامبر اکرم می‌گوییم، خود پیامبر اکرم هم جز همان بیت است و جزو همان خاندان است که از اینها خدای تعالی تمام پلیدی‌ها را دفع کرده، دفع یعنی چه؟ یعنی اراده کرده و بدی، پلیدی، اعم از نجاست‌های معصیتی و صفات رذیله و نواقصی که نباید آنها داشته باشند را از آنها دفع کرده از بقیه اگر دفع نکرده باشد رفع می‌کند و اراده کرده که رفع کند. پس این کلمهٔ «**إِنَّمَا يُرِيدُ اللّٰهُ**»[1] خدا اراده کرده، یک وقت است ارادهٔ رفعی است، یک وقت ارادهٔ دفعی است، یا دفع کرده از آنها پلیدی را، یا رفع می‌کند و کلمهٔ «**یرید**» اراده خواهد کرد که دفع بکند یا رفع بکند پلیدی را، نجسی را از اهل‌بیت پیامبر اکرم به خاطر پیامبر اکرم ، به خاطر عظمت پیامبر اکرم ، چون باز بعضی‌ها ممکن است بگویند این نژاد پرستی است، نه! این نژادی است که باصطلاح با نژادهای دیگر هیچ فرقی ندارد فقط به خاطر احترام پیامبر اکرم به خاطر محبتی که خدا به پیامبر اکرم دارد اراده کرده است که پلیدی را از این عده رفع کند و لذا در خصوص ائمه اطهار پلیدی جهل است، گناه است، صفات رذیله است و نسیان و اشتباه است، در خصوص بقیه همین‌ها است منتها نه الان، بعداً، چون بنای رفع است، خودشان با دست خودشان وارد کردند پلیدی‌ها را، ولی خدا رفع می‌کند و ان‌شاءاللّه در بهشت با شیعیان حضرت علی بن ابیطالب فرزندان پیامبر اکرم وارد می‌شوند و از آنها همهٔ پلیدی‌ها دور می‌شود و خدا اراده کرده که همهٔ پلیدی‌ها را رفع کند.

«آیهٔ ولایت و شبهاتی در آن»

اما دربارهٔ خود آیهٔ که خدای تعالی می‌فرماید: «**إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّٰهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ**

---

۱ – سوره مبارکه احزاب آیه ۳۳.

آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاٰةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكٰاةَ وَ هُمْ رٰاكِعُونَ»[1] چند تا شبه و اشکال در این جا شده که این شبهات را عرض می‌کنم: کلمهٔ «**إِنَّمٰا وَلِيُّكُمُ اللّٰهُ**» ولیّ شما خدا است، دربارهٔ ولیّ اگر یادتان باشد من معنایی کردم که به این اشکالات هیچ برخورد نمی‌کند، ولیّ به معنای کسی است که محبت دارد با فرماندهی. یک وقت هست من شما را دوست دارم‌امّا فرمانده شما نیستم، محب شما هستم، یک وقت هست شما را دوست دارم و فرمانده شما هستم، هر دو اینها ممکن است،امّا اگر این دو تا با هم توأم شد، یعنی من چون شما را دوست دارم، فرمان می‌دهم و مصلحت تان را در نظر می‌گیرم، این می‌شود ولیّ، پس بنابراین ولیّ شما خدا است، یعنی خدا به هیچ وجه فرمانی که به مصلحت خودش باشد و مصلحت ما را منظور نکرده باشد ندارد هیچ وقت، پس ولیّ شما خدا است، ولیّ شما پیامبر اکرم است آن هم که خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «**وَ مٰا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوىٰ إِنْ هُوَ إِلاّٰ وَحْيٌ يُوحىٰ**»[2] مثل خدا است، مَثل خدا است «**وَ الَّذِينَ آمَنُوا**» که این جا در تفسیر داریم که حضرت علی بن ابیطالب و یازده فرزندش هستند آنها را هم شما بدانید مَثل خدا هستند همین جوری که خدای تعالی فرمان نمی‌دهد که روی محبت نباشد، فرمانی نمی‌دهد که به مصلحت شما نباشد و به مصلحت خودش باشد، همین طور هم پیامبر اکرم و اهل‌بیت پیامبر اکرم این آیه همین را می‌خواهد در اینجا اثبات کند.

«اشکال اول به آیهٔ ولایت و جواب آن»

این اشکال که پیامبر اکرم در غدیر خم می‌خواست بگوید که حضرت علی را دوست داشته باشید، پیامبر اکرم می‌خواست بگوید حضرت علی بن

---

۱ – سوره مبارکه مائده آیه ۵۵.

۲ – سوره مبارکه نجم آیات ۴-۳.

ابیطالب یک مومنی است که خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «**وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِناتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِياءُ بَعْضٍ**»[1] همهٔ مؤمنین هم ولیّ یکدیگرند و حضرت علی بن ابیطالب هم یکی از مؤمنین است یعنی ولایت عام دارد و رفع می‌شود زیرا من در جواب این اشکال، ولایت را برای شما به عام و خاص و خاص الخاص تنظیم کردم و گفتم که چون این آیه حضرت علی بن ابیطالب را در ردیف خدا قرار داده، چون در ردیف پیامبر اکرم قرار داده و با واو عطف به آنها عطف کرده از این نظر همان طوری که خدا ولیّ ما است، پیامبر اکرم ولیّ ما است، حضرت علی بن ابیطالب هم ولیّ ما است خیلی ساده.

«اشکال دوم به آیهٔ ولایت و جواب آن»

بعد اشکال کردند در این که چرا با کلمهٔ جمع «**وَ الَّذِينَ آمَنُوا**» آورده؟ من اینجا در گذشته کم توضیح دادم یک قدری دقت کنید، کلمهٔ جمع آوردن و اسم طرف را نبردن گاهی به خاطر احترام است، گاهی به خاطر تحقیر است، یک نفری این قدر ارزش ندارد که آدم اسمش را ببرد، کلی می‌خواهد یک چیزی درباره‌اش بگوید او را اسم نمی‌برد و می‌گوید بعضی‌ها این جورند و تحقیرش می‌کند و فقط همان شخص می‌فهمد. یک وقت هست نه، به خاطر تعظیم است، عظمت طرف است، انسان می‌گوید مثلاً بعضی‌ها آن قدر عظمت دارند، آن قدر شخصیت دارند که این طورند، این گونه هستند، خیلی در آیات قرآن این مسئله پیش آمده که «**الکنایة ابلغ من التصریح**»[2] مثلاً در سورهٔ هل اتی، می‌بینید با لفظ جمع اسم نبرده‌امّا یک خصوصیاتی برای آنها نقل کرده که دوازده دلیل بر عصمت این پنج نفر هست، یا مثلاً خدای

---

۱ – سوره مبارکه توبه آیه ۷۱.

۲ – شرح کافی جلد ۱۱ صفحه ۳۱۹.

تعالی می‌فرماید: «**قُلْ كَفىٰ بِاللّٰهِ شَهِيداً بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتٰابِ**»[1] بگو ای پیامبر اکرم شاهد من خدا است و کسی که در نزد او علم کتاب است. اگر می‌گفت علی است و نمی‌گفت «**وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتٰابِ**»، علی بن ابیطالب تعیین می‌شد، ولی این که علم کتاب مال او است تعیین نمی‌شد ببینید «**الکنایة ابلغ من التصریح**» یعنی مثلاً در همین جا اگر می‌فرمود: «**إِنَّمٰا وَلِيُّكُمُ اللّٰهُ وَ علی بن ابیطالب**» چیزی را نمی‌رساند،امّا می‌فرماید: «**الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلٰاةَ**» اثبات نماز خواندن را آن نمازی که خدا قبول دارد، «**وَ يُؤْتُونَ الزَّكٰاةَ**» اثبات زکات دادن را همان که خدا دوست دارد می‌کند دقت کردید؟ رکوع که کمال تعظیم در مقابل یک بزرگ است را هم اثبات می‌کند و مردم هم می‌بینند که چه کسی در رکوع زکات داد خودشان می‌فهمند اسمش را هم خودشان بلد می‌شوند، دقت کردید؟ اینجا می‌گویند «**الکنایة ابلغ من التصریح**» سیصد آیه در قرآن، به روایات اهل‌سنّت دربارهٔ حضرت علی بن ابیطالب علی(ع) نازل شده؛ شاید حتی یک جا هم اسم حضرت علی بن ابیطالب برده نشده ولی تمام اوصاف حضرت علی بن ابیطالب بیان شده است، اینجا هم می‌فرماید: «**وَ الَّذِينَ آمَنُوا**» یعنی آن کسانی که ایمان آوردند و بعد هم با کلمهٔ جمع می‌گوید، یعنی یک عده دیگری هم هستند که آنها را هم شامل می‌شود اگر فقط می‌فرمود حضرت علی بن ابیطالب ، ائمه اطهار زیر سؤال می‌رفتند که آیا اینها مثل حضرت علی بن ابیطالب در همهٔ خصوصیات هستند یا نیستند؟ توضیحش را هم روایات می‌گویند، خود خدای تعالی در قرآن توضیح داده که: «**وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلٰاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكٰاةَ وَ هُمْ رٰاكِعُونَ**»، حضرت علی بن ابیطالب است که چون در آن زمان بوده یک نمونه‌اش است والا دوازده نفر دیگر هم هستند.

---

۱ – سوره مبارکه رعد آیه ۴۳.

«اشکال سوم به آیهٔ ولایت و جواب آن»

یک مسئلهٔ دیگر هم که غالباً در میان اهل‌سنّت اشکال می‌کنند این است که حضرت علی بن ابیطالب مگر چقدر مال داشت که یک انگشتر زکات می‌دهد که قیمتش خراج یک مملکت است؟ زیرا تمام کرهٔ زمین باید مال او باشد تا زکاتی که می‌خواهد بدهد، خراج یعنی مخارج یک مملکت در دورهٔ سال باشد. جواب این اشکال این است که اولا زکات به معنای زکات واجب نیست، این را شما بدانید زکات زیاد داریم مثلاً در قرآن خدای تعالی می‌فرماید: «**قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكّٰاهٰا**»[1] یا مثلاً در سورهٔ اعلی می‌فرماید: «**قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكّٰى**»[2] مالش پاک باشد، پاکی را می‌گویند تزکی، تزکیه، رشد، چیزی که مایهٔ رشد است. فلان چیز تزکی، یعنی رشد کرد، زکات مال هم که می‌دهید به خاطر این است که مالتان بعد از زکات رشد می‌کند مثل حَرَس کردن شاخه‌های بی‌جایی که ممکن است روی درخت باشد و مانع رشد آن شود.لذا زکات مال، انسان را نجات می دهد، رشد می‌دهد، زکات در قرآن زیاد آمده که به معنای زکات واجب نیست، انسان ممکن است تمام مالش را هم به عنوان زکات بدهد، خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «**خُذْ مِنْ أَمْوٰالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ بِهٰا وَ صَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلاٰتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ**»[3] در آیهٔ قرآن است که یک ثلث مال ابولبابه را پیامبر اکرم گرفت به خاطر این که گناهش بخشیده شود، فقط یک ثلث مال که هیچ وقت زکات مال نمی‌شود؛ هیچ نصابی به حدّ یک ثلث از مال نرسیده، پس زکاتی که اینجا در آیهٔ شریفه دارد این زکات یعنی زکات مستحبه، یعنی مایهٔ رشد، مایهٔ کمال، مایهٔ ترقی انسان، بلکه مایهٔ ترقی جامعهٔ بشریت تا روز قیامت.امّا روایت که دربارهٔ قیمت انگشتر

---

۱ – سوره مبارکه شمس آیه ۹.

۲ – سوره مبارکه اعلی آیه ۱۴.

۳ – سوره مبارکه توبه آیه ۱۰۳.

حضرت هست خیلی روایت (باصطلاح) صحیحی نیست، بر فرض هم که باشد انگشتری که به دست حضرت علی بن ابیطالب است حتماً یک جواهر قیمتی بوده که حضرت انتخاب کرده برای دستش، نه از نظر پولی بلکه از نظر ارزشی، گاهی می‌شود یک تکهٔ سنگ را اگر ببریم بازار، چیزی نمی‌خرند می‌گویند این قیمتی ندارد امّا از نظر واقعی یک قیمت فوق‌العاده‌ای دارد که نمی‌شود برایش قیمت گذاشت مثلاً یک تکه از حجر الاسود به عنوان نگین انگشتر در دست شما باشد، چند می‌فروشی؟ اگر تمام یک شهر را به تو بدهند می‌دهی؟ نه! چون این یک دانه است، همین یکی است آن هم از حجرالاسودی که مجموعش به اندازهٔ یک بشقاب نیست، یک تکه‌اش حالا هیچ وقت هم دست هیچ کس نمی‌افتد یک تکه‌اش دست تو افتاده، در دست حضرت علی بن ابیطالب حالا نگفتند که یاقوت بوده، زمرد بوده، الماس بوده، چه بوده یک وقتی یک چیزی بوده، حالا مثلاً فرض کنید جبرئیل نگینی را از بهشت برای حضرت علی بن ابیطالب آورده باشد این قیمت خراج یک مملکت هست یا نیست؟ خیلی بیشتر ا ست، از یکی از کرات دور دست یک تکه سنگ اینها رفتند برداشتند آوردند گذاشتند آن را در موزه به هر کسی هم نشان نمی‌دهند و حال این که سنگ‌های کرهٔ زمین خیلی قشنگ‌تر و بهتر از آن‌ها است، خوب این استبعاد ندارد یک چیزی باشد خیلی قیمتی باشد و در دست یک شخص هم که قرار می‌گیرد واقعا پر قیمت می‌شود و این هم پس مشکلش حل شد.

«اشکال چهارم به آیهٔ ولایت و جواب آن»

مسئلهٔ دیگری که ممکن است پیش بیاید که اکثرا هم اشتباه می‌کنند و پیش هم می‌آید این است که می‌گویند: حضرت علی بن ابیطالبی که وقتی تیر را از پایش

می‌کشند نمی‌فهمد، چطور می‌فهمد که یک سائلی سؤال کرده و انگشتر را در نماز به او می‌دهد؟ در جواب عرض می‌کنم اولا نمی‌فهمد، بسیار حرف غلطی است، نگویید وقتی تیر را از پای حضرت علی بن ابیطالب کشیدند نفهمید این نسبت جهل و نفهمیدن هم در یک چنین جایی به حضرت علی بن ابیطالب دادن از غلط‌ترین حرفها است و اگر با توجّه باشد جسارت به حضرت علی است چطور نمی‌فهمید؟ فهمید، یک مورچه هم روی پای او راه می‌رفت می‌فهمید، منتها در مقابل عظمت پروردگار، در مقابل بزرگی خدا به روی خودش نیاورد این طور باید بگوییم. می‌گویند در لباس یک شخص عقرب رفته بود و او در مقابل شاهی ایستاده بود، این عقرب هی گزید، گزید، گزید تا وقتی که او افتاد به زمین، همین طور خبردار ایستاده بود، وقتی یک آدم بی‌ربطی در مقابل یک بی‌ربطی به خاطر یک قدرت ظاهری از نیش عقرب هیچ تکان نمی‌خورد، حضرت علی بن ابیطالب در مقابل خدا ایستاده، با خدا مناجات می‌کند، با خدا حرف می‌زند به این که تیری از پایش کشیدند تکان بخورد؟ به روی خودش بیاورد؟ به روی خودش نیاورده، این را شما بدانید نگویید نفهمید اگر نمی‌فهمید خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «**وَ قُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللّٰهُ عَمَلَكُمْ وَ رَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ**»[1] هر چه می‌خواهید بکنید، خدا می‌بیند، پیامبر اکرم می‌بیند، حضرت علی بن ابیطالب و ائمه اطهار می‌بینند، پس می‌فهمید این را نگویید نمی‌فهمید و ثانیا از آن طرف اگر کسی روحش متصل به خدا باشد، اگر کسی اراده‌اش الهی باشد، اگر کسی مأنوس با خدا باشد در نماز هم اگر خدای تعالی کار خدایی دارد می‌کند به سائل این زکات را می‌دهد، چون خدا است، خدا نگفته که حتماً تو باید در نماز یک حالت بدون اختیاری از خودت نشان بدهی، آن چنان بایستی که

---

۱ – سوره مبارکه توبه آیه ۱۰۵.

هیچ کاری دیگری نکنی، نه این جوری نیست خدا خواسته هر چه او می‌خواهد تو باید بندگی کنی، هر چه او می‌خواهد تو باید انجام بدهی، و حضرت علی بن ابیطالب هم انجام داد.

«اشکال پنجم و جواب آن»

بعضی می‌گویند دادن انگشتر در نماز، فعل کثیر است و فعل کثیر نماز را باطل می‌کند مخصوصاً اگر حضرت دور ایستاده باشد و بخواهد به سائل اشاره کند. در جواب می‌گوییم اولا فعل کثیر در نماز واجب اشکال دارد، و حال آن که حضرت علی بن ابیطالب در نماز مستحبی بود شما در نماز مستحبی می‌توانید راه بروید و نمازتان را بخوانید، می‌توانید اگر مشکلی بود رو به قبله، پشت به قبله، نماز مستحبی را بخوانید که دربارهٔ این آیه شریفه که خدای تعالی می‌فرماید: «**فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ**»[1] هر جا رو کنید همان جا طرف خدا است، روایات زیادی هست که منظور نمازهای مستحبی است قبله برای نماز واجب است، شما می‌توانید نشسته یا حتی خوابیده، نماز مستحبی بخوانید، ثانیاً حضرت علی بن ابیطالب فعل کثیر انجام نداد، فعل کثیر نیست حتی اگر در نماز واجب بوده، اگر کسی حالا در نماز، انگشترش را در آورد و به کسی اشاره کرد آن را بگیرد، فعل کثیر نیست، زیرا در حال رکوع واجب نیست که دستها سر زانو باشد، شما می‌توانید وقتی که در رکوع هستید دست‌هایتان را آویزان کنید، یا با دست‌تان پشت گردنتان را بخارانید. انسان در نماز واجب هم باشد می‌تواند انگشترش را در آوردو به سائل اشاره کند که جلو بیاید و بعد انگشترش را به او بدهد. طرح این نوع اشکالات فقط بهانه گیری است، می‌خواهند این آیه را از بین

---

۱ - سوره مبارکه بقره آیه ۱۱۵.

ببرند که مهم‌ترین آیه در قرآن در مورد خلافت بلافصل حضرت علی بن ابیطالب و ولایت ائمه اطهار است و بحمد اللّه تا جایی که برایم میسر بود این آیه شریفه را برایتان توضیح دادم.

ان‌شاءاللّه امیدواریم خدای تعالی همهٔ ما را متوجه مقام ولایت حضرت علی بن ابیطالب بکند.

«جلسهٔ بیست و یکم»

«معاد – حقیقت زندگی و مرگ – سکرات موت»

«معاد - حقیقت زندگی و مرگ - سکرات موت»

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم«وَ جٰاءَتْ سَکْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذٰلِکَ مٰا کُنْتَ مِنْهُ تَحِیدُ»(۱)

و سکرات مرگ به حقّ می‌رسد، آن همان چیزی است که تو از آن فرار می‌کردی.

انشاءاللّه مسائل اعتقادی: توحید و نبوّت و ولایت را که بسیار مختصر بود یاد گرفته‌اید و انشاءاللّه همین صراط مستقیم در عقاید را پیروی خواهید فرمود.

«معنای مبداء و معاد»

مسئلهٔ مهمی که در اکثر روایات آمده مسئله مبداء و معاد است. مبداء همان پیدایش خلقت است به وسیلهٔ پروردگار و معاد از زمان فوت و مرگ و موت بوجود می‌آید که در تعبیرات متکلمین و اعتقادات صحیح و در مسائل اعتقادی نامش معاد است.

«حقیقت زندگی و مرگ»

همهٔ ما از لحظهٔ موت فرار می‌کنیم، علّت این فرار این است که ما حقیقت زندگی را نفهمیدیم. از باب مقدمه عرض می‌کنم که بر ما یک تخیلاتی، تفکراتی القاء شده که

---

۱ - سوره مبارکه ق آیه ۱۹.

مشکل ساز شده و این معنای ترس را در ذهن ما آورده و باعث شده که تولد و مرگ دو مسئلهٔ مهم زندگی ما شود. ولی اگر با دقت و با توجّه به حقیقت فکر کنیم مسئلهٔ تولد، مرگ، بعث و ورود به بهشت و جهنم خیلی آسان می‌شود. وقتی به آیات و روایات رجوع می‌کنیم می‌بینیم انسان را که خدا خلق کرد در ابتدا روح بود، در ابتدا یک قوهٔ دراکهٔ بسیار قوی بود که در عالم ارواح خدای تعالی در مقابل روح با عظمتِ خاندان عصمت و طهارت قرارش داد. همان روح در عالم ذر تعلقی به بدنِ بسیار کوچکی گرفت و دارای یک بدن مادی شد؛ ولی بسیار کوچک، چون قرار بود اهلِ این جهان شود، اهلِ این کره شود، عیناً مانند یک کبوتری که شما می‌خواهید از یک محدوده‌ای خارج نشود، یک سنگ کوچکی به پایش می‌بندید تا راهِ دور نرود، بعد از آن خدای تعالی در عالم دنیا یک بدنی به او عنایت کرد. ابتداء ورود به این بدن خدای تعالی می‌فرماید: «**فِي ظُلُمٰاتٍ ثَلاٰثٍ**»[1] بود یعنی در یک تاریکی که با سه پرده، کاملا راه نفوذ روشنایی بسته بود در آنجا وارد بدنش کرد و بدن بچهٔ خردسال را که خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «**وَ إِذْ أَنْتُمْ أَجِنَّةٌ فِي بُطُونِ أُمَّهٰاتِكُمْ**»[2] در ابتدا کسی نمی‌دید، حتی گاهی مادر و پدر هم متوجه نبودند که اسپرم و اوول به یکدیگر متصل شدند و دارند تشکیل جنین می‌دهند بعد از تشکیل جنین علقه شد، مضغه شد، خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «**فَكَسَوْنَا الْعِظٰامَ لَحْماً**»[3] بعد استخوانی داشت و بعد هم خدای تعالی به صورت یک انسانی خلقش کرد که در قرآن خدای تعالی می‌فرماید: «**ثُمَّ أَنْشَأْنٰاهُ خَلْقاً آخَرَ فَتَبٰارَكَ اللّٰهُ أَحْسَنُ الْخٰالِقِينَ**»[4] در چهار ماهگی در همان تاریکی روح را وارد بدن

---

۱ – سوره مبارکه زمر آیه ۶.

۲ – سوره مبارکه نجم آیه ۳۲.

۳ – سوره مبارکه مؤمنون آیه ۱۴.

۴ – سوره مبارکه مؤمنون آیه ۱۴.

کرد برای این که تاریکی را احساس بکند و آنچه یاد گرفته فراموش کند و مهیا برای جلسه امتحان شود، که اگر فراموش نکند، ممکن است در امتحان خیانت کند، تقلب کند. باید بیاید در دنیا، همه را یاد بگیرد یا به یادش بیاید و بعد عمل کند و وقتی که در دنیا آمد نه سال یا پانزده سال به او مهلت می‌دهند تا بتواند یک استراحتی بکند و بر خودش مسلط شود، شما دیده‌اید که وقتی یک دانش آموزی را می‌خواهند امتحان کنند یک مدتی در اتاق انتظار او را می‌نشانند که بر اعصابش مسلط شود، در سن پانزده سالگی در پسر یا نه سالگی در دختر او را مکلف می‌کنند که باید روزی پنج مرتبه به محضر پروردگارت مشرف شوی و با او ملاقات کنی و تعهداتی بدهی، بگویی: «**إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ**»[1] و صراط مستقیم را از پروردگار طلب کنی و بعد هم یک مدتی در این دنیا، خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «**وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَ الْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِنَ الْأَمْوالِ وَ الْأَنْفُسِ وَ الثَّمَراتِ**»[2] به اینها آزمایش شوی خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «**أَ فَحَسِبْتُمْ أَنَّما خَلَقْناكُمْ عَبَثاً**»[3] آیا گمان کرده‌اید خدا شما را برای بازی بیهوده خلق کرده؟ این گمان را نکنید، خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «**وَ بَشِّرِ الصَّابِرِينَ**»[4] آنهایی که در مراحل مختلف امتحانات با صبر و بردباری و شرح صدر وارد مسائل می‌شوند و خودشان را در آزمایش قرار می‌دهند، خودشان را می‌شناسند، به اینها بشارت بده، خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «**خَلَقَ الْمَوْتَ وَ الْحَياةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً**»[5] خدا مرگ و زندگی را برای این قرار داده و ایجاد کرده که بدانید کدام

---

۱ – سوره مبارکه فاتحه آیه ۵.

۲ – سوره مبارکه بقره آیه ۱۵۵.

۳ – سوره مبارکه مؤمنون آیه ۱۱۵.

۴ – سوره مبارکه بقره آیه ۱۵۵.

۵ – سوره مبارکه ملک آیه ۲.

یک از شما در مسابقه‌ای که خدا در قرآن کریم فرمود: «**فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرٰاتِ**»[1] در خوبی‌ها بر یکدیگر سبقت بگیرید، در مسائل مختلف دنیایی و اخروی کدام یک بهتر عمل می‌کنید این امتحانات را خدا قرار داده و در قرآن کریم می‌فرماید: «**وَ بَشِّرِ الصّٰابِرِينَ**»[2] در میان همهٔ اینها آن کسی که صابر است، بردبار است، شرح صدر دارد و بالأخره تزکیه نفس کرده و مقام عبودیت را رسماً به دست آورده این را بشارت بده.

«صابرین چه کسانی هستند؟»

خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «**الَّذِينَ إِذٰا أَصٰابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ**»[3] هر صابری را خدای تعالی قبول ندارد. صابرین درجه اعلاء کسانی هستند که وقتی به اینها یک فشاری می‌آید، یک مصیبتی وارد می‌شود، خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: « **قٰالُوا إِنّٰا لِلّٰهِ وَ إِنّٰا إِلَيْهِ رٰاجِعُونَ**»[4] خیلی ساده با آن برخورد می‌کنند، می‌گویند ما مِلک خدا هستیم و به طرف خدا می‌رویم. از آن لحظه‌ای که خدا روح شما را آفرید تا وقتی که وارد دنیایتان کرد و از وقتی که در این دنیا قرار گرفتید، یک فاصله‌ای با خدای تعالی پیدا کرده‌اید.

«معنای سکرات موت»

اما در خصوص این آیه که خدای تعالی می‌فرماید: «**وَ جٰاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ**»[5] یک سکراتی مرگ دارد، سکرات از همان سُکر می‌آید، سُکر به معنای کمال

---

۱ – سوره مبارکه بقره آیه ۱۴۸.

۲ – سوره مبارکه بقره آیه ۱۵۵.

۳ – سوره مبارکه بقره آیه ۱۵۶.

۴ – سوره مبارکه بقره آیه ۱۵۶.

۵ – سوره مبارکه ق آیه ۱۹.

لذت از حالت بی‌هوشی است حالت از خود جدا شدن، حالتی است که غالباً برای انسان لذت دارد، کسی که مشروب می‌خورد مثلاً، مسکرات می‌خورد برای همان لذت تقریباً رفع ناراحتی است، یک حالتی بر انسان مستولی می‌شود که تقریباً از خود بیخود می‌شود این را می‌گویند سکرات،سکرة الموت. گاهی این بی‌هوشی منتهی به موت می‌شود، که یک لطفی است که پروردگار در اولین لحظهٔ ورود به عالم بعد از این عالم دارد که واقعا گاهی انسان تعجب می‌کند که خدا چقدر مهربان است. افرادی که خودشان تصادف کرده‌اند یا شنیده‌اید آنهایی که تصادف می‌کنند در لحظهٔ اول بی‌هوش می‌شوند، چرا بی‌هوش می‌شوند؟ برای این که درد را احساس نکنند، چون آن لحظهٔ اول بسیار دردناک است تا بیمارستان می‌برند و در آنجا وقتی به هوش می‌آید که اطباء مشغول کار شدند و آمپول مخدر زدند، دیگر بعد هم احساس درد به آن صورت نمی‌کند. این بی‌هوشی خیلی برای انسان مفید است، اگر این بیهوشی وقت تصادف نباشد انسان با همان درد فوق‌العاده‌ای که بر بدن وارد می‌شود و روح را متألم می‌کند با همان درد شاید از بین برود، ولی خدا بیهوشش می‌کند، در اکثر جاها این طور است. خدای مهربان، خدای عزیز، زمانی که می‌خواهید از این دنیا منتقل به دنیای دیگر بشوید، به عالم دیگر، چون برای شما سخت است، یک سکرتی به شما می‌دهد، یک بی‌هوشی به شما می‌دهد که احساس جان کندن نکنید، جان کندن یعنی روح از بدن جدا شدن، مشکل است مگر نسبت به افراد معصیت کار یا کفار، که یک خورده‌ای به آنها سختی مرگ را می‌چشانند، والا نسبت به مؤمنین سکرات و بی‌هوشی دارد.

«معنای قبض روح»

خدای عزیز و مهربان به وسیلهٔ ملک الموت روح را قبض می‌کند. ملک الموت اسم عزرائیل نیست، حضرت عزرائیل شخصیت بسیار والایی است که در روایت دارد

برای چند نفری، خودش برای گرفتن روحشان آمده، یکی ظاهراً برای حضرت ابراهیم است،[۱] یکی هم برای پیامبر اکرم که بسیار با ادب آمد در زد،[۲] حضرت فاطمه زهرا سؤال فرمود که تو که هستی؟ گفت: من عزرائیلم، پرسیدند برای احوالپرسی آمدی یا برای قبض روح؟ عرض کرد برای قبض روح آمدم. شما فکر نکنید آنچه روضه خوانها روی منبر می‌گویند که فاطمه زهرا به سر و سینه زد و ناراحت شد، یک دختر بی‌صبر و بی‌تحملی بود، درست است در اینجا به خاطر گریاندن شما آن حضرت را این جور معرفی می‌کنند و گرنه این دنیا وقتی برای مؤمن زندان باشد[۳] برای پیامبر اکرم به طریق اولی زندان است، حضرت عزرائیل آمد خدمت پیامبر اکرم ، مودب نشست، عرض کرد یا رسول اللّه بهشت را این چنین زینت کرده‌ایم، راه را این چنین از ملائکه پُر کرده‌ایم و چه کرده‌ایم و چه کرده‌ایم برای تشریف فرمایی و آمدن شما، اینها برای پیامبری است که همین جبرئیل در معراج به آن حضرت عرض می‌کند: «**لو دنوت نملة لاحترقت**»[۴] من دیگر نمی‌توانم جلو بیایم، و پیامبر اکرم جلو می‌رود، خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «**قٰابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنىٰ**»[۵] تا به اینجا می‌رسد و جبرئیل با کمال ادب صبر می‌کند. بنابراین قبض روح به معنای جان کندن نیست روح از بدن خودش بیرون می‌آید و ملک الموت قبض می‌کند، یعنی آن را می‌گیرد، نه این که در مشتش بگیرد فشارتان بدهد، بلکه به عنوان راهنما شما را می‌گیرد. اگر خواستید در یک مملکتی که وارد نیستید بروید یک نفر که

---

۱ – بحارالانوار جلد ۱۲ صفحه ۷۸ و کافی جلد ۸ صفحه ۳۹۲.

۲ – بحارالانوار جلد ۲۲ صفحه ۵۰۴.

۳ – غرر الحکم صفحه ۱۰۱ و بحارالانوار جلد ۶ صفحه ۱۶۹.

۴ – بحارالانوار جلد ۱۸ صفحه ۳۸۲.

۵ – سوره مبارکه نجم آیه ۹.

راه بلد است با شما می‌آید و شما را در آنجایی که باید ببرد، می‌برد. از کرهٔ زمین تا آسمان چهارم خیلی راه است، در مدار آسمان چهارم ستارگانی هستند که هر یک را ممکن است ما اشتباه برویم، ما را وانمی‌گذارند یک ملک خوش صورت بسیار پر محبت که سر سوزنی غضب در او وجود ندارد قبض‌تان می‌کند، یعنی می‌گیرد شما را و به عنوان راهنما جلو می‌افتد، آن طوری که بعضی از مطالب آن را در کتاب عالم عجیب ارواح نوشته‌ام و تا یادم نرفته انشاءاللّه تا وقتی که من این بحث معاد را ادامه می‌دهم حتماً بخش‌هایی که مربوط به عالم بعد از این عالم است را در کتاب عالم عجیب ارواح مطالعه کنید، که دوستان روایاتش را نوشته‌اند و مسائلی هم اضافه شده، همین مطالبی که من می‌خواهم عرض کنم البتّه مشروحش تقریبا آنجا نوشته شده است.

«ابتدای ورود به آسمان چهارم»

اینها وقتی قبض می‌شوند به آسمان چهارم می‌روند، این مَلک، این فردی که از طرف خدا مأموریت دارد، از طرف حضرت عزرائیل مأموریت دارد که روح را قبض کند آنها را در آن بهشتی که خدای تعالی برایشان تعیین کرده می‌برد که بعد شرح خواهم داد. گاهی انسان در همان حالت سُکر و سکرات آن عالم می‌رود، گاهی می‌آید این عالم، یک دفعه چشم باز می‌کند این طرف را نگاه می‌کند، می‌بیند اقوام و خویشاوندان نشسته‌اند و برای او گریه می‌کنند، باز می‌رود در آن عالم می‌بیند همه جا خوبی، همه جا سلام، همه جا راحتی، همه جا اقوام و خویشاوندانی که درگذشته‌اند. شما اگر خدای نکرده جوان باشید و پدرتان در دنیا زنده باشد و کنارتان نشسته باشد، آن طرف صدها پدر دارید، پدر، پدربزرگ، پدر پدر بزرگ، آن قدر پدر دارید تا حضرت آدم که

همه آنجا هستند. اگر این طرف شما فرزندانی دارید آن طرف هم فرزندانی که قبلاً از دنیا رفته‌اند هستند، خود من مادرم فوت کرده بود شب اول فوتش دیدم یک عده جوان دورش نشسته‌اند، گفتم چرا ما را ترک کردی؟ فرمود که تا حالا با شما شش نفر بودم (چون ایشان بیست تا ظاهراً فرزند داشت که همه فوت شده بودند و شش تا مانده بود) حالا با اینها هستم خیلی هم خوش و سرحال، نوبتی هم باشد همین است. اگر این طرف در دنیا یک امام ، آن هم غائب دارید، آنجا همهٔ چهارده معصوم را دارید، اگر این جا یک خانهٔ اجاره‌ایی یا یک خانهٔ ملکی یا یک ویلای بسیار وسیع خوب دارید، آنجا خدای تعالی می‌فرماید: «**وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمٰاوٰاتُ وَ الْأَرْضُ**»[1] بهشتی که به وسعت آسمان‌ها و زمین است را دارید، اگر اینجا دو ملک مأمور شما هستند که حرکت بی‌جا یا باجای شما را بنویسند، آن طرف میلیونها میلیون ملائکه هستند که همه به استقبال شما می‌آیند، گاهی انسان می‌رود آن طرف، گاهی این طرف می‌آید و خدا نصیب کند، در قبرستان هم به اهل قبور می‌گوییم: «**انا ان‌شاءاللّه بکم لاحقون**»[2] که اگر بدانیم چه می‌گوییم این جمله را نمی‌خوانیم، می‌گوییم: «**السلام علی اهل لا اله الا اللّه، من اهل لا اله الا اللّه**» تا آخرش می‌گوید: «**انا ان‌شاءاللّه بکم لاحقون**» یعنی ما ان‌شاءاللّه به شما ملحق می‌شویم، بخواهید یا نخواهید ملحق می‌شوید، فرار کنید یا به استقبالش بروید فرقی نمی‌کند همه ما باید ملحق شویم، آن هم با حالت سکرت، یعنی با یک حالت لذت بخشی که اختیار در دست انسان است هم می‌تواند آن طرف برود هم این طرف، وقتی که مرگ انسان یقینی می‌شود چشم‌هایش هم باز می‌شود.

---

۱ – سوره مبارکه آل‌عمران آیه ۱۳۳.

۲ – بحارالانوار جلد ۹۹ صفحه ۲۹۷.

«کسانی که ادعای مردن کرده‌اند»

گاهی بعضی ادعا کردند که ما مردیم و باز زنده شدیم، چند مورد در بین علماء بوده و موارد زیادی هم در بین مردم، حالا حتی خارجی‌ها هم این ادعا را دارند، ولی آن چه که در بین شیعیان بوده، مرحوم شیخ طبرسی رحمة اللّه علیه، یکی از کسانی است که برگشت به دنیا و یک جریانی را من از ایشان در کتاب عالم عجیب ارواح نوشته‌ام. آقای خرمشاهی بود، که من قضیه‌اش را در کتابی دیدم، این شخص فوت می‌کند بعد از سه روز، زنده می‌شود و بعد به اصطلاح زندگی می‌کند، من قضیه‌اش را در کتاب عالم عجیب ارواح نوشتم. بعد از مدتی ایشان یک نامه‌ای برای من نوشت که آن شخص من هستم و آن قضیه در جوانیم بوده و من الان نود ساله هستم و جریاناتی از بعد از مردن نوشته بود که آنجا هست. بودند افرادی که مردند و زنده شدند و چیزهایی هم نقل کردند ولی از همه راست‌تر و صادق‌تر، آن چیزی است که قرآن و روایات می‌گویند. اگر یک نفر الان بیاید اینجا بگوید من دو روز مردم و بعد زنده شدم! می‌گوییم: خوب بگو چی شد؟ و خیلی هم خوش‌مان می‌آیدامّا این درست نیست؛ درست می‌دانید چیست؟ همان است که قرآن گفته، زیرا از خدایی که خالق مرگ و حیات است، از خدایی که خودش همهٔ کارها را می‌کند کسی بهتر وجود ندارد که برای ما آنچه نادیدنی است را بیان بکند، آنچه که بعدا اتفاق می‌خواهد بیافتد را بیان کند. پس بنابراین ما از دایرهٔ قرآن و روایات خارج نمی‌شویم خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «**وَ جٰاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ**»[1] باحق، با درستی، مسلم، موت به معنای جدا شدن روح

---

۱ - سوره مبارکه ق آیه ۱۹.

از بدن است، روح از بدن جدا می‌شود و انسان بدون روح می‌افتد. در حالت سکرات که ظاهراً قبل از موت بوجود می‌آید، اگر مرگ انسان قطعی بشود چشم‌هایش باز می‌شود، زیاد دیده شده افرادی که در حال سکرات بودند چیزهایی نقل می‌کردند، یکی از مراجع تقلید که از دار دنیا رفت من از کسی که بالای سرش بود پرسیدم در دم مرگ شما از ایشان چه دیدید؟ گفت: ایشان در همان حالت سکرت موت که بود می‌دیدم گاهی یک مقدار بلند می‌شود، یک سلامی زیر لب می‌کند، باز می‌خوابد، گفتم به کی سلام می‌کنید؟ گفت: مگر نمی‌بینی پیامبر اکرم آمد؛ حضرت علی بن ابیطالب آمد، حضرت امام حسن آمد، حضرت امام حسین آمد، یک یک را اسم برد، گفتم: فاطمه زهرا نیامد؟ گفت: اتفاقا همهٔ اینها را حضرت زهرا می‌آورد، شفیعه معنایش این است ایشان می‌رود پیامبر اکرم را می‌آورد حضرت علی بن ابیطالب را می‌آورد، امام حسن ، امام حسین همه را ایشان می‌آورد و خودش دائما بالای سر من است. شما را به خدا قسم از یک چنین حالت، از یک چنین انتقالی باید ما آن چنان فرار کنیم که خدای تعالی خطاب کند که آیا شما از آن فرار می‌کنید؟ حضرت عزرائیل آمد خدمت حضرت ابراهیم ، حضرت ابراهیم گفت که برای قبض روح من آمدی یا برای احوالپرسی؟ گفت: برای قبض روح شما آمده‌ام، حضرت ابراهیم گفت: (شاید برای تعلیم به ما این جملات ردّ و بدل شد) به خدای تعالی بگو: که هیچ دوستی جان دوستش را می‌گیرد؟ حضرت عزرائیل رفت و برگشت، خدا فرموده بود که آیا هیچ دوستی از ملاقات دوستش می‌ترسد؟ آخر ما همه چیز را اشتباه گرفتیم.

«حقیقت نماز»

ما نماز را تکلیف می‌دانیم، نماز برای ما امروز یک کار فوق‌العاده سنگینی شده

است. یک کسی به من که آن موقع خیلی لاغر بودم، می‌گفت اگر می‌خواهی چاق شوی نمازت را اول وقت بخوان، گفتم: چه ارتباطی با همدیگر دارد؟ گفت: اگر نمازت را آخر وقت بخوانی، هر وقت یادت می‌آید نمازت را نخواندی ناراحت می‌شوی، زودتر این بار کشیدنی را بکش، زودتر این کار سخت جان کندنی را انجام بده!! ما این جوری شدیم،والا اگر نماز برای ما ملاقات با خدا بود، نماز اگر برای ما انس با پروردگار بود، مثل وقتی که یک قدرتمند را ملاقات می‌کنیم، یک پولداری که احتمالاً شاید از پولش یک چیزی به ما اثری بگذارد، ملاقات می‌کنیم با یک طبیب حاذقی که قطعا ما را معالجه می‌کند ملاقات می‌کنیم، این اندازه اگر ملاقات با پروردگار و سخن گفتن با پروردگار و انس با خدا و سخن گفتن او با ما و ما با او ارزش می‌داشت این جوری نبود، انتظار می‌کشیدیم چه وقت اذان می‌گویند؟ وقتی که در مسجد می‌روید و اذان می‌گویند، شما گوش کنید ببنید خدای تعالی از این اذان اعلانی که کرده چه می‌خواهد که شما به مسجد آمده‌اید؟ می‌گوید: «**حی علی الفلاح**» یعنی فلاح این جاست، آن که خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «**قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ**»[1] که ما این قدر آرزو داشتیم که جزء آن مومنینی باشیم که رستگار بشویم، این جاست که «**حی علی الفلاح، حی علی خیرالعمل**» بهترین کار که هم بدرد دنیا بخورد هم بدرد آخرت چیست؟ این که خدا گفته: «**حی علی خیر العمل**» خیر عمل یعنی چه؟ بهترین اعمال، بهترین عمل را می‌خواهی بکنی بیا نماز بخوان، حالا آقا ما مشتری داریم، نهار نخوردیم....

«اهمیّت دادن به نماز»

من که توهین می‌دانم به مقام مقدّس پروردگار این بی‌توجهی‌ها را، اگر رفته باشید

---

۱ – سوره مبارکه مؤمنون آیه ۱.

در مغازهٔ نانوایی، نانوا به شما بگوید که آقا برو عقب صف. نوبتت می‌شود می‌آیی جلو باز تو را عقب می‌اندازد باز نوبت می‌شود جلو می‌آیی دوباره عقب می‌اندازد دفعهٔ آخر هم آن نان‌های سوخته‌ای که دیگر مردم نمی‌خرند آن را به شما می‌دهد می‌گوید برو. ببینید ما با خدا غیر از این رفتار می‌کنیم؟ از صبح تا ظهر همهٔ کارهایت را میکنی ظهر که نوبت خدا شده، می‌گویی: نهار بخوریم؛ نمی‌دانم مشتری داریم، مشتریمان را جواب بدهیم، به خدا قسم اگر انسان بفهمد مشتری که آمده یک میلیون تومان الان استفاده به او می‌رسد و اگر بگوید برو، این یک میلیون تومان از دستش در می‌رود می‌گوید باشد، «خیر العمل» این نماز است. دربارهٔ روز جمعه (البتّه فکر نکید روز جمعه حتماً نماز جمعه منظور است شما هم که می‌گویید نماز جمعه واجب نیست بروید دنبال تفریحتان در پارک‌ها)خدای تعالی در قرآن کریم می‌فرماید: «**إِذٰا نُودِيَ لِلصَّلاٰةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ**»[1] نماز روز جمعه خیلی حساس است، خدای تعالی می‌فرماید: «**فَاسْعَوْا إِلىٰ ذِكْرِ اللّٰهِ**»برای ذکر خدا سعی کنید و سپس می‌فرماید: «**وَ ذَرُوا الْبَيْعَ**» آن طرفش را هم می‌فرماید که این خرید و فروشت را ول کن، می‌گوید اگر استفاده داشت ول کنم یا نه؟ اگر ضرر داشت ول کنم یا اگر استفاده داشت؟ این نماز شده یک بار سنگینی برای ما؛ ول هم نمی‌کند، صبح می‌خوانیم باز ظهر، ظهر می‌خوانیم باز عصر، عصر می‌خوانیم باز مغرب، مغرب می‌خوانیم باز عشاء. یک کسی می‌گفت روزه خیلی خوب است سالی یک دفعه می‌آید، ما هم هر جوری باشد تحملش می‌کنیم، ردش می‌کنیم،امّا این نماز ول نمی‌کند، بله، وقتی که انسان به چشم تحمیل و تکلیف به نماز نگاه کرد این جوری می‌شود،امّا اگر با چشم ملاقات با پروردگار به آن نگاه کرد می‌گوید: من امروز پنج دفعه با خدا ملاقات داشتم، امروز پنج دفعه خدا با من حرف زد. نقل می‌کنند در آن

---

۱ – سوره مبارکه جمعه آیه ۹.

زمانهای قبل، زمان شاه ملعون یک کسی در بازار خیلی با شخصیت راه می‌رفت، گفتند: چیه؟ گفت: شاه با من صحبت کرده، به تو چه گفته؟ به من گفت: ای پدر سوخته، به همان پدر سوخته‌اش هم افتخار می‌کرد حالا توجّه شاه به ما خیلی مهم است؟ ای خاک بر سر ما مسلمانها که نماز را تکلیف سرسختی می‌دانیم. سر ظهر می‌گوییم خدایا برو عقب، نهار خوردیم باز کسلیم حالا برویم یک استراحتی بکنیم بعد و بعد، در آخر هم یک نماز دست و پا شکسته‌ای می‌خوانیم که حضرت پیامبر اکرم یک نفر را دید نمازش را تند می‌خواند فرمود که اگر با همین حالت مثل کلاغی که نوک به زمین می‌زند، منقار به زمین می‌زند، از دنیا بروی خدا عذابت می‌کند.[1] حضرت صادق اقوامش را جمع کرد، اقوامش همان ساداتی که در آیات و روایات زیاد دیدید که بدنشان بر آتش جهنم حرام است، همان‌ها را جمع کرد و فرمود: «**لا تنال شفاعتنا مستخفاً بالصلوة**»[2] شفاعت ما به کسی که نماز را سبک بشمارد نمی‌رسد، آقایان سفارش می‌کنم جدی می‌خواهم از شما انشاءاللّه متعهد باشید که نمازتان را در اول وقت و با جماعت تا ممکن است بخوانید و غفلت نکنید، اگر بخواهیم این جور با خدا ملاقات کنیم این قدر مردن اهمیت دارد، ارزش دارد، لذت بخش است که حساب ندارد.

«خلاصه معنای سکرات موت»

خدای تعالی برای امتحان آن شخصی که در حال احتضار است یا برای این که واقعا به او بگوید تو در چه حدی از اختیار هستی یک ملکی را می‌فرستد که من پیغامی

---

۱ – بحارالانوار جلد ۸۱ صفحه ۲۳۴ و کافی جلد ۳ صفحه ۲۶۸.

۲ – وافی جلد ۲۰ صفحه ۶۳۷.

از طرف پروردگار برای تو دارم و آن پیغام این است که تا قیامت اگر بخواهی در این دنیا بمانی، می‌توانی که روایتش هم صحیحه است و حتی در ضمن دعا هم آمده که خدای تعالی می‌فرماید: «**ما ترددت فی شیء انا فاعله**»[1] من هیچ تردیدی در چیزی که من کننده‌اش باشم ندارم، تا می‌خواهم می‌شود،امّا یک جا هست که اختیار با آن طرف است دربارهٔ او تردید دارم، تردید یعنی چه؟ از طرفی این باید بیاید پیش ما، به ملاقات ما، از طرفی خودش یک خورده‌ای دلبستگی به اقوام و خویشاوندان دارد،که حضرت سجاد می‌فرماید: «**فراق الاحبه**»[2] یعنی دوری از دوستان ناراحتش می‌کند، مانده این وسط خدا هم نه در ذات، بلکه در عمل تردید دارد که چکار بشود؟ ملک را می‌فرستد آقا شما تا آخر دنیا می‌خواهید بمانید می‌توانید بمانید، امّا آن طرف را نگاه کن، نگاه می‌کند، می‌بیند باغ است و درخت است و دوستانند و ائمه اطهار و ملائکه هستند، ارواح تمام خوبان، این به تردید می‌افتد بعد به همان حالت خیلی آسان یک گیاهی می‌دهند به او بو می‌کند و با بو کردن روح از بدنش بیرون می‌آید، می‌رود آن طرف می‌گوید زود من را از این دنیا نجات بدهید، من را از اینجا ببرید، این معنای سکرات موت است.

«علّت سختی و راحتی در جان کندن»

اگر انسان اهل گناه و معصیت باشد، دلبستگی زیادی به دنیا داشته باشد؛ طلبکار داشته باشد، بدهکار داشته باشد، زن، محبوبه‌اش باشد، فرزندان محبوبش باشند، نمی‌دانم زینت‌های دنیا محبوبش باشند، باغش باشد، ویلایش باشد، چه باشد، چه

---

۱ - بحارالانوار جلد ۵ صفحه ۲۸۳.

۲ - بحارالانوار جلد۴۴ صفحه ۱۵۰.

باشد، خوب نمی‌تواند دل بکند آنجا آن چنان با فشار می‌کند، که به یک نفر گفته بودند می‌خواهی برگردی به دنیا گفته بود نه من هنوز تلخی جان کندن در ذائقه‌ام هست،امّا همه این جوری نیستند، یکی که آماده است بدهکاری‌ها را داده مثل حضرت پیامبر اکرم که وقتی از مکه می‌خواستند به مدینه بروند بدهی‌ها را به حضرت علی سپردند،[1] به یک آدم امین مثل خودش که اینها را بده و دو روز بعد از من بیا، باید ما هم همین کار را بکنیم، زیرا انسان بالأخره گرفتاری‌های دنیا گاهی ممکن است بدهکاری داشته باشد، گاهی طلب داشته باشد، یک وصیتی می‌کند و یک آدم امینی سرکار می‌گذارد، نه این که بگوید فلانی بدش می‌آید من او را ناظر قرار بدهم.

«وصیّت نامه»

یک مطلبی را به شما بگویم شاید برایتان مفید باشد، وصیّت‌هایی که از معصومین شده در مال و منال زیاد نبوده، وصیت تقوا می‌کردند، وصیت کارهای نیک می‌کردند، بالأخره این مال و منال را هر کاری باشد می‌کنند، آن دعواهایی که تو می‌خواهی بوجود بیاوری بگذار خودشان بوجود بیاورند. گاهی همان پدر و مادر دعوا بوجود می‌آوردند بچه می‌گوید: خدا گور بگورش کند ببین چطور وصیت کرده، خدا لعنتش کند!! من خودم این را شنیدم که پسری می‌گفت پدرم اصلاً حواسش نبوده که من پسر بزرگترش هستم و باید یک باغ بزرگتری را به ما بدهد، داماد هم از راه رسیده، دختر آقا را در اختیار گرفته منتظر است آقا بمیرد و ثروتش به او برسد هر کاری باشد بالأخره می‌کنند آنچه که اساسی است این است که شما وصیت کنید، یعنی بگویید تقوا داشته باشید بچه‌های من، طرفدار خدا باشید بچه‌های من، همیشه عدالت را رعایت

---

۱ - بحارالانوار جلد ۱۹ صفحه ۵۷.

کنید بچه‌های من، اگر اینها را واقعا خوب به آنها فهماندی آن وقت در اموالت هم خوب عمل می‌کنند، اموال را هم خدای تعالی تعیین کرده در قرآن فرموده: «**لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ**»[1] دخترها نیم پسرها تمام، چرا دختر نصف سهم پسر را می‌برد؟ به خاطر این که شوهرش او را از خانه بیرون نکند، به جهت این که دختر پول نمی‌خواهد، اصلاً هیچ چیز نمی‌خواهد، خرج و خوراکش با شوهرش است لباسش با شوهرش است مسکنش با شوهرش است، این پول برای چیست؟ تا بدهد به شوهرش که شوهر از مرگ پدرزن یک استفاده‌ای کرده باشد، واقعا عجیب است خدا می‌داند آدم باید یک ذره بنشیند فکر کند ببیند چه زندگی نکبت‌باری چه بعد از مرگ، چه قبلش داریم. امیداواریم بتوانیم ان‌شاءاللّه در جلسات آینده دربارهٔ معاد، دربارهٔ عالم برزخ، دربارهٔ قیامت، دربارهٔ بهشت و جهنم به طور خلاصه برایتان مسائلی که در صراط مستقیم هست حرف بزنیم و ان‌شاءاللّه خدا به شما توفیق توجّه به این مطالب را عنایت کند و حقیقت را از لابلای قرآن و روایات درک کنید.

«اهمیّت تولد پیامبر اکرم »

خوب این روزها روزهای شادمانی خاندان عصمت و طهارت است، تولد پیامبر اکرم و تولد امام صادق ، ایام هم به مناسبت‌هایی ایام شادی است و یکی از خوبی‌هایش این است که اهل‌سنّت دوازدهم را تولد می‌دانند و ما هفدهم را و یک هفته این وسط بی‌مانع می‌شود انسان شادمانی کند و برای میلاد مسعود حضرت پیامبر اکرم یک هفته که هیچ، تمام عالم را انسان شادمانی کند ارزش دارد، خدای تعالی

---

۱ – سوره مبارکه نساء آیه ۱۱.

در قرآن می‌فرماید: «**لَقَدْ مَنَّ اللّٰهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ**»[1] خدا منت گذاشته بر مؤمنین که پیامبری برای آنها فرستاده، واقعا خدا منت گذاشته والا ما این نبودیم، ما این که الان هستیم نبودیم، خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «**الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي هَدٰانا لِهٰذٰا وَ مٰا كُنّٰا لِنَهْتَدِيَ لَوْ لاٰ أَنْ هَدٰانَا اللّٰهُ**»[2].

۱ – سوره مبارکه آل‌عمران آیه ۱۶۴.

۲ – سوره مبارکه اعراف آیه ۴۳.

«جلسهٔ بیست و دوّم»

«معاد
تقسیمات مردم بعد از مرگ»

«معاد - تقسیمات مردم بعد از مرگ»

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم«وَ جٰاءَتْ سَکْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذٰلِکَ مٰا کُنْتَ مِنْهُ تَحِیدُ»[1]

و سکرات مرگ به حقّ می‌رسد، آن همان چیزی است که تو از آن فرار می‌کردی.

در هفتهٔ گذشته دربارهٔ مسئله سکرات موت و لحظات قبل از فوت مطالبی عرض شد.

«تقسیمات مردم بعد از مرگ»

به طور کلی آنچه که از احادیث و روایات به دست می‌آید در وقتی که مرگ انسان حتمی می‌شود و یک حرکتی از دنیای زندان پرمشقت به عالم دیگر برای انسان فراهم می‌گردد برای مردم چهار نحوه باید تصور شود.

«دسته اوّل - اولیای خدا»

یک عده اولیای خدا هستند وارسته از دنیا و منتظر مرگ، در دعاها هم داریم که از خدا این را بخواهید: «**اللهم ارزقنا التجافی عن دار الغرور**»[2] خدایا! روزی من کن که

---

۱ - سوره مبارکه ق آیه ۱۹.

۲ - بحارالانوار جلد ۹۵ صفحه ۶۳.

من از این خانهٔ گول، خانه فریب، دنیای پرفریب و پر مشقت تجافی کنم، پهلو خالی کنم، خارج شوم «**و الانابة الی دار الخلود**» و انابت و بازگشت داشته باشم بـه سـوی جایی که مقر من است و دائما باید آنجا باشم، «**و الاستعداد للموت قبل حلول الفوت**» یک آمادگی، استعداد و مهیا شدن برای مرگ قبل از این که مرگ برسد را داشته باشم. این استعداد برای اولیای خدا میسر است، یعنی آنهایی که منتظر هستند پروردگار آنها را بطلبد آنها را دعوت کند و اجازه بدهد که به طرف او حرکت کـنند. یک دسـته ایـنها هستند یعنی آنهایی که آماده برای پذیرفتن دعوت پروردگار هستند چون امتحانشان را در دنیا کامل داده‌اند و به کمالاتی که در دنیا باید به آن برسند رسیده‌اند و دیگر آمادهٔ مرگند، آمادهٔ این که در آغوش پروردگار، در صلوات پروردگار؛ که رحـمت خـاص الخاص است قرار بگیرند، اینها کاملا برای مردن آمادگی دارند و بحثی دربـارهٔ آنـها نیست، آنها به مجرد این که این بدن را از دست می‌دهند و این لباس کثیف بدبوی پر از آفات را از تن می‌کنند یک لباس جدید بسیار تمیز بسیار خوب می‌پوشند، لباسی است که با آن می‌توانند در کنار آنهایی که لباس تقوای فاخر و با افتخار دارند مـانند ائـمه اطهار قرار بگیرند، یعنی بدنی از آن سنخ به او می‌دهند بدون ینکه حتّی لحظه‌ای متوجه شود، در روایات هست یک بدنی به او می‌دهند[1] که او با این بـدن، بـهترین بدن‌های عالم را دارد، بهترین لباس فاخر را پوشیده است.

«ورود اولیای خدا به آسمان چهارم»

فورا با یک چشم بهم زدن همانطوری که تخت بلقیس را آصف بن برخیا با یک چشم برهم زدن از شش ماه راه به کنار سلیمان رساند[2] خدای با عظمت با یک چشم

---

۱ – بحارالانوار جلد ۶ صفحه ۲۲۹.

۲ – سوره مبارکه نمل آیه ۴۰.

بر هم زدن این شخص را به بهشت برزخی وارد می‌کند و حتی سکرات موت را به عنوان سختی احساس نمی‌کند و تنها در راه سؤالاتی به وسیلهٔ بشیر و مبشر به او داده می‌شود. نام نکیر و منکر در اینجا عوض می‌شود، طبق احادیث بشیر و مبشر به او می‌رسند،[1] علّت این اسم هم این است که هر یک از اینها بشارت می‌دهند بر تو بشارت باد خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «**وَ بَشِّرِ الصّابِرِينَ**»[2] پیامبر اکرم به تو بشارت می‌دهد، از پروردگار سلام آوردند و آنها چند جمله‌ای به عنوان بشارت نه به عنوان مؤاخذه و سؤالات به او عرض می‌کنند و او را به بهشت برزخی می‌برند که ان‌شاءاللّه شاید هفته‌های بعد خصوصیات این بهشت را در عرایضم از روایات و احادیث عرض کنم و آنچه که تا به همین الان گفتم مضمون احادیث صحیحه‌ای است که در کتب نقل شده است.

«اولیای خدا چه کسانی هستند»

فکر نکنید اولیای خدا افراد بسیار بلند پایه مانند ائمه اطهار هستند، هر کس تزکیه نفس کند، از طریق محبت بندگی خدا کند، با محبت اطاعت پروردگار را بنماید، برای مزد و ترس از جهنم کار نکرده باشد و فقط چون خدا را دوست دارد ولو آن که وعدهٔ بهشت در اول تکلیفش به او داده باشند، او به خاطر این که خدا را دوست دارد و نه به خاطر ترس از جهنم نماز شب‌ها خوانده، مستحبات را انجام داده، واجباتش را اول وقت انجام داده و کل محرمات و کل مکروهات را ترک کرده و به مستحبات کاملا عمل کرده است، این شخص ولیّ خداست حالا می‌خواهد یک بازاری باشد یا یک

---

۱ – بحارالانوار جلد ۶ صفحه ۲۷۶.

۲ – سوره مبارکه بقره آیه ۱۵۵.

اداری باشد یا یک فرد معمولی باشد یا یک آیة اللّه العظمی باشد، فرقی نمی‌کند این ولیّ خداست چرا؟ به خاطر این که ولیّ به معنای کسی است که فرمانبردار با محبت و روی محبت باشد. این که شما در روز جمعه به امام زمان عرض می‌کنید: «**یا مولای انا مولاک**» ای مولای من، ای فرمانده با محبت من، من مولای تو هستم، یعنی من فرمانبردار شما هستم و روی محبت فرمانبرداری می‌کنم، انشاءاللّه اگر راست گفتیم جزء همان گروه و این دسته در دم مرگ خواهیم بود.

«بشارت ملائکه به اولیای خدا»

اینجا است که ملائکه می‌آیند آن قدر ملائکه به سر انسان می‌ریزند، تنها قابض الارواح یک مأموریت دارد،[1] ملائکه مبشر زیادند و بشیر و مبشر که اسم‌شان در اینجا عوض شده وقتی که با دشمنان خدا برخورد می‌کنند نکیر و منکرند و وقتی با اولیای خدا برخورد می‌کنند بشیر و مبشرند، اینها با سلام و صلوات می‌آیند، دیدید وقتی که انسان در یک جا وارد می‌شود همه می‌گویند سلام، سلام، این ملائکه هم به فرد متوفی می‌گویند سلام، سلام، انسان احساس می‌کند راحت شده، آن وقت می‌فهمد که این دنیا چه مزبله دانی بوده این بدنی که داشته چه لباس کثیف و کم ارزش و کم قیمتی بوده است.

«دسته دوم: افراد معتقد»

دستهٔ دوم افراد معتقد هستند، یک دسته از افراد هستند اعتقاداتشان خوب است،

---

۱ - بحارالانوار جلد ۶ صفحه ۲۲۷.

مثل همهٔ شیعیان حضرت علی بن ابیطالب ، البتّه اعتقاداتشان کم و زیاد دارد، مثلاً یک کسی بیشتر امامش را می‌شناسد و متوجه است که واسطهٔ بین خدا و خلق است، یک نفر هم به اندازه‌ای که امام مفترض الطاعه است امام را می‌شناسد. لذا اولین مرحلهٔ شناخت امام که باید همه‌مان معتقد باشیم این است که امام مفترض الطاعه است، یعنی واجب است هر چه بگوید گوش بدهیم، هر چه او می‌گوید صحیح است و ما هر چه فکر می‌کنیم در مقابل او ناصحیح است. این اندازه، اولین مرحلهٔ معرفت امام است و آخرش این است که ما او را مثل اعلای پروردگار بدانیم، نه مثل معمولی، مثلاً او را چشم خدا بدانیم آن هم عین اللّه الخاص الخاص، ید خدا بدانیم آن هم یداللّه خاص الخاص و معرفت کامل نسبت به امام‌مان باید داشته باشیم، خدا را به وحدانیت قبول داشته باشیم، پیامبر اکرم را به رسالت قبول داشته باشیم، که همهٔ اینها را توضیح دادیم، این اعتقادات باید باشد بعضی‌ها این اعتقادات را دارند، معتقدند، حتی اگر کسی به آنها بگوید خدا را به وحدانیت قبول ندارم ناراحت می‌شوند اگر رسالت پیامبر اکرم را زیر سؤال ببرند ناراحت می‌شوند و همین طور مسائل مختلف دیگری که اکثرا بحمد اللّه معتقدید و اعتقاد به قیامت هم باید داشته باشید که بعدا ان‌شاءاللّه برایتان عرض می‌کنم خلاصهٔ مسائل اعتقادی است که عرض می‌شود و ان‌شاءاللّه توضیحاتش را باید خودتان یا از کتاب‌ها یا از مباحثاتی که بین شما و دوستانتان هست خوب یاد بگیرید. این دستهٔ دوم، طبعاً اعتقاداتشان خوب است،امّا تزکیه نفس نکرده‌اند هواهای نفسانی زیادی دارند استقامت ندارند چند ماه فرض کنید هوای تزکیه نفس و تهذیب نفس به سرشان می‌زند و بعد رها می‌کنند می‌روند عقب کارشان، یقظهٔ کامل ندارند نمی‌فهمند که راه خدا از راه شیطان بهتر است، نمی‌فهمند که عرفیات و مردم کوچه و بازار ارزش‌شان کمتر از اوامر پروردگار است، رسومات فامیلی و مملکتی و بشری را

بر دستورات پروردگار ترجیح می‌دهند یک چنین آدم‌هایی هستند، ولی روز عاشوراکه می‌شود واقعا یک پارچه محبت به حضرت سیدالشهداء دارند، روز تولد حضرت بقیه اللّه که می‌شود یک پارچه اظهار محبت به امام زمان می‌کنند. اعتقادات خوب، امّا تزکیه نفس، نه، این افراد دستهٔ دوم هستند، متاسفانه اکثر مردم شیعه را این دسته تشکیل می‌دهند.

«دستهٔ دوم بعد از مرگ»

اینها مردمانی هستند که تا روحشان قبض شد، یک حالت تحیّر و بی‌هوشی به آنها دست می‌دهد یعنی نمی‌فهمند چه شد حتی سؤال نکیر و منکر هم برای آنها نیست یعنی در روایات آمده، اینها سؤال نکیر و منکر ندارند،[1] از یک نفر پرسیدند وقتی که مردی چه شد؟ گفت از روی نردبان که افتادم افتادم صاف تو جهنم. بعضی‌ها این جورینند این شخص یک دفعه بی‌هوش می‌شود، بی‌هوش که شد یک لحظه بعد (از نظر او، والا از نظر زمان، میلیاردها سال بعد) به او می‌گویند بلند شو قیامت است، همانطور که بر اصحاب کهف، سیصد سال مانند یک لحظه گذشت،[2] عُزیر که مُرد صد سال بعد وقتی زنده شد گفت یک روز یا بعضی از روز اینجا بوده‌ام،[3] چون اگر بگوید یک لحظهٔ قبل من رفتم ممکن است کسی باور نکند، اصحاب کهف هم همین طور.

شما هر شب، هر روز همینطورید، شب می‌خوابید، یک شب که بیدار خوابی به

---

۱ – بحارالانوار جلد ۶ صفحه ۲۳۵.

۲ – سوره مبارکه کهف آیه ۲۵.

۳ – سوره مبارکه بقره آیه ۲۵۹.

سرتان می‌زند چقدر طول می‌کشد؟ ساعت را نگاه می‌کنید می‌بینید که ساعت یک و نیم است، باز یک قدری می‌خوابید خوابتان نمی‌برد می‌بینید هنوز بیست دقیقه به دو است، می‌گویید: از آن وقت من این قدر چشم‌هایم را فشار دادم، ده دقیقه گذشته؟! معمولی‌اش این است‌امّا وقتی خوب خسته هستید یا وضع مزاجی‌تان سالم است، یا خواب‌تان منظم است، ساعت نه شب می‌خوابید ساعت سه و نیم، چهار بیدار می‌شوید چند ساعت خوابیدی؟ تقریبا هفت ساعت، شش ساعت،امّا چه زود گذشت همین زود گذشتن را زیادش کنید، از حالا تا قیامت کبری، تا روزی که این خورشید نورش را از دست بدهد تا آن لحظه ببینید چند میلیارد سال طول می‌کشد، یک دفعه می‌گویید من تازه مردم، کو افرادی که دور و بر من نشسته بودند؟ آنهایی که تزکیه نفس نکردند، ولی عقایدشان خوب است یعنی اعتقاد به خدا و پیامبر اکرم و ائمه اطهار و قیامت دارند، چنین حالتی خواهند داشت، یک دفعه بلند می‌شوند... انشاءاللّه از آیات و روایات جوری برایتان در آینده توضیح می‌دهم، **«کأنهم تراه»** یعنی مثل این باشد که ببینید، چون انسان جایی که می‌خواهد برود باید بفهمد در آنجا چکاره است و کجا می‌رود و در آنجا چه از او می‌خواهند؟ اصلاً آنجا کجا هست؟

«دستهٔ سوم: مستضعفین»

در بین گروه سوم افرادی هستند که اینها مستضعفند. مثلاً در خردسالی از دنیا رفته‌اند یک عده بچه‌ها هستند که در دنیا می‌آیند و در همان سنین قبل از تکلیف از دنیا می‌روند، یک دسته هم هستند که کم درک و کم شعور و عقب افتادهٔ ذهنی هستند اینها می‌آیند و در دنیا هستند تا آخر عمر هم هستند، دسته دیگر کسانی هستند که در جاهایی زندگی می‌کنند که اسلام و حقیقت و د ین (که در زمان ما کم شده ولی در

گذشته زیاد بوده) به گوش‌شان نرسیده ولو این که خدای تعالی برای اینها حجت را در هر جا هر طور که باشد تمام می‌کند. امّا یک عده‌ای حجت برایشان تمام نشده و در دنیا آمدند، مثل همان بچه‌ای که قبل از تکلیف مرده یا به تکلیف واقعی نرسیده و مرده، یک دسته هم اینها هستند. یک دسته هم هستند که مستضعفین فکری هستند، زیرا آن قدر کشیش و رهبان، آن قدر افراد از این قبیل علمای ادیان مختلف به خاطر سودجویی مطالب را آن چنان در مغز اینها فرو کرده‌اند که قدرت فکر کردن نداشتند، اصلاً نمی‌توانستند فکر کنند. افرادی الان در جامعهٔ ما هستند که آن قدر به آنها حرف غلط یاد داده‌اند که مثلاً شب چهارشنبه آخر سال، شب چهارشنبه سوری بالأخره باید یک آتشی پیدا کنند و بپرند آن طرف، یا لحظهٔ تحویل سال اگر در حال حزن باشند خودشان را خوشحال نشان می‌دهند، برای چه؟ برای این که در مغزشان فرو کرده‌اند، حریّت را از آنها گرفته‌اند، آزادی فکری را از آنها گرفته‌اند، می‌گویند: آخر نمی‌شود در یک مملکتی که همه به عید نوروز این همه اهمیت می‌دهند ما بی‌تفاوت باشیم این را در مغز آنها فرو کرده‌اند. من بیشتر از این نمی‌خواهم در این خصوص صحبت کنم، احتمال می‌دهم بعضی‌ها اعتراض کنند و بگویند دربارهٔ عید نوروز روایت داریم، خوب خیلی چیزها هست که روایت دارد تو عمل نمی‌کنی. می‌گویند روزه‌اش مستحب است خیلی روزها هست که روزه‌اش مستحب‌تر است بر فرض هم درست باشد دلیل نمی‌شود. می‌خواهم طریقهٔ پر کردن فکرمان را به شما عرض کنم، در بعضی از ممالک مثلاً در واتیکان، در آن کلیسای معروفش من خودم یک فردی را دیدم که گریه می‌کرد و اشک می‌ریخت، علّتش را پرسیدم گفت گناه کردم، خوب آمدی اینجا چکار کنی؟ آمدم یک پولی به پاپ بدهم یا به کشیش‌هایی که اطراف هستند اینها گناهان من را تبدیل به حسنات کنند!! این کار را خدا برای شما مجانی کرده، اسلام

مجانی کرده، اما آنها پول می‌دهند،[1] خوب این شخص مغزش پر شده هر چه هم بخواهید نجاتش بدهید نمی‌شود.

خدای مهربان، خدای عزیز، این دسته را هم بعد از مرگ در کنار آن بچه‌ها و عقب افتاده‌ها قرار می‌دهد اینها مجموعا اسم‌شان مستضعفین می‌شود. مستضعفین آنهایی نیستند که بی‌پولند، بلکه کسانی هستند که به خاطر یک مسئله‌ای ضعیف واقع شده‌اند، ضعیف فکری، عقب افتادهٔ فکری و عقب افتادهٔ مالی در درجات بعدی است که ممکن است اسمش مستضعف باشد.

«مستضعفین بعد از مرگ»

چون برای مستضعفین یک جهتی پیش آمده که در دنیا نتوانستند به حقیقت برسند خدای تعالی یک مدت کوتاهی در عالم برزخ امتحانی برای آنها می‌گذارد، مثل بچه‌ای که به جلسهٔ امتحان نرسیده و یک جهتی پیدا شده که خودش را نتوانسته به جلسه امتحان برساند، می‌بینید رئیس امتحان به او می‌گوید بیا اینجا بنشین، ورقهٔ امتحانی را به دستش می‌دهد و می‌گوید بنشین من از تو به خاطر عذر موجهی که داشتی قبول می‌کنم. خدای تعالی هم اینها را امتحان می‌کند، چون همه باید امتحان بدهند، از همان چیزی که ما از آن غافلیم و برای همان در دنیا آمدیم، از همان خدا نمی‌گذرد و لذا همه باید امتحان بدهند. بچه‌های کوچک عقلشان را زیاد می‌کند، رشدشان را زیاد می‌کند، افراد عقب افتادهٔ ذهنی فکرشان را به آنها عنایت می‌کند، روحشان را زنده می‌کند و عده‌ای در دنیا نتوانستند به حقیقت برسند، برایشان حقایق را روشن می‌کند، یعنی آنچه را که در عالم ارواح می‌دانستند به یادشان می‌آورد و امتحانشان می‌کند. بنابراین یک

---

۱ – سوره مبارکه فرقان آیه ۷۰.

عده طبعا خوب امتحان می‌دهند، یک عده متوسط امتحان می‌دهند، یک عده هم بد امتحان می‌دهند، لذا دسته اول را می‌فرستد در اولیای خدا، دسته دوم هم بی‌هوش می‌شوند، دستهٔ سوم هم ممکن است جزء معاندین باشند.

«دستهٔ چهارم: معاندین و مشرکین»

دستهٔ چهارم، از اینهایی که از دنیا می‌روند که خدا کند ما جزء آنها نباشیم زیرا آن سه دسته‌ای که گذشت مورد لطف و رحمت و ترّحم پروردگار واقع می‌شوند، دستهٔ اول که اولیای خدا باشند مشمول رحمت خاص الخاص الهی هستند، دستهٔ دوم مشمول رحمت خاص پروردگارند و دستهٔ سوم مشمول رحمت عام بلکه رحمت خاص پروردگارند،امّا معاندین، مشرکین، کفار، آنهایی که نه اعتقاد خوبی دارند و نه تزکیه نفس کرده‌اند، وقتی هم انسان به آنها نگاه می‌کند می‌بیند هیچ چیز بدرد خوردی در آنها نیست مردم آزار، دشمن خدا، بی‌دین، مشرک و باصطلاح روایات معاند، دشمن، حالا یا خودش دشمن است یا این که چون شیطان را روی دوشش سوار کرده مرکب دشمن خدا شده. معاندین کسانی هستند که به چند وسیله ممکن است با خدا دشمنی کنند. اول کسانی که راه بندگان خدا را برای رسیدن به حقیقت؛ با زبانشان، با عملشان، با مکتب‌شان می‌بندند. البتّه اینها ضعیف و قوی دارند بعضی افراد هستند فقط زن و بچه‌شان را مانع می‌شوند که به سوی خدا حرکت کنند، بعضی‌ها هستند یک مکتبی پیاده کرده‌اند که گروهی را منحرف کنند و بدتر از همهٔ آنها کسی است که در سقیفه نشست و حق حضرت علی بن ابیطالب را از بین برد و بخاطر او میلیاردها نفر از راه حق و صراط مستقیم منحرف شدند. عده‌ای از معاندین کسانی هستند که مانع

سعادت و خوشبختی مردم می‌شوند. این که گفته‌اند ربا نخورید و ربا جنگ با خدا است،[1] برای این است که یک نفر را شما ممکن است بدبخت کنید و سعادت دنیایش را از بین ببرید، وقتی که بخاطر یک چنین کار کوچکی، یک نفر بدبخت می‌شود آن هم بدبخت مالی نه بدبخت روحی، آن وقت آن کسی که خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «**صَدٌّ عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ**»[2] می‌شود، یعنی آن راهی که خدا و پیامبر اکرم و ائمه اطهار فرمودند آن را به مردم نشان نمی‌دهد بلکه راه کفار و معاندین را سر راه مردم می‌گذارد، این شخص جزء معاندین است. خواه عنادش را اظهار کند یا نکند، خواه بگوید من دشمن هستم یا بگوید دشمن نیستم، دشمنی‌اش را کرده، این را بدانید هر کس بگوید غیر از قرآن و روایات راه دیگر به سوی خدا هست ولو مکاشفات خودش را بگوید، ولو الهامات خودش را بگوید، این شخص جزء معاندین است، چه مسلمان باشد و مسلکی را درست کرده و مردم را به آن مسلک وادار کند یا کافر باشد و یک دینی را اختیار کرده باشد یا کسی باشد که ادعای نبوت یا امامت بکند یا کاری کند که مسلمان‌ها را از قرآن و روایات دور کند این شخص از معاندین است. آن غیر مسلمانی هم که در دین‌های رسمی است ولی دینش را جوری جلوه می‌دهد که اسلام را زیر سؤال می‌برد، اسلام را منحط معرفی می‌کند، مثلاً مسیحیت را برتر از اسلام می‌داند، یهودیت را برتر از اسلام می‌داند، او هم جزء معاندین است وکسانی که امامی مثل حضرت سیدالشهداء یا ائمه اطهار را مانع شده باشند و یا شهید کرده باشند که اثرش تا الان و بعد، تا زمان ظهور هم هست اینها هم جزء معاندین هستند که عرض کردم.امّا کسی که یک گوشه‌ای یک پیغمبر غیر معروفی راکه فقط پیامبر خانواده‌اش بود

---

۱ – سوره مبارکه بقره آیه ۲۷۹.

۲ – سوره مبارکه بقره آیه ۲۱۷.

اذیتش کرده، حتی کشته، این هم معاند است و همه خصوصیات معاندین هم مربوط به او می‌شودامّا نه به شدت عناد شمر که حضرت ابی عبداللّه الحسین را شهید کرد ونه به شدت عناد آن کسی که حقّ حضرت علی بن ابیطالب را غصب کرد یا کسانی که پیامبر اکرم را آن همه آزردند، به آن شدت نیست. اینها هم جزء معاندین هستند می‌آید می‌رسد به جایی که کسی کلمه‌ای بگوید و یک نفری را از مرحلهٔ تزکیه نفس سُست کند مثلاً بگوید آقا این حرفها چیست؟ تزکیه نفس چیست؟ اگر جدی بگوید که کافر است چون قرآن را منکر شده، ولی اگر مثلاً خانمی است که نمی‌خواهد شوهرش برود در مجالس اعتقادات و تزکیه نفس و چیزهایی این طوری می‌گوید، اینها هم اگر چه ممکن است اعتقاداتشان خوب باشد و بالأخره نجات پیدا کنند ولی خدای تعالی اینها را در همان دستهٔ معاندین قرار می‌دهد.

«معاندین بعد از مرگ»

اما دستهٔ معاندین چه بر سرشان می‌آید؟ وقتی که روح از بدنشان بیرون می‌آید چه می‌شود؟ همهٔ این روایاتی که از گرز آتشی، سؤال نکیر و منکر و مسائل مختلفی که هست و انشاءاللّه مربوط به ما نیست و بعضی از ما را ممکن است روی نادانی‌هایی که می‌کنیم شامل بشود، اینها همه مربوط به دستهٔ چهارم است، یعنی روح را از بدنشان جوری می‌کنند که انسان می‌گوید دیگر من به دنیا نیایم برای این که دو مرتبه بمیرم، آن چنان در فشار قرار می‌گیرند که یک شخصی می‌گوید من در خواب یا در مکاشفه یک شخص ظالم را دیدم، یک شخصی که وقتی می‌رفت در اداره‌اش فکر این را نمی‌کرد که اگر یک ساعت دیر می‌رود کار چند نفر عقب می‌افتد و ظلمی به آنها می‌شود، یک چنین افرادی زیاد هستند و در بین ما هم هستند و به خدا قسم آقایان در بین شما شاید

افراد اداری باشند این حقوقی که شما می‌گیرید مال شصت میلیون جمعیت است، حق شصت میلیون جمعیت است، یک ساعت تأخیر بکنید، یک کم کاری از خودتان نشان بدهید، یک بی‌توجهی بکنید روز قیامت شصت میلیون جمعیت می‌آیند جلویتان، انسان را می‌اندازند در معاندین، واقعا اذیتش می‌کنند، حالا افراد فرق می‌کنند گاهی کم است زود زندانی‌شان تمام می‌شود، یکی بیست شلاق به عنوان تعذیر به او می‌زنند، یکی صد تا شلاق می‌زنند، خیلی مواظب کارهایتان باشید، ای کاش به گوش همهٔ مسئولین ما به گوش همهٔ مدیران ما، به گوش همهٔ کارمندان ما می‌رسید که آقا داری از شصت ملیون جمعیت حقوق می‌گیری، همه به تو حق دارند، کارت را کم نکن، وظایفت را خوب انجام بده دقیق انجام بده، با ماشینی که روی آن نوشته استفادهٔ اختصاصی ممنوع، عصر جمعه با خانواده برای پارک و تفریح نرو، اینها حق مردم است. ای کاش این را می‌فهمیدیم، اگر همین را می‌فهمیدیم به خدا قسم این مملکت مدینهِ فاضله شده بود و اقلا پنجاه درصد عدل و داد برقرار بود. معاندین وقتی از دنیا می‌روند، اولا بدانید سر صف معاندین اصحاب سقیفه واقع شده‌اند، حالا شما را کجا می‌گذارند؟ آن آخرها چرا؟ برای این که عرضهٔ اصحاب سقیفه را نداشتید، آدم وقتی که بد می‌شود یک بد حسابی بشود، می‌گویند در یک زندان یک نفر را به جرم دزدی آوردند با یک نفر دیگر هم زندانی‌اش کردند، زندانی قبلی پرسید تو چکار کردی که اینجا آورده‌اند؟ گفت رفتم دیدم درب خانه‌ای باز است، یک آفتابهٔ مسی بود آن را بلند کردم، مرا گرفتند. آن شخص می‌خواست او را بکشد، که من بانک زدم، تو آفتابه زدی، چرا من و تو را با هم در یک سلول قرار داده‌اند، توی بی‌عرضه را با من که همهٔ جمعیت بانک را روی زمین خواباندم و صندوق بانک را باز کردم، چرا در یک مکان قرار داده‌اند؟ درست است که ظلم بزرگی است ولی عرضه فرق می‌کند، اگر انسان

می‌خواهد اهل جهنم بشود (اگر گنه می‌کنی شب آدینه بکن، تا که از صدر نشینان جهنم باشی) کاری کند که اقلا در جهنم یک ریاستی به او بدهند، رشوه گرفتن، محاربهٔ با خدا است بدتر از ربا گرفتن است، دزدی و غصب مال مردم هم خیلی گناه دارد، ولی باز ممکن است آخر صف قرارش بدهند چون آن شخص حق حضرت علی بن ابیطالب را ضایع کرد، تو حق یک شخص را که می‌خواهد ساختمان بسازد ضایع کردی، یا رشوه گرفتی، با اولی در یک صف هستید. این دسته از معاندین روی تخت غسالخانه آب سرد که می‌ریزند مثل این است که آب جوش بالاتر از صد درجه روی اینها می‌ریزند. شخصی که از دنیا رفته بود را دیدند می‌گفت: جنازه‌ام را آوردند همین طور می‌سوخت و شعلهٔ آتش هم با جنازه‌ام می‌آمد دیدم من را وارد حرم حضرت رضا کردند آتش کنار رفت، آقا آن جا بودند با صورت درهم کشیده، هیچ کس به انسان محبت نمی‌کند، چون خدا دوست ندارد کسی به این شخص محبت کند، دیدم حضرت رضا با صورت درهم کشیده به من نگاه می‌کند، من دست به دامنش شدم گفتم: آقا اگر مرا از اینجا بیرون ببرند، باز همان آتش و همان عذاب هست، «**ویل لمن کان شفعاءه خصماءه**»[1] وای بر کسی که شفاعت کنندگانش دشمنانش باشند، حضرت علی بن موسی الرضا به این مهربانی که همه از او راضی بودند صورت درهم بکشد و به او اعتنا نکند، وارد قبرش می‌کنند قبرش مثل این که به روح فشار بیاورد، یک فشاری به او می‌دهد من کوچک بودم یکی از همسایه‌های ما صوفی بود من به خاطر ارتبای که با پسرش داشتم در سر قبرش بودم لحد را که گذاشتند و خاک ریختند، این لحد از کمر شکست رفت پایین، من گفتم از نظر فیزیکی و ملکی این معنای فشار قبر است، فشاری می‌آید، بعد هم به همان ترتیبی است که شنیده‌اید یعنی می‌پرسند:

---

۱ - روضة الواعظین جلد ۱ صفحه ۱۹۵ و مناقب جلد ۳ صفحه ۳۲۸.

«من ربک»[1] ربّ تو کسیت؟ تو را چه کسی این طوری تربیت کرده؟ تو با این همه خیانت را چه کسی تربیت کرده؟ می‌توانی بگویید **«اللّه جل جلاله»**؟ اگر بگوید او را می‌زنند چون دروغ گفته، تو را شیطان تربیت کرده، بدبخت، یادت است شیطان به تو گفت این کار را بکن برای جلب منافعت کردی؟ خدا گفته بود نکن، گوش کردی؟ آن صفت رذیله را از خودت نشان دادی یادت هست؟ شیطان تو را تربیت کرده بود یا خدا؟ اینجا چند تا از آن گرزهای آتشی به درد می‌خورد یادت هست فلان معصیت را، گفتند خدا گفته نکن، فلان بی‌عدالتی را نکن، فلان ظلم را نکن تو کردی، چون شیطان به تو گفته بود. همین الان ما می‌توانیم خودمان را در برنامه بگذاریم، شیطان بیشتر به ما دستور می‌دهد یا خدا؟ ربّ ما، شیطان است یا خدا؟ اگر ربّ ما خدا است صددرصد همین الان می‌گوییم **«اللّه جل جلاله ربی»**.

«قضیهٔ سیّد بن طاووس»

مرحوم سیّد بن طاووس شاگردی داشت به نام آقای سلماسی، بسیار شاگرد خوب و مطیعی بود یک روز مرحوم سیّد کنار قبرستان وادی السلام در نجف نشسته بود، دید یک عرب بیابانی را آوردند، (به خدا قسم بیابانی باش، بی‌سواد باش، چوپان باش، امّا ظلم نکن، با زبانت مردم را نیازار، کارهای بدی که خدا گفته نکن، آنها را نکن و کارهایی که خدا گفته بکن، بکن، در این صورت اهل نجاتی، زیرا آن طرف برایمان مهم است که از اول قبر شروع می‌شود تا ابد) این را در وادی السلام آوردند دفنش کنند، می‌گویند سیّد تخلیه روح کرد ببیند جواب نکیر و منکر را چه می‌دهد؟ وارد قبر شد پرسیدند:

---

۱ - بحارالانوار جلد ۶ صفحه ۲۱۶.

«**من ربک**» مربی تو کیست؟ گفت علی و اشاره کرد به قبر حضرت امیرالمومنین ، حالا علی بن ابیطالب پروردگارت است یا خدا؟ البتّه به یک معنا ان‌شاءاللّه اگر برسید می‌فهمید منافات ندارد که ما بگوییم ربّمان خدا است یا بگوییم ربّ‌مان حضرت علی است اینها به هم نگاه کردند گفتند ولش کنید این را، بالأخره اهل نجات است، مرحوم سیّد بحر العلوم با خودش گفت من یک راهی پیدا کردم برای نجات. من هم شب اول قبر می‌گویم علی، وقتی ایشان از دار دنیا رفت، سلماسی تخلیه روح کرد رفت ببیند چکار می‌کند؟ دید حضرت علی بن ابیطالب بالای سر سیّد بحر العلوم آمده‌اند، ائمه اطهار آمده‌اند، سلام، استقبال، محبت، نمی‌دانید چه لذتی دارد آن قبری که حضرت علی بن ابیطالب بالای سر انسان بیاید از سیّد پرسیدند:

«**من ربک**» گفت علی، قربان این علی ، حضرت علی بن ابیطالب فرمود:

فرزندم تو درست جواب اینها را بده، که از تو این توقع نیست بگو «**اللّه جل جلاله ربی**» خدا پروردگار من است همهٔ ما را پروردگار تربیت کرده و باید به دامن پروردگار برویم، ان‌شاءاللّه ربّ‌مان امام زمان باشد به امر پروردگار و امیدواریم خدای تعالی ربّ ما باشد و با سربلندی، اگر از ما سؤال کردند جواب بدهیم چون در روایت است از دو گروه بعد از مرگ سؤال می‌کنند یا به عنوان ولیّ خدا، بشیر و مبشر سؤال می‌کنند یا به عنوان معاندین و کفار محض، نکیر و منکر سؤال می‌کنند[1] و آن دو دستهٔ دیگر سوالاتی ندارند.

وقتی انسان می‌خواهد بمیرد امام زمانش می‌آید، آن که کافر است بیشتر اذیت می‌شود با آمدن امام و آن کس که اهل نجات است، به او محبت می‌شود، عنایت

---

۱ - بحارالانوار جلد ۶ صفحه ۲۲۴.

می‌شود، آن چنان که حضرت امیرالمومنین فرمود: «**یا حار همدان فمن یمت یرنی**»[1] آقا امام زمان وقتی که می‌آید با همه خوب برخورد می‌کند،امّا بعضی از اولیاء خدا آنهایی که در راه امام زمان زحمت‌هایی کشیدند، اذیت‌هایی دیدند، ایشان سرشان را روی زانو می‌گیرد دست به صورتشان می‌کشد، حتی گفته شده صورتشان را می‌بوسد، همانطوری که حضرت سیدالشهداء آمد به بالین حر بن زیاد ریاحی، خاک از صورتش پاک کرد شعر برایش خواند:

«**انت حر کما سمیت فی الدنیا و الاخرة**»[2] ای حرّ تو حرّی همان طوری که مادر اسمت را آزاد و آزاد مرد گذاشت.

---

۱ – بحارالانوار جلد ۶ صفحه ۱۸۰.

۲ – بحارالانوار جلد ۴۴ صفحه ۳۱۹.

«جلسهٔ بیست و سوّم»

«معاد – بهشت برزخی و امتیازات آن به دنیا»

«ارزش خواب و مکاشفه در سیر الی الله»

یک تقاضایی از دوستان دارم که این تقاضا بسیار از نظر من اهمیت دارد و آن این است که طبعاً هر کسی مکاشفاتی دارد، خواب‌های خوبی دارد، شاید الهاماتی داشته باشد که اگر اینها باشد مثل این است که در یک وسیله مثل ماشین یا هواپیمای عمومی نشسته باشی و در بین راه از شما (برای تشویقتان) پذیرایی می‌کنند. مثلاً در هواپیما به انسان شکلات می‌دهند یا غذایی می‌دهند یا بالأخره یک کارهایی می‌کنند که در راهش، در رفتنش و در رسیدن به مقصدش تشویق شود، این‌ها بیشتر از این اندازه در راه شما مؤثّر نیست و لذا خود من شاید الان ده سال باشد که با شما در ارتباط با تزکیه نفس حرف می‌زنم و می‌بینید سخنی از مکاشفات، خوابها، کرامات و امثال اینها حتی از دیگران نقل نمی‌کنم و شما هم این مطالب را اگر هست، به کسی نگویید و فقط برای تشویق خودتان باشد چون بسیار کوتاه فکری است اگر در هواپیما نشسته باشید حالا یک مهمان‌دار آمد و به شما یک شکلات داد شما آن را بردارید به همه نشان دهید همه به شما می‌خندند، می‌گویند این آدمی است که شکلات ندیده که برای گرفتن یک شکلات این جور احساساتی شده. در راه پُرعظمت رسیدن به لقاء پروردگار و کمالات روحی یک خواب هر چه خوب باشد، یک مکاشفه هر چه بالا باشد و حتی اگر شما معرفت امام را نداشته باشید و به محضر امام مشرف شوید هر چه باشد در این

راه پر عظمت، که راه رسیدن به معرفت امام و آخرت و خدای تعالی است بسیار کوچک است. البتّه اگر کسی به محضر حضرت بقیه اللّه برسد با آن معرفتی که باید داشته باشد هیچ کوچک نیست؛ این حقیقت است، این مقصد است،امّا اگر نه، مثل ما همین قدر با ظاهر و بدن آن حضرت ملاقات کردیم و ندانستیم امام یعنی چه؟ معرفت امام یعنی چه؟ سودی در این راه ندارد، زیرا از امام عصر بالاتر، پیامبر اکرم بوده که شاید اکثر روزها ابوسفیان و منافقین چشم‌شان به جمال ایشان می‌افتادامّا چون معرفت نداشتند علاوه بر آن که فایده‌ای برای آنها نداشت بلکه خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «**وَ لاٰ یَزِیدُ الظّٰالِمِینَ إِلاّٰ خَسٰاراً**»[1] آنها مانند قرآن هستند که «**رُبّ تال القرآن و القرآن یلعنه**»[2] چه بسا تلاوت کنندگان قرآن هستند که در همان وقت تلاوت، قرآن لعنت‌شان می‌کند. بنابراین تقاضایی که از دوستان دارم این است که اگر یک وقتی در راه رسیدن به کمالات، چیزی به شما عنایت کردند، البتّه عنایت پروردگار هر چه باشد پرارزش است، اما شوق زده نشوید به طوری که دست از راه بکشید، شوق زده هم اگر هستید در دل باشد، تا تشویق به راه شوید. یک وقتی ان‌شاءاللّه به کوری چشم دشمنان با همین عرایضی که به یاری پروردگار از قرآن و احادیث خدمت‌تان عرض می‌کنم به جایی می‌رسید که به لقاء پروردگار نائل می‌شوید. ان‌شاءاللّه امام زمانتان را آن چنان که سلمان پیامبر اکرم را می‌شناخت می‌شناسید، امیدوارم از تمام صفات رذیله که همهٔ مردم با آن درگیر هستند، بلکه کل جهان بشریت امروز گرفتار آن هستند، نجات پیدا کنید. بنابراین فقط قرآن و روایات مدرک کارتان باشد و به هیچ وجه اتکایی به مکاشفات و معنویات آن چنانی نداشته

---

۱ – سوره مبارکه اسراء آیه ۸۲.

۲ – بحارالانوار جلد ۸۹ صفحه ۱۸۴ و ۱۸۵.

باشید، حتی یک حالِ بسیار خوبی اگر در مجلسی پیدا کردید بدانید حال است، می‌آید و بعد می‌رود. بعضی از متصوفه مقیدند که به دوستانشان حال بدهند در یک مجلسی حالی به آنها می‌دهند، آنها هم گریه‌ای از شوق می‌کنند یا با یک خوشحالی و نشاطی بیرون می‌آیند و با اولین گناهی که می‌کنند همهٔ آن حالات از بین می‌رود، شاید برای شما هم اتفاق افتاده باشد.

«هدف از برنامه‌های تزکیه نفس»

اما هدف ما، به یاری پروردگار و شاید همهٔ شما هم به این معنا رسیده باشید که هدف؛ فهم است، درک است، علم است، معرفت است، فهمیدن آیات شریفهٔ قرآن است. می‌بینید در ابتدای مجلس آیاتی از قرآن خوانده می‌شود، ترجمه می‌شود یک هفته سی آیه را مکرر می‌خوانید، افرادی به من گفته‌اند که ما قرآن خواندن را بلد نبودیم با تکرار یک هفته و ترجمه‌اش هم قرآن خواندن را بلد شدیم هم ترجمه قرآن را تا حدی فهمیدیم. این اول برنامه است و تمام آنچه که من صحبت می‌کنم که دهها یا صدها نوار گرفته می‌شود و پخش می‌شود، من هدفم خدایم شاهد است و خدا نیامرزد آنهایی را که می‌خواهند سدّ عن سبیل اللّه بکنند و نسبت‌های بدی به ما و شما می‌دهند ما هدفمان قرآن است، کتاب خداست، فهمیدن کتاب خدا و روایات معصومین است که از لابلای اینها مطالبی را برای شما در بیاوریم، زیرا شما خودتان وقتش را ندارید اگر فرد، فردتان بخواهید همین مطالبی را که من در این جلسه عرض می‌کنم در طول هفته از آیات و روایات پیدا کنید شاید تمام وقت‌تان را بگیرد بنابراین، شما بروید سر کارتان، با خیال راحت زندگی کنید این زحمت را ما یا کشیده‌ایم یا می‌کشیم و در اختیار شما می‌گذاریم. همه شما هم می‌دانید که من نه توقعی از شما دارم نه سهم

امام‌تان را می‌خواهم، نه سهم سادات‌تان را می‌خواهم، نه دنبال این هستم که شما به عنوان مرید عقب سر من بیایید، حتی خدا می‌داند الان اعلام می‌کنم قلبا راضی نیستم و اگر سیّد نبودم اصلاً نمی‌گذاشتم دست من را ببوسید و اظهار محبت کنید، همه شما هم می‌دانید این را، پس با بیان مکاشفات‌تان سوژه دست دشمنان ندهید تا بعضی این اندازه پست با افکار من روبرو شوند که می‌گویند:

فلانی با گفتن مکاشفه و خواب مردم را جمع کرده، فلانی با ادعای این که من شما را به امام زمان می‌رسانم مردم را جمع کرده، آیا من یک دفعه به شما گفتم من شما را به امام زمان می‌رسانم؟ چقدر بعضی‌ها بی‌حیایند، اقلا در جلسات ما بیایند ببینند چه مسائلی مطرح می‌شود. من قدم به قدم از معرفت خدا تا معرفت پیامبر اکرم و امام و قرآن شروع کرده‌ام، آمده‌ام و حالا وارد مسائل آخرت شده‌ایم، که بعضی‌ها متأسفانه نمی‌خواهند بدانند. من به یکی از اینها گفتم تو فیلسوف بزرگی هستی، گفت: چطور؟(خوشش آمد) گفتم:

به خاطر این که هیچ یک از فلاسفه یقین نکرده‌اند که قیامتی نیست و همه احتمال می‌دهند باشد ولی تو یقین کردی قیامتی نیست، آخر فردا که انسان مرد از او سؤال می‌کنند، خدای تعالی در قرآن می‌فرماید:

«**إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤادَ كُلُّ أُولٰئِکَ كٰانَ عَنْهُ مَسْؤُلاً**»[1] از چشم، گوش، قلب سؤال می‌کنند زبان چون دروغ می‌گوید آنجا هم می‌خواهد در مقابل پروردگار دروغ بگوید، به همین خاطر لسان را نگفتند از همهٔ اینها سؤال می‌شود. من نمی‌خواستم این حرف‌ها را بزنم ولی یک تقاضا دارم و آن این که سوژه دست افرادی که این طوری هستند ندهید و مکاشفات هم یا دارید یا ندارید، اگر ندارید مهم نیست باز هم به مقصد

---

۱ – سوره مبارکه اسراء آیه ۳۶.

می‌رسید، در هواپیما اگر شکلاتی به یکی ندادند بالأخره او را به مقصد می‌رسانند و اگر دارید خوشحال باشید مهمان دارها که ملائکه هستند از شما پذیرایی می‌کنند که خدا در قرآن می‌فرماید: «**إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ**»[1] ملائکه نازل می‌شوند بعد از چند جمله خدای تعالی می‌فرماید: «**نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا**»[2] ما کمک‌تان هستیم، سرپرستی‌تان را می‌کنیم، مواظب‌تان هستیم، مثل مهمان‌دار هواپیما به شما شکلات می‌دهیم تا به مقصد برسید پس خوشحال باشید، ولی اینها را نگویید نباید هم بگویید، نه برای این جهت که مبادا دشمنان این حرفها را بزنند بلکه نباید بگویید.

«فعالیّتهای شیطان»

من یک تجربه‌ای دارم، این را بدانید شیطان عجیب دخالت دارد. من شیطان را به شما معرفی نکردم شیطان می‌رود یک عده‌ای را می‌بیند؛ وسوسه می‌کند، که بنویسید، بگویید، فلانی را از کار بیاندازید، تا وقتی که در دنیا هستید، شیطان هم هست مگر ان‌شاءاللّه زمان ظهور را درک کنید که آن وقت معلوم برسد و این خبیث را از کار برکنارش کنند. انبیاء را وسوسه می‌کرده، موانع ایجاد می‌کرده، حضرت موسی یک سیلی به آن فرد که طرفدار فرعون بود زد که دست از این بنی‌اسرائیل بردارد خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «**فَقَضَىٰ**»[3] او مرد در حالی که با یک سیلی کسی نمی‌میرد و حضرت موسی گفت: «**قَالَ هَٰذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ**»[4] و شیطان با این کار حضرت

---

۱ – سوره مبارکه فصلت آیه ۳۰.

۲ – سوره مبارکه فصلت آیه ۳۱.

۳ – سوره مبارکه قصص آیه ۱۵.

۴ – سوره مبارکه قصص آیه ۱۵.

موسی را آواره کرد. یکی آمد به حضرت موسی گفت: «**إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِکَ لِيَقْتُلُوکَ**»[1] ملأ یعنی بزرگان قوم، اطرافیان فرعون، اینها با هم توطئه می‌کنند تو را بکشند، «**فَاخْرُجْ إِنِّي لَکَ مِنَ النَّاصِحِينَ**»[2] از شهر بیرون برو. حضرت موسی فرار کرد به مدین رفت، اگر چه همهٔ کارها به نفع او تمام شد،این را بدانید که اگر شیطان هر کاری بکند ولی شما دامن خدا را محکم گرفته باشید و خودتان را به ائمه اطهار متصل کرده باشید آخرش می‌بینید بهتر شد، بیشتر به نفعت شد، حضرت موسی رفت و فرار کرد، خدای تعالی می‌فرماید:

«**خَائِفاً يَتَرَقَّبُ**»[3] هم می‌ترسید هم اطرافش را نگاه می‌کرد که کسی دنبالش نکند تا به مدین رسید. آنجا شعیب او را تربیتش کرد، استاد اولش شعیب بود، هشت سال او را نگهداری کرد بعد گوسفند به او داد از همه مهم‌تر دخترش را به ازدواج او در آورد و بعد از هشت سال حضرت موسی آمد علیه فرعون قیام کرد. اگر آن روز می‌خواست با فرعون در بیافتد نمی‌شد لذا خدا در کوه طور به او دو معجزه عنایت کرد، لیاقت پیدا کرده بود که دو معجزه به او بدهد، یکی عصایش اژدها بشود، دیگری وقتی که دستش را بیرون می‌آورد همه جا را روشن کند. اینها را به او داد بعد او را فرستاد پیش فرعون.

لذا این را بدانید شیطان با رفقایش خیلی کار ندارد زیرا رفقا، کمکش هم می‌کنند، مثلاً فرض کنید اگر شما دست یک جوان را گرفتید و در روز جمعه به جاهایی که پر از معصیت است بردید دیگر شیطان چکار می‌خواهد بکند تو رفیقش هستی، کمکش

---

۱ – سوره مبارکه قصص آیه ۲۰.

۲ – سوره مبارکه قصص آیه ۲۰.

۳ – سوره مبارکه قصص آیه ۲۱.

هستی،امّا اگر یک جوانی دست شما را گرفت به دعای ندبه برد، به مجالس پر معنویت برد، اینجا می‌آید در راه به او می‌گوید ولش کن، یک روز جمعه است بگذار بخوابد. بنابراین ان‌شاءاللّه اگر شیطان بگذارد و اگر دست ما از دامن پروردگارمان کوتاه نشود به یاری پروردگار این دوره مباحث اعتقادی را تمام می‌کنیم و بعد ان‌شاءاللّه با شما بر یک اساس صحیح‌تری به سوی خدای عزیزمان، محبوب‌مان حرکت می‌کنیم.

«مهربانی خداوند»

آن موجودی که هر لحظه به یاد ما است، در حالی که ما از او فراموش می‌کنیم ولو برای لحظاتی، ولی او، خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «**لاٰ تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَ لاٰ نَوْمٌ**»[1] نه خواب دارد و نه چُرت می‌زند نه غافل می‌شود یک لحظه اگر غفلت کند شما از بین می‌روید، لحظه به لحظه خلق می‌کند، خلقت می‌کند، محبت می‌کند، با شما با کمال محبت روبرو می‌شود، به خدا قسم اگر با بعضی از انسانهای خبیث روبرو بشوید می‌بینید یک کارهایی می‌کنند که انسان اگر به زبان نیاورد و خیلی آدم خوبی باشد در دلش می‌گوید خدا چقدر صبر دارد. شما بروید کربلا ببینید برای حضرت امام حسین در روز عاشورا واقعا چه اتفاقی افتاد، «**عجبت من صبرک الملائکة السماء**»[2] امام حسین مظهر پروردگار است مظهر صفات پروردگار است تمام ملائکهٔ آسمان با این که غضب و شهوت ندارند در عین حال تعجب می‌کنند،مگر می‌شود امام با آن عظمت را شمر با این پستی بیاید با آن جسارت شهید کند؟ واقعا آدم بُهتش می‌زند.

«علّت بیهوشی بعد از مرگ»

خدا مهربان است. این خدای مهربان وقتی انسان یک تصادفی می‌کند قبل از این که درد را احساس کند او را بیهوش می‌کند، بی‌هوش می‌شود، می‌گوید: دیگر نفهمیدم چه شد در بیمارستان بهوش آمدم و به من آمپول‌های تخدیر کننده زدند آنجا فهمیدم که من تصادف کرده‌ام. اینها محبت‌های خداست، اینها را کسانی که از آن لحظه

---

۱ – سوره مبارکه بقره آیه ۲۵۵.

۲ – بحارالانوار جلد ۹۸ صفحه ۲۴۰.

برگشتند به دنیا برای ما نقل کرده‌اند. آنهایی که از این دنیا می‌روند تا مُردند بیهوش می‌شوند، اگر بهوش باشند و صفات رذیلهٔ خودشان را ببینند، آن غل و زنجیرهایی که با دست خودشان به زمین کوبیده‌اند که نمی‌توانند تکان بخورند را ببینند و از آن طرف ملکوت عالم را هم مشاهده بکنند مگر می‌توانند طاقت بیاورند؟ ولی چون صفات رذیله دارند و اعتقاداتشان خوب است، به آنها می‌گویند نقداً بی‌هوش باش، تا کی؟ خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «**يَوْمَ الْجَمْعِ**»[1] یعنی تا روزی که همه جمع می‌شوند، همه باشند، همه را خدای تعالی یک جا حساب‌شان را برسد، یک جا با آنها روبرو بشود اگر چه طول می‌کشد، پنجاه هزار سال شاید این کار طول بکشد بنابراین شما با یک برخورد و یک تصمیم که ارادهٔ الهی هم شاید پشت سرش باشد صفات رذیله را کنار بگذارید بروید وارد بهشت بشوید.

«اولیای خدا بعد از مرگ»

دستهٔ اول عرض کردم اولیاء خدا هستند. دربارهٔ اولیای خدا در احادیث هست، در روایات هست، که به مجرد این که روح از بدنشان خارج می‌شود فورا خدای تعالی یک بدنی مانند همین بدن به او عنایت می‌کند و با سرعتی که شاید خود او متوجه نشود مانند طی الارض او را به آسمان چهارم می‌برد[2] چون این را بدانید طی الارض بر خلاف جریانات طبیعی است، شما اگر با جریانات طبیعی بخواهید تخت بلقیس را از شش ماه راه به یک چشم بر هم زدن کنار سلیمان برسانید محال است، حتی فلاسفه چون آن را محال می‌دانند می‌گویند آصف بن برخیا آن را آنجا معدوم کرد و اینجا ایجاد

---

۱ – سوره مبارکه شوری آیه ۷.

۲ – بحارالانوار جلد ۷ صفحه ۳۸ و جلد ۶ صفحه ۲۲۹ و صفحه ۲۵۳ و صفحه ۲۶۸.

کرد، چون این کار آسانتر است تا این که بگوییم همان را آورد و حال این که خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا»[1] (شاید اگر در قرآن نبود ما هم همین جور فکر می‌کردیم) حضرت سلیمان گفت: چه کسی می‌تواند همان عرش را همان تخت را بیاورد؟ و آصف بن برخیا همان را آورد، این صریح قرآن است. حالا چطور شد؟ نمی‌دانیم. کسی که طی الارض می‌کند از او بپرسند چطور شد که تو از مکه (یک جریانی هست) یک لحظه سرت به سجده بود روی پشت بام خانهٔ آن وهابی، یک دفعه صدای بچه‌ات را در خانهٔ خودت در یزد شنیدی؟ می‌گوید من نفهمیدم. خود آن کسی که طی الارض می‌کند نمی‌فهمد چه شد، قدرت پروردگار، ارادهٔ الهی است و ارادهٔ الهی را هیچ کس نمی‌فهمد. از روایات استفاده نمی‌شود که چگونه روح وقتی که قبض می‌شود وارد این بدن جدید می‌شود یا چگونه او را آسمان چهارم می‌برند و آنجا وارد بدن جدیدش می‌کنند، ولی هر چه هست در یک لحظه انجام می‌شود و انسان نمی‌فهمد که چه شد، می‌بیند که در یک بدنی هست، اگر آینه‌ای به او بدهند می‌گوید این همان بدن قبلی است منتها آن مریض بود این مریض نیست، آن بدن غدهٔ سرطانی در صورتش در آمده بود این ندارد، آن فلج بود این فلج نیست و با این سرعت این کار را خدای تعالی می‌کند چرا؟ به همان دلیلی که وقتی انسان تصادف می‌کند با آن سرعت او را بی‌هوش می‌کند نه داروی بی‌هوشی می‌خواهد، نه مقدماتی می‌خواهد، نه متخصص بی‌هوشی می‌خواهد، فورا بی‌هوشش می‌کند. به همان ترتیب نمی‌خواهد او سختی ببیند، نمی‌خواهد او ناراحتی بکشد، دوستش دارد و چون دوستش دارد در یک لحظه این کار انجام می‌شود. انسان یک وقت می‌بیند در یک جمعی است در یک جمع بسیار با صفا، نه حسادتی هست، نه کینه‌ای هست، نه تفوق‌طلبی هست، نه حضرت آیه

---

۱ – سوره مبارکه نمل آیه ۳۸.

اللّه و جناب دکتر و مهندسی که باد به غبغب بیاندازد هست، حضرت امام حسین با همهٔ عظمتش که وجه اللّه است، عین اللّه است، یداللّه است، بالای سرت آمد و نشسته، حضرت علی بن ابیطالب در قبر آمده بالای سرت نشسته، همه هستند اقوامی که از دنیا رفتند هستند دور شما اولیاء خدا همه می‌آیند، روبوسی می‌کنند سلام می‌گویند، دست می‌دهند، با کمال محبت در آغوش می‌گیرند، می‌پرسند از کجا می‌آیی؟ رفقا چطورند؟ فلانی چطور است؟ چون یک جمعی از اولیای خدا آن قدر در بهشت آسمان چهارم خوش می‌گذرانند که می‌پرسند و به فکر دنیا نمی‌افتند که فلانی مثلاً چطور است؟ خوب بود؟ سرحال بود؟ فلان دوست‌مان چطور بود؟ می‌گویی فلانی دو سال است مرده، مرده است؟ بله پس معلوم است اهل تزکیه نفس نبوده، از اولیای خدا نبوده، او را اینجا نیاوردند ممکن است این به ذهن‌تان بیاید مگر آسمان چهارم کوچک است که همه همدیگر را می‌بینند؟ کوچک نیست، بزرگ است، شاید صدها برابر بزرگتر از کرهٔ زمین است امّا اینها روحشان قوی است در یک لحظه می‌توانند تمام آسمان چهارم را دور بزنند، در واقع روح شما قوی است، این روحی که در این بدن قرار گرفته مثل کبوتری است که در قفسش کرده باشند فلانی نیامده، یا اهل عذاب بوده یا اهل تزکیه نفس نبوده، غصه برایش می‌خورند حتی دارد که دعا می‌کنند خدایا! فلانی را نجات بده و بسیاری از کسانی که در حالت بی‌هوشی هستند به وسیلهٔ دیگران نجات پیدا می‌کنند و به آسمان چهارم می‌روند و با اولیای خدا هستند. حالا یا دعای آنها مستجاب می‌شود یا فرزندان صالحی که گذاشتند روی کرهٔ زمین اینها کار می‌کنند و یا باقیات صالحات که ثوابش را خدای تعالی به حساب آنها می‌ریزد و آنها را نجات می‌دهد،[1] خیلی این طوری هستند، اینها دعا می‌کنند یک دفعه می‌بینند نورهایی از آن

---

۱ - بحارالانوار جلد ۶ صفحه ۲۹۳ حدیث ۱.

دور به طرف اینها می‌آید، می‌پرسند آن آقا کیست؟ می‌گویند: امام هادی است آن آقای آن طرف، پشت سرشان کیست؟ امام عسکری است این آقای با این عظمت می‌آید و همه در مقابلش تعظیم می‌کنند امیرالمومنین علی بن ابیطالب است می‌شود ما پیامبر اکرم را ببینیم؟ بله خانه‌ات پهلوی خانهٔ پیامبر اکرم است «**و شیعتک علی منابر من نور مبیضة وجوههم حولی فی الجنة و هم جیرانی**»[1] پیامبر اکرم با کمال تواضع تشریف می‌آورند خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «**وَ اخْفِضْ جَنٰاحَکَ لِمَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ**»[2] این تنها در دنیا نیست خفض جناح کن، تواضع کن برای مؤمنین، در مقابل مؤمنین آنهایی که از تو تبعیت کردند. آقایان دو روز دنیا، صد سال در دنیا، آدم تبعیت از پیامبر اکرم بکند و محبوب خدا بشود و به اینجا برسد، ارزش ندارد؟

«امتیازات بهشت برزخی نسبت به دنیا»

بهشت آسمان چهارم که بهشت برزخی به آن می‌گوییم خیلی امتیاز نسبت به دنیای ما دارد. یک رابطی است بین بهشت خلد و دنیا، یعنی نه مثل بهشت خلد صددرصد است نه مثل دنیا هیچ است، یعنی از زمان ما تا وقتی که خدای تعالی می‌فرماید: «**إِذَا الشَّمْسُ کُوِّرَتْ وَ إِذَا النُّجُومُ انْکَدَرَتْ**»[3] آب‌های دریاها خشک بشود و کوهها تفدیده و خرد بشود و در گودال‌های دریاها بریزد، که هم از نظر علمی و هم از نظر عادی شاید میلیون‌ها، میلیاردها سال طول بکشد و شما در این میلیاردها سال در

---

۱ - بحارالانوار جلد ۳۷ صفحه ۲۷۲.

۲ - سوره مبارکه شعراء آیه ۲۱۵.

۳ - سوره مبارکه تکویر آیات ۲-۱.

آن بهشتید. نه مثل بهشت خلد آن اطمینان را دارید که همیشه آنجا باشید، چون بالأخره آخرش باید بیایید روی کرهٔ زمین و به بهشت خلد بروید و نه مثل دنیا است که هر لحظه انتظار مرگ را انسان بکشد. چه کسی می‌تواند بگوید فردا حتماً هستیم ولی در بهشت برزخی تا قیامت هستید، آنجا هوای کثیف وجود ندارد هوا لطیف است، نه ییلاق انسان می‌خواهد نه قشلاق، نه عرق می‌ریزد نه سرما می‌خورد، هوا بسیار خوب است، شما الان نمی‌توانید تصورش را بکنید که با کدام یک از این هواهای دنیا تطبیق می‌کند، من در یک محلی که هوای خیلی خوبی داشت یک وقتی با یکی از دوستان بودم گفتم ببین آدم احساس نمی‌کند هوای اینجا آدم را سرما بدهد یا انسان عرق بکند، حالا این در مقابل آن باز هم صفر است، هوا بسیار خوب، آب بسیار عالی، چون این دو چیز خیلی مهم است در زندگی بشر، آب بسیار عالی یعنی چشمه‌هایی هست که این آب‌ها از آن چشمه‌ها فوران دارد، کوچک‌ترین املاح مضر در اینها نیست و هر چه هست مفید است این از آب و هوا. درخت‌هایی دارد که خدای تعالی می‌فرماید: «**أُكُلُهَا دَائِمٌ**»[1] یعنی شما پای یک درخت می‌روید (اینها آیات قرآن است که اگر معتقد نباشید کافرید) می‌بینید این درخت هم گلابی دارد، هم سیب دارد، همه نوع میوه دارد دائماً هم میوه دارد میوه‌های رسیده، درخت‌هایش این طورند. دربارهٔ حورالعین و غلمان که نمونه‌هایی از بهشت خلد است من مناسب نمی‌دانم الان چیزی عرض کنم چون می‌ترسم، با یک کسی من دربارهٔ بهشت برزخی صحبت کرده بودم، زنش به من می‌گفت شما به او چه گفتید که او شب تا صبح نشسته بود و می‌گفت خدایا من را ببر. لذا حورالعین و غلمان، خدمتگزاران شما هستند. دیگر امتیازات بهشت برزخ این است که هر چه در دنیا اذیت‌تان می‌کند در آنجا نیست، غصه این که آن رئیس بانک،

---

۱ – سوره مبارکه رعد آیه ۳۵.

حالا چک من را می‌فرستد درب خانه، دیگر نیست. اگر پول لازم باشد هر چه بخواهی اراده کنی داری، غصهٔ این که فلان کس چشمش را به باغ ما دیروز دوخته بود و یک عکس هم گرفت حتماً می‌رود برایم توطئه می‌کند، این هم دیگر نیست. غصه این که فلان اداری یا فلان مقام بالا، اموالش تحت کنترل است و اگر یک مختصر اضافه بشود می‌پرسند تو این را از کجا آوردی؟ اینها نیست. در آنجا چشم خیانتکار وجود ندارد مرض اصلاً وجود ندارد، این که آدم بداند مثلاً صد سال زنده است و هیچ وقت مریض نمی‌شود و همیشه خوش است چقدر خوشحال می‌شود؟ آنجا انسان به هیچ وجه مریض نمی‌شود؛ به هیچ وجه نمی‌میرد، به هیچ وجه مشکلی از ناحیهٔ دیگران پیدا نمی‌کند. همهٔ انبیاء، همهٔ شهداء، همهٔ صدیقین و همهٔ صالحین آنجا هستند تو هم از آنها هستی، هیچ وقت شنیده‌اید پیامبری با پیامبر دیگر دعوایش بشود که آقا چرا جمعیتی که پای صحبت‌های تو می‌آیند بیشتر هستند از جمعیتی که پای صحبت‌های من می‌آیند؟ پیامبر اکرم ، ائمه اطهار و امام زمانتان هم به آنجا سر می‌زنند درست است حضرت ساکن کرهٔ زمین است ولی آنجا سر می‌زنند، یک پایشان این جاست یک پایشان آنجا، با هم ارتباط دارند حضرت ولی‌عصر در این دنیا زندانی نیست که حق نداشته باشد از اینجا خارج بشود، اینها همه هستند. در دنیا برتری‌جویی هست، دنیا اصلاً محل برتری‌جویی است ولی در آسمان چهارم برتری‌جویی وجود ندارد. در دنیا پدر می‌گوید چرا تو پسر احترامات من را حفظ نکردی؟ که اگر از قول خدا و پیامبر اکرم بگوید اشکالی ندارد پسر می‌گوید زمان ما زمانی است که پدر و پسر هر دو باید به هم متقابلا احترام کنند، پدر بیشتر باید مواظب فرزند باشد! و حال این که خدای تعالی در قرآن بچه‌ها را به طرف احترام والدین هل داده و فرموده: «فَلاٰ

تَقُلْ لَهُمٰا أُفٍّ وَ لاٰ تَنْهَرْهُمٰا وَ قُلْ لَهُمٰا قَوْلاً كَرِيماً»[1] و چون پدر خودش بچه‌اش را دوست دارد و احترام می‌کند به هیچ وجه به پدر فشار نیاورده که بچه‌ات را احترام کن، مواظب بچه‌ات باش. همیشه قاعده خدای حکیم این است که اگر مردم به طرف یک چیزی سرازیر شدند و خودشان می‌روند دیگر هول‌شان نمی‌دهد مثلاً به طرف مادیات، به طرف دنیا، به طرف اختراعات، به طرف اکتشافات، خدا و دین و ائمه اطهار هولشان نداده‌اند بلکه جلویشان را هم گرفته‌اند، مثل ماشینی که در سرازیری است اگر گاز بدهید سقوط می‌کند و باید ترمز کرد،امّا در مسائل معنوی خیلی روی افراد بشر فشار آورده‌اند، به فرزندان خیلی فشار آورده‌اند که پدر و مادر را احترام کنند، ولی به پدر و مادر چیزی نگفته‌اند به خاطر این که خودشان مواظب بچه‌ها هستند، زیادی هم مواظب هستند. در آسمان چهارم که همه پیامبرند، همه از اولیاء خدا هستند، همه پاکند، همه تزکیه نفس کرده‌اند اصلاً شما به این آسانی‌ها ممکن است پیامبر اکرم را نشناسید، زیرا همه دور هم هستند، همه با هم هستند، همه مأنوس با هم هستند، می‌گویند آقا یا رسول اللّه می‌شود منزل شما بیاییم؟ می‌فرمایند: بیایید یا حضرت علی بن ابیطالب ما نهار می‌خواهیم آنجا بیاییم، بفرمایید هیچ مانعی، هیچ چیزی نیست. من زیاد اینها را توضیح نمی‌دهم به خاطر این که در کتاب عالم عجیب ارواح در چاپ اخیرش تمام فرق‌هایی که بین دنیا و بهشت آسمان چهارم است را نوشته‌ام هر کدام‌تان فرصت کردید ان‌شاءاللّه مطالعه کنید. باور کنید وقتی که این مسائل مربوط به عالم برزخ را برایتان گفتم دیگر دغدغهٔ مریض شدن و مردن و ناراحتی‌های دنیا را ندارید هر چه هم طول بکشد زود می‌گذرد، زود تمام می‌شود، یک شخصی خیلی قبلها مریض سختی بود شب و روز گریه می‌کرد چون یقینی بود می‌میرد رفتم یک

---

۱ – سوره مبارکه اسراء آیه ۲۳.

مقداری حدود یک ساعت از این صحبت‌ها برایش کردم، آن قدر خوشش آمد، آن قدر خوشحال شد و خانواده‌اش می‌گفت تا موقع مرگش می‌خندید و می‌گفت من دارم می‌روم. چرا این جوری نباشیم؟ مثل حضرت ابی عبداللّه الحسین که در میان گودی قتلگاه می‌فرمود: «**رضا برضائک**» خوشحالم، خوشنودم به خوشنودی تو.

«جلسهٔ بیست و چهارم»

«معاد
ساکنان آسمان چهارم»

«معاد - ساکنان آسمان چهارم»

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم «وَ جٰاءَتْ سَکْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذٰلِکَ مٰا کُنْتَ مِنْهُ تَحِیدُ»[1]

و سکرات مرگ به حقّ می‌رسد، آن همان چیزی است که تو از آن فرار می‌کردی.

در هفته‌های گذشته دربارهٔ زمان مرگ و عالم برزخ مختصری صحبت شد. اجمالا مقداری دربارهٔ اولیای خدا که وقتی از دار دنیا می‌روند چه به آنها می‌رسد و چه به سر آنها می‌آید مطالبی گفتم.

«سرگدشت روح انسان در عوالم مختلف»

به طور کلی ما یک مسئله را باید توجّه داشته باشیم، انسان برای دنیا که قنطره و پلی است،[2] محل عبوری است خلق نشده، بلکه طبق احادیث و روایات دو هزار سال، روح ما در عالم ارواح تحت تعلیم حقایق بوده و بعد در عالم سالها، یعنی از زمان خلقت حضرت آدم تا به امروز و از امروز تا به بعدها، ارواح بشر به بدنی که ذره‌ای

---

۱ - سوره مبارکه ق آیه ۱۹.

۲ - بحارالانوار جلد ۱۳ صفحه ۴۲۵ و جلد ۷۰ صفحه ۹۲.

و کوچک است و در حقیقت ماکت این بدن است[1] تعلق داشته و امروز هم در این بدن قرار گرفته و بعد از این دنیا بدنش عوض می‌شود. اولیای خدا در بهشت برزخی زندگی می‌کنند و در روز قیامت به همین کرهٔ زمین برمی‌گردند و بدن اصلی‌شان یعنی همین بدنی که ما امروز داریم و بعد از مرگ زیر خاک می‌رود و خاک می‌شود دوباره خدای تعالی آن را به صورت بشر در می‌آورد و روح ما در آن بدن وارد می‌شود و از آنجا یا به بهشت و یا به جهنم می‌رود. اگر یک مختصر عمیقاً فکر کنید مانند کسانی که به آنها حکمت تعلیم داده شده یعنی حقایق اشیاء را درک می‌کنند، می‌فهمید که از قبل از خلقت حضرت آدم به دو هزار سال تا آخر، آن چه که عوالم مختلف نامیده می‌شود برای روح انسان، جز یک لباس عوض کردن چیزی نیست. یعنی در عالم ارواح روح محض بودید، بعد یک لباسی به شما داده شد به صورت ذره‌ای که این لباس را در یک عالمی پوشیدید که اسمش عالم ذر است[2] و در دهها و بلکه صدها روایت این حقیقت آمده و وقتی وارد عالم دنیا می‌شوید که چهار ماه از عمرتان در رحم مادر، از نظر بدنی گذشته، که روح می‌آید این لباس را می‌پوشد و در آنجا این لباس، نه روح، بزرگ می‌شود و نه ماه که از حاملگی گذشت وارد این دنیا می‌شود که از این جا به بعدش را هم دیده‌اید و هم تجربه کرده‌اید. کم‌کم این لباس بزرگ می‌شود ولی روح همان روح است. در نهایت انسان به خاطر این تحولات گاهی بعضی از مسائل را فراموش می‌کند که قرآن و روایات به یادش می‌آورند و بعد هم از دنیا که می‌خواهد برود این لباس را می‌اندازد که لباسی است سنگین، فشار خون دارد، قندش بالا رفته و دهها مرض و نکبت به آن گرفته، خدای مهربان این لباس را از تن شما در

---

۱ – بحارالانوار جلد ۵ صفحه ۲۳۶.

۲ – بحارالانوار جلد ۳ صفحه ۲۷۹.

می‌آورد، روح شما را قبض می‌کند و وارد یک لباسی که پارچه‌اش از عالم بالاست، از بهشت برزخی است و یا در بعضی از افراد که منجمله انبیاء هستند همین لباس را می‌شویند، عوض می‌کنند، پارچه‌اش را به اصطلاح ما از همین دنیا انتخاب می‌کنند و مجموعا همه را به طرف آسمان چهارم و پنجم در بهشت‌هایی که مملو از نعمت است، می‌برند و در آنجا زندگی می‌کنند.

«ساکنان بهشت برزخی»

این بخش مربوط به چند دسته است یعنی بهشت برزخی مربوط به کسانی است که اطاعت خدا و رسول اکرم را کرده‌اند، مربوط به شهداء است، مربوط به انبیاء است، مربوط به صدیقین و صالحین است. در اینجا یک توضیحی می‌دهم که ان‌شاءاللّه دقت کنید و یک آیندهٔ بسیار روشنی را برای خودتان ترسیم کنید، یک آینده‌ایی که هیچ تاریکی نداشته باشد، چون کسانی که در این فکرها نیستند و به قیامت فکر نمی‌کنند و علم و نوری ندارند وقتی وارد قیامت می‌شوند خیلی سرگردانند، حتی متمسک و متوسل می‌شوند به آنهایی که خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «**يَسْعىٰ نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ**»[1] نورشان جلوی آنها را روشن کرده و دارند می‌روند که به آنها می‌گویند رویتان را به ما برگردانید و به ما هم چیزی یاد بدهید اینجا کجاست این عالم چه عالمی است؟(چون در تاریکی محض فرو می‌روند) خدای تعالی در قرآن می‌فرماید آنها در جواب می‌گویند: «**ارْجِعُوا وَرٰاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُوراً**»[2] بروید در دنیا این مطالب را یاد بگیرید، شما اگر می‌خواهید ان‌شاءاللّه به این نور برسید باید مطالبی که

---

۱ – سوره مبارکه حدید آیه ۱۲.

۲ – سوره مبارکه حدید آیه ۱۳.

گفته می‌شود و فرمودهٔ قرآن و روایات است را خوب یاد بگیرید، تا یک نوری داشته باشید و به محض این که خدای تعالی در قرآن مـی‌فرماید: «**وَ جٰـاءَتْ سَکْـرَةُ الْمَـوْتِ بِالْحَقِّ**»[1] سکرهٔ موت به شما رسید بدانید راهتان چیست؟ برنامه‌هایتان چیست؟

«وَ مَنْ یُطِعِ اللّٰهَ، چه کسانی هستند؟»

یک دسته که در راه تزکیه نفس هستند، ببینید اگر یادتان باشد که اکثرا یادتان هست اولین جمله‌ای که به شما در راه تزکیه نفس گفته می‌شود و اگر امشب فرصت کردید در دفاترتان نگاه کنید، خواهید دید که اول دستور، ترک گناه و انجام واجبات است، باید ترک گناه کنید انجام واجبات کنید، اطاعت خدا و پیامبر اکرم را بکنید این اولین دستور است، یک دستور کلی، به دفاترتان نگاه کنید چه آنهایی که در مرحـلهٔ یـقظه هستند و چه کسانی که در مرحلهٔ توبه، نوشته شده ترک گناه و انجام واجبات، واجبات هم اول وقت باید انجام شود، این در حقیقت مضمون کلام خدای تعالی در قرآن است که می‌فرماید: «**وَ مَنْ یُطِعِ اللّٰهَ وَ الرَّسُولَ**»[2] کسی که اطاعت خدا و پیامبر اکرم را بکند، یعنی واجباتش را انجام دهد و محرمات را ترک کند، قـدم اول را در راه تـزکیه نفس برداشته، یعنی جزء مسافرین لقاء پروردگار شده، از این جهت این شخص راکه شروع به کار کرده خدا با شهداء قرار می‌دهد، بـا صـدیقین قـرار مـی‌دهد و در آخـر می‌فرماید: « **وَ حَسُنَ أُولٰئِکَ رَفِیقاً**»[3] اینها خوب رفیقهایی هستند برای تویی که هنوز تزکیه نفس نکردی ولی قدم اولت را برداشتی، یک مثالی برایتان بزنم، اگر انسان بـه

---

۱ – سوره مبارکه ق آیه ۱۹.

۲ – سوره مبارکه نساء آیه ۶۹.

۳ – سوره مبارکه نساء آیه ۶۹.

عشق و محبت یک دوستی که در یک شهری زندگی می‌کند از جا حرکت کرد و آمد ماشین گرفت ولی هنوز قدم‌های اول را برنداشته، ماشینش خراب شد و ماند حتماً آن دوستی که آنجا هست و همهٔ وسایل در اختیارش هست و می‌تواند خودش را به او که در راه مانده برساند، می‌رساند و می‌گوید اشکال ندارد اگر چه نتوانستی بـه مـقصد برسی‌امّا چون قصدش را داشتی و در راه بودی من تو را به مقصد می‌رسانم. لذا در آن روایت می‌فرماید: «**من مات فی طلب العلم**»[1] کسی که در راه یاد گرفتن علم باشد، که همین علم قیامت و برزخ است و همین نوری است که آیات امروز درباره‌اش گویا بود، اگر کسی در این راه باشد و بمیرد «**مات شهیدا**» شهید مرده است، یعنی تو که در مرحلهٔ توبه هستی، تو که در مرحلهٔ یقظه هستی، تو که در مرحلهٔ استقامت هستی و نتوانستی مراحل تزکیه نفس را به پایان برسانی و حالا به هر خاطری که بوده مرگ آمده است و دامن گیرت شده، تو بدان جزء آنهایی هستی که خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «**وَ مَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ**» یعنی با همان تصمیم روز اول که به استادت تعهد می‌دهی، من از این به بعد واجباتم را انجام می‌دهم و محرمات را ترک می‌کنم جزء «**وَ مَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ**» می‌شوی‌امّا آنجا با چه کسانی هستی؟ خدای تعالی در قرآن مـی‌فرماید: « **وَ حَسُنَ أُولٰئِکَ رَفِيقاً**»[2] خدا هنوز به تو نعمت نداده‌امّا با نعمت داده شده‌ها هستی، هنوز تو کاری نکردی ،چند روزی آمدی و تصمیم بر ترک گناه گرفته‌ای‌امّا با صدیقین، با شهداء، با صالحین، با انبیاء هستی. یک وقت فکر نکنید که اگر ما تا آخر عمر مشغول تزکیه نفس بشویم شاید موفق نشویم پس چه می‌شود؟ مبادا ما بمیریم و برنامه‌مان را انجام ندهیم، نه، تو کار خودت را بکن، خواجه خود روش بنده پروری می‌داند، صریح

---

۱ – بحارالانوار جلد ۱ صفحه ۱۸۶.

۲ – سوره مبارکه نساء آیه ۶۹.

قرآن است که خدای تعالی می‌فرماید: «**وَ مَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ**» اینها غیر از صدیقین و شهداء و صالحین و انبیاء هستند، کسی که تازه وارد شده اسمش مطیع خدا است، مطیع خدا باشید، مطیع پیامبر اکرم باشید، در صراط مستقیم باشید تا همین که چشم روی هم گذاشتید یک دفعه ببینید قابض الارواح آمد آن که روح شما را راهنمایی می‌کند، آن که می‌خواهد شما را به مقصد برساند، با سلام و عرض ارادت کامل، می‌گویید من هنوز کاری نکردم، ما تازه چند روز قبل یک دفتر زیر بغل‌مان گرفتیم، یک تنبُه‌ای برایمان حاصل شده رفتیم و یک جمله برایمان نوشتند و الان ده روزی است، یک ماهی است واجبات را دقیق انجام می‌دهیم و محرمات را ترک می‌کنیم، می‌گویند خدا تو را هم پذیرفته، خیلی ارزش دارد، تو جزء کسانی هستی که خدای تعالی می‌فرماید: «**وَ مَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولٰئِکَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ**» ببینید صریح قرآن است. می‌گویند بیایید. چشم تان را باز می‌کنید می‌بینید یکصد و بیست و چهار هزار پیامبر اینجا هستند، شهدایی که خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «**وَ لاٰ تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوٰاتاً بَلْ أَحْيٰاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ**»[1] اینجایند، صدیقین، صالحین، همه اینجایند، تو که تازه توبه کرده‌ای خودت را روسیاه می‌دانی، پشتت را خم از گناه می‌دانی، می‌بینی گفتند بیا اینجا به به !چقدر ارزش دارد. این که من پس از سفر سال گذشته از عراق که آمدم گفتم جدی باشید، کوچک‌ترین گناهی نکنید بخاطر این بود. من جوان بودم پشت سر یکی از اولیای خدا که از علمای بسیار بزرگی بود می‌دویدم تا یک چیزی به من بگوید او خیلی بی‌اعتنایی به من کرد، بی‌اعتنایی ایشان هم برای این بود که من را تشنه‌تر کند، روز آخر به من گفت: هر چه را که می‌دانی بد است نکن، هر چه را که می‌دانی خوب است بکن. من اول خیال کردم من را از سر وا

---

۱ – سوره مبارکه آل‌عمران آیه ۶۹.

کرده ولی تا امروز روی همین جمله دلم می‌خواهد کار کنم و شما هم تا آخر عمرتان روی همین جمله کار کنید، چون همهٔ خوبی‌ها و همهٔ بدی‌ها را خدای تعالی به انسان الهام می‌کند. خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «**فَأَلْهَمَهٰا فُجُورَهٰا وَ تَقْوٰاهٰا**»[1] همین یک موضوع، همین یک جمله، قبل از این که می‌خواهی کار بدی را انجام بدهی، خودت به خودت بگو که این کار بد است و نکن، نگذار دیگران به تو بگویند فکر کن، خودت به خودت بگو این کار خوب است و بکن، خودت به خودت بگو این کاری است که خدا گفته بکن، می‌کنم یا خدا فرموده است که نکن، نمی‌کنم، تا جزء اینهایی که خدای تعالی می‌فرماید: «**وَ مَنْ يُطِعِ اللّٰهَ وَ الرَّسُولَ**» باشی. خوب این عالم هم معلوم شد ان‌شاءاللّه شامل حال همهٔ شما خواهد بود. چون به هر حال هر کدام‌تان درست است به بعضی از شرایطش عمل نمی‌کنید، درست است شل و سست و غیر جدی هستید،امّا ان‌شاءاللّه جدی بشوید، قوی بشوید، همه چیزتان تزکیه نفس شما باشد تا این آیه شریفه شامل حالتان باشد، ما بیشترین امیدمان به این جملهٔ اول آیه است که خدای تعالی می‌فرماید: «**وَ مَنْ يُطِعِ اللّٰهَ وَ الرَّسُولَ**» ان‌شاءاللّه همهٔ این جمع با این افراد که خدای تعالی می‌فرماید: «**فَأُولٰئِکَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ**» باشید به به با یک عده‌ای برخورد می‌کنید می‌بینید که خدا به آنها نعمت داده که ما در دنیا می‌گوییم که خدای تعالی در قرآن کریم فرموده: «**اهْدِنَا الصِّرٰاطَ الْمُسْتَقِيمَ صِرٰاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ**»[2]

«کسانی که خدا به آنها نعمت داده»

آنهایی که خدا به آنها نعمت عنایت فرموده، چه کسانی هستند؟ می‌گوییم اهل‌بیت پیامبر اکرم ، حضرت علی بن ابیطالب و فرزندانش ، اینها را خدا نعمت

---

۱ – سوره مبارکه شمس آیه ۸.

۲ – سوره مبارکه فاتحه آیات ۷-۶.

داده، چه نعمتی داده؟ نعمت‌هایی که ما الان در ذهنمان می‌آید همان طور که خدای تعالی در قرآن فرموده: «**إِنْ هِيَ إِلاَّ حَيَاتُنَا الدُّنْيَا**»[1] جز زندگی دنیا چیزی نیست، خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «**إِلاَّ لَعِبٌ وَ لَهْوٌ**»[2] بازی است، بازی بیهوده. کسی از من می‌پرسید موسیقی که در بهشت حلال است خوب اینجا هم باشد، چرا اینجا حرام، آنجا حلال؟ شراب اینجا حرام، آنجا حلال؟ من به او یک جمله گفتم، به شما هم می‌گویم، چون او اهل معنا بود، گفتم اینجا جای این کارهای نیست. مثلاً ملق زدن حلال است یا حرام؟ حلال است، شما شب برو برای این که بچه‌هایت بخندند ده تا ملق بزن،امّا در این مجلس نمی‌زنی، این مجلس برای ملق زدن نیست، الان اگر اینجا یکی ملق بزند می‌گوییم دیوانه است در دنیا جای این کارها نیست. اصلاً وقت نداری، چون دنیا جلسهٔ امتحان است. چند روزی آمدی یک امتحان بدهی و بروی و آنجا خودت را روسفید کنی، چیزی نیست که یاد بگیری، جای این کارها نیست، این که سر چه کسی کلاه بگذاریم ساده‌تر باشد، پولدارتر باشد، نفهم‌تر باشد، دنیا جای این کار نیست. به اندازه‌ای که بخوری و به دوستانت بدهی بخورند، فعالیت کن و خدا عبادتت را در همین راه قرار داده. شما همه جزء آنهایی هستید که خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «**وَ مَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ**» یقیناً اگر شب دیر بخوابید به خاطر این که بچه‌ها بیدار نگه‌تان داشتند، به هر قیمتی باشد نماز صبح‌تان را اول وقت می‌خوانید همین شبهای کوتاه؟ بله، نماز شب را اگر بیدار شدید می‌خوانید، تعقیبات می‌خوانید، قرآن می‌خوانید. من دربارهٔ شما که نباید این حرفها را بزنم این یک دسته هستند و ان‌شاءاللّه امیدواریم ما جزء «**وَ مَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ**» باشیم آنهایی که خدا به آنها نعمت داده که

---

۱ – سوره مبارکه انعام آیه ۳۹.

۲ – سوره مبارکه انعام آیه ۳۲.

ما با آنها می‌خواهیم باشیم، خودمان شاید مستحق نعمتی نباشیم،امّا آنها نعمت دارند. آدم اگر مهمان یک ثروتمند مرفهی شد بالأخره از ثروت او، از رفاه او استفاده می‌کند، وارد می‌شویم، همیشه گفتیم «**صِرٰاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ**» صراط کسانی که بـه آنـها نعمت عنایت کردی، به چه کسی نعمت داده؟ به حضرت علی بن ابیطالب ، نعمتی بالاتر از این نمی‌شود که ولایت مطلقهٔ الهیه را خدا به او داده است، نعمتی بهتر از این نمی‌شود که عصمت مطلقه به او داده شده است، نعمتی بالاتر از این نمی‌شود که با خدا مأنوس هست و می‌گوییم ما علی را خدا نمی‌دانیم از خدا هم جدا نمی‌دانیم، از ایـن نعمت بالاتر نمی‌شود جمعی هستند ریز و درشت، خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «**ثُلَّةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَ قَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ**»[1] انبیاء عظام، انبیاء اولوالعزم، انبیاء مرسل، انبیاء معمولی، اینها همه ریز و درشت هستند از همه مهم‌تر چهارده معصوم هستند که ما اگر بخواهیم اینها را با بشر مقایسه کنیم اشتباه کرده‌ایم که: «**لا يقاس بنا احد**»[2] باید با خدا مقایسه‌شان کرد اینها همه در آن جمع‌اند.

«انبیا با بدن دنیایشان به آسمان چهارم می‌روند»

انبیاء اکثرا در روایات دارد با همین بدن دنیایی‌شان به آسمان چـهارم بـرده می‌شوند[3] و ممکن است مثل حضرت عیسی مستقیم به بالا نرفته باشند چـون حضرت عیسی را مسیحی‌ها اشتباه می‌کنند که می‌گویند او را به صلیب آویختند و بعد از سه روز خدا او را با همین بدن زنده‌اش کرد و بالا برد، خدای تعالی در قـرآن

---

۱ – سوره مبارکه واقعه آیات ۱۳ و ۱۴.

۲ – بحارالانوار جلد ۲۲ صفحه ۴۰۶.

۳ – جامع الاحادیث شیعه جلد ۱۲ صفحه ۲۵۹ و بحارالانوار جلد ۱۱ صفحه ۶۷.

می‌فرماید: «**وَ مٰا قَتَلُوهُ وَ مٰا صَلَبُوهُ**»[1] او را نکشتند و دارش هم نزدند بلکه خدای تعالی می‌فرماید: «**بَلْ رَفَعَهُ اللّٰهُ إِلَيْهِ**»[2] خدا همین جوری او را بالا برد، در کتاب من لایحضره الفقیه آورده و مرحوم مجلسی در شرح من لایحضره الفقیه می‌گوید دوازده روایت صریح به این مضمون هست که وقتی یک پیامبر یا وصی یک پیامبر از دار دنیا می‌رود خدای تعالی بدن آن پیامبر و آن وصی پیامبر را به بالا یعنی همان آسمان چهارم می‌برد، کلمهٔ آخر روایت این است که: «**یرفه روحه و عظمه و لحمه**» حتی خونش را می‌برند. پس انبیاء و اوصیاء انبیاء با همین بدن دنیاییشان در آنجا هستند و هیچ مشکلی هم نیست. چون خدای تعالی درست می‌کند خیلی از اوقات بوده ما لاغر بودیم چاق‌مان کرده، چاق بودیم، لاغرمان کرده، بدگل بودیم خوشگل‌مان کرده، خلاصه انبیاء را می‌برند،امّا شهداء و صالحین و صدیقین این طور نیستند بدنشان می‌ماند، در روایت دارد که بدن اینها در زمین می‌ماند برای برکت زمین، برای این که مردم زمین پربرکت باشند و استفاده کنند از قبور آنها، از بدن آنها که اینها اوتادند و فورا برایشان بدنی خلق می‌شود و آنها هم فرقی برایشان نمی‌کند، حالا شما یک دست لباس فاخر خوب داشته باشی، می‌خواهد پارچه‌اش مال این شهر باشد یا آن شهر، فرقی نمی‌کند و در آنجا انسان زندگی می‌کند و زندگی‌اش را شروع می‌کند.

«شهداء در آسمان چهارم روزی می‌خورند»

چرا خدای تعالی دربارهٔ شهداء در قرآن فرموده: «**وَ لاٰ تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللّٰهِ**»[3] در خصوص صدیقین و صالحین نفرموده که اینها در نزد خدا روزی می‌خورند

---

۱ – سوره مبارکه نساء آیه ۱۵۷.

۲ – سوره مبارکه نساء آیه ۱۵۸.

۳ – سوره مبارکه آل‌عمران آیه ۱۶۹.

برای این که انسان شهید را می‌بینید مثلاً با شمشیر قطعه قطعه شده، یا در مقابل ترکش مثلاً یک گلوله یا یک بمب قرار گرفته و قطعه قطعه شده، این را چون انسان می‌بیند ممکن است باورش نیاید، خدای تعالی خواسته آنها را به خصوص تعیین کند، می‌فرماید: «**وَ لاٰ تَحْسَبَنَّ**» حتی گمان نکنید، حتماً هم گمان نکنید با نون تأکید ثقیله هم فرموده است گمان نکنید که چه؟ «**الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللّٰهِ**» آنهایی که در راه خدا کشته می‌شوند، ببینید یک شرط اولیهٔ شهید این است که در راه خدا باشد، یعنی از خانه‌اش که بلند می‌شود می‌گوید: خدایا برای تو آمده‌ام، در جبهه که هست می‌گوید: خدایا برای تو می‌روم، در هر حال و در آن لحظه جانش را روی دست گذاشته باشد و برای خدا و برای دین خدا کار بکند، این شخص را می‌گویند شهید، حالا یا با اجتهاد خودش باشد یعنی یا خودش مجتهد باشد آن هم مجتهد حسابی و بنشیند از کتاب و سنت تحقیق کند ببیند که الان وقتش است که برود در یک جبهه شهید بشود یا به دستور یک مجتهد باشد، این شخص را خدای تعالی می‌فرماید: «**وَ لاٰ تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللّٰهِ أَمْوٰاتاً**» شما مرده فکر نکنید، مرده نیستند، چشم دل اگر داری آن را باز کن، ببین چطور روح او وارد یک بدن دیگری شد و رفته به آسمان، ببین حضرت علی‌اکبر چطور پرواز کرد، ببین حضرت ابوالفضل ، خدا دو بال در بهشت، یعنی دو قدرت قوی به او عنایت کرده که تمام شهداء به حال او غبطه می‌خورند، جعفر طیار را ببین چطور در آسمان‌ها طیران می‌کند[1] و با آن قدرتی که خدا به او داده همه جا می‌رود این جوری فکر کن، خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «**وَ لاٰ تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللّٰهِ أَمْوٰاتاً بَلْ أَحْيٰاءٌ**» بلکه زنده هستند، تا اینجا ممکن است یکی بگوید که روحشان زنده است ولی بدنشان از بین رفته، خدای تعالی می‌فرماید: « **عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ**» در نزد

---

۱ - بحارالانوار جلد ۶ صفحه ۲۰۹.

پروردگارشان، مربی‌شان، روزی می‌خورند و مربی اینها همان کسی است که خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «**وَ سَقٰاهُمْ رَبُّهُمْ شَرٰاباً طَهُوراً**»[1] چه کسی بـه لبِ شـما آب حوض کوثر عنایت می‌کند؟ «**واسقنا من حوض جده بکأسه و بیده ریاً روياً هنيئاً سائغاً لاظمأ بعده**»[2] ربّ آن است که خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «**عِنْدَ رَبِّهِمْ**»[3] نشسته سر سفره، جدا سر سفره نشسته بدون حرف روزی می‌خورند. یکی از علماء را دم افطار کشتند، کسی او را دیده بود می‌گفت: دیدم حضرت علی بن ابیطالب من را گرفت در بغل گفت بیا با هم بنشینیم افطار کنیم، این ربّ است آن هم مربا است، این هم مال شهداء است. برای صالحین و صدیقین، روایات زیادی را در همین چاپ اخیر عالم عجیب ارواح در پاورقی نوشتیم که اینها هم خدای تعالی می‌فرماید: «**يَأْكُلُونَ**»[4] «**يَشْرَبُونَ**»[5] حتی آب می‌خورند، حتی غذا می‌خورند، ما بـاور نـمی‌کنیم والا خـدا می‌داند من که اگر باورم بیاید دلم می‌خواهد همین امشب بروم آن دنـیا و فـردا شب خدمت حضرت علی بن ابیطالب آنجا با هم غذا بخوریم، چه از این بهتر؟ الان اگر شما را دعوت کنند که یک مجلسی است فردا شب، پس فردا شب، یک ماه دیگر، آنجا آقا امام زمان هم هستند و سر سفره با هم می‌نشینید و غذا می‌خورید خدای تعالی می‌فرماید: «**عِنْدَ رَبِّهِمْ**» ربّ ما کیست؟ خدا که غذا نمی‌خورد، خدای تعالی می‌فرماید: «**عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ**»فکر نمی‌کنم احدی از این جمع باشد که آرزوی یک ماه دیگر را نکشد، ساعت شماری می‌کند چند ساعت دیگر مانده، چند روز دیگـر مـانده؟ ایـن

---

۱ – سوره مبارکه انسان آیه ۲۱.

۲ – دعای ندبه.

۳ – سوره مبارکه آل‌عمران آیه ۱۶۹.

۴ – سوره مبارکه محمد صصص آیه ۱۲.

۵ – سوره مبارکه انسان آیه ۵.

جوری می‌شود. صالحین، صدیقین همین طورند، «**یأکلون و یشربون**»[1] حالا اگر من بخواهم آن اندازه‌ای که در روایات هست توصیف بهشت برزخی را بکنم لااقل پیرمردها می‌گویند خدایا زودتر، حالا اگر جوانهایش نگویند عقلشان کمتر است والا همه باید بگویند خدایا زودتر. کنار قبرستان که می‌روید یک دعایی است، مأثور هم هست، خوب هم هست خوانده هم باید بشود: «**السلام علی اهل لااله الا اللّه**» تا می‌رسید به آن جا که می‌گویید: «**انا انشاءاللّه بکم لاحقون**» انشاءاللّه ما ملحق می‌شویم به شما، بله ما می‌آییم، اگر معنایش را بعضی‌ها بفهمند نمی‌گویند، این یک حقیقتی است خدا می‌داند، می‌گویند یک مردی، یک باصطلاح اهل معنایی، حالا اگر از دراویش یا از متصوفه بوده که ما کارش نداریم مثالش بد نیست روز روشن چراغ برداشته بود و می‌گشت، گفتند دنبال چه می‌گردی؟ گفت از دیو و دَد ملولم و انسانم آرزوست. من یک وقتی کنار یکی از اولیاء خدا ایستاده بودم ایشان می‌خواست دستشویی برود، گفتم آنجا آدم است، گفت اِ آدم؟ پس بایستیم ببینیم کیست؟ چطوریه؟ امیدواریم خدای تعالی همهٔ ما را از همهٔ خوبی‌ها برخوردار بفرماید و فرج امام زمان ما را برساند.

---

۱ - بحارالانوار جلد ۷ صفحه ۱۸۵ و ۱۹۵.

«جلسهٔ بیست و پنجم»

«معاد – باقیات الصالحات و اهمیّت آن بعد از مرگ»

«معاد -باقیات‌الصالحات و اهمیّت آن بعد از مرگ»

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم «وَ جٰاءَتْ سَکْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذٰلِکَ مٰا کُنْتَ مِنْهُ تَحِیدُ»[1]

و سکرات مرگ به حقّ می‌رسد، آن همان چیزی است که تو از آن فرار می‌کردی.

«معنای برزخ»

به طور کلی برزخ به معنای میانه است، میان هر چیزی را برزخ می‌گویند و چون عالم برزخ میان دنیا و قیامت است از این جهت آن عالم را برزخ گفته‌اند.

«ساکنان بهشت برزخی»

در هفتهٔ گذشته دربارهٔ کسانی که بعد از فوت در بهشت عالم برزخ قرار می‌گیرند و بهترین جمعیتند، مسائلی گفته شد که عبارت بودند از پنج دسته، دسته اول کسانی هستند که اطاعت خدا و رسولش را می‌کنند و قدم در راه تزکیه نفس با جدیت برداشته‌اند که مضمون این جمله از آیه قرآن است که خدای تعالی می‌فرماید: «**وَ مَنْ یُطِعِ اللّٰهَ وَ الرَّسُولَ**»[2] و دسته دوم انبیاء هستند، دسته سوم شهداء، دستهٔ چهارم

---

۱ - سوره مبارکه ق آیه ۱۹.

۲ - سوره مبارکه نساء آیه ۶۹.

صالحین و دسته پنجم صدیقین هستند، اینها در وقتی که از دنیا می‌روند فورا بدنی از عالم برزخ برای آنها خلق می‌شود و در بهشت عالم برزخ که در آسمان چهارم یا پنجم باشد می‌روند.

«گروه دوّم در عالم برزخ بی‌هوشند»

دستهٔ دومی که در عالم برزخ هستند که فهرست وار در جلسهٔ اول عرض کردم، کسانی هستند که وقتی از دنیا رفتند به خاطر این که اعتقادات خوبی دارند، ولایت اهل‌بیت عصمت و طهارت را دارند، معتقد به خدا و پیامبر اکرم و دوازده امام هستند و شیعه هستند، ولی معصیت کار یا تزکیه نفس نکرده، اینها طبق روایات چون اعتقاداتشان صحیح است بالأخره به بهشت می‌روند و در عالم برزخ به خاطر آن که وابستگی‌هایی به دنیا دارند و عالم بعد از این عالم‌شان را درست و آباد نکرده‌اند و صفات رذیله‌ایی دارند گناهکارند، فاسقند، خدای تعالی با این وضع قطعا آنها را به بهشت نمی‌برد و چون شیعهٔ حضرت علی بن ابیطالب و معتقد به خاندان عصمت و طهارت هستند به جهنم هم طبق احادیث نمی‌روند پس باید چه کرد؟ ان‌شاءاللّه در بحث قیامت عرض خواهم کرد که اینها باید در قیامت تزکیه نفس کنند، جبران آنچه که در دنیا انجام نداده‌اند بکنند، ولی وقتی از دنیا رفتند مانند اصحاب کهف به خواب می‌روند و همانطوری که اصحاب کهف فکر نمی‌کردند که سیصد سال در خواب باشند یا عُزیر که فکر نمی‌کرد صد سال مرده است، همانطور آنهایی که در قیامت از این دسته از مردم زنده می‌شوند فکر نمی‌کنند که سالهاست، صدها هزار سال، میلیون‌ها سال یا حتی میلیاردها سال است که از دنیا رفته‌اند، فکر می‌کنند چند دقیقه قبل در خانه‌شان بوده‌اند و حالا هم در قیامت واقع شده‌اند.

«باقیات‌الصالحات راه نجات گروه دوم از بی‌هوشی»

این دسته مسائلی دارند، این مسائل را انسان می‌تواند در عین آن که اهل فسق و فجور است و اهل تزکیه نفس نیست در موقع زنده بودن انجام دهد تا از بی‌هوشی عالم برزخ نجات پیدا کند، چون آدمی که بی‌هوش است، آدمی که خواب است، نمی‌تواند برای خودش اقدامی کند،امّا الان اگر یک فردی مثلاً از خودش باقیات الصالحات بگذارد کاری بکند که مردم بهره‌های معنوی ببرند، مدرسه بسازد، مسجد بسازد، کارهایی که اکثر مردم از آن استفاده می‌کنند، انجام بدهد یا فرزندان خوبی داشته باشد که بعد از او برایش خیرات بفرستند، بعد از او برایش کارهای نیک بکنند، از اموالشان یا از اموال خود پدر و مادر استفاده کنند و برای پدر و مادر باقیات الصالحاتی قرار بدهند،[1] اگر یک چنین اتفاقی افتاد و فرزندان، این اعمال را برای پدر و مادر انجام دادند یا خودش در زمان حیاتش کارهایی از این قبیل انجام داد این شخص ممکن است از بی‌هوشی نجات پیدا کند. ببینید یک مثال می‌زنم تا مطلبی که می‌خواهم بگویم برایتان روشن بشود، فرض کنید شما یک دوستی دارید که این دوست شما هم پولدار است و هم به شما علاقمند است، حال اگر شما را به خاطر بعضی از مسائل زندان انداخته باشند این شخص که در خارج از زندان است و شما را دوست دارد، می‌رود هر طلبکاری که دارید را می‌بیند و بدهی شما را می‌پردازد، تا آنها دست از شکایت‌شان بردارند و شما آزاد شوید، ممکن است باقیات الصالحاتی که شما در دنیا گذاشته‌اید مثلاً فرزندان خوب و صالحی که در دنیا از شما مانده‌اند، پروردگار ثوابش را به حسابتان بریزد و آن قدر حساب شما پر شود و آن قدر به شما از طرف خدای رحمان و

---

۱ - بحارالانوار جلد ۶ صفحه ۲۹۳ حدیث ۱.

رحیم توجّه و مهربانی شود که شما را از آن بی‌هوشی چند میلیون ساله نجات دهند و ببرند در میان صالحین و در بهشت عالم برزخ نگه‌تان دارند و از نعمت‌هایی که شهداء و صالحین و انبیاء و صدیقین، بهره‌مند می‌شوند شما هم بهره‌مند شوید. تنها راهی که برای دستهٔ دوم وجود دارد همین است، والا خودشان هیچ کاری نمی‌توانند بکنند. این که در روایات آمده و زیاد هم اصرار شده که برای اموات خیرات کنید، برای آنهایی که از دنیا رفته‌اند قرآن بخوانید، نمازهای قضا شدهٔ پدر را پسر بزرگ باید حتماً بخواند، روزه‌اش را بگیرد، بدهی‌هایش را بدهد و این که بعضی از اوقات اینها به خواب انسان می‌آیند و می‌گویند خدا خیرت بدهد تا حال گرفتار بودیم (زیاد از این قضایا شنیده‌اید) تا به امروز گرفتار بودیم از امروز به خاطر فلان عمل تو من را نجات دادند، این نجات دادن واین رفع گرفتاری به خاطر شمایی است که باقیات الصالحات او هستید، به خاطر بنایی است که مردم از آن استفاده می‌کردند و می‌کنند. بنابراین خدای تعالی حساب شما را دقیقا دارد و شمارهٔ حساب‌تان را هم می‌داند، فورا به وسیله ملائکه در حساب شما ریخته می‌شود، البتّه میزانش را من نمی‌دانم از روایات هم زیاد استفاده نمی‌شود، ولی آن قدر هست که وقتی آن حساب پر شد و به حدّ نهایی رسید، خدای مهربان، خدای عزیز، این شخصی که باید حالاها در حال بی‌هوشی بماند و بعد هم که در قیامت زنده شد و وارد بدن شد کلی گرفتاری داشته باشد را آزاد می‌کند.

«افراد در قیامت»

آنهایی که در قیامت می‌آیند سه دسته هستند، یک دسته را خدای تعالی می‌فرماید: «فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ»[1] یعنی حساب‌شان صاف است آنها اولیای خدا هستند که در عالم

---

۱ – سوره مبارکه شوری آیه ۷.

برزخ در بهشت بودند حالا اینجا معطلی ندارند، اینها مستقیم به بهشت می‌روند اولیاء خدا یعنی همین پنج دسته که در هفتهٔ گذشته و این هفته عرض کردم تا به قیامت رسیدند بدنشان را برمی‌دارند، لباس‌شان را برمی‌دارند از یک خط کمربندی، خط سبز، بدون هیچ معطلی می‌روند به طرف بهشت. یک دسته هم هستند که خدای تعالی می‌فرماید: «**وَ فَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ**»[1] یعنی حسابشان صاف است برای آتش آنها معاندینند، اصحاب شمالند که از یک خط کمربندی قرمز می‌روند به طرف جهنم. پس پنجاه هزار سال برای چه کسانی است؟ برای شماست اگر در دنیا تزکیه نفس نکرده باشید و عدالت را رعایت نکنید، تزکیه نفس خیلی اهمیت دارد، باید وارد بشوید و جدی بگیرید، برای این که در بهشت آدم حسود را راه نمی‌دهند، همهٔ ما بخاطر اعتقاداتمان بهشتی هستیم‌امّا به خاطر این صفاتی که همین الان در این دنیا داریم در این دنیایی که چند روزی بیشتر نیستیم و باید برویم، با این که می‌دانیم دنیا قنطره است،[2] پل است، محل عبور است این همه دشمنی با یکدیگر می‌کنیم، این همه گناه می‌کنیم، این همه همسایه را اذیت می‌کنیم، این همه بزرگانمان، اهل‌بیت عصمت و طهارت را اذیت می‌کنیم، با این حال آیا می‌توانیم به بهشت برویم و آنجا هم همین بساط را پهن کنیم؟ آنجا هم همین مجلات و روزنامه‌ها و سیاستمداری‌ها و فحاشی کردن‌ها باشد؟ آن جا جای این کارها است؟ آنجا، جایی ا ست که دیگر دادگاه نیست، زندان نیست، اذیت و آزار نیست، می‌گویند: بهشت آنجاست که آزاری نباشد کسی را با کسی کاری نباشد. افرادی که در راه خودشان یک قدمی برای خدا برمی‌دارند، حرکاتی دارند، این که آن قدر تهمت، آن قدر اذیت، آن قدر ناراحتی بر آنها

---

۱ – سوره مبارکه شوری آیه ۷.

۲ – بحارالانوار جلد ۷۰ صفحه ۹۲.

وارد می‌کنند برای چیست؟ برای صفات رذیله‌ای است که در مردم هست با همین صفات می‌خواهند وارد بهشت شوند؟ ابدا، بهشت جای اولیاء خداست، جای آنهایی است که در آسمان چهارم، در دوران برزخ بوده‌اند در دنیا خودشان را ساخته‌اند در آنجا هم تمرینش را کرده‌اند و حال می‌خواهند وارد بهشت بشوند.

«دنیا محلّ غفلت»

مردم همه خوابند، حالا نگویید ما الحمدلله دوران یقظه را گذرانده‌ایم، در شبانه روز چقدر به فکر خدا و قیامت هستید و چقدر به فکر مادیات و دنیایتان هستید؟ مردم همه در خوابند یعنی هر کاری که می‌کنند به فکر نتایج و آینده‌اش نیستند آدم بیدار هر کاری که می‌کند حتماً و حتماً باید به فکر نتیجه‌اش باشد. تو یک ساعت کار کردی به اندازهٔ همان یک ساعت باید بهره برداری کرده باشی، من نمی‌خواهم انگشت بگذارم روی کارهایی که در دنیا انجام می‌دهیم، برای این که می‌ترسم بگویند، همانطور که می‌گویند: فلانی مردم را از دنیا دور می‌کند مردم از دنیا دور نمی‌شوند خیالتان راحت باشد، ماشین مردم در دنیا و به سوی دنیا در سرازیری است، اگر می‌بینید اهل‌بیت عصمت و طهارت مردم را به طرف دنیا هل نداده‌اند برای این است که ماشینی که در سرازیری است هلش نمی‌دهند، زیرا سقوط می‌کند باید حتماً ترمز کنند، ترمزش هم این است که خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «**إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ**»[1] دنیا بازی است، بیهوده است، جای ماندن نیست، تمام می‌شود، زود می‌گذرد، این آدمی که در این دنیای کوتاه و کوچک و محدود به تمام معنا نتوانسته خودش را حفظ کند، نتوانسته دزدی نکند، من همین امروز به یکی از دوستان می‌گفتم هر کسی یک نوع دزد

---

۱ – سوره مبارکه محمد آیه ۳۶.

است، باور کنید یک وضع بدی در این دنیا داریم اگر با همین حال به بهشت برویم آنجا درگیر می‌شویم، آقا این تکه باغ بهشت را از کجا آوردی؟ می‌گوید خدا داده می‌گویی چرا به من نداده؟ برو آن طرف، یا می‌گویی جادهٔ من، راه من، درخت من، دیوار من، می‌بینید دیگر، همین‌هایی که در دنیاست، باید آنجا پیاده بشود، ابداً مگر می‌شود؟ آنجا حاکم خداست، خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «**لِمَنِ الْمُلْکُ الْیَوْمَ لِلّٰهِ الْوٰاحِدِ الْقَهّٰارِ**»[1] و ائمه اطهار فرمانبرداران خدا هستند و مجریان امور. یکی می‌گفت در بهشت بعد از ده روز، ده سال، صد سال، انسان خسته می‌شود، نه خسته نمی‌شوی، این قدر جا هست، آن قدر گردشگاه هست، آن قدر وسایل مختلف برای تفریح است که ان‌شاءاللّه عرض خواهم کرد.

«فرزند صالح از جملهٔ باقیات الصالحات»

بنابراین اگر می‌خواهید خیالتان بعد از مرگ راحت باشد در مرحلهٔ اول فرزندانتان را آن چنان تربیت کنید که بدانید کاری که شما می‌خواستید بکنید برایتان انجام می‌دهند، خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «**یَرِثُنِي وَ یَرِثُ مِنْ آلِ یَعْقُوبَ**»[2] خدایا یک ولیی برای من قرار بده که هم از من و هم از آل یعقوب ارث ببرد. پدر و مادری فرزندانشان را فرستادند برای مکتب خانه، آن وقت‌ها بچه را که می‌فرستادند مکتب خانه و مدرسه، اول «**بسم اللّه الرحمن الرحیم**» به او یاد می‌دادند و می‌گفتند بگو: «**بسم اللّه الرحمن الرحیم**» و معنی آن را به او تعلیم می‌دادند، این بچه رفت و گفت و یاد

---

۱ – سوره مبارکه غافر آیه ۱۶.

۲ – سوره مبارکه مریم آیه ۶.

گرفت. بعدها پدر یا مادر این کودک از دنیا رفت و خداوند عذاب را از او برداشت،[1] ملائکه سؤال کردند علّت چیست؟ خدای تعالی فرمود: پسر این مرد یا این زن، من را به رحمانیت و رحیمیت نام برده من چطور مادر و پدرش را عذاب کنم؟ ببینید تأثیر دارد. بچه‌هایتان را خوب تربیت کنید، خوشا به حال آنهایی که فرزندانشان را آن چنان تربیت کرده‌اند که اهل قرآن‌اند، اهل کلام خدایند، یک عده این طوری هستند فرزندان خوبی تربیت کرده‌اند، خوشا به حالشان، بهترین خیرات انسان بعد از خودش، فرزند تربیت کردن و فرزند خوب داشتن است. حالا چطور فرزند خوبی تربیت کنیم؟ این را دیگر باید جدا یاد بگیرید، جدا درس بگیرید.

«ساخت مسجد و امامزاده از باقیات الصالحات»

و دوم این که انسان مساجدی را اگر امکانات دارد بسازد، ساختن مسجد بسیار کار خوبی است، ساختن جایی که مردم در آنجا عبادت کنند، جایی که مردم در آن جا نماز بخوانند، جایی که متوجه خدا بشوند، این هم خیلی خوب است، چون این یک خیرات دائمی است، اگر نمی‌توانید و پولش را ندارید که خودتان به تنهایی یک مسجد بسازید، مرد باشید وسط بیفتید، ببینید در یک دهی، در سر مثلاً راهی که مسافرین حرکت می‌کنند، دسته جمعی یک مسجد بسازید، بگذارید مردم استفاده کنند خیلی این کار در سعادت و نجات انسان از عالم برزخ برای ورود به بهشت برزخی و قرار گرفتن در کنار اولیاء خدا تأثیر دارد، خدای تعالی این انسان را که خواب است و در دنیا برای خدا قدم برداشته نجات می‌دهد مثل اصحاب کهف. شما در حالات اصحاب کهف نگاه کنید شاید کاری که آنها کردند مدت کوتاهی بود یعنی تصمیم گرفتند

---

۱ – بحارالانوار جلد ۶ صفحه ۲۲۰ حدیث ۱۵.

خداپرست باشند، ایمان به خدا پیدا کردند و در مقابل دقیانوس ایستادند، بعد خدا آنها را در آن غار برد و آنها را خواب کرد، بقیه‌اش دیگر کار خداست، خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «**وَ نُقَلِّبُهُمْ ذاتَ الْيَمِينِ وَ ذاتَ الشِّمالِ**»[1] آنها را این طرف و آن طرف‌شان می‌کرد که یک طرف بدنشان روی زمین می‌ماند نپوسد، آفتاب را جوری تنظیم می‌کرد که بر آنها بتابد و کاملا در رفاه باشند و آن قدر به حسابشان ریخت که وقتی بلند شدند از اولیای خدا بودند که در قرآن از آنها به عنوان جوانمرد یاد می‌کند و می‌فرماید: «**فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ**»[2] اینها یک جوانمردانی بودند که به پروردگارشان ایمان داشتند همین، خدا از شما خیلی کار نمی‌خواهد، یک کاری بکنید که این حساب‌تان درست بشود، بدی‌هایتان رفع بشود، خوبی‌ها را جمع کنید آنچه خوب است شما باید داشته باشید، انسانید، اراده دارید، با همت باید کار کنید این که من عرض می‌کنم و مکرر هم گفتم جدی باشید، برای همین است مسجد بسازید، یک امامزاده‌ای دیدید مخروبه است، جمع بشوید درستش کنید،[3] اگر امام زاده‌ای آنجا دفن شده باشد که فرزند پیامبر اکرم است دو تا فایده دارد، یکی این که آنجا می‌آیند نماز می‌خوانند دیگر این که اظهار محبت به خاندان عصمت و طهارت می‌کنند این ابراز محبت است، دم در یک امام زاده‌ای که می‌ایستید می‌گویید: «**اللهم وقفت علی باب من ابواب بیوت نبیک**»[4] یعنی خدایا من بر درب خانه‌ای ایستاده‌ام که این خانه خانهٔ پیامبر توست زیرا خانهٔ فرزندان پیامبر اکرم خانه پیامبر اکرم است، لذا امام زاده‌ها را تعمیر کنید. ما با یکی از دوستان یک وقتی رفته بودیم به شهرشان، دیدیم یک امام

---

۱ – سوره مبارکه کهف آیه ۱۸.

۲ – سوره مبارکه کهف آیه ۱۳.

۳ – بحارالانوار جلد ۶ صفحه ۲۹۳ حدیث ۱.

۴ – بحارالانوار جلد ۹۷ صفحه ۱۶۰.

زاده‌ای را نیمه تمام گذاشته‌اند، گفتیم آقا چرا بقیه‌اش را نساختند؟ گفتند یک آقایی گفته که این امام زاده معتبر نیست گفتم مسجد بسازید، مگر می‌خواهی چکار کنی که معتبر باشد یا نباشد، آمدی خانهٔ پیامبر اکرم و اظهار محبت به رسول اکرم می‌کنی، من عرض می‌کنم بسازید، ولو یقین داشته باشید امام زاده‌ای معتبر نیست هیچ طور نمی‌شود، چطور می‌شود مثلاً؟ همهٔ این امام زاده‌هایی که در این مملکت هستند و هر جا امام زاده هست آن محل از محله‌های مشابه، مردمش متدین ترند. شما قم بروید ببینید به خاطر وجود مقدّس حضرت معصومه و چهارصد و چهل امام زاده دیگر چه شهر مذهبی بوده و هست، از روزی که این شهر بنا شده، یعنی از زمان حضرت امیرالمومنین تا بحال در این شهر یک نفر مخالف خاندان عصمت و طهارت زندگی نکرده، همه شیعه، همه با محبت، حتی در روایات دارد که آنها حجت بر شما هستند،[1] به حضرت عبدالعظیم بروید اطراف حضرت عبدالعظیم اگر هم یک وقت، یک مسائلی در آنجا می‌بینید از تهران می‌روند آنجا والا مردم آنجا مردم پاک و خوبی هستند و اکثر جاهایی که امام زاده دفن است مردم آن محل بهتر از مردم محل مشابه آن محل که امام زاده ندارند هستند. اینها را درست کنید، هر مقدار طاقتش را دارید کار کنید یک وقت فکر نکنید من کم پول دادم و کم قدرت داشتم پس بنابراین خدا به حساب من کم می‌گذارد، نه، هر کس به اندازهٔ قدرتش کار بکند خدای تعالی مثل آن کسی که همهٔ کار را کرده به او اجر می‌دهد.

«نگهداری از ایتام جزء باقیات الصالحات»

یک تشکیلاتی بنا کنید، به ایتام برسید، مخصوصاً می‌گوییم به ایتام برسید و نمی‌گویم یتیم خانه و پرورشگاه و این جور چیزها بسازید، چون یک چیزی را به شما

---

۱ - بحارالانوار جلد ۵۷ صفحات ۲۱۶ و ۲۱۷.

بگویم از نظر روانی، از نظر اخلاقی، آن کاری که در صدر اسلام انجام می‌شد بـرای ایتام، بهتر بود از آنچه که مـا امـروز انـجام مـی‌دهیم. در صـدر اسـلام هـمهٔ اقـوام و خویشاوندان، همه با هم مرتبط بودند، تا می‌دیدند یک شخصی از دنیا رفت و چند تا بچهٔ خردسال در خانواده‌اش مانده هر کدام از اینها یکی از این بچه‌ها را می‌بردند بـا کمال احترام او را نگهداری می‌کردند. یا حتی وقتی پدرشان زنده بود ولی می‌دیدند که نمی‌تواند بار زندگی را بکشد، می‌بردند. یک آقایی مثلاً فرض کنید پنج تا دختر دارد همه هم دم بخت و باید عروس بشوند و نمی‌تواند با این رسوماتی که ما امروز داریم از نظر جهیزیه و چیزهای دیگر کاری بکند، خوب یکی تقبل کند تمام زندگی او راتأمین کنید، در یک فامیل این کار را بکنید. حضرت ابی طالب فرزندان متعددی داشت، اقوامش دیدند که نمی‌تواند همهٔ اینها را خوب اداره کند، حضرت عباس عموی پیامبر اکرم با حضرت پیامبر اکرم خانهٔ ابی طالب رفتند آقا بچه هایت را به ما بده تا به خانه ببریم، جعفر را به حضرت عباس و حضرت علی بن ابیطالب هم نصیب پیامبر اکرم شد، آوردند در خانه خودشان. بچه را در خانه ببرید نه به عنوان خدای نکرده نوکری و کلفتی، بلکه به عنوان مهمان، به عنوان پذیرایی شونده، به عنوان کسی که باید او را پذیرایی کرد. خوب این کارها را بکنید کارهایی از این قبیل برای نجات از عالم برزخ، چه برای آنهایی که در عذابند و معاندند و چه برای آنهایی که در خواب و بی‌هوشی هستند بسیار مؤثّر است، این کارهای خیر را بکنید با مردم خوش رفتاری کنید.

«رفع حزن واندوه از جمله باقیات الصالحات»

خدا رحمت کند استاد ما را، می‌گفت هیچ کس را محزون نکن و مقید باش روزی پنج نفر را خوشحال کنی ولو به سلام کردن، به قدری این کار نشاط آور بود برای من در

همان سنین جوانی که حساب نداشت، خوب من چیزی نداشتم می‌رسیدم به یک نفر آقا سلام علیکم، او خوشحال می‌شد، لبش متبسم می‌شد، می‌گفت و علیکم السلام، بارک اللّه تو پسر کی هستی؟ می‌رسیدم به یک نفر و یک پول مختصری داشتم می‌دیدم گرفتار است فقیر است، می‌دادم، همین طور. مبادا یک کسی از دست شما محزون بشود این حزن یک تأثیر بسیار بدی در وجود انسان دارد، البتّه اشتباه هم نشود مؤمنین را محزون نکنید، مسلمین را محزون نکنید، بی‌گناه را محزون نکنید، مظلوم را محزون نکنید والا تمام مردم دنیا، آنهایی که مخالف دین ما هستند از ما محزونند که چرا ما به طرف دین آنها نمی‌رویم و حتی از این بدتر پیامبر اکرم را یهودی‌ها می‌خواستند به طرف دین خودشان بکشانند.

«تأثیرات تلقین مثبت و منفی»

بنابراین مردم را خوشحال کنید با کلام‌تان خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «وَ **قُولُوا لِلنّاسِ حُسْناً**»[1]. با کلام تان مردم را سرحال بیاورید، رسیدید به یک نفر که محزون است از رفقاست، بگویید آقا چه مشکلی داری؟ می‌گوید من یک کسالتی دارم که سخت است به او روحیه بدهید و او را متوجه قدرت خدا بکنید. خدا حفظ کند این دکترهای ما را، یک وقتی می‌خواهند یک مریض را معالجه کنند آن قدر مرض را سخت جلوه می‌دهند که حساب ندارد. من به یک دکتری که از رفقا بود گفتم:چرا این قدر مرض را سختش می‌کنید؟ گفت اگر ما سخت نکنیم و فشار نیاوریم و از عاقبت بد مرض نترسانیم، دارویشان را نمی‌خورند، گفتم خوب نخورند، بمیرند بهتر از این کاری است که شما می‌کنید! یک نفر از اقوام ما روی بازویش یک غده‌ای بود آن وقتها

---

۱ – سوره مبارکه بقره آیه ۸۳.

که ما بچه بودیم اگر بچه‌ها می‌خواستند اذیتش کنند به این غده‌اش دست می‌زدند و درد می‌گرفت، این شخص با همان غده بزرگ شد و دارای فرزندانی شد و هیچ طوری نشده بود، تا این که طبیبی به او گفت این غدهٔ تو سرطانی است و بدخیم هم هست، ما که شنیدیم گفتیم عجب غدهٔ بدخیمی است که این قدر طول کشیده تا بدی‌اش را اظهار کند، این بنده خدا همین که این را شنید، در بستر افتاد، عملش کردند، بریدند، قطع کردند و خلاصه او را کشتند!! این کارها چیست؟ خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «**وَ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللّٰهِ فَهُوَ حَسْبُهُ**»[1] آقایان این آیه همیشه در ذهن‌تان باشد، حضرت یحیی بن زید نوهٔ امام سجاد در سرخس قیام کرد، حضرت صادق یک مطلبی برای جلوگیری از فسادی که ممکن بود پیش بیاید به متوکل بن هارون گفته بودند و او هم نمی‌خواست به حضرت یحیی بن زید بگوید، یحیی بن زید پرسید که امام صادق دربارهٔ من چه گفت؟ ایشان گفت یک چیزی فرمودند که من نمی‌خواهم به تو بگویم یحیی اصرار زیاد کرد و بعد از اصرار یحیی، او گفت: حضرت فرمودند تو را هم مثل پدرت به دار می‌زنند و موفق نمی‌شوی، یحیی بن زید گفت که خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «**يَمْحُوا اللّٰهُ مٰا يَشٰاءُ وَ يُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتٰابِ**»[2] یعنی کلام امام صادق قضا است ولی ممکن است خدا عوضش کند.[3] اگر طبیبی به شما گفت دو روز دیگر یا سه روز دیگر می‌میری بگو تو اگر از علم غیب خبر داشتی که خدا بودی، خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «**وَ عِنْدَهُ مَفٰاتِحُ الْغَيْبِ لاٰ يَعْلَمُهٰا إِلاّٰ هُوَ**»[4] با کمال قدرت باید انسان ایستادگی بکند، زیرا اراده دارد، شخصیت دارد. به هر حال کوشش

---

۱ – سوره مبارکه طلاق آیه ۳.

۲ – سوره مبارکه رعد آیه ۳۹.

۳ – بحارالانوار جلد ۴۶ صفحه ۱۹۹.

۴ – سوره مبارکه انعام آیه ۵۹.

کنید که مردم را نرنجانید، یک وقتی دویست نفر از دانشجویان دانشکدهٔ پزشکی در مشهد پیش من درس عقاید می‌خواندند و حالا هر کدام‌شان از دکترهای خیلی مهم شده‌اند شاید بعضی‌هایشان یادشان نیاید که درس عقاید پیش ما خوانده‌اند، به آنـها توصیه می‌کردم که هر جوری که هست روحیه به مریض بدهید، که از این راه خیلی استفاده شده ان‌شاءاللّه دوستان اطبای ما تا می‌توانند روحیه به مریض بدهند و نگذارند محزون بشوند یک مریضی را خود من پیش طبیب بردم، طبیب به این بندهٔ خدا گفت که آقا تو چه جوری این پله‌ها را بالا آمدی؟ کسی هم همراهت هست؟ گفت بله فلانی هست، آمد در گوش من گفت او را آرام آرام پایین ببر گفتم مگر چه شده؟ گفت قلبش خیلی خراب است به خودش هم گفت، این بنده خدا با این که به راحتی از پله‌ها بالا آمده بود دیگر نمی‌توانست پایین برود. باور کنید تلقین تأثیر دارد تلقین مثبت، تلقین منفی هر دو تأثیر دارد، به مریض که می‌رسید بگویید: تو که چیزیت نیست می‌گوید: دلم درد می‌کند، بگو بیا من یک دعا بخوانم خوب بشود، این که می‌بینید ما گاهی آهسته دعا می‌خوانیم برای این است که اگر شما بشنوید و ببینند ما پنج تا صلوات فرستادیم که بهترین اکسیر برای معالجه امراض است می‌گویید چیزی نخواند، همان رمال سرکوچه خودمان اقلا یک خورده چشم هایش می‌رود و یک خورده سرش گیج می‌رود او بهتر است، خوب بله ایمان نداریم، شما همه‌تان این طوری باشید ان‌شاءاللّه اگر مریضی دیدید بگویید چیزی نیست، روحیه بدهید به مریض، هر طوری که می‌توانید و اطباء حرفشان بیشتر تأثیر دارد ان‌شاءاللّه آنها هم همین کار را می‌کنند.

«زاد و توشهٔ آخرت»

خیلی برای آخرتتان، برای عالم برزخ‌تان کوشش کنید که زاد و توشه‌ای تهیه کنید،

زاد و توشه همین هاست. «**تجهزوا**»[1] مجهز شوید زاد و توشه داشته باشید، وقتی از دنیا انسان می‌خواهد برود، ببیند آن مسجد را ساخته، آن امام زاده را ساخته، آن کار خیر را کرده، این که می‌بینید در روایات دارد که اگر چهل نفر بگویند خدا رحمتش کند آدم خوبی بود،[2] به شرط این که چهل نفر معارض نداشته باشد که بگویند خدا لعنتش کند خوب شد مرد، زیرا این آن را باطل می‌کند حال اگر برای شخصی چهل نفر بگویند این آدم خوبی بود، آزارش به کسی نمی‌رسید، ما خوبی از او دیدیم، «**اللهم انا لا نعلم منه الا خیرا**»[3] و این را واقعا بگویند، اگر این شخص از بدترین آدم‌ها باشد خدای تعالی او را می‌بخشد. امیدوارم برای عالم آخرت‌مان ان‌شاءاللّه بهترین زاد و توشه را تهیه کنیم و قبل از اینکه به قیامت برسیم خدای تعالی ما را از عالم بی‌هوشی، عالم گرفتاری نجات مرحمت بفرماید و همه ما را ان‌شاءاللّه در عالم برزخ به بهشت برزخی وارد کند و با آنهایی که خدا به آنها نعمت عنایت کرده محشورمان بفرماید.

---

۱ - بحارالانوار جلد ۷۰ صفحه ۱۳۴ وامالی صدوق صفحه ۴۹۸.

۲ - بحارالانوار جلد ۷۸ صفحه ۳۵۲ و ۳۵۴.

۳ - بحارالانوار جلد ۷۸ صفحه ۳۵۲ و ۳۵۴.

«جلسهٔ بیست و ششم»

«معاد – شرح حال معاندین و کفار بعد از مرگ»

«معاد - شرح حال معاندین و کفار بعد از مرگ»

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم «وَ جٰاءَتْ سَکْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذٰلِکَ مٰا کُنْتَ مِنْهُ تَحِیدُ»[1]

و سکرات مرگ به حقّ می‌رسد، آن همان چیزی است که تو از آن فرار می‌کردی.

«خلاصه شرح حال سه دسته بعد از مرگ»

در هفته‌های گذشته دربارهٔ مسئلهٔ سکرات موت و جدا شدن روح از بدن انسان و گذراندن یک دورانی که برای بعضی خیلی دیر می‌گذرد و برای بعضی زود می‌گذرد و برای بعضی یک آن می‌گذرد، عرایضی عرض شد. امیدوارم خیلی دقت کنید مطالبی که عرض می‌شود خلاصه‌ای از آیات و روایات اسلامی است که استنباط شده و مضامینش بیان می‌شود. دسته‌ای از این جمعیت که اولیای خدا هستند، انبیاء هستند، شهداء هستند، صالحین و صدیقینند که مجموعا پنج دسته می‌شوند، اینها را توضیح دادم و ان‌شاءاللّه امیدواریم ما هم یکی از آن پنج دسته باشیم و قبل و بعد از سؤال بشیر و مبشر به طرف آسمان چهارم که بهشت برزخی در آنجاست، حرکت کنیم و در دنیا که نشد ما معصومین را حضوراً زیارت کنیم،

ان‌شاءاللّه در عالم برزخ در کنارشان باشیم و با آنها زندگی کنیم تا روز قیامت.

---

۱ - سوره مبارکه ق آیه ۱۹.

دستهٔ دومی که توضیح دادم آنهایی هستند که اعتقاداتشان خوب است شیعهٔ حضرت علی بن ابیطالب هستند ولی اهل تزکیه نفس نبودند. چنانچه می‌بینید اکثر مردم شیعه این طورند و بالاخص که اهل گناه و معصیتند، به اینها یک حالت اغمایی دست می‌دهد که اگر یک میلیارد سال هم بگذرد برایشان یک لحظه می‌گذرد و بعد هم در قیامت برپا می‌شوند و دستهٔ سوم از این مردمی که از دار دنیا می‌روند کسانی هستند که معاندند.

«انواع عناد»

عناد و دشمنی با خدا گاهی غیر عمدی است و گاهی عمدی است، غیر عمدی را ان‌شاءاللّه خدای تعالی می‌گذرد و ممکن است مورد عفو قرا بگیرد،امّا ممکن نیست خدا از آن دسته که عمدا با او دشمنی کرده‌اند بگذرد. دشمنی با خدا اول دوستی با شیطان است، که خدای تعالی می‌فرماید: «**لاٰ تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَ عَدُوَّكُمْ أَوْلِيٰاءَ**»[1] دشمن من و دشمن خودتان را برای خودتان سرپرست قرار ندهید. شیاطین در دنیا خیلی فعالند، البتّه ما شاید شیطان را یک قصه تصور کنیم، روح را یک موجودی که ناشناخته است تصور کنیم، ملائکه را یک چیزی که شاید هیچ وقت به فکرش نباشیم تصور کنیم،امّا این‌ها حقیقت‌شان بیشتر از ما است چون ما از عالم ملکیم و ما با این دنیا و جمادات سر و کار داریم.

«عالم مُلک و ملکوت»

اگر بخواهیم موجودات عالم هستی را به دو بخش تقسیم کنیم، یک بخش آن‌هایی هستند که با این چشم دیده می‌شوند، یک بخش آن هم آنهایی هستند که با این چشم دیده نمی‌شود، آنهایی که با این چشم دیده می‌شوند همین چیزهایی است که ما

---

۱ – سوره مبارکه ممتحنه آیه ۱.

می‌بینیم، مانند ستارگان آسمان، کهکشانها و کرهٔ زمین و مردم زمین و جماداتی که در این کره هستند، حیوانات و نباتات و این جور چیزها، آن بخشی که دیده نمی‌شود، یعنی موجوداتی که هستند ولی دیده نمی‌شوند اول خداست، بعد ملائکه‌اند، بعد ارواحند، بعد هم اجنه‌اند. شما ببینید خدای تعالی در این بخش قرار گرفته و اهمیت این بخش به همین مناسبت خیلی بیشتر از آن بخش است، آن بخش یک پوسته است، یک جمادی است که اگر هم روح دارد روحش در آن بخشی قرار گرفته که دیده نمی‌شود. بنابراین به طور اجمال هر چه که با این چشم دیده شود و با این گوش شنیده شود و با یکی از این حواس پنج گانه حس شود جزء عالم مُلک است، یعنی عالم دنیا، عالم دنی و پست و هر چه که دیده نمی‌شود و شنیده نمی‌شود و با حواس پنج گانهٔ ما احساس نمی‌شود جزء عالم ملکوت است، که خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «**بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ**»[1] ملکوت هر چیزی در اختیار خداست، در تحت قدرت پروردگار است. ولی مُلک این طور نیست نه اینکه تحت اختیار پروردگار نباشد، هست ولی رهاست، آزاد است، ارزش این که خدا بخواهد مستقیم او را حفظ کند، راهنمایی کند را ندارد. موجودات عالم هستی یعنی آن چه که دیده می‌شود، آنچه که با حواس پنج گانه احساس می‌شود اینها اصلاً لیاقت این را ندارند که باصطلاح، تحت فرمان پروردگار باشند یعنی به این معنا که با اختیار خودشان، تحت فرمان پروردگار باشند، نمی‌دانم این مطلب را چطور بیان کنم که شما خوب متوجه شوید انسان، حیوان، نبات، جماد اینها چیزهایی هستند که دیده می‌شوند، انسانی که دیده می‌شود روحش دیده نمی‌شود، بدنش دیده می‌شود، حیوانی که دیده می‌شود، روحش دیده نمی‌شود، بدنش دیده می‌شود، یعنی وقتی که انسان مرد یا به خواب رفت می‌بینید از او هیچ چیز

---

۱ – سوره مبارکه مؤمنون آیه ۸۸.

کم نشده و آن چه که کم شده است شما آن را نمی‌بینید. شما بالای سر یک نفر نشسته‌اید می‌بینید که چشم‌هایش روی هم است نمی‌توانید بفهمید که او خواب است یا بیدار، مگر شما از احساسش این مطلب را بفهمید والا از بدنش چیزی کم نمی‌شود نه سبک‌تر می‌شود نه سنگین‌تر می‌شود. بنابراین خوب دقت کنید، آن که انسانیت انسان را باصطلاح تثبیت می‌کند روح انسان است، همان چیزی است که دیده نمی‌شود آن که یک جماد را از جماد بودن بیرون می‌آوردو خدا را تسبیح می‌کند، آن روح است، آن روحی است که در او هست والا جماد، جماد است، حتی ما که اینجا نشسته‌ایم منهای روح همه جمادیم و هیچ ارزشی نداریم ارزش هر کسی به روحش است، ارزش هر کسی به آن فهم و درک و عقل و تقوایش است. حالا که مطلب به اینجا رسید عرض می‌کنم وقتی که انسان می‌میرد همان چیزی که دیده نمی‌شود همان ملکوت انسان است که خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «**قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي**»[1] روح از امر پروردگار است نه از خلقت، روح مخلوق خدا به یک معنا هست‌امّا نه آن مخلوقی که شما با حواس پنج گانه‌تان آن را احساس کنید، روح البتّه طبق مکتب اسلام و مکتب تشیع روح جسمی لطیف است،[2] جسم یعنی چه؟ یعنی مجرد مطلق نیست، مجرد مطلق یک موجود بیشتر معنا ندارد، مجرد مطلق یعنی آن چیزی که هیچ قیدی به او نخورد، نه زمان داشته باشد، نه مکان داشته باشد، نه از دیگری جدا باشد، این را می‌گویند مجرد مطلق و آن یکی است و آن خدای تعالی است ولی روح انسان مجرد نسبی است، یعنی نسبت به موجودات عالم مُلک مجرد است، به این معناکه مثل سایر موجودات جسمی باشد که دیده بشود با گوش صدایش شنیده بشود این طور نیست.

---

۱ – سوره مبارکه اسراء آیه ۸۵.

۲ – بحارالانوار جلد ۶ صفحه ۲۱۷.

«حقیقت انسان»

در اینجا یک مطلبی را که من می‌خواهم هر طوری که هست شما را متوجه آن کنم این است ما این نیستیم که الان دیده می‌شویم، الان اینجا جمعی هستید که من شما را می‌بینم همه شما چشم دارید، همه شما گوش دارید، همه شما باصطلاح زبان و بینی دارید، امّا دل‌هایتان، ارواح‌تان، افکارتان، با هم تفاوت دارد. ممکن است در همین لحظه یکی به فکر خانه‌اش باشد یکی به فکر صحبت‌های من باشد یکی آدم حسودی باشد که اینجا نشسته، یکی آدم بخیلی باشد که اینجا نشسته، از قیافه‌ها معلوم نیست که روحیات این فرد چیست؟ آن روحی که نمی‌توانیم آن را ببینیم، آن روحی که همه چیز ما هست، آن روحی که من وقتی می‌خواهم از آن اسم ببرم فقط می‌گویم من، چشم من، گوش من، بدن من، آن همان شخصیت ماست، همان چیزی است که دارای صفات حمیده یا صفات رذیله است، آن چیزی است که می‌بینید و وقتی که خواب هستید نمی‌بیند، می‌شنود و وقتی که خواب هستید نمی‌شنود، آن چیزی است که در بیداری احساس می‌کندوقتی که خواب هستید احساس نمی‌کند آن را من می‌گویم، آن انسان است. این بدن جز لباس، جز مرکب زیر پای شما چیز دیگری نیست، خوب دقت کردید؟

«فرق خواب با مرگ»

آنهایی که از دنیا می‌روند این بدن را می‌گذارند همانطور که شما موقع خواب آن را در رختخواب می‌گذاریدامّا در موقع مرگ به کلی گذاشته می‌شود. بنابراین خواب عین مردن است و مردن عین خواب است، با یک تفاوت و آن این که وقتی که انسان می‌میرد روحش از بدن قطع می‌شود و دیگر بر نمی‌گردد چون این بدن دیگر آمادگی

فعالیت روح را در خود ندارد. مثلاً فرض کنید یکی قلبش از کار افتاده دیگر روح نمی‌تواند با این بدن کار کند، یکی مغزش از کار افتاده و دیگر روح با این بدن با این مغز نمی‌تواند کار بکند، بنابراین چون این علّت در بدن بوجود آمده روح می‌رود و نمی‌تواند دیگر برگردد، ولی در خواب این جور نیست روح می‌رود عین همان مردن ولی می‌تواند برگردد، تا دست به او بزنید بلند می‌شود، بیدار می‌شود، این صریح قرآن است، آنچه که در قرآن آمده همین مطالبی است که عرض می‌کنم، البتّه چون آیه‌اش ممکن است در ذهنم الان درست نیاید از این جهت آیه را عینا نمی‌خوانم. پس بنابراین همانطوری که گاهی ما می‌خوابیم و خواب‌های خوب می‌بینیم، گاهی می‌خوابیم و خواب‌های بد می‌بینیم، گاهی هم اصلاً خواب نمی‌بینیم، این مردم که آنها را به سه قسمت تقسیم کردیم، هم همینطورند. یعنی یک دسته که کفار و معاندین بودند بالأخره وجدانشان معتقد است که قیامتی است مثل یک فردی که الان آزاد است‌امّا فردا می‌خواهند محاکمه‌اش کنند و خودش می‌داند اعدامی هست، شب چه حالتی دارد؟ یا خوابش نمی‌برد یا اگر چشم‌هایش گرم شد می‌بیند چوبهٔ دار آماده است و در حال انداختن ریسمان به گردن او هستند و امثال اینها، این جور حالتی است. در عالم برزخ این دستهٔ معاند که با خدا جنگ کرده‌اند چنین حالتی دارند ولی جدی‌تر، در خواب، انسان از خواب می‌پرد می‌گوید خوب شد که خواب بودم، راحت شدم،امّا در عالم برزخ دیگر بیدار شدن نیست.

«عذاب معاندین در برزخ»

در روایات مختلف هست که بدنی به معاندین می‌دهند، گاهی به صورت سگی که مریض است و همهٔ سگ‌ها به او حمله می‌کنند یک چنین حالتی دارد.[1] یک نفر از

---

۱ – بحارالانوار جلد ۷ صفحه ۵۰.

اصحاب امیرالمومنین خدمت حضرت آمد عرض کرد یا علی یک مسائلی مربوط به پدر من است من نمی‌دانم چکار کنم؟ حضرت فرمود برو در فلان مزبله دان، آنجا یک سگ بسیار پستی است که سگ‌های دیگر به او حمله می‌کنند او پدر توست، بگو امیرالمومنین امر فرموده که تو با من صحبت کنی. آن فرد می‌رود آنجا و می‌بیند بله همانطوری که آقا نشانی داده‌اند آن سگ آنجا هست به او مطلب را می‌گوید. او به حالتی در می‌آید که تا حدی می‌تواند صحبت کند با ارادهٔ ولایی حضرت علی بن ابیطالب این کار انجام می‌شود و بعد گریه می‌کند و می‌گوید دست از دامن مولایت حضرت امیرالمومنین برندار که آنچه تو می‌بینی سر سوزن از عذاب‌های روحی من است و کوشش کن که با امامت،با حضرت علی بن ابیطالب باشی و آن ذخایری که در اختیار من بود آنها را در فلان محل گذاشته‌ام برو بردا و به صاحبانش بده و از این قبیل روایات زیاد داریم که معاندین، دشمنان دین، آنهایی که سدّ عن سبیل اللّه شده‌اند، آنهایی که یک گروه از مردم را منحرف کرده‌اند[1] (خیلی حواستان جمع باشد که خدای نکرده یک مطلبی که برخلاف روایات و آیات قرآن است نگویید و جمعی را منحرف نکنید) اینها بعد از این عالم یعنی به مجرد این که مردند و روحشان قبض شد، نکیر و منکر اول به سراغشان می‌آیند، با همان معنایی که شما شنیده‌اید و فکر می‌کنید مال شیعیان حضرت علی بن ابیطالب است. امّا این طور نیست، به سراغشان می‌آیند، اسمشان هم نکیر و منکر یعنی آنها را نمی‌شناسند، آخر خیلی فرق می‌کند این که انسان یک جایی مهمانی برود و افراد که دم در هستند، او را بشناسند و به او بشارت بدهند یا نشناسند و راهش ندهند و یا اگر هم راهش بدهند با کمال تحقیر راهش می‌دهند، نکیر و منکر، از آنها سؤال می‌کنند، چون انسان در یک جای وحشتناکی که

---

۱ - غرر الحکم صفحه ۶۴۵.

نمی‌داند چه برسرش خواهد آمد بدترین کار و بزرگترین عذابی که متوجه او می‌شود این است که یک نفر بیاید بخواهد راه او را تنظیم کند، تعیین بکند و سوالاتی از او بکند که او جوابش را نمی‌داند چون آنهایی که عادت کرده‌اند در این دنیا با خدا مبارزه کنند هیچ وقت نمی‌گویند **«اللّه جل جلاله ربی»** چند تا شیعه‌ای که در قبر به ما تلقین می‌کنند می‌گویند اگر آن دو تا ملک مقرب آمده‌اند و از تو سؤال کرده‌اند که:

«من ربک؟ قل: اللّه جل جلاله ربی» [1] این مال شیعیان است، شیعیان می‌گویند ما یک عمر هر روز حتی قبل از تکلیف در نمازمان گفته‌ایم **«اشهد ان لا اله الا اللّه»** گفته‌ایم: **«اشهد انّ محمداً رسول اللّه »** در اذان گفته‌ایم، در اقامه گفته‌ایم، در همه جا گفته‌ایم، ورد زبانمان است که: **«لا اله الا اللّه** نکیر و منکر می‌خواهد اسمشان بشیر و مبشر باشد تا بپرسند **«من ربک؟ اللّه جل جلاله ربی»** این تلقین میت که سر قبر برای شیعیان گفته می‌شود بیشترین فایده‌اش برای آنهایی است که بالای قبر ایستادند تا آنها گوش بدهند آنها حواسشان جمع باشد والا این روح پاکی که همیشه دَم از حضرت علی بن ابیطالب می‌زده، همیشه دَم از وحدانیت پروردگار می‌زده، همیشه با پیامبر اکرم آشنا بوده، این که دیگر مسئله‌ای ندارد امّا معاندین که می‌گویند: ول کنید این حرفها را، اینها دیگر قدیمی شده، قرآن قدیمی شده، آنها مشکل دارند.

«نهی از ولایت معاندین و شیطان»

خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: **«لاٰ تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَ النَّصٰارىٰ أَوْلِيٰاءَ»** [2] متأسفانه طوعاً و کرهاً ممالک اسلامی امروز باید یهود و نصارا را برای خودشان ولیّ قرار

---

۱ – بحارالانوار جلد ۶ صفحه ۲۱۶ حدیث ۶.

۲ – سوره مبارکه مائده آیه ۵۱.

بدهند، نگذارید، نشوید، این طور نباشید که آنها را ولّی خود قرار بدهید، باید تحت ولایت خدا و پیامبر اکرم و ائمه اطهار و فقهای بزرگ باشید، خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «**وَ إِنَّ الشَّيٰاطِينَ لَيُوحُونَ إِلىٰ أَوْلِيٰائِهِمْ**»[1] شیاطین به اولیاءشان وحی می‌کنند که چه طور و چگونه مردم را به جان یکدیگر بیاندازید، چگونه اختلاف ایجاد کنید، چگونه وحدتشان را از بین ببرید، چگونه تحت فرمان قرآن و روایات نباشید، اینها را شیطان وحی می‌کند، والا آنچه که خدا وحی کرده این است که تحت فرمان خدا و پیامبر اکرم و اولی الامر باشید. خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «**أَطِيعُوا اللّٰهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ**»[2] این فرمان خداست، فرمان پیامبر اکرم هم همین است، فرمان ائمه اطهار هم همین است، فرمان فقهایی که «**صائناً لنفسه، حافظاً لدينه، مخالفاً لهواه، مطيعاً لامر مولاه**»[3] هستند همین است،امّا شیطان وحی می‌کند حتی با کلمهٔ وحی خدای تعالی می‌فرماید: «**وَ إِنَّ الشَّيٰاطِينَ لَيُوحُونَ إِلىٰ أَوْلِيٰائِهِمْ**»شیاطین به اولیائشان وحی می‌کنند، آنها هم اولیاء شیطانند، خدای تعالی در قرآن به شیطان می‌فرماید که تو بر بندگان من تسلط پیدا نمی‌کنی، «**إِنَّ عِبٰادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطٰانٌ**»[4] «**إِنَّمٰا سُلْطٰانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ**»[5] تسلط شیطان بر کسی است که ولایت او را قبول کند. «**حاسبوا انفسكم قبل ان تحاسبوا**»[6] قبل از قیامت، خودتان بنشینید حساب کنید ببینید در شبانه روز چقدر تحت فرمان شیطانید و چقدر تحت فرمان خدایید؟ اگر تحت فرمان شیطان بیشتر باشید یقینا ولیّ تان شیطان است، اگر

---

۱ – سوره مبارکه انعام آیه ۱۲۱.

۲ – سوره مبارکه نساء آیه ۵۹.

۳ – تفسیر امام عسکری صفحه ۳۰۰ و بحارالانوار جلد ۲ صفحه ۸۸.

۴ – سوره مبارکه حجر آیه ۴۲.

۵ – سوره مبارکه نحل آیه ۱۰۰.

۶ – بحارالانوار جلد ۶۷ صفحه ۷۳.

تحت فرمان پروردگارتان باشید خوب ولیّ شما خداست خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «**اللّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا**»[1] تحت ولایت خدا هستید، اگر تحت ولایت شیطان باشید او شب اول قبر می‌آید و می‌گوید من از تو بیزارم، من از آن قدرت با آن عظمت می‌ترسم و شما را ترک می‌کند، تنهایتان می‌گذارد، آن وقت زمانی که سؤال می‌شود: «**من ربک**» نمی‌دانید «**من نبیک**» نمی‌دانید، یعنی می‌دانید ولی خجالت می‌کشید بگویید ربّ من خداست، آخر تو چقدر تحت تربیت خدا بودی؟ کدام کارت تحت ربوبیت الهی بوده که حالا بگویی «**اللّه جل جلاله ربی**» اگر بچه‌ای مدرسه نرفته و رفته در کوچه و بازار و بیکار بوده و اصلاً تربیت نشده، بیاید بگوید معلم این مدرسه مربی من است، معلم می‌گوید کجا من مربی توام؟ ما کجا می‌توانیم بگوییم «**اللّه جل جلاله ربی**» با این که با خدا دشمنی کردیم، چگونه می‌توانیم بگوییم که پیامبر اکرم ولیّ ماست رهبر ماست و حال این که با پیامبر اکرم دشمنی کردیم.

«معاندین، مخلد در جهنم»

لذا حضرت امیرالمومنین در دعای شریف کمیل دربارهٔ معاندین می‌فرمایند: «**اقسمت ان تملاها من الکافرین من الجنة و الناس اجمعین**» خدایا تو قسم خوردی که جهنم را از کافرین پر کنی از جن و انس، «**و ان تخلد فیها المعاندین**» و مخلد کنی معاندین را در جهنم، خلود مال آنهاست امّا اگر معاند نبود ولی کافر بود، معصیت کار بود، یک فردی بود که در گوشه‌ای نشسته ولی خدا را قبول ندارد، پیامبر اکرم را قبول ندارد، دین را قبول ندارد امّا عناد هم نکرده با پروردگار این شخص احتمال دارد و از همین جملهٔ حضرت امیرالمومنین استفاده می‌شود که از جهنم نجات پیدا کند ولی معاندین مخلدند «**و ان تخلد فیها المعاندین**».

---

۱ – سوره مبارکه بقره آیه ۲۵۷.

«ربا، دشمنی با خدا»

اول کاری که باید بکنید این است که با خدا دشمنی نکنید، یکی از چیزهایی که متأسفانه دامنگیر ماست و ممکن است در بین ما وجود داشته باشد رباخواری است. خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: هر کس خواست ربا بخورد«**فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللّٰهِ**»[1] اعلام جنگ با خدا کند. کوشش کنید که ربا ندهید، ربا نخورید، کلاه شرعی را من نمی‌توانم بگویم چه جوری است ولی یک جریانی داریم در قرآن که خدای تعالی از این نحوه کلاه شرعی هم خیلی به غضب می‌آید به بنی‌اسرائیل گفتند روز شنبه ماهی نگیرید بگذارید ماهی‌ها یک خورده استراحت کنند، آنها هم روز شنبه ماهی نگرفتند و دست به ماهی نزدند ولی یک گودال‌هایی کنار نهر کندند، که این ماهی‌ها وقتی می‌آمدند ردّ بشوند می‌افتادند در آن گودال‌ها، فردا صبح اول وقت که روز یک شنبه بود می‌رفتند و همهٔ ماهی‌ها را می‌گرفتند.[2] خدا به خاطر این کارشان می‌دانید چه کرد؟ یک خورده‌ای فکر کنیم ببینیم ما از این کارها نکنیم چون عذاب همان است، خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «**كُونُوا قِرَدَةً خٰاسِئِينَ**»[3] خدای تعالی مسخ‌شان کرد و آنها را به صورت بوزینه در آورد و بعد از سه روز هم همه به درک واصل شدند. حواس‌مان جمع باشد من نمی‌خواهم اینجا حکمی عرض کنم یا فتوایی عرض کنم حالا ممکن است روی یک اساسی فتوایی داده بشودامّا کوشش کنید که ربا را این طوری نخورید همان رباست، چه فرقی می‌کند؟ این که می‌گویی یک شاخهٔ نبات را من به تو

---

۱ – سوره مبارکه بقره آیه ۲۷۹.

۲ – سوره مبارکه بقره آیه ۶۵ و سوره مبارکه اعراف آیه ۱۶۳.

۳ – سوره مبارکه بقره آیه ۶۵.

می‌فروشم به ده میلیون، اگر جای دیگر باشد همین کار را می‌کنی؟ و بعد همین شاخهٔ نبات را از تو می‌خرم به دوازده میلیون!! فعلا نمی‌خواهم مطالبی را عرض کنم که شما یاد بگیرید،نه، خدای تعالی در قرآن فرموده: «**أَحَلَّ اللّٰهُ الْبَيْعَ وَ حَرَّمَ الرِّبٰا**»[1] خدا حلال کرده خرید و فروش را، یک چیزی را امروز بخر و فردا ده برابر قیمت بفروش که اگر به مردم فشار نیاورده باشی، اذیت نکرده باشی، احتکار نکرده باشی، ظلم نکرده باشی، نوش جانت خدای تعالی می‌فرماید: «**أَحَلَّ اللّٰهُ الْبَيْعَ وَ حَرَّمَ الرِّبٰا**» این مسئله را من امروز خواستم تذکر بدهم چون خیلی مشکل است که انسان شیعه باشد، اهل تزکیه نفس باشد بعد نکیر و منکر به او بگوید تو با خدا جنگیدی، تو با پروردگارت نساخته‌ای.

«رفاقت با خدای تعالی»

ما در دنیا می‌خواهیم کاری کنیم که خدا با ما بسازد، ما هیچ وقت نمی‌توانیم اسم‌مان را رفیق خدا بگذاریم ولی خدا اسم خودش را رفیق ما گذاشته، یکی از اسماء پروردگار رفیق است چرا؟ به جهت این که همیشه آن کسی که سالم است، پاک است، خوب است، با آن کسی که ناسالم است، ناپاک است، رفق و مدارا می‌کند، رفیق از رفق و مداراست خدا با ما رفق می‌کند، مدارا می‌کند، با همهٔ بدی‌هایمان باز هم دوستمان دارد، با همهٔ بدی هایمان باز هم همیشه تحت رحمانیت او قرار گرفته‌ایم و گاهی هم رحیمیت او شامل حالمان می‌شود، مواظب باشیم ذکر یارفیق را اگر توانستید بگویید، زیاد هم بگویید، بگذارید خدا با شما بیشتر از آنچه که با دیگران مدارا می‌کند و رفیق است رفیق باشد، زیرا او بهترین رفیق است، بهترین مدارا کننده است و ما می‌خواهیم

---

۱ – سوره مبارکه بقره آیه ۲۷۵.

در این دنیا خدا رفیق‌مان باشد با خدا کنار بیاییم، با خدا بسازیم، با خدا باشیم و ان‌شاءاللّه خواهیم بود و امیدوارم پروردگار متعال ما را در این دنیایی که برای امتحان آمده‌ایم سرفراز قرار بدهد و آن روحی که از بدن ما خارج می‌شود در شب اول قبر جزء آنهایی باشد که بشیر و مبشر از او استقبال می‌کنند که امیدمان این است و با توسل به حضرت فاطمه زهرا ان‌شاءاللّه این برنامه را خواهیم داشت و اگر نشد از خدا می‌خواهیم روز قیامت که برپا می‌شود باز در دامن خاندان عصمت و طهارت باشیم که آنها به ما کمک کنند و ما را تزکیه نفس کنند و جزء آنهایی نباشیم که «**ویل لمن کان شفعاؤه خصماؤه**»[1] انسان امید دارد رفیقش، دوستش که در آن تشکیلات هست تا او را ببیند فورا ببرد و به مقصد و محل کارش برساند،امّا وای به حال کسی که همان دوستش با او دعوا کند که تو چرا امدی، تو با این روی سیاه آمدی و می‌خواهی من شفیعت باشم؟ روایاتی دارد که هر کس بمیرد امام زمانش را می‌بیند در خصوص حضرت علی بن ابیطالب هست، حضرت با مؤمنین با صورت باز برخورد می‌کنند[2] ولی با دشمنان، با یک صورتی برخورد می‌کنند که اگر انسان عذابی نداشته باشد جزء همان، برایش کافی است. امیدواریم خدای تعالی ما را از دوستان اهل‌بیت در دنیا و آخرت قرار بدهد.

---

۱ – روضة الواعظین جلد ۱ صفحه ۱۹۵ و مناقب جلد ۳ صفحه ۳۲۸.

۲ – بحارالانوار جلد ۶ صفحه ۱۷۳ حدیث ۱.

«جلسهٔ بیست و هفتم»

«معاد – اولیاءِ خدا
و زندگی آنها در بهشت برزخی»

«معاد -اولیاء خدا و زندگی آنها در بهشت برزخی»

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم«وَ جٰاءَتْ سَکْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذٰلِکَ مٰا کُنْتَ مِنْهُ تَحِیدُ»[1]

و سکرات مرگ به حقّ می‌رسد، آن همان چیزی است که تو از آن فرار می‌کردی.

موضوع بحث ما در هفته‌های گذشته دربارهٔ عالم برزخ و سکرات مرگ و چیزهایی بود که انسان بالأخره دیر یا زود به آن خواهد رسید و باید بداند که بعد از این عالم چه بر سرش خواهد آمد که مقداری و بلکه تقریبا آنچه گفتنی بود عرض کردم. مسائل جزئی بسیاری عالم برزخ دارد که اگر بخواهم همهٔ آنها را توضیح بدهم مجالس‌مان و بحث‌مان به درازا می‌کشد ولی چند جمله این هفته دربارهٔ افراد مختلفی که در آن عالم هستند و مسائلی که دارند عرض می‌کنم.

«اولیاء خدا در بهشت برزخی»

چون حقیقت اولیای خدا را نمی‌دانیم و معرفت به مقام مقدّس آنها نداریم گاهی سؤال می‌شود که آیا در بهشت برزخی، بهشت آسمان چهارم افراد ممکن است معصیت بکنند یا خیر؟ و یا از آن مقام رفیعی که دارند تنزل کنند و به مقام دیگری منتقل شوند یا خیر؟ در این باره عرض می‌کنم، انبیاء که یک دسته از اینها هستند در دنیا هم که

---

۱ - سوره مبارکه ق آیه ۱۹.

بودند معصوم بودند و به هیچ وجه گناه نمی‌کردند تا جائی که مردم بـه آنـها اعـتماد می‌کردند، یعنی علاوه بر این که گناه نمی‌کردند، سهو و نسیان و اشتباه هم نداشتند و حجت بودند برای مردم و مردم به آنها به دید این که آنها نمایندهٔ معصوم پروردگارند نگاه می‌کردند و اگر گاهی یک اشتباهی یا ترک اولایی داشتند آن قدر طلب عـفو از پروردگارشان می‌کردند که شاید ما برای گناهان کبیره‌مان آن قدر طلب عـفو نکـنیم. حضرت آدم یک ترک اولی یا نهایتاً یک کار مکروه در بهشت انجام داد، دویست سال طبق احادیث اشک ریخت و توبه کرد و عاقبت با وساطت خمسه طـیبه و بالاخص حضرت ابی عبداللّه الحسین توبه‌اش قبول شد.[1] انبیاء عظام هم ایـن طور بودند، در عالم برزخ و بهشت برزخی هم که معارفشان بالاتر رفته و حقایق بهتر برایشان روشن شده، طبعاً اهل گناه نیستند و به هیچ وجه برایشان ممکنِ طبیعی نیست که گناه بکنند، نه این که اختیار نداشته باشند اختیار گناه کردن دارندامّا حقیقت گناه را درک می‌کنند، گناه را مثل زهر مهلکی می‌دانند. اگر انسان در مقابلش زهر مهلکی باشد، یا یک نجاست متعفنی باشد به هیچ وجه دست دراز نـمی‌کند کـه آن را بـخورد و یـا بیاشامد، برای انبیاء هم گناه هـمین طـور است. لذا مـطمئناً، یـقیناً انـبیاء عـظام گـناه نمی‌کردند و در عالم برزخ به طریق اولی گناه نمی‌کنند، همینطور صدیقین و صالحین.

«صدیقین، حالاتشان در عالم برزخ»

صدیقین کسانی هستند که با خدای تعالی راست و درست هستند و صداقت کامل دارند دستورات شیطانی را با دستورات خدا و الهامات پروردگار مخلوط نـمی‌کنند. خدا در قرآن مجید دربارهٔ بندگانش آنهایی که هنوز شاید به مقام صدیقین و صالحین

---

۱ - بحارالانوار جلد ۱۱ صفحه ۱۷۴.

نرسیده‌اند و تنها دورهٔ تزکیه نفس را گذرانده‌اند می‌فرماید: «**إِنَّ عِبادِي لَيْسَ لَکَ عَلَيْهِمْ سُلْطانٌ**»[1] ای شیطان تو بر بندگان من تسلط پیدا نمی‌کنی، یعنی خدای تعالی وقتی که این جمله را می‌فرماید قطعی است، یقینی است،امّا صدیقین کسانی هستند که آنچه در دل دارند همان است که خدا می‌خواهد یعنی قلبشان را آن چنان تمیز کرده‌اند، آن چنان پاکیزه کرده‌اند که سر سوزنی صفات رذیله در آن وجود ندارد. اگر شما بخواهید یک دوستی که دارای شخصیتی است مهمان کنید، ظرف غذایی که می‌خواهید برای او قرار بدهید آن قدر تمیزش می‌کنید که مبادا سر سوزن کثافت در آن باشد، انسان دلش ظرف معرفت و حکمت پروردگار است، در این ظرف اگر یک سر سوزن صفات رذیله باشد معرفت و حکمت پروردگار در آن قرار نمی‌گیرد، صفات رذیله هم منحصر به کبر و حسد و این گونه صفات رذیلهٔ درشت نیست، گاهی می‌شود شیطان می‌آید انسان را وسوسه می‌کند که فلان گناه اشکال ندارد و خدای تعالی از تو می‌گذرد هر چه انسان با خدای تعالی صمیمی‌تر می‌شود، صداقتش با خدا بیشتر می‌شود و اگر بخواهد به مرحلهٔ صدیقین برسد باید اطاعتش از خدای تعالی بیشتر باشد. از یکی از بزرگان، اولیای خدا سؤال کردند که شما چگونه به این مقام رفیع رسیدید؟ فرمود: برای ما احکام خمسه نبود (احکام خمسه عبارتند از حرام، واجب، مکروه، مستحب و مباح) ما هر چیزی که می‌دانستیم خدا دوست دارد مثل واجب با آن روبرو می‌شدیم و هر چه راکه می‌دانستیم خدا دوست ندارد مثل حرام با آن برخورد می‌کردیم. آقایان این مطلب خیلی مهم است که خدای تعالی می‌فرماید: «**وَ مَكَرُوا وَ مَكَرَ اللّٰهُ وَ اللّٰهُ خَيْرُ الْماكِرِينَ**»[2] با خدا مکر نکنید، با خدای تعالی به یک نحوه‌ای برخورد نکنید که هم سر

---

۱ – سوره مبارکه حجر آیه ۴۲.

۲ – سوره مبارکه آل‌عمران آیه ۵۴.

خودتان را بخواهید کلاه بگذارید و هم سر خدا را، خدا اگر بخواهد پنهان کاری بکند(که معنی مکر،پنهان کاری به ضرر کسی است) تازه اگر دوستتان داشته باشد آن چنان به زمین‌تان می‌زند اگر دوست‌تان داشته باشد آن چنان ورشکسته‌تان می‌کند، اگر دوست‌تان داشته باشد آن چنان با خاک یکسان‌تان می‌کند در این دنیا که حساب نفس دارد این جمله «اگر دوست‌تان داشته باشد» را تکرار می‌کنم، چون افرادی هستند که خدا نمی‌خواهد تربیت‌شان کنند، افرادی هستند که خدای تعالی نمی‌خواهد دیگر اینها روی خوشی در این عالم ببینند و جای آنها جهنم است، خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «**أُولٰئِکَ أَصْحابُ النّارِ هُمْ فِیها خالِدُونَ**»[1] اینها را خدا به حال خودشان وامی‌گذارد و در این دنیا عذابشان نمی‌کند ولی آنهایی که گاهی گناه می‌کنند، چون خدا می‌خواهد روز قیامت نسبت به پروردگار مشکلی نداشته باشند در همین دنیا عذابشان می‌کند، در همین دنیا برایشان مشکل ایجاد می‌کند، برای این که او رب العالمین است، مربی است، تربیت‌شان باید بکند. خدا حضرت یوسف را دوست داشت که وقتی او به یکی از دو صاحب و دو رفیق زندانی‌اش که با او هم سلولی بودند و می‌خواست آزاد شود خدای تعالی در قرآن می‌فرماید که او گفت: «**اذْکُرْنِی عِنْدَ رَبِّکَ**»[2] وقتی رفتی پیش عزیز مصر من را یادکن، کاری کرد که او یادش برود و حضرت یوسف هفت سال داخل زندان بماند. این کار را اگر ما می‌کردیم خیلی بد نبود مثلاً در زندان خدای نکرده فراموش شده باشیم یک نفر بخواهد بیرون برود و آنجا وزیر شود به او بگوییم آقا یک چیزی آنجا بگو، اسم ما را ببر،امّا خدا از حضرت یوسف توقع ندارد می‌خواهد حضرت یوسف را پیامبر بسازد، ما را نمی‌خواهد پیامبر بسازد،امّا اگر

---

۱ – سوره مبارکه بقره آیه ۳۹.

۲ – سوره مبارکه یوسف آیه ۴۲.

خواست جزء صدیقین و صالحین که در ردیف انبیاء هستند بشویم شاید این کار را بکند، والا خدا می‌خواهد ما را یک شیعه حضرت علی بن ابیطالب بسازد که وقتی وارد قیامت می‌شویم با حضرت علی باشیم، حالا نه از خواص، بلکه در آن صفی که حضرت علی در جلوی آن صف هست ما هم در آن عقب‌ها و در آن راه حرکت کنیم، خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «**يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ**»[1] روز قیامت هر کسی را با امامش به طرف حساب دعوت می‌کنند شما با امام‌تان باشید، والا یک عده هستند که خدا اینها را وا گذاشته، نه مریض می‌شوند، نه بی‌پول می‌شوند، اصلاً خدا نمی‌خواهد تربیت‌شان کند، گذاشته مثل حیوانات بچرند، بخورند، بخوابند، یک عده هم جزء صدیقینند، که دلشان را پاک کرده‌اند دلمان را پاک کنیم با خدا مکر نکنیم، با خدای تعالی دوروئی نکنیم، جزء صدیقین باشیم، در کارمان صَدیق و صِدیق باشیم، در عباداتمان، در تمام حرکات و سکناتمان صحیح عمل کنیم، با زن و بچه‌مان صحیح عمل کنیم، تا آنها هم یاد بگیرند تا جزء صالحین و صدیقین باشیم یک عده این طورند. بنابراین اینها هم چون دلشان پاک است، قلبشان پاک است، کارشان پاک است، اعمالشان پاک است و در دنیای پر از کثافت خودشان را پاک نگه داشته‌اند محال است در عالم برزخ آن هم در بهشت برزخی آلودگی پیدا کنند پس اینها هم راحت هستند.

«شهید و حالاتش بعد از مرگ»

اما شهداء، شهید آن کسی است که هر چه دارد در راه خدا می‌دهد، یک جان دارد جانش را می‌دهد، خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «**إِنَّ اللَّهَ اشْتَرىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ**»[2] خدا خریده او هم فروخته، از خانه که حرکت کرده می‌گوید به امر امامم یا به

---

۱ – سوره مبارکه اسراء آیه ۷۱.

۲ – سوره مبارکه توبه آیه ۱۱۱.

امر پیامبرم، یا نهایتاً به امر مرجع تقلیدم می‌روم در جبهه جنگ کنم تا بتوانم نمی‌گذارم کشته بشوم ولی اگر کشته شدم برای خدا جان ناقابلم را خواهم داد این شخص شهید است،امّا کلمهٔ شهید می‌دانید یعنی چه؟ یعنی ناظر، یعنی کسی که نگاه می‌کند، کسی که همه چیز را می‌بیند، کسی که آینده و همهٔ مسائل عالم برزخ و حقایق و همه چیز برایش روشن است. من خودم جوان بیست ساله‌ای را می‌شناختم که خدا می‌داند یک پارچه معنویت بود آمد پیش من، گفت شهادت غسل هم دارد؟ گفتم مگر تو می‌روی شهید بشوی؟ گفت شاید بشوم گفتم غسلی ندارد، او رفت و شهید شد، خدا رحمتش کند، این شخص را انسان می‌بیند که از خانه حرکت کرده با یک صداقتی، با یک پاکی عجیبی جبهه رفته، از این به بعد دیگر کار خداست، چون او زحمت صالحین و صدیقین و مطیعین خدا و پیامبر اکرم را نکشیده و حتی ممکن است تا همین دیروز فاسق بوده و گناه و معصیت می‌کرده و صفات رذیله سر تاپایش را گرفته باشدامّا این یک کارش آن قدر ارزش پیش خدا دارد که خدا یک دفعه پاکش می‌کند، مثل شخصی که سر تا پا کثیف است را در یک حوض آب فرو کنند و خوب او را بشویند آن هم خدا شستشویش بدهد، ملائکه شستشویش بدهند، حنظله، شخصی بود که در رکاب پیامبر اکرم شهید شد جنب بود، شب زفافش بود، دید اگر برود غسل کند ممکن است پیامبر اکرم و اصحابش بروند، همین جور رفت آدم جنب بی‌وضوی این طوری را «**حنظله غسیل الملائکه**»[1] نامگذاری کردند، ملائکه فورا آمدند حتی برای این که بدنش آلوده نباشد، غسلش دادند، او را پاکش کردند، او را جزء بهترین شهداء قرارش دادند و جزء شهدای واقعی شد و روایت درباره‌اش هست. دربارهٔ اصحاب حضرت سیدالشهداء یک چنین چیزهایی داریم، حربن یزید ریاحی تا

---

۱ – بحارالانوار جلد ۱۸ صفحه ۱۵۶.

یک روز قبلش، آدم بسیار بدی بود و حتی کاری کرد که شاید همهٔ گرفتاری‌های حضرت ابی عبداللّه الحسین مربوط به کار او بود امّا یک قدم برداشت گفت من خودم را بین بهشت و جهنم احساس می‌کنم، یک لحظه تصمیم گرفت (آقایان به خدا قسم رسیدن به خدا و حقایق یک لحظه، یک نیم قدم بیشتر زحمت ندارد) و گفت: به خدا قسم من جهنم را بر بهشت ترجیح نمی‌دهم،[1] لذا آمد خدمت حضرت ابی عبداللّه الحسین ، اینها یک نمونه‌هایی است که در دنیا به ما نشان داده‌اند که خدا را بشناسیم، ائمه اطهار را بشناسیم، حضرت به رویش نیاورد که تو با من چه کردی، فرمود بیا عزیزم، بیا در خیمه تا از تو پذیرایی کنم، بیا خستگی‌ات را بگیر، عرض کرد نه آقا خجالت می‌کشم خودش اظهار کرد، ببینید یک چنین حالتی شهید دارد، آن البتّه یک مسئله‌ای است که نصیب هر کس نمی‌شود، شاید نصیب یک عده خاصی بشود که یک قدمی برمی‌دارند، یک موقعیتی پیش می‌آید، انشاءاللّه همه‌تان این دعای «**اللهم رب النور العظیم**»[2] را بخوانید انشاءاللّه آقا تشریف می‌آورد در رکاب امام معصومتان (که بهترین وضع شهادت است که اگر این طوری شهادت پیش بیاید همین است که من عرض می‌کنم) حرکت می‌کنید، می‌روید، خدای تعالی می‌فرماید: «**كَأَنَّهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُوصٌ**»[3] اگر موفق به شهادت شدید تمام صفات رذیله‌تان از بین می‌رود مقام‌تان بالا می‌رود، دربارهٔ آنهایی که در عالم برزخ روزی می‌خورند نزد پروردگارشان، ما از آیه‌ای که مربوط به شهداء است استفاده می‌کنیم خدا دربارهٔ اینها می‌فرماید: «**وَ لاٰ تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللّٰهِ أَمْوٰاتاً بَلْ أَحْيٰاءٌ**»[4] روح در بدن‌شان است خدای تعالی

---

۱ – بحارالانوار جلد ۴۴ صفحه ۳۱۹.

۲ – مفاتیح الجنان دعای عهد.

۳ – سوره مبارکه صف آیه ۴.

۴ – سوره مبارکه آل‌عمران آیه ۱۶۹.

می‌فرماید: «عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ»[1] اگر می‌بینید اجسادشان، استخوانشان، بعد از چند سال پیدا می‌شود آنها دیگر به این لباس کهنه و پاره توجّه ندارند یک لباس فاخری به آنها می‌پوشانند با آن لباس فاخر گاهی بعضی از آنها در دنیا می‌آیند.

«ارتباط آسمان چهارمی‌ها با مردم دنیا»

من یک عکسی دیدم، از شخص جوانی که شهید شده بود و برایش فاتحه گرفته بودند در عکس‌هایی که گرفته بودند همه جا او هم بود عکس‌ها را پیش من آوردند، حالا در مجلس ندیدند یا غافل بودند نمی‌دانم ولی عکس گرفته بودند خیلی عجیب است، اینها در دنیا می‌آیند یعنی هر پنج دسته، اینها با مردم دنیا ارتباط دارند. بـه یک مادر شهیدی گفتم تو نترس، پسرت پیش تو می‌آید، گفت می‌ترسم گفتم او هم دلیلی ندارد که مادرش را بترساند پس نمی‌آید گفت: یک شب خوابش را دیدم، وقتی بیدار شدم بدنم داشت می‌لرزید، خوب تو نترس، شهداء می‌آیند، صدیقین می‌آیند، گاهی ناشناس می‌آیند، کمک‌هایی می‌کنند فکر نکنید اینها یک مسائلی است که من از خودم در آوردم نه، روایات فراوانی در این زمینه هست، که اگر بخواهم همه آنها را برایتان بگویم شاید چند مجلس باید این مطالب را نقل کـنم، تـخلیه روح مـی‌کنند بـه دنـیا می‌آیند، در وادی السلام جمع می‌شوند. حضرت علی بن ابیطالب با کمیل ایستاده بودند، می‌گوید دیدم آقا همین جور یکسره صحبت می‌کند، حرف می‌زند گرم گرفته، حالا چه می‌گویند من نمی‌دانم خسته شدم عبایم را پهن کردم، عرض کردم آقا بفرمایید بنشینید حضرت فرمود: که اگر می‌فهمیدی من با چه کسی صحبت می‌کنم با انـبیاء،

---

۱ – سوره مبارکه آل‌عمران آیه ۱۶۹.

شهداء، صدیقین، صالحین و کسانی که بندهٔ خدا و مطیع خدا هستند[1] با آنها صحبت می‌کنم، کمیل می‌گوید که من فهمید که ارواح مؤمنین‌اند، ارواح اولیای خدا هستند که اینجا جمع شدند حتماً تخلیه روح کردند آمدند برایشان تخلیه روح کاری ندارد، برای ما زحمت دارد، ما نمی‌خواهیم دنبال این کارها برویم شاید از هدف عقب بمانیم والا یک کار عادی و معمولی آنها است، با بدن می‌آیند با تخلیه روح می‌آیند. عرض کردم اگر قصه‌هایش را بخواهم نقل کنم طول می‌کشد افرادی را من می‌شناسم بعد از فوت پدر، مادر، فرزند، مخصوصاً مادر نسبت به فرزندش، همان شب اول می‌گوید دیدم پسرم وارد شد گفتم کجا بودی؟ می‌گفت غافل بودم که این فوت شده یا شهید شده، من فکر می‌کردم که پسرم آمده در خانه، یک دفعه متوجه شدم که ایشان مثلاً فوت شده یا شهید شده است.

«توسل به روح اولیای خدا»

صالحین و صدیقین و انبیاء و شهداء و حتی کسانی که به آنجا راه پیدا کرده‌اند ولو این که هنوز به مقام صدیقین و صالحین و شهداء و انبیاء نرسیده‌اند فقط مطیع خدا بوده‌اند در آنجا همه کار می‌توانند بکنند، لذا از آنها حاجت بخواهید اگر سر قبرشان رفتید حاجت بخواهید، گاهی می‌شود این‌ها از ائمهٔ ، البتّه نه اینکه قُربشان به خدا بیشتر باشد ولی بهتر حاجت می‌دهند، از اینها حاجت بخواهید اینها کمک‌تان بشوند. برای یک بندهٔ صالح خدا که می‌خواهد برسد به مقام صالحین و صدیقین، یک ارواحی باید کمکش بکنند، به مرقد حضرت عبدالعظیم حسنی می‌روید با این که سه پشت یا چهار پشت با امام فاصله دارد، ولی چون از علماء بوده، در صراط مستقیم بوده،

---

۱ - بحارالانوار جلد ۶ صفحه ۲۶۸.

می‌روید آنجا حاجت می‌خواهید بطور طبیعی، فطرتتان می‌گوید از آقا حاجت بخواه و حاجت می‌خواهید اگر حاجتی را برنمی‌آورد این قدر حرمش شلوغ نبود. من یک وقتی سر قبر یکی از ائمهٔ کفر که خیلی‌ها پیرو او هستند رفته بودم، شب جمعه بود احدی آنجا نبود در هم بسته بود به رفیقم گفتم اگر به حسب تصادف این آقا یک حاجتی به یک نفر داده بود او به دیگران می‌گفت هفت و هشت نفر می‌آورد، پای آن هفت و هشت نفر، هفت و هشت نفر دیگر جمع می‌شدند و اینجا شلوغ می‌شد، نه این که شب جمعه دنبال کلیددار برویم تا بیاید با زحمت در را باز کند.امّا حرم حضرت عبدالعظیم حسنی این همه ازدحام است، حالا اگر حاجت تو را حضرت صلاح ندانسته بدهد ولی حاجت او را داده.

در شب یازدهم ذیقعده چند سال قبل بیست و یک نفر مریضی که کنار قبر حضرت رضا آورده بودند همه را حضرت شفا داد، حالا بیست و یک نفر نه، بیست نفر، ده نفر، یک نفر، بالأخره یک کاری شده، که این همه مردم به هم ریختند و چه می‌کنند گفت که بیهوده سخن به این درازی نمی‌شود از اولیای خدا حاجت بخواهید اینها کمک شما هستند، فکر نکنید فلان ولی خدا مرد، من نمی‌خواهم بعضی از حرفها را بزنم متأسفانه با کمال تأسف من یک وقتی رفتم کنار قبر مرحوم حاج ملا آقا جان از او عذرخواهی کردم که من سبب شدم به تو فحش بدهند ما از ایشان تعریف کردیم، یک آقای حسودی به ایشان جسارت کرد لذا از ایشان عذرخواهی کردم گفتم دیگر تعریفت را نمی‌کنم، ولی بعد از چهل و چند سال می‌توانید از دوستانتان سؤال کنید الان حاجت می‌دهد، سرقبرش می‌روند آنجا حاجت می‌گیرند نه او، ابن بابویه، یکی از علماء بوده سیّد هم نبوده، مرحوم مجلسی، الان شما بروید در اصفهان کنار قبرش ببینید چه خبر است؟ تازه قبر مطهرش را ساخته‌اند مردم می‌روند حاجت

می‌گیرند. خدا همهٔ ما را هدایت کند. علماء، بزرگان، اولیاء خدا، حالا من نمی‌گویم همه، همه اینهایی که مردم فکر می‌کنند از اولیای خدا هستند شاید واقعا از اولیای خدا باشند، ولی بعضی هستند کرامات زیادی دارند امام زاده‌ها کرامات زیادی دارند.

«بررسی احتمال تنزل در عالم برزخ»

صالحین، صدیقین، انبیاء، شهداء این چهار دسته که اصلاً محال است در عالم برزخ که به حقیقت بیشتری رسیده‌اند گناه بکنند یا تنزل بکنند، اینهایی که مطیع خدا و پیامبر اکرم هستند هم همینطور، «**کن عالماً او متعلماً**»[1] آقایان در راه راست قرار بگیرید به سوی خدا حرکت کنید، افکار و سلیقه‌ها و آن چه که به ذهن‌تان می‌آید را رها کنید هر چه خدا و پیامبر اکرم فرموده‌اند همان راه راست است و صراط مستقیم است، در همان راه حرکت کنید، ببینید خدا فرموده است: «**وَ مَنْ يُطِعِ اللّٰهَ وَ رَسُولَهُ**»[2] نمی‌گوید کسی که من را دوست داشته باشد چون هر شخصی لیاقت ندارد دوست خدا باشد نمی‌فرماید مثلاً کسی که جهاد در راه خدا کند یا ریاضت‌های شرعی کشیده باشد یا لاغر شده باشد یا شب تا صبح بیدار مانده، روزها روزه گرفته و تمام سالها حج رفته باشد بلکه می‌فرماید: «**وَ مَنْ يُطِعِ اللّٰهَ وَ رَسُولَهُ**»اطاعت از خدا و رسولش بکند، البتّه اگر با محبت اطاعت کردید چه بهتر و گرنه به عنوان مزد هم خدا به شما نگفته اطاعت نکنید، شما خوب باشید، کار خوب بکنید، صالح باشید، بندهٔ خدا باشید، خدای تعالی می‌فرماید: «**وَ مَنْ يُطِعِ اللّٰهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولٰئِکَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللّٰهُ**

---

۱ – بحارالانوار جلد ۶۶ صفحه ۲۴۷.

۲ – سوره مبارکه نساء آیه ۱۳.

عَلَیْهِمْ»[1] شما را هم با آن‌ها تطبیق می‌دهد با آنها مرتبط می‌کند بنابراین به هیچ وجه آنها از آن کمالی که بدست آورده‌اند تنزل نمی‌کنند،امّا کسانی که در عالم بیهوشی هستند اینها هم تنزل ندارند گاهی هم می‌شود که با خیرات و کارهایی که عرض کردم از آن وضع بیرون می‌آیند و به صالحین و صدیقین می‌پیوندند و حتی کسانی که در عذابند، آنها هم ممکن است ترقی بکنند یعنی رشد بکنند و از عذاب نجات پیدا بکنند. خدای تعالی این قدر به بندگانش مهربان است که اگر از این دنیا انسان رفت دیگر تنزل ندارد، سیر صعودی دارد نزولی ندارد، همین دنیا را هر جوری هست خودتان را بکشانید ریاضت بکشید، زحمت بکشید، پا روی هوای نفس‌تان بگذارید، از خوشی‌هایی که خدا راضی نیست صرف نظر بکنید انشاءاللّه موفق خواهید شد. مخصوصاً ائمهٔ مهربان ما، ائمهٔ اطهار کمک می‌کنند، نهایتاً گاهی طرف لیاقت ندارد کمک بشود، گاهی لیاقت دارد و کمک هم می‌شودامّا آنچه که برای آنها مهم است این است که با خدا صمیمی باشید؛ صفا داشته باشید، اخلاص داشته باشید، مخلص باشید، مخلَص باشید، اینهاست.

«معنای شفاعت»

ایام تقریبا متعلق به حضرت فاطمه زهرا است، حضرت فاطمه زهرا شفیعه روز جزاست، من در بحث شفاعت یک مطالبی انشاءاللّه شاید در هفته‌های آینده عرض کنم که حقیقت شفاعت را درک کنید. آن چه که در ذهن‌های ما از معنای شفاعت وجود دارد غیر از آن است که حقیقت دارد و ما باید به آن معتقد باشیم، اگر

---

۱ – سوره مبارکه نساء آیه ۶۹.

معنی شفاعت را بفهمیم هیچ وهابی بی‌سوادی هم نمی‌گوید من شفاعت را قبول ندارم، شفاعت معنایش در حقیقت جفت کردن دو چیزی است که با یکدیگر تناسب ندارند مثلاً یک پنجره با چهارچوبش تناسب ندارد، یا آن ده سانت بزرگتر است یا این کوچک‌تر است، با هم نمی‌خورد، شفیع آن کسی است که می‌آید یا این پنجره را بزرگتر می‌کند یا چهار چوب را کوچکتر می‌کند این را شفیع می‌گویند، شما با این روحیات به بهشت نمی‌خورید مثلاً حضرت فاطمه زهرا می‌آید، حالا چکار می‌کند من نمی‌دانم، اگر گناه و معصیت داشته باشید همه‌اش را می‌بخشند اگر یک مسائل مشکل دیگری باشد مثلاً گاهی این طور است که اگر حق الناسی هم به گردن‌تان باشد حضرت امیرالمومنین می‌فرماید از آن «**ضربة علی یوم الخندق افضل من عبادة الثقلین**»[1] بدهید به این شیعه‌ام نجاتش بدهید، یا آقای طلبکار تو حرف حسابت چه هست؟ می‌گوید آقا من ده ملیون از این آقا طلب داشتم این مرد به ما نداد، خوب این ده میلیون را با چه چیزی حاضری عوض کنی؟ با یک رکعت نماز شما، خوب یک رکعت نماز مستحبی، حضرت به او می‌دهند. اینها البتّه هست ولی به این امید نباشید زیرا خدای نکرده انسان گناهکار کم‌کم خدای تعالی می‌فرماید:

«**ثُمَّ کٰانَ عٰاقِبَةَ الَّذِینَ أَسٰاؤُا السُّوایٰ أَنْ کَذَّبُوا بِآیٰاتِ اللّٰهِ**»[2] وادار می‌شود که بگوید حضرت علی بن ابیطالب دروغ بوده، ائمه را تکذیب کند، یا ممکن است یک نفر مظلوم واقع شده باشد یعنی یک شیعهٔ علی بن ابیطالب به او ظلم کرده باشد حضرت امیر چون آن شیعه را دوست دارد و خودش «**قسیم الجنة و النار**»[3] است می‌فرماید: من می‌خواهم این شیعه را بفرستم داخل بهشت لذا به مظلوم می‌فرماید

---

۱ – بحارالانوار جلد ۳۹ صفحه ۲.

۲ – سوره مبارکه روم آیه ۱۰.

۳ – بحارالانوار جلد ۷ صفحه ۳۲۷.

مشکلت چیست؟ می‌گوید آقا این شخص من را اذیت کرده، حضرت می‌فرماید چه چیز در مقابلش می‌خواهی تا او را رها کنی؟ تا او نجات یابد؟ این غل و زنجیرها از او برداشته شود، می‌گوید آقا یک «**لا اله الا اللّه**» گفتن شما را، می‌فرماید خوب دادیم شفاعت این جوری است.[1]

۱ – بحارالانوار جلد ۸ صفحه ۳۳ شماره ۳ و ۹.

«شفاعت حضرت زهرا در قیامت»

فاطمه اطهر قربانش بشویم، خدای تعالی چون قدرت او را می‌داند، عظمت او را می‌شناسد وقتی می‌خواهد او را وارد بهشت کند به مردم می‌گوید چشم‌هایتان را ببندید، «**غضوا ابصارکم حتی تجوز فاطمه**»[1] تا فاطمه عبور کند. فاطمه زهرا حواسش جمع است، دم در بهشت می‌گوید خدایا در دنیا که مرا نشناخته‌اند اینجا هم که چشم‌هایشان بسته است خدای تعالی می‌فرماید که برگرد و هر کسی را که می‌خواهی شفاعت کن، تمام اختیار با تو، هر که به تو و به فرزندانت محبت کرده شفاعت کن. من یک وقتی در مجلسی این مطلب را گفتم یک کسی به ما ایراد گرفته بود که شما چرا گفتید که اگر یک نفری زیر سایه دیوارش، فرزندی از فرزندان فاطمه زهرا نشست حضرت به خاطر این کار شفاعتش می‌کند خیلی ایشان در نامه تند شده بود که پس اگر این جوری باشد شاید دشمن فاطمه زهرا زیر سایه دیوار سیدی بنشیند پس باید او هم مورد شفاعت فاطمه زهرا قرار گیرد؟ ما در جواب می‌گوییم این جور آدمی یقینا شیعه است یعنی اگر شیعه علی بن ابیطالب خدمتی به فرزندان پیامبر اکرم بکند یعنی در موقعیتی نبوده که بیشتر از این خدمتی بکند یا نکرده، مثلاً سیدی آمده پای دیوارش نشسته و او مانع شده و اظهار محبت کرده یا همین که بگوید فلانی فرزند پیامبر اکرم است و به او سلام کند یا بگوید او فرزند پیامبر اکرم است و مستحب است دستش را ببوسد، یا بگوید فرزند پیامبر اکرم است فرزند فاطمه زهرا است او را نرنجاند، مورد شفاعت حضرت زهرا واقع می‌شود از حضرت پیامبر اکرم هم در این باره روایتی نقل شده که سنی و شیعه آن

---

۱ - بحارالانوار جلد ۷ صفحه ۳۳۶.

را قبول دارند روایتی که تقریبا سندش از آن سندهای اعلاءست که می‌فرماید: «**اربعة انا شفیع لهم یوم القیامه ولو جاؤوا بذنوب اهل الارض**»[1] یعنی چهار دسته هستند که من شفیع‌شان هستم، «**المکرم لذریتی و القاضی لهم حوائجهم**» آن وقت حضرت فاطمه زهرا برمی گردد در محشر و مَحشر می‌کند، روایت دارد همانطورکه مرغ دانه‌های خوب را از دانه‌های بد جدا می‌کند حضرت فاطمه زهرا دوستانش را، دوستان اولادش را، از بین مردم جمع می‌کند،[2] لذا اول دوستان فاطمه زهرا دوستان خاندان عصمت و طهارت وارد بهشت می‌شوند، به به از این بهتر دیگر نمی‌شود خودتان را به قیامت برسانید، هر چه گناه داشته باشید سعی کنید اعتقاداتتان درست بشود، معنای شفاعت همین است آقا تو با این گناهان نمی‌توانی به بهشت بروی، حضرت زهرا ، حضرت امیر ائمه هستند و ان‌شاءاللّه همه ما را شفاعت می‌کنند و امیدواریم خدای تعالی ما را با امام زمانمان حضرت مهدی روحی وارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء در قیامت و در دنیا محشورمان کند و دستمان را از دامن آن حضرت کوتاه نفرماید.

---

۱ – بحارالانوار جلد ۱۰ صفحه ۳۶۸.

۲ – بحارالانوار جلد ۸ صفحه ۵۱.

«جلسهٔ بیست و هشتم»

«معاد – بحث قیامت،
بررسی سورهٔ مبارکهٔ زلزله»

«معاد - بحث قیامت، بررسی سورهٔ مبارکهٔ زلزله»

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم «إِذٰا زُلْـزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْـزٰالَهٰا وَ أَخْـرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقٰالَهٰا

وَ قٰالَ الْإِنْسٰانُ مٰا لَهٰا يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبٰارَهٰا بِأَنَّ رَبَّکَ أَوْحىٰ لَهٰا يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النّٰاسُ أَشْتٰاتاً لِيُرَوْا أَعْمٰالَهُمْ فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقٰالَ ذَرَّةٍ خَيْراً يَرَهُ وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقٰالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ»[1]

زمانی که زمین لرزانده شود، به سخت‌ترین زلزله‌هایش. و زمین خارج کند اشیاء سنگین قیمتش را

و انسان بگوید: او را چه شده؟

در آن روز زمین بیان کند خبرهایش را.

که پروردگار تو به او وحی کرده است.

آن روز مردم جدا جدا بیرون می‌آیند، برای آنکه اعمال خود را ببینند.

پس کسی که به وزن ذرّه‌ای عمل خوب انجام داده باشد، آن را می‌بیند.

و کسی که به وزن ذرّه‌ای کار بد انجام داده باشد، آن را می‌بیند.

بحث‌مان دربارهٔ سکرات موت تا حدی تمام شد و باید یک مسئلهٔ مهم که مربوط به عالم بعد از این عالم است توضیح داده بشود. یکی از چیزهایی که ما در پیش داریم

---

۱ - سوره مبارکه زلزله آیات ۸-۱.

مسئلهٔ قیامت است و شاید مهم‌ترین برنامه‌ای که ما باید با آن برخورد کنیم این مسئلهٔ مهم است.

«علّت زلزلهٔ شدید در قیامت نابود شدن کوهها است»

در سورهٔ مبارکهٔ زلزله خدای تعالی این طور مسئله را مطرح می‌کند و یک سوره را برای این جهت اختصاص داده است، که زمانی که زمین یک زلزله شدیدی داشته باشد تا روز قیامت هر وقت زلزله می‌شود یک گوشه ایی از زمین تکان می‌خورد حالا بخارات زمین است، گازهای زمین است یا مسئلهٔ دیگری است من نمی‌خواهم در این باره وقتتان را بگیرم همین است که می‌بینید، اینها زلزله‌های بسیار مختصری است موضعی و مربوط به مکان خاصی است،امّا اینجا خدای تعالی می‌فرماید: «**إِذٰا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزٰالَهٰا**» یعنی زمانی که در تمام زمین آن زلزله‌ایی که باید رخ بدهد و آن تکان شدیدی که باید بخورد اتفاق بیفتد، آن تکانی که کوهها خرد شود و در میان گودالهای زمین بریزد، آب زمین خشک شود، کوهها نرم و خرد شده و یک طوفان عجیبی تمام این سنگ خورده‌ها، این شن‌ها را در میان گودال‌های زمین بریزد این زلزله را خدای تعالی می‌فرماید: «**إِذٰا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزٰالَهٰا**»، منظور از زلزله‌ای که زمین باید داشته باشد و اتفاق می‌افتد، چیست؟ ببینید این زمین را شما تصور کنید مثل یک جعبه‌ای است که با میخ‌ها آن را نگه داشته‌اند، خدای تعالی می‌فرماید: «**وَ الْجِبٰالَ أَوْتٰاداً**»[1] یعنی کوهها را خدای تعالی برای زمین میخ قرار داده حالا اگر این میخ‌ها تکان خورد و کنده شد اگر این وضع بهم خورد یک فشاری روی این جعبه می‌آید که همهٔ میخ هایش درآمده و همهٔ چوبهایش بهم می‌ریزد، اگر روی زمین یک چنین فشاری بیاید که طبعاً دارای این فشار هم هست، زیرا زمینی که ما در آن زندگی می‌کنیم با سرعت عجیبی به

---

۱ – سوره مبارکه نباء آیه ۷.

دور خورشید می‌گردد آن قدر سرعت دارد که به عقب پرت نمی‌شود، شما اگر یک آتش گردان را بچرخانید قاعده‌اش این است که وقتی فشار روی آتش گردان نیست اگر آن را راست نگه دارید هر چه آتش در آن است می‌ریزد،امّا وقتی آن را می‌چرخانید و فشار روی آتش گردان است، آتش با فشار به طرف عقب پرت می‌شود و عقبش هم که بسته است لذا آتش در آن می‌ماند این را می‌گویند نیروی گریز از مرکز، زمین هم بخاطر سرعت زیادش باید پرت شود ولی آن چنان در چرخش سریع است که از جای خود تجاوز نمی‌کند واز آن طرف جاذبهٔ عمومی آن چنان آن را به طرف خودش می‌کشد که در یک حد متعادلی ایستاده. این حرکت شدیدی که به زمین وارد می‌شود باید حتماً زمین را مُدوّر کند که کرده یعنی باید پستی و بلندی نداشته باشد،همه صاف بشود،امّا چه چیز با وجود این پستی و بلندی‌ها زمین را نگه داشته؟ همین میخ‌های زمین، کوههای زمین، این وضع را حفظ کرده. اگر شما کوهها را بردارید که در قیامت این اتفاق می‌افتد یعنی کوهها مانند پنبهٔ زده، پشم زده، نرم می‌شود وقتی که نرم شد برداشته می‌شود، کوهها که برداشته شد زمین تکان شدیدی می‌خورد آن چنان تکان می‌خورد که زلزلهٔ خودش را بدست می‌آورد یعنی آن حرکت و تکانی که باید داشته باشد را بدست می‌آورد چون از میخ‌ها رها شده، این معنی کلام خدای تعالی است که می‌فرماید: «**إِذٰا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزٰالَهٰا**»، در یک چنین وقتی چه می‌کند؟ خدای تعالی می‌فرماید: «**وَ أَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقٰالَهٰا**»[1] هر چه سنگینی در آن باشد، هر سنگ سنگینی، هر موجود سنگینی را از خودش بیرون می‌اندازد یک وضع خاصی پیدا می‌کند. من نمی‌خواهم دربارهٔ خصوصیات قیامت چیزی عرض کنم در ارتباط با این سورهٔ مبارکه است که خدای تعالی می‌فرماید: «**وَ أَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقٰالَهٰا**» اینجا انسان کامل، امام و

---

۱ – سوره مبارکه زلزله آیه ۲.

حجت کرهٔ زمین می‌آید و خدای تعالی می‌فرماید: «وَ قٰالَ الْإِنْسٰانُ مٰا لَهٰا»[1] می‌گوید تو را چه شده است؟ و دستی به زمین می‌زند زمین آرام می‌گیرد، اعجاز پروردگار، ارادهٔ الهی، زمین را با همان حال حفظ می‌کند.

«سخن گفتن زمین در قیامت، مسئله‌ای است علمی»

خدای تعالی می‌فرماید: «يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبٰارَهٰا»[2] زمین به سخن می‌آید این اتم‌های زمین همه صداها و اعمال شما و گذشته‌ها را ضبط کرده، عین ضبط صوت الان ما فکر می‌کنیم این در و دیوار صدای ما را نمی‌شنوند، اینها چه ارتباطی با شنیدن و ضبط کردن دارند، وقتی ضبط صوت را جلویتان می‌گذارید می‌بینید یک تشکیلات آهنی است، یک چیزی هم آنجا می‌چرخد، کسی که از حقیقت اطلاع نداشته باشد می‌گوید این چیست؟ ولی وقتی که نوار را روشن می‌کنند و صدایش را باز می‌کنند می‌بینید حتی صدای نفس شما را ضبط کرده، حتی تن صدای شما را ضبط کرده، جرأت نمی‌کنید بگویید این صدای من نیست با این که ضبط صوت ساخت دست بشر است خدای با عظمت، این آسمان و زمین را آن طور قرار داده که حتی در مجله‌ایی دیدم که دانشمندان می‌خواستند صدای حضرت امیرالمومنین و ائمه اطهار را در مسجد کوفه و یا در مسجد مدینه از همین اتم‌هایی که در زمین آنجا هست بیرون بیاورند، شاید هم علم به جایی برسد که بتوانند، چون تا دویست سال قبل هیچ کس فکر نمی‌کرد یک روزی وسیله‌ای ساخته شود مثل اینترنت که از آن طرف دنیا شما صحبت کنید این طرف صدا و تصویر شما را بگیرند، همه از حال هم مطلع باشند، همه

---

۱ – سوره مبارکه زلزله آیه ۳.

۲ – سوره مبارکه زلزله آیه ۴.

همدیگر را بشناسند، تازه هنوز در ایران خیلی مسئلهٔ سایت و اینترنت رشد نکرده در مورد همین سایت خودمان یک مطالبی دیروز بعضی از دوستان گفتند که من تعجب کردم، ایشان می‌گفت در ماه شصت هزار نفر به سایت ما مراجعه کرده‌اند، صورتش را آورده بود خیلی عجیب است! در یک ماه شصت هزار نفر، تازه این کمترین تعداد مراجعه کننده است شاید سایت‌هایی باشند که هزارها برابر بیشتر رجوع کننده داشته باشند. همه با هم دور هم هستند مثل گذشته نیست که ما اگر خواستیم یک کار کنیم بتوانیم مخفی در خانه انجام دهیم، اگر یک قدری پیشرفتش بیشتر شود شاید به جایی برسد که حتی در خانهٔ خلوت خودمان نتوانیم حرف بزنیم و حرفمان را منتقل کنند به همه جا. این کرهٔ زمین را خدا این جوری قرار داده تمام اتم‌هایش، صدای شما را ضبط می‌کنند بدون اشتباه، بدون هیچ مسئله‌ای، در اینجا خدای تعالی اشاره کرده و می‌فرماید: «**يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا**» در آن روز زمین بیان می‌کند، حدیث می‌کند اخباری که درونش بوده، مثلاً حضرت آدم چه کرده؟ حضرت نوح چه کرده؟ خیلی‌ها راکه ما نمی‌شناسیم اینها چه کرده‌اند پیامبر اکرم چه کرده؟ همهٔ اینها سخنانی است که در آن ضبط شده است چه کسی این ضبط را باز می‌کند؟ خدای تعالی می‌فرماید: «**بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَىٰ لَهَا**»[1] تحقیقا پروردگار تو ای پیامبر اکرم به این زمین وحی کرد. ما در مورد وحی یک اشتباهی داریم؛ وحی تا یک مقداری، آن چیزهایی است که در وجود ما هست در وجود حیوانات هست دلیلش آیات قرآن است، خدای تعالی دربارهٔ زنبور عسل می‌فرماید که ما به نحل وحی کردیم یعنی در خلقتش گذاشتیم، در وجودش گذاشتیم، با او ارتباط برقرار کردیم که چکار کند؟ خدای تعالی در قرآن

---

۱ – سوره مبارکه زلزله آیه ۵.

می‌فرماید: «أَنِ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتاً»[1] این که از کوهها و درختها خانه برای خودت درست کن و از تو باید عسلی بیرون بیاید که شفا برای مردم باشد. ببینید وحی شده به او، به همه چیز وحی می‌شود خدا همه چیز را تحت نظر دارد خدا همه چیز را در احاطهٔ خودش دارد، روز قیامت هم ضبط صوتی را که در عالم بوده باز می‌کند، شما می‌بینید آن شب نصف‌های شب یک حرفی زدید صدایتان را پخش می‌کند تصویرتان را هم نشان می‌دهد، صدای شماست، صدای آهسته شماست، صدای بلند شماست، گناهانی که کرده‌اید مسائلی که در دنیا داشته‌اید و خیال می‌کردید هیچ کس نفهمیده است.

«در محضر خدا و ائمه اطهار گناه نکنید»

به خدا و ائمه اطهار هم که اعتقادی ندارید، والا خدا می‌بیند، ائمه اطهار می‌بینند، شما می‌گویید چطور می‌شود؟ خدا می‌فرماید من دو تا ملک برایتان قرار دادم. در قرآن می‌فرماید: «مٰا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلاّٰ لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ»[2] لفظی از زبانتان بیرون نمی‌آید مگر این که دو تا ملک آن را ضبط می‌کنند. اینها را باور کنیم آقایان، اینها را چون باور نداریم هر کاری که دلمان می‌خواهد می‌کنیم باور کنیم، از یک بچه خجالت می‌کشیم که گناه کنیم ولی از خدا و ائمه اطهار خجالت نمی‌کشیم؟ در آیات قرآن خدای تعالی می‌فرماید: «وَ قُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللّٰهُ عَمَلَكُمْ وَ رَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ»[3] هر کاری می‌خواهید بکنید مانعی ندارد بکنید، ولی خدا می‌بیند، پیامبر اکرم می‌بیند، ائمه اطهار می‌بینند دو تا ملک همراه‌تان هست می‌بیند، آدم تا این حد در یک

---

۱ – سوره مبارکه نحل آیه ۶۸.

۲ – سوره مبارکه ق آیه ۱۸.

۳ – سوره مبارکه توبه آیه ۱۰۵.

چهارچوب سختی قرار گرفته باشد، اگر ایمان داشته باشد، اگر معتقد باشد، اگر بفهمد که انسانیت یعنی چه؟ اگر بفهمد که چرا در دنیا آمده و در چه موقعیتی است، نمی‌تواند کار خلاف انجام بدهد. خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «**بِأَنَّ رَبَّکَ أَوْحیٰ لَهٰا یَوْمَئِذٍ یَصْدُرُ النّٰاسُ أَشْتٰاتاً**»[1] مردم دسته دسته از قبرها بیرون می‌آیند، در سورهٔ یس خدای تعالی از قول اینها می‌گوید که امروز چه روزی است؟ چه خبر است؟ ای وای برما این چیزی است که انبیاء به ما گفتند و ما باور نکردیم هر کاری خواستیم کردیم، در قرآن خدا بیان کرده، چطور انسان می‌تواند گناه کند و حال این که خدا می‌بیند، پیامبر اکرم می‌بیند، چهارده معصوم می‌بینند. یک کسی از من می‌پرسید که من یک کسالتی دارم و غالبا کسالت‌هایم را به حضرت زهرا ارجاع می‌دهم ولی این بار رویم نمی‌شود به حضرت زهرا بگویم، گفتم حضرت زهرا خودش می‌بیند تو در دلت همانقدر بگویی کافی است، بعضی این جور توجّه دارند، من یک مطلبی را مربوط به آیه اللّه کوهستانی در کتاب پرواز روح نوشته‌ام که روزی ما با ایشان یک بحثی داشتیم ایشان می‌فرمود: بعضی از فرزندان حضرت زهرا ممکن است مورد لطف آن حضرت واقع نشوند من گفتم می‌شوند، یک دفعه دیدم مثل این که رنگش بپرد، (آقایان خدا هست به خدا قسم چه بگویم، ائمه می‌بینند) رنگش پرید یک طرفی را اشاره کرد گفت حالا می‌ترسم بی‌بی از من ناراحت بشود چرا من را در این بحث انداختی؟ مثل این که حضرت زهرا را می‌دید شما اگر حالت آن مرد را می‌دیدید می‌گفتید حتماً ایشان حضرت زهرا را می‌دیده، یک چنین حالتی ما باید داشته باشیم.

---

۱ - سوره مبارکه زلزله آیات ۶-۵.

«مردم در قیامت اعمالشان را می‌بینند»

خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «**يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتاً لِيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ**»[1] در آن روز مردم می‌آیند بیرون، برای این که اعمالشان را ببینند تو چه کردی؟ خودت نگاه کن، انسان گاهی یک فیلمی که مربوط به بیست سال، سی سال قبل از خودش بوده را می‌بیند می‌گوید عجب قیافه‌ای داشتم عجب وضعی داشتم چه کار سبکی را من انجام دادم؟ مثلاً آن زمان در حال بازی کردن و خاک بازی بودید یکی آمده فیلمتان را گرفته، حالا مثلاً آیه اللهی شدید، دکتر شدید، مهندس شدید، شخصیت‌تان بالا رفته، می‌گویید این فیلم را نشان نده، دوستان من نبینند که من در آن موقع خاکبازی می‌کردم. روز قیامت می‌خواهید فیلم‌هایتان را نشان ندهند، یک راه دارد و آن این است که خدای تعالی می‌فرماید: «**أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ**» با خدا سازش کنید، به خود خدا قسم چون بعضی وقتها بهترین استدلالها برای مثل شما همان قسم خوردن است که اینها هست، حقیقت دارد، باور کنید، فیلمی از شما نشان می‌دهند که هم از چشم شما فیلم گرفته‌اند، هم از قلب شما، ولی در دنیا وقتی از شما فیلم می‌گیرند نهایت می‌توانند نگاه کنند بگویند یا مثلاً نشان بدهند که شما داشتید به یک زن نامحرمی نگاه می‌کردید حالا روی شهوت نگاه می‌کردید یا روی غیر شهوت در فیلم نمی‌توانند نشان بدهند اما وقتی شما نگاه می‌کنید پروردگار از باطن شما هم فیلم می‌گیرد که شما به قصد بعضی از مسائل جنسی این کار را می‌کنید از حالاتتان فیلم می‌گیرد، از روحیاتتان فیلم می‌گیرد و همه را به شما نشان می‌دهد این صریح قرآن است که می‌فرماید: «**لِيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ**» یعنی خدای تعالی بیرونتان می‌آورد تااین که اعمالتان را نشانتان بدهد. بعد خدای تعالی

---

۱ – سوره مبارکه زلزله آیه ۶.

می‌فرماید: «**فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقٰالَ ذَرَّةٍ خَيْراً يَرَهُ**»[1] کسی که عمل بکند بـه وزن ذره‌ای، ذره وزنی ندارد یعنی به وزن ذره‌ای عمل خوبی داشته باشد می‌بیند، الان شاید نبیند ولی آنجا می‌بیند، و خدای تعالی می‌فرماید: «**وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقٰالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ**»[2] اگر به اندازهٔ ذره‌ای کار بد کرده باشید خواهید دید. گاهی بعضی از مسائل پیش می‌آید که ممکن است به انسان فشار بیاید من به دوستان می‌گویم خوبی‌اش این است که دنیا دوامی ندارد و یک وقت دیگری هم هست، یک قیامتی هـم هست، یک روز جـزایـی هـم هست، بحث‌مان ان‌شاءاللّه از امروز دربارهٔ روز قیامت است.

«معنای «يَوْمَ الْجَمْعِ» از اسماء قیامت»

خدای تعالی اسامی مختلفی در قرآن برای قیامت بیان کرده، یکـی از اسـامی آن «**يَوْمَ الْجَمْعِ**» است یعنی روزی که همه جمع می‌شوند، هر کس در آسمان چهارم باشد باید بیاید هر کس در عالم بی‌هوشی باشد باید بیاید هر کس در عالم عذاب باشد باید بیاید یک وضع خاصی است، کرهٔ زمین تمامش درهم کوبیده شده یک زمین شنی نرم ولی بدون آب و بسیار صاف، اینها از آیات قرآن کاملا استفاده می‌شود خورشید نورش را از دست داده ولی حرارتش را دارد خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «**وَ إِذَا الْـبِحٰارُ سُجِّرَتْ**»[3] تمام دریاها خشک می‌شود کوهها خرد می‌شود و داخل گودال‌های دریاها می‌ریزد، چون زمین در حرکت خودش مثل گردونه می‌گردد لذا این سنگ‌ها و سنگ ریزه‌ها را داخل گودال‌ها می‌ریزد، بعد همه باید بیایند حتی پیامبران.

---

۱ – سوره مبارکه زلزله آیه ۷.

۲ – سوره مبارکه زلزله آیه ۸.

۳ – سوره مبارکه تکویر آیه ۶.

«پیامبران و مردمی که تزکیه نفس نکرده‌اند در قیامت»

دو دسته در قیامت می‌مانند یکی پیامبران هستند دیگر کسانی که تزکیه نفس نکرده‌اند، پیامبر چون مسئولیت نسبت به امتش دارد، امتش در گرو اعمال او هستند باید به آنها برسد، لذا اول پیامبری که در روز قیامت از او سؤال می‌شود که **«هل بلغت»** حضرت نوح است،[1] از او خدای تعالی می‌پرسد که آیا تو بالأخره بعد از همهٔ این حرفها و به تعبیر ما بعد از نهصد و پنجاه سال، تبلیغ رسالت کردی؟ خدای تعالی در قرآن از قول او می‌گوید: «**دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلاً وَ نَهاراً**»[2] شب و روز تبلیغ کردم، نصف شب می‌رفتم در خانه‌هایشان که از این کارهایتان دست بکشید با خدا آشتی کنید،(حالات انبیاء را اگر بخوانید دلتان می‌سوزد) خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «**يا حَسْرَةً عَلَى الْعِبادِ ما يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلاّٰ كانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُنَ**»[3] پیامبری نیامد برای اینها مگر این که او را مسخره‌اش می‌کردند، حضرت نوح می‌گوید که بله من روز و شب تبلیغ کردم با خودش فکر می‌کرد اگر شب بروم سرشان خلوت است مشغله‌ای ندارند آهسته در می‌زنم اگر بیدار بودند که می‌آیند، اگر بیدار هم نبودند دیگر تکرار نمی‌کنم، در می‌زد صاحب خانه می‌آمد بیرون می‌گفت برو پیرمرد تو هم وقت گیر آوردی، خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «**إِلاّٰ كانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُنَ**» بالأخره یک چند نفری با او هماهنگ شدند. اصلاً به انبیاء می‌گفتند اینها دیوانه‌اند، خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «**إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ**»[4] وقتی به پیامبر اکرم که عقل کلّ است

---

۱ – بحارالانوار جلد ۷ صفحه ۲۸۲.

۲ – سوره مبارکه نوح آیه ۵.

۳ – سوره مبارکه یس آیه ۳۰.

۴ – سوره مبارکه قلم آیه ۵۱.

بگویند«**إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ**» با نون تأکید بگویند این دیوانه است دیگر به بـقیه مـعلوم است، حضرت نوح می‌گوید: خدایا تبلیغ کردم، خدا مـی‌فرماید: شـاهدی داری؟ بـله، شاهدت کیست؟ پیامبر اکرم است، ما باشیم می‌گوییم پیامبر اکرم شاید هشت هزار سال بعد آمده، تو او را شاهد گرفتی؟ حضرت نوح می‌داند که پیامبر اکرم احاطهٔ بر ماسوی اللّه دارد از روزی که خدا کرهٔ زمین را خلق کرده تا همین الان و تا بعد، لذا می‌گوید پیامبر اکرم ، خدا می‌فرماید برو بگو بیاید شهادت بدهد یا برو به او بگو ببین قبول می‌کند شهادتت را یا نه؟ در صحرای محشر، که در همین کرهٔ زمین برپا می‌شود آنچه که از زمان حضرت آدم مرده بودند تا وقتی که قیامت برپا می‌شود همه سر از خاک برداشته و ایستاده‌اند و آن چنان در فشارند که چه عرض کنم؟ همه چسبیده به هم، ایستاده‌اند، منتظرند، ایشان جمعیت را می‌شکافد می‌رساند خودش را به پـیامبر اکرم ، یا رسول اللّه دستم به دامنت، حضرت می‌فرماید که جعفر و حمزه شما دو شاهد عادل بروید برای ایشان شهادت بدهید و در روایت دارد که در روز قیامت صد و بیست و چهار هزار پیامبر را این دو بزرگوار از ورطهٔ قیامت نجات می‌دهند،[1] حالا اینها که نمی‌توانند تنها به بهشت بروند باید امتشان را با خودشان ببرند، خدای تعالی در قرآن می‌فرماید:«**يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ**»[2] روز قیامت از خصوصیاتش این است که هر کسی را با پیشوایش می‌خوانند تو پیشوایت که بوده؟ حضرت نـوح ، تو پیشوایت که بوده؟ حضرت عیسی ، حضرت عـیسی بـاید بـاشد در قیامت تا امتش را جمع آوری کـند، تـرتیب کـارشان را بـدهد، هـر کـدامشـان قـابل شفاعت‌اند، شفاعت بکند، هر کدام قابل شفاعت نیستند مطرودشان بکند و پیامبر اکرم

---

۱ – بحارالانوار جلد ۷ صفحه ۳۸۳.

۲ – سوره مبارکه اسراء آیه ۷۱.

هم در قیامت باقی می‌ماند و ائمه اطهار هستند و ان‌شاءاللّه ما و شما هم زیر سایهٔ پیامبر اکرم و ائمه اطهار باشیم.

«افراد تزکیه نفس نکرده در قیامت معطل می‌شوند»

دستهٔ دومی که در قیامت باقی می‌مانند که در گذشته هم عرض کردم افرادی هستند که تزکیه نفس نکرده‌اند، از واجبات اولیه این است که انسان نفسش را از رذایل پاک کند، آنهایی که تزکیه نفس نکرده‌اند با این که شیعه هستند، محب‌اند، حتی معصیت نکرده‌اند،امّا چون تزکیه نفس نکرده‌اند روز قیامت به آنها می‌گویند با این حالت نمی‌توانی به بهشت بروی، برو آن گوشه بنشین تزکیه نفس کن، خودت را پاک کن، شما اگر از مرز زمینی به خارج کشور رفته باشید حتماً می‌دانید که اگر گذرنامهٔ انسان مشکلی داشته باشد سر مرز به او می‌گویند تا مشکلش را حل نکند حق عبور ندارد، انسان مجبور می‌شود از سر مرز برگردد و کارهایش را درست کند یا اگر خیلی بخواهند محبت کنند همان جا یک تشکیلاتی درست می‌کنند که این مسئله را آنجا حلش کنند، ولی طول می‌کشد، من نمونه‌هایش را دیده‌ام، مدتی طول می‌کشد، خوب در قیامت چکار کنیم؟ پنجاه هزار سال خدا برایتان وقت قائل شده، پنجاه هزار سال خیلی وقت زیادی است، می‌توانید در این مدت آنجا خودتان را بسازید، چون با این روحیات و با این مسائل مختلفی که هست، نمی‌توانید وارد بهشت شوید، (من واقعا متاسفم حتی برای اهل تزکیه نفس، که ما اکثرا اسما اهل تزکیه نفس هستیم) ممکن است یک صفت رذیله در یک نفر باشد ما هر کارش می‌کنیم چون جدی نگرفته نمی‌تواند خودش را نجات دهد، اینجا همهٔ وسایل تزکیه نفس هست در قیامت نیست با عذاب باید تزکیه نفس کند، با فشار باید تزکیه بشود،امّا تزکیه نفس باید بکند، محال است که یک نفر بدون تزکیه نفس و با داشتن یک صفت رذیله در بهشت راهش بدهند،

حتی اگر در بهشت هم برود بیرونش می‌کنند. حضرت آدم شما فکر نکنید تزکیه نفس نکرده بود ایشان پاک بود، پیامبر بود، خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «**إِنَّ اللّٰهَ اصْطَفٰىٓ آدَمَ وَ نُوحاً وَ آلَ إِبْرٰاهِيمَ وَ آلَ عِمْرٰانَ**»[1] خدا اصلاً انتخابش کرده، برگزیده‌اش کرده، در بهشت هم او را گذاشته حضرت آدم چه مشکلی داشت؟ در قرآن خدای تعالی مکرر قضیه‌اش را نقل کرده، مشکل حضرت آدم این بود که یک خورده‌ای نفسش فعال بود، نه نفس خودش، نفس همسرش فعال بود، او کمک شد برای این که نفس ایشان هم یک خورده‌ای فعالیت داشته باشد. شما پای یک سفره‌ای نشسته‌اید همهٔ غذاها هم در اختیارتان هست یک وقت می‌بینید دلتان می‌خواهد چند تا برنج از رفیق پهلویتان مخفی بردارید، یک کار کوچکی است، مهم هم نیست،امّا به تو گفته‌اند دست نزن اگر شما برداشتی آسمان به زمین نمی‌آیدامّا می‌گویند تو روحیه‌ات خراب است بدرد این مجلس نمی‌خوری، آفتابه دزد، دزد بی‌عرضه‌ای است، بانک زن دزد با عرضه و شجاعی است. حضرت آدم رفت چند تا دانه گندم برداشت ببیند چه مزه می‌دهد چون حضرت حوا گفته بود که خوب است، خوشمزه است، ببینید چه اندازه دقیق است اطاعت خدا چقدر مهم است، شما فکر نکنید که حالا چه می‌شود؟ ای کاش خدا اصلاً مطالبه نمی‌کرد، حرفش را نمی‌زد، نادیده می‌گرفته، نه خدا می‌خواهد حضرت آدم بندهٔ مطیع او بشود، اگر به او چیزی نمی‌گفت حضرت آدم(ع) آدم نمی‌شد، اگر این کار راکه کرد می‌گفتند این دفعه بخشیدیم، دفعهٔ دیگر کار بزرگتری می‌کرد لذا دویست سال حضرت آدم گریه کرد، دویست سال اشک ریخت، صفت رذیله را از خودش دور کرد، با خدا سازش کرد، با خدا رابطه‌اش را برقرار کرد که وقتی از دنیا رفت باز همان آدم قبلی، همان انسان قبلی، همان شخصیت

---

۱ – سوره مبارکه آل‌عمران آیه ۳۳.

والای قبلی باشد و رفت به عالم قیامت. انشاءاللّه امیدواریم همه ما دقیق باشیم، بندهٔ خدا باشیم، اطاعت پروردگار را بکنیم و از خودمان هیچ سلیقه‌ای اظهار نکنم و راه خدا را در پیش بگیریم و موفق بشویم و انشاءاللّه دربارهٔ این سورهٔ مبارکه و آنچه مربوط به قیامت است که خیلی بحث و حرف دارد، چند هفته‌ای صحبت می‌کنم و امیدواریم آنچه که مربوط به مبدأ و معاد است خوب یاد بگیرید و اعتقاد صحیح‌تان انشاءاللّه همین‌ها باشد.

«عظمت حضرت زهرا »

ایام تعلق به فاطمه اطهر دارد مظلومهٔ عالم، فاطمه‌ای که خانم‌ها افتخار کنند که آن حضرت از نوع آنها بوده، همانطور که مردها افتخار می‌کنند که پیامبر اکرم و ائمه اطهار از نوع آنها بوده‌اند، خدا می‌داند این افتخار مساوی است با آن افتخار فاطمه زهرا کوثر است، سرچشمه علم و حکمت است، علی بن ابیطالب بود، فاطمه‌زهرا هم بود، پیامبر اکرم می‌توانست دست هر دو را ببوسدامّا دست فاطمه زهرا را می‌بوسید، فاطمه زهرا بود، علی بن ابیطالب هم بود با همهٔ اهتمامی که پیامبر اکرم داشت که علی را به خلافت خودش معرفی کند و فضائل او را بیان کندامّا اسم فاطمه زهرا را کوثر گذاشت، خیر کثیر گذاشت و گفت: «**فداها ابوها**»[1] امّا دنیا لیاقت این که فاطمه زهرا بیشتر از هجده سال در این دنیا بماند را نداشت، یا فاطمه الزهراء امروز به ما به عنوان فرزندان خودت، به عنوان دوستانت، به عنوان کسی که تو را با تمام وجود دوست دارد از کوثرت، از علم و حکمتت قطره‌ای بچشان.

---

۱ - بحارالانوار جلد ۴۳ صفحه ۲۰.

«جلسهٔ بیست و نهم»

«معاد – قیامت،
معاد جسمانی، شفاعت»

«معاد -قیامت، معاد جسمانی، شفاعت»

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم «إِذٰا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزٰالَهٰا وَ أَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقٰالَهٰا وَ قٰالَ الْإِنْسٰانُ مٰا لَهٰا يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبٰارَهٰا بِأَنَّ رَبَّکَ أَوْحىٰ لَهٰا يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النّٰاسُ أَشْتٰاتاً لِيُرَوْا أَعْمٰالَهُمْ فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقٰالَ ذَرَّةٍ خَيْراً يَرَهُ وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقٰالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ»[1]

زمانی که زمین لرزانده شود، به سخت‌ترین زلزله‌هایش. و زمین خارج کند اشیاء سنگین قیمتش را و انسان بگوید: او را چه شده؟

در آن روز زمین بیان کند خبرهایش را.

که پروردگار تو به او وحی کرده است.

آن روز مردم جدا جدا بیرون می‌آیند، برای آنکه اعمال خود را ببینند.

پس کسی که به وزن ذرّه‌ای عمل خوب انجام داده باشد، آن را می‌بیند.

و کسی که به وزن ذرّه‌ای کار بد انجام داده باشد، آن را می‌بیند.

بحث ما دربارهٔ عالم قیامت بود و این که چگونه قیامت برپا می‌شود، از مسائل جدی اسلام است.

---

۱ - سوره مبارکه زلزال آیات ۸-۱.

«اهمیت مسئله مبدء و معاد در اسلام»

با این که ما زیاد به آن توجّه نمی‌کنیم ولی در اسلام به وسیلهٔ قرآن و روایات پیشوایان دین به مسئله مبدأ و معاد بسیار اهمیت داده شده است، حتی در بعضی از آیات که این مسئله مطرح شده، خدای تعالی می‌فرماید: «**إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ الَّذِينَ هادُوا وَ النَّصارىٰ وَ الصّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللّٰهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ**»[1] کسی که از این گروه به خدا و روز آخر که همان روز قیامت است ایمان بیاورد خدای تعالی می‌فرماید: «**وَ لاٰ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لاٰ هُمْ يَحْزَنُونَ**»مثل اولیاء خدا، خوف و حزنی نخواهد داشت، بنابراین یکی از چیزهایی که خدای عزیز به آن خیلی اهمیت داده ایمان به روز جزا یعنی روز قیامت است. دربارهٔ روز قیامت از سورهٔ مبارکه زلزله در هفتهٔ گذشته مطالب زیادی عرض شد.

«پایان کار در کرهٔ زمین چگونه خواهد بود؟»

امروز به چگونگی پایان کار کرهٔ زمین اشاره می‌نمایم. دنیا بعد از ظهور حضرت بقیه اللّه یک وضع بهتری پیدا می‌کند هم از نظر معنوی و هم از نظر زندگی مادی، چون وقتی علم و صنعت پیشرفت کرد و با معجزات توأم شد، معجزاتی که از ناحیهٔ حضرت بقیه اللّه پیش می‌آید یعنی آب و هوای دنیا عوض شد دنیا پر از عدل و داد شد، یک حاکم مقتدر دانا بر آن حکومت کرد، علم و صنعت و هنر بر آن سایه افکند، عدالت و تساوی و بلکه مواسات و مساوات حاکم شد، طبیعتا یک زندگی بسیار خوبی مردم برای یک مدتی، البتّه مدت بسیار طولانی خواهند داشت ولی از نظر طبیعی دنیا رو به زوال است یعنی آن چه که ما الان می‌بینیم و وسیلهٔ خوب زندگی کردن ماست

---

۱ – سوره مبارکه بقره آیه ۶۲.

مثل نور خورشید و آب و هوای خوب، پس از مدت زمانی حدود چند صد میلیون سال از بین می‌رود، یعنی خورشید کم‌کم نورش را از دست می‌دهد و گرمایش باقی می‌ماند آب زمین خشک می‌شود کم کم کوهها خرد می‌شوند که تعبیر قرآن این است مانند پشم زده شده، کوهها راه می‌افتند، یعنی کوه بلندی که در اثر آب و هوا و نور خورشید سرپا ایستاده بود وقتی که اینها را از دست داد، تفتیده می‌شود، خشک می‌شود، خرد می‌شود و در میان گودالها پر می‌شود و زمینی که الان یک ربع آن قابل سکونت است، آن چنان وسعتی پیدا می‌کند که تمام آن قابل سکونت و بلکه قابل ایستادن خواهد شد و تمام مردمی که از لحظهٔ ایجاد حضرت آدم تا آخر دنیا بوده‌اند در روز قیامت برای محاسبه وارد آن خواهند شد.

«صور اول وزمان دمیده شدن در آن»

اما قبل از این که دنیا از قابلیت برای زندگی و حیات بیفتد زمانی است که هنوز مردم روی کرهٔ زمین زندگی می‌کنند هنوز مردم می‌توانند ولو با مشکلات طبیعی در کرهٔ زمین باشند امّا ناگهان، بغتتاً، وقتی که خدا مصلحت بداند در صور دمیده می‌شود، صور را در روایات این طور گفته‌اند (و هیچ مشکلی از نظر عقلی و از نظر فکری ندارد به شرط این که به توضیحی که من از آیات و روایات می‌دهم خوب دقت کنید) یک صدایی بلند می‌شود که خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «**فَإِذٰا نُفِخَ فِي الصُّورِ**»[1] وقتی که در صور دمیده می‌شود، امام صور را تشبیه کرده‌اند به شاخ گاوی که یک سرش باریک و یک سرش باز است شبیه همین بلندگوهای ما، البتّه نه بلندگوی کوچک بلکه یک بلندگویی که تمام زمین را احاطه می‌کند و دفعتاً صدایی از آن بیرون می‌آید، علّت

---

۱ – سوره مبارکه حاقه آیه ۱۳.

دفعی بودن این کار این است که مردم مرگ عزیزان خود را نبینند، زیرا وقتی که زلزله می‌شود یک مشکلی که همه را ناراحت می‌کند این است که وقتی یک نفر زیر آوار می‌ماند و عزیزانش جنازهٔ او را در می‌آورند و با جنازهٔ قطعه قطعه شدهٔ او برخورد می‌کند خیلی ناراحت می‌شوند، درست است که شخص متوفی زود راحت می‌شود و خیلی بهتر از این است که در بستر مرض ماهها بیفتد و عزیزانش رنج ببرند، ولی بازماندگان ناراحت می‌شوند،اگر دفعتاً تمام یک فامیل مثلاً در یک زلزله از بین بروند، کسی نمی‌ماند که ناراحت شود بنابراین اگر در ضمن صدای اولی که بوجود می‌آید همه با هم بمیرند و هیچ کس در عزای دیگری متأثر نیست همه مرده‌اند، خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «**فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمٰاوٰاتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ**»[1] هر کس از جنس بشر در آسمان‌هااست، در زمین است این صدا را می‌شنود در آسمان‌ها همان‌هایی هستند که در آسمان چهارم‌اند که صلحاء و صدیقین و شهداء و انبیاء و مطیعین باشند اینها هم این صدا را می‌شنوند، چون اعلامی است که باید از این لحظه سفرهٔ کرهٔ زمین برچیده شود و حیات از روی کرهٔ زمین از بین برود، خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «**وَ نُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمٰاوٰاتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ إِلاّٰ مَنْ شٰاءَ اللّٰهُ**»[2] همان پنج دسته‌ای هستند که در جلسات قبل برایتان عرض کردم که در آسمان چهارم در یک زندگی راحتی، در بهشتی که بین بهشت خلد و زندگی مرفه دنیاست زندگی می‌کنند(صعق) را هم امام می‌فرماید به معنی مردن است همه می‌میرند، این صور وقتی دمیده می‌شود حیات از روی کرهٔ زمین برچیده می‌شود پس همه می‌میرند، سالها، زمانها می‌گذرد که کرهٔ زمین کم‌کم آبش را از دست می‌دهد خدای تعالی در قرآن می‌فرماید:

---

۱ – سوره مبارکه زمر آیه ۶۸.

۲ – سوره مبارکه زمر آیه ۶۸.

«وَ إِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ»[1] کوهها درهم کوبیده می‌شود اینها زمان می‌خواهد، خورشید نورش را از دست می‌دهد، آن وقت ما باید برگردیم به این دنیایی که نه آب دارد، نه هوا دارد، فشار گرما آن چنان عجیب است که انسان به مجرد ایستادن تمام آب بدنش خشک می‌شود وضع عجیبی دارد، مردم باید بیایند از همان لباس‌هایی که داشتند، از همان بدن‌هایی که داشتند استفاده کنند، معاد جسمانی از مسلمیات اسلام است.

«زمان صور دوّم»

تمام مردم که مردند خدای تعالی می‌فرماید: «لِمَنِ الْمُلْکُ الْیَوْمَ»[2] خودش جواب خودش را می‌دهد و می‌فرماید: « لِلّٰهِ الْوٰاحِدِ الْقَهّٰارِ»[3] زیرا اهل عذاب که در عذابند و اظهار وجود نمی‌توانند بکنند، اهل معنا و اولیای خدا هم در آسمان چهارم‌اند یعنی در بهشت آسمان چهارم زندگی می‌کنند و در کرهٔ زمین نیستند، افراد متوسط از شیعیان یا مستضعفینی که از دار دنیا رفته‌اند هم که بدنشان خاک شده، استخوان‌ها پوسیده، ارواح‌شان هم در اغمای فوق‌العاده‌ای است که اصلاً چیزی متوجه نیستند، لذا خدای تعالی هیچ جوابگویی ندارد و وقتی که می‌فرماید: «لِمَنِ الْمُلْکُ الْیَوْمَ» ای بشری که زمین خدا را تقسیم کرده بودی و حتی در مورد جزایر وسط آب هم دعوا داشتی و در اختیار خودت باصطلاح گرفته بودی حال ملک و سلطنت با کیست؟ یک مدتی این طوری می‌گذرد، خدای تعالی می‌فرماید: « لِلّٰهِ الْوٰاحِدِ الْقَهّٰارِ» وقتی که کرهٔ زمین آماده شد برای جمع شدن نسل حضرت آدم که در آن بوده‌اند، یعنی دیگر آب و باتلاق و کوههای

---

۱ – سوره مبارکه تکویر آیه ۶.

۲ – سوره مبارکه غافر آیه ۱۶.

۳ – سوره مبارکه غافر آیه ۱۶.

سنگی که اسباب زحمت باشد وجود نداشت دو مرتبه ناگهان در صور دمیده می‌شود، این صور برخلاف صور قبلی حیات بخش است، بعضی گفته‌اند صدای نازنین حضرت علی بن ابیطالب است، حالا یا شبیه تن صدای ایشان یا صدای خودشان است که در صور دمیده می‌شود اهل آسمانها هم می‌شنوند، لذا همهٔ مردمی که در قبرها بدنشان پوسیده اعم از شهداء و صالحین و صدیقین مگر انبیاء که بدنشان را با خودشان به آسمان برده‌اند می‌آیند به سراغ بدنهایشان و بیدار می‌شوند.

«حقیقت معاد جسمانی»

پروردگار متعال در قرآن مَثَل این برنامه را، گاهی به بیدار شدن اصحاب کهف و گاهی به زنده شدن الاغ عُزیر بیان کرده، اصحاب کهف بلند شدند در حالی که نمی‌دانستند سیصد سال از خوابشان گذشته،[۱] عُزیر هم که صد سال مرده بود[۲] چون زنده شدن خودش را ندید مانند اصحاب کهف، که بیدار شدن خودشان را متوجه نبودند و نمی‌دانستند که چقدر خوابیدند،امّا خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «**وَ انْظُرْ إِلىٰ حِمارِکَ وَ لِنَجْعَلَکَ آیَةً لِلنّاسِ وَ انْظُرْ إِلَی الْعِظامِ کَیْفَ نُنْشِزُهٰا**»[۳] نگاه کن به الاغت که چطور درست و زنده می‌شود، عزیر نگاه کرد، دید طوفانی بلند شد ناگهان بدن الاغش درست شد و روح در او دمیده شد، الاغ سالم و صحیحی در اختیارش قرار گرفت، همین طوری می‌شود یک طوفان و زلزله که در سورهٔ مبارکه زلزله بیان شده برپا می‌شود، تمام افراد به ذرات وجود بدنشان می‌رسند، بدن یک انسان هر کجا رفته باشد، وقتی که مثلاً ده هزار سال، بیست هزار سال، صد هزار سال بلکه میلیون و میلیاردها

---

۱ – سوره مبارکه کهف آیه ۱۹.

۲ – سوره مبارکه بقره آیه ۲۵۹.

۳ – سوره مبارکه بقره آیه ۲۵۹.

سال در روی کرهٔ زمین افتاده که هر لحظه در آن باد حرکت می‌کند و ذرات را این طرف و آن طرف می‌برد چطور ممکن است دوباره جمع شود؟ این خدایی که در قرآن می‌فرماید: «**وَ عِنْدَهُ مَفاتِحُ الْغَيْبِ لا يَعْلَمُها إِلاَّ هُوَ وَ يَعْلَمُ ما فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ ما تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلاَّ يَعْلَمُها وَ لا حَبَّةٍ فِي ظُلُماتِ الْأَرْضِ وَ لا رَطْبٍ وَ لا يابِسٍ إِلاَّ فِي كِتابٍ مُبِينٍ**»[1] این خدا همه را با یک اراده جمع می‌کند، آن عرب خدمت پیامبر اکرم آمد یک استخوان پوسیده‌ای را در دست گرفته بود،بهم مالید خرد کرد، خاکستر کرد که خدای تعالی در قرآن از قول او می‌فرماید: «**مَنْ يُحْيِ الْعِظامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ**»[2] خدا فورا فرمود: «**قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَها أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ هُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ**»[3] خدای تعالی در قرآن می‌فرماید«**إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئاً أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ**»[4] وقتی که امر پروردگار بر چیزی تعلق بگیرد، کن، یعنی باش، فیکون، یعنی پس خواهد بود حتی یک لحظه بین کن و یکون فاصله نخواهد بود، همان خدا با یک اراده همه را زنده می‌کند این از قدرت نمایی پروردگار است یعنی دیگر آن روز، روزی نیست که شما بگویید خدای تعالی چطور این کار را می‌کند. روز اولی که آسمانها و زمین را خلق کرد، خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «**فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ**»[5] در شش روز خلق کرد ولی روزی که می‌خواهد همهٔ مردم را زنده کند در یک لحظه، تمام مردم زنده می‌شوند و خدای تعالی در قرآن می‌فرماید که آنها می‌گویند: «**يا وَيْلَنا مَنْ بَعَثَنا مِنْ مَرْقَدِنا هذا**»[6] ای وای بر ما! چه کسی ما را از قبرمان بیرون آورد؟

---

۱ – سوره مبارکه انعام آیه ۵۹.

۲ – سوره مبارکه یس آیه ۷۸.

۳ – سوره مبارکه یس آیه ۷۹.

۴ – سوره مبارکه یس آیه ۸۲.

۵ – سوره مبارکه اعراف آیه ۵۴.

۶ – سوره مبارکه یس آیه ۵۲.

«طریقهٔ نشر در قیامت»

یک دفعه که انسان زنده می‌شود طبعاً از زیر خاکها بیرون می‌آید و خاک از سر و صورتش می‌ریزد که خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «**یٰا وَیْلَنٰا مَنْ بَعَثَنٰا مِنْ مَرْقَدِنٰا هٰذٰا**» ببینید از کلمهٔ رحمان استفاده می‌شود که این از وعده‌هایی است که خدای رحمان به ما داده چون در آن لحظه اول، در روایت است که انسانها مانند ملخ از خاک بیرون می‌آیند،[1] در بیابان پر ملخ، اگر رفته باشید، تا پایتان را می‌گذارید لای بوته‌ها می‌بینید هر ملخی به یک طرف می‌پرد مانند این ملخ‌ها، انسان‌ها از لای خاک‌ها بیرون می‌آیند در حالی که نمی‌دانند کدام طرف بروند، خدای تعالی در قرآن می‌فرماید می‌گویند: «**یٰا وَیْلَنٰا مَنْ بَعَثَنٰا مِنْ مَرْقَدِنٰا هٰذٰا**» چه کسی ما را از میان مرقدمان بیرون آورد؟ یک دفعه متوجه می‌شوند، و می‌گویند: « **مٰا وَعَدَ الرَّحْمٰنُ**» آن خدای مهربان، آن رحمان، آن خدایی که به همه رحمانیت دارد، به همه مهربان است این وعده را داده بود، و خدای تعالی در ادامه از قول آنها می‌فرماید: «**وَ صَدَقَ الْمُرْسَلُونَ**» و راست گفتند فرستاده‌های الهی چقدر درست است این حرف، این مسئله حل می‌شود، همه بلند می‌شوند و می‌ایستند در کرهٔ زمین آن چنان جا تنگ است که اگر یک کسی بخواهد به اینها اضافه بشود نمی‌تواند آن وقت اول سخنی که از پروردگار می‌شنوند این است که در قرآن می‌فرماید: «**فَالْیَوْمَ لاٰ تُظْلَمُ نَفْسٌ شَیْئاً وَ لاٰ تُجْزَوْنَ**»[2] امروز به هیچ کس ظلم نمی‌شود و به هیچ کس هیچ جزایی داده نمی‌شود مگر هر چه عمل کرده‌اید خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «**إِلاّٰ مٰا کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ**» عدل محض، عدل کامل، نه کم نه زیاد در همین سورهٔ

---

۱ – سوره مبارکه قمر آیه ۷.

۲ – سوره مبارکه یس آیه ۵۴.

مبارکه زلزله خدای تعالی می‌فرماید: «**لِيُرَوْا أَعْمالَهُمْ**» همه بیدار می‌شوند، همه زنده می‌شوند برای این که اعمالشان را ببینند، جزای اعمالشان را مشاهده کنند ببینند چه کار کرده‌اند و چه جزایی، چه مزدی، گرفته‌اند و لذا خدای تعالی می‌فرماید: «**فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ خَيْراً يَرَهُ**»[1] هر کس به وزن ذره‌ای کار خوب کرده باشد، می‌بیند و هر کس به وزن ذره‌ای کار بد کرده باشد می‌بیند، یک چنین دادگاه پر هیجانی در پیش است و این کفنی هم که برای مسلمین در نظر گرفته شده در آن جا خدای تعالی دوباره ایجادش می‌کند یعنی آن را که خاک شده و پوسیده شده هر حالتی که پیدا کرده دوباره به حالت اول در می‌آورد که مؤمنین و مسلمین عریان نباشند، آنها کفن را برمی‌دارند و به عنوان لنگی می‌بندند و همه در محضر پروردگار می‌ایستند.

«معنای یوم‌الدین، یوم‌الفصل و یوم‌الجمع»

خدای تعالی برای روز قیامت اسمائی بیان کرده که هر یک از آن اسماء معرف این است که در روز قیامت چه خواهد شد، یکی از اسماء قیامت «یوم الدین» است که خدای تعالی در سوره حمد از آن نام می‌برد و می‌فرماید: «**مالِكِ يَوْمِ الدِّينِ**»[2] روز دین، یعنی روز پاداش، روز جزا، روزی که هر کسی به جزای اعمالش می‌رسد خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «**وَ ما تُجْزَوْنَ إِلاَّ ما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ**»[3] جزا داده نمی‌شوید مگر آن چه را که عمل کرده‌اید، خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «**كُلُّ نَفْسٍ بِما كَسَبَتْ رَهِينَةٌ**»[4] هر نفسی در گرو کاری است که انجام داده است، خدای تعالی در قرآن

---

۱ – سوره مبارکه زلزله آیه ۷.

۲ – سوره حمد یاه ۴.

۳ – سوره مبارکه صافات آیه ۳۹.

۴ – سوره مبارکه مدثر آیه ۳۸.

می‌فرماید: «**كُلُّ امْرِئٍ بِمٰا كَسَبَ رَهِينٌ**»[1] آن روز، روزی است که هر شخصی مرهون و گروی چیزی است که کسب کرده روز دین است، روز جزاست، شما امروز می‌توانید بگویید من کاری کردم که کسی نفهمید، ولی در روز جزا فیلم زندگی شما را به شما نشان می‌دهند خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «**لِيُرَوْا أَعْمٰالَهُمْ**» اصلاً برای همین شما را زنده می‌کنند والا می‌توانستند همانطوری که بی‌هوش بودید، همانطوری که در آسمان چهارم بودید، از همان جا شما را به بهشت ببرند ولی برای این که اعمالتان را ببینید می‌آیید. اینها آمده‌اند روی کرهٔ زمین، تا خوب‌ها از بدها جدا شوند و بدها از خوبها جدا شوند، لذا یکی از اسماء روز قیامت یوم الفصل[2] است وقتی همه جمع شدند خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «**يَوْمَ الْجَمْعِ**»[3] وقتی بینشان تفرقه ایجاد می‌شود که خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «**فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَ فَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ**»[4] خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «**يَوْمُ الْفَصْلِ**»[5] است. خدای تعالی در سورهٔ حمد می‌فرماید: «**الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ مٰالِكِ يَوْمِ الدِّينِ**»[6] چقدر انسان باید خوشحال باشد آن کسی که مالک روز دین است، رحمان و رحیم است، اگر زمانی که می‌روید به طرف جایی که چیزی تقسیم می‌کنند به شما بگویند آن کسی که تقسیم می‌کند خیلی مرد مهربان عادلی است، چقدر خوشحال می‌شوید؟ یا بگویند: دادگاهی که برای تو تشکیل داده‌اند، قاضی‌اش یک مهربان بخشنده‌ای است که سابقه هم دارد هر چه در دنیا گناه می‌دید هر چه در دنیا

---

۱ – سوره مبارکه طور آیه ۲۱.

۲ – سوره مبارکه صافات آیه ۲۱ و سوره مبارکه دخان آیه ۴۰ و سوره مبارکه مرسلات آیات ۱۳ و۱۴ و ۳۸ و سوره مبارکه نبأ آیه ۱۷.

۳ – سوره مبارکه شوری آیه ۷.

۴ – سوره مبارکه شوری آیه ۷.

۵ – سوره مبارکه مرسلات آیه ۳۸.

۶ – سوره مبارکه حمد آیات ۳-۲.

انسان کوتاهی می‌کرد اصلاً به روی او نمی‌آورد، چقدر خوشحالی دارد؟ لذا خدای تعالی می‌فرماید: «**الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ مٰالِكِ يَوْمِ الدِّينِ**».

«طریقهٔ معاد جسمانی و علّت آن»

آن لحظه‌ای که نفخ صور دوم می‌شود تمام اولیاء خدا که در رأس آنها معصومین هستند از آسمان چهارم و پنجم روی کرهٔ زمین می‌آیند، البتّه همه باید بیایند، کفار و ملحدین هم باید بیایند،[1] آنهایی که در کرهٔ زمین در این مدت بی‌هوش بودندهم بیدار می‌شوند، همان‌ها هستند که خدای تعالی در قرآن از قول آنها می‌فرماید: «**يٰا وَيْلَنٰا مَنْ بَعَثَنٰا مِنْ مَرْقَدِنٰا**»[2] آنها هم زنده می‌شوند و می‌آیند، یعنی همه می‌آیند بدن‌هایشان را بر می‌دارند این لباسی که تا یک مدتی در کرهٔ زمین داشتند می‌پوشند و معاد جسمانی برقرار می‌شود، حالا چرا ما باید با بدن باشیم؟ چون انسان در دنیا معصیت‌ها و کارهای ثوابی می‌کند که واسطه‌اش بدن است، یعنی اگر بدن نداشت شاید این گونه گناه یا این گونه ثوابی را انجام نمی‌داد، خود بدن هیچ چیز متوجه نمی‌شود زیرا پوست و گوشت و استخوانی بیش نیست، همانطوری که گوشت در یخچال شما هیچ چیز نمی‌فهمد بدن جدای از روح هم چیزی نمی‌فهمد، هر کس غیر از این را بگوید، نافهم و بی‌درک است، آن روح است که همه چیز را احساس می‌کند ولی بعضی از کارها را ما با بدن انجام داده‌ایم مثلاً یک سیلی به بچهٔ یتیمی یا یک مظلومی زده‌ایم، آن را با دست‌مان با این گوشت و پوست و استخوان انجام داده‌ایم، حالا فرض کنید اگر با یک چوب یا یک شمشیر یا یک چاقو این کار را کرده بودیم در دادگاه معمول این

---

۱ – بحارالانوار جلد ۷ صفحه ۸۰.

۲ – سوره مبارکه یس آیه ۵۲.

است که وقتی یک متهم را مؤاخذه می‌کنند آن اسلحه‌ای که با آن، جرم انجام داده را نیز حاضر می‌کنند، خدای تعالی هم همین برنامه را دارد، به علاوه در بهشت یا در جهنم انسان از طریق بدن عذاب می‌کشد یا لذت‌هایی می‌برد، لذا خدای عادل حکیم قدرت نمایی کرده و خواسته که انسان با همین بدن در آنجا حاضر شود، چون اگر قدرتش را نداشت این کار را نمی‌کرد که ذرهٔ بدن شما را که در کنار ذرهٔ بدن آن فردی که در آمریکا زندگی می‌کرده قرار گرفته از هم جدا کند و بیاورد این ذره را هم از اینجا بردارد ببرد و همه را سر هم بکند با یک اراده، نه با زحمت زیاد این کار را انجام می‌دهد، ما باشیم می‌گوییم این کارها خیلی زحمت دارد باید ترکش کرد ولی پروردگار در قرآن کریم می‌فرماید: «**إِذَا أَرَادَ شَيْئاً أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ**»[1] پس با همین بدن در قیامت حاضر می‌شویم، اگر کسی معتقد بشود که معاد، روحانی است و جسمانی نیست دهها آیهٔ شریفه قرآن را منکر شده، اصلاً کلمهٔ معاد یعنی عود روح به بدن، اگر معاد، روحانی بود، آیه شریفه‌ای که تلاوت کردم که وقتی آن عرب استخوان پوسیده‌ای را خدمت حضرت پیامبر اکرم آورد خدای تعالی در جوابش نباید می‌فرمود که: «**قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ**»[2] بلکه باید می‌فرمود ما به بدن کاری نداریم روح او دو مرتبه در قیامت می‌آید، یا قضیهٔ اصحاب کهف و قضیه عُزیر این قضایا اصلاً همه‌اش مربوط به زنده شدن همین بدن، مردن یا بیدار شدن همین بدن از خواب است. آیات زیادی در قرآن دلالت دارد که معاد جسمانی است و روحانی نیست. ولی بعضی از مسلمانان نافهم این جمله را گاهی گفته‌اند و در کتابهایشان هم گاه دیده می‌شود که نوشته‌اند: «این بدن در قیامت نیست بلکه روح انسان است که در قیامت می‌آید»! بنابراین با همین

---

۱ – سوره مبارکه یس آیه ۸۲.

۲ – سوره مبارکه یس آیه ۷۹.

بدن حاضر می‌شویم حالا نهایت یک مقداری ممکن است این بدن تغییر کند. مثلاً اگر در دنیا این بدن کور بوده و شخص مؤمن بوده در آنجا چشم‌دار می‌شود، یک اصلاحات خیلی معمولی لازم را ممکن است در بدن بوجود بیاورند، یا مثلاً یک نفر در دنیا فلج بوده، پا نداشته، فرض کنید مثلاً یک مسائلی از این قبیل را در آخرت خدا اصلاحش می‌کند این اندازه هست، ولی تمام سلول‌های بدنش، تمام ذرات بدنش را از همین بدنی که در دنیا داشته، دوباره خدای تعالی خلق می‌کند.

«اتفاقات بعد از معاد جسمانی»

پس بنابراین قیامت برپا می‌شود مردم روی کرهٔ زمین ایستاده‌اند، خدای تعالی اعلامیه داده که امروز به هیچ کس ظلم نمی‌شود، هر کس، هر مقدار عمل کرده به او جزا داده می‌شود که استثنائاتی طبعاً دارد، زیرا در دنیا یک عده برای مزد کار نکرده‌اند بلکه برای خدا کار کرده‌اند و خدا را دوست داشته‌اند و پاک بوده‌اند یعنی در دنیا جزء اصحاب یمین بوده‌اند اینها باید بدنشان را از همین دنیای خاکی بردارند،امّا یک راه کمربندی باصطلاح، از کنار قیامت باز می‌شود و از آنجا وارد بهشت می‌شوند که در همین آیاتی که تلاوت کردم خدای تعالی می‌فرماید: «**وَ مٰا تُجْزَوْنَ إِلاّٰ مٰا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ**» بعد می‌فرماید: «**إِلاّٰ عِبٰادَ اللّٰهِ الْمُخْلَصِينَ**»[1] مگر بندگان خالص خدا یا در آیهٔ دیگر می‌فرماید: «**كُلُّ نَفْسٍ بِمٰا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ إِلاّٰ أَصْحٰابَ الْيَمِينِ**»[2] یک استثنائاتی دارد شاید استثناء دربارهٔ همان مردمی که در آسمان چهارم متنعم بودند به نعمت‌های الهی باشد، برای آنها که قدر مسلم است یعنی از آسمان چهارم به کرهٔ زمین می‌آیند، آنهایی که

---

۱ – سوره مبارکه صافات آیات ۳۹–۳۸.

۲ – سوره مبارکه مدثر آیات

بدنشان همان بدن خاکی و زمینی است مثل انبیاء که در هفته‌های گذشته توضیح دادم، اینها همان بدنشان همراهشان است تنها یک اصلاحاتی اگر لازم داشته باشد خواهد شد،امّا بقیه یعنی شهداء و صدیقین و صالحین همان بدن‌هایی که در دنیا گذاشته‌اند و دفن شده و خاک شده را برمی‌دارند، مثل لباس‌های دوخته شده چون تعبیر لباس بهترین تعبیر است برای بدن، لباس‌های دوخته شده با همان ارادهٔ الهی که خدای تعالی می‌فرماید: «**إِذٰا أَرٰادَ شَيْئاً أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ**»[1] این لباسهای دوخته شده از همان پارچه‌ای است که باصطلاح شما در کرهٔ زمین گذاشته‌اید، از همان گوشت و پوست و استخوانی که در کرهٔ زمین گذاشته‌اید، اینها را می‌پوشید و در درگاه پروردگار همه آماده برای حل و فصل امورتان خواهید بود. جزء آنهایی که اهل اخلاصند، آنهایی که در این دنیا تنها به مادیات توجّه نکردند بلکه خودشان را از صفات رذیله پاک کردند و به مقام اخلاص رساندند، حالا مخلصین له الدین باشند یا مخلَص باشند برای اینها یک راه کمربندی درست می‌کنند و همه به طرف بهشت حرکت می‌کنند (البتّه غیر از انبیاء) و با یک چشم بر هم زدن وارد بهشت می‌شوند.

«خوبانی که در قیامت می‌مانند و علّت آن»

و یک عده‌ای هم که در کرهٔ زمین باقی می‌مانند از این پنج دستهٔ خوبان کسانی هستند که یک کاری در قیامت دارند، مثل انبیاء که باید امتشان را شفاعت کنند لذا انبیاء می‌مانند یک عده از افراد هم هستند که وعده‌هایی به دوستان معصیت کارشان که اهل تزکیه نفس نبوده‌اند داده‌اند آنها هم باید بمانند. خدا رحمت کند یک وقتی با مرحوم حاج ملا آقا جان در جایی بودیم یکی از مراجع تقلید به ایشان پیشنهاد

---

۱ – سوره مبارکه یس آیه ۸۲.

داد که با هم دست اخوت بدهند ایشان نپذیرفت، من بیرون از آن خانه به ایشان عرض کردم آقا ایشان هم مرجع تقلید بود و هم سیّد بود، شما چرا دست اخوت با او ندادید؟ گفت: نمی‌دانم به من آنجا جواب نمی‌دانم داد بعد من به ایشان گفتم البتّه ایشان با فلانی هم دست اخوت داده بود آن شخصی که من به ایشان گفتم، روحانی بود ولی مذاق تصوف داشت، تا اسم آن شخص را آوردم خدا رحمت کند ایشان را با این که کنار کوچه بود سرش را گذاشت روی زمین شکر کرد که خدای تعالی دلش را در صراط مستقیم قرار داده، گفتم چطور؟ گفت این آقای صوفی روز قیامت لااقل باید جواب اعتقاداتش را به خدای تعالی بدهد بعد این مرجع باید منتظر او بماند که او را ببرد به بهشت و من هم باید منتظر ایشان می‌شدم من حوصله ماندن در قیامت را ندارم.

«افرادی که در قیامت شفاعت می‌کنند»

افرادی در قیامت هستند که شفاعت می‌کنند، شفاعت مخصوص ائمه اطهار و فاطمه زهرا و سایر اولیای خدا نیست افرادی هستند که اینها یک مقداری از دیگران بهترند، خودشان که آزاد می‌شوند دست یکی را هم می‌گیرند می‌گویند بیایید برویم. شفاعت بیشتر در ارتباط با گناهان است مثلاً شخصی در دنیا گناه کرده، در روز قیامت شفعاء شفاعتش می‌کنند البتّه حتی شفعاء را باید خود پیامبر اکرم و ائمه اطهار شفاعت کنند یعنی مؤمنین را، مسلمین را، خوبان را باید ائمه اطهار و پیامبر اکرم و فاطمه زهرا شفاعت کنند ولی در روایات هست همهٔ آنها هم یک عده‌ای را شفاعت می‌کنند.[1]

---

۱ - بحارالانوار جلد ۸ صفحه ۴۲ حدیث ۳۴.

«شفاعت حضرت زهرا »

در جریان حضرت فاطمه زهرا دارد که روز قیامت که می‌شود حضرت فاطمه زهرا از مقر خودشان حالا هر کجا هست، در عرش است یا در آسمان چهارم است تشریف می‌آورند، می‌خواهند وارد کرهٔ زمین بشوند منادی ندا می‌دهد (این روایت را هم شیعه نقل کرده، هم سنی و متعدد هم نقل شده) که «**غضوا ابصارکم**»[1] چشم‌هایتان را بپوشانید، چشمتان را بگذارید روی هم، «**حتی تجوز فاطمه بنت محمد** » فاطمه می‌خواهد عبور کند چشم‌ها را می‌پوشانند، حتی در بعضی از احادیث دارد که سادات محرمند با حضرت زهرا ، البتّه آن جا حساب محرم و نامحرمی نیست آنها هم باید چشم‌هایشان را روی هم بگذارند، چرا؟ به خاطر این که یک مقامی حضرت فاطمه زهرا دارد که هیچ چشمی نمی‌تواند ببیند، حالا چه هست؟ نمی‌دانم بالأخره فاطمه زهرا عبور می‌کند به در بهشت می‌رسد، آنجا عرض می‌کند پروردگارا در دنیا که قدرم را نشناختند، جدا حتی من و شما که شیعه هستیم قدر فاطمه زهرا را نمی‌دانیم گاهی با خودمان فکر می‌کنیم یک زن آن هم هجده ساله چطور می‌شود این اندازه خدا به او عنایت کرده باشد از حوادثی که می‌خواهد انجام بشود مطلع می‌شود یک روز حضرت علی بن ابیطالب وارد خانه شد حضرت فاطمه زهرا از حوادث قریب الوقوعی به او خبر داد که خدا به او خبر داده بود و هنوز به حضرت علی بن ابیطالب خبر نداده بود از همان حوادثی که علمش مخصوص پروردگار است، علم غیبی است که خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «**الْغَيْبِ لاٰ يَعْلَمُهٰا**

---

۱ - بحارالانوار جلد ۸ صفحه ۵۱.

إِلاَّ هُوَ»[1] هیچ کس نمی‌داند جز خدا، و در هر شب جمعه و هر چند وقت یک مرتبه، از آنچه که می‌خواهد اتفاق بیافتد که از بخش بداء الهی است به ائمه اطهار و مخصوصاً به امام زمان خبر می‌دهند،[2] از آینده، در اینجا به حضرت زهرا خبر داده شده بود، حضرت علی بن ابیطالب به صورت ظاهر تعجب می‌کند بر می‌گردد به مسجد، پیامبر اکرم می‌فرماید: «**فاطمه منی**» فاطمه از من است و بعد یا اینجا گفته یا در مکرر جاها فرموده است که: «**من آذاها فقد آذانی**»[3] کسی که او را اذیت کند مرا اذیت کرده، «**و من آذانی فقد آذی اللّه**» کسی هم که مرا اذیت کند خدا را اذیت کرده و کسی هم که خدا و پیامبر اکرم را اذیت کند در دنیا و آخرت ملعون است. یعنی از رحمت خدا دور است که در آن آیه خدای تعالی می‌فرماید: «**إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللّٰهَ وَ رَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللّٰهُ فِي الدُّنْيا وَ الْآخِرَةِ وَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذاباً مُهِيناً**»[4] بنابراین فاطمه اطهر روز قیامت بر می‌گردد در محشر و دوستانش را از بین مردم جدا می‌کند، خدا کند روز قیامت ما را هم صدا بزند فلانی تو هم بیا عقب سر فاطمه زهرا راه بیافتیم دستهایمان به ریشه‌های چادر آن حضرت باشد، ریشهٔ چادر آن حضرت هم ارتباط روحی و معنوی است که با آن حضرت در معنایی که از روایت استفاده می‌شود خواهد بود وقتی که دوستان حضرت فاطمه زهرا می‌آیند در بهشت، می‌گویند: یا فاطمه ما در دنیا خیلی مهجور بودیم، خیلی اذیت شدیم،(یک مدت زمانی این طوری بود که اگر کسی به دشمنان فاطمه زهرا توهینی می‌کرد یا فحشی می‌داد او را می‌گرفتند اذیتش می‌کردند) آن شخص می‌گوید خدمت امام صادق رسیدم، گفتم:

---

۱ – سوره مبارکه انعام آیه ۵۹.

۲ – بحارالانوار جلد ۲۶ صفحه ۸۳ حدیث شماره ۴۶.

۳ – بحارالانوار جلد ۱۷ صفحه ۲۷.

۴ – سوره مبارکه احزاب آیه ۵۷.

یک پیرزن به زمین خورد صدا زد خدا لعنت کند ظالمین تو را ای فاطمه زهرا او را گرفتند و اذیتش کردند و به زندان بردند حضرت صادق فرمود: بیا دعا کنیم بلکه او از زندان آزاد شود.[1] خیلی در فشار بودیم، به خاطر محبت به تو، فاطمه زهرا می‌فرماید: شما هم بروید دوستانتان را از صحرای محشر نجات بدهید و با خودتان بیاورید، اینها شفعائی هستند که با شفاعت فاطمه زهرا شفیع می‌شوند و وارد قیامت می‌شوند، خدایا! به آبروی فاطمه اطهر این قیامتی که مثل چشم برهم زدن ممکن است به آن برسیم ما را در آن مرهون محبت‌های فاطمه زهرا قرارمان بده و همهٔ ما را از یاران و اصحاب امام زمان قرار بده.

---

۱ – بحارالانوار جلد ۴۷ صفحه ۳۷۹.

«جلسهٔ سی‌ام»

«معاد – اهمیّت عقاید، شفاعت، مسئله بعث، نشر، حشر، صراط»

«معاد – اهمیّت عقاید، شفاعت، مسئله بعث، نشر، حشر، صراط»

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم «إِذٰا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزٰالَهٰا وَ أَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقٰالَهٰا

وَ قٰالَ الْإِنْسٰانُ مٰا لَهٰا يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبٰارَهٰا بِأَنَّ رَبَّکَ أَوْحىٰ لَهٰا يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النّٰاسُ أَشْتٰاتاً لِيُرَوْا أَعْمٰالَهُمْ فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقٰالَ ذَرَّةٍ خَيْراً يَرَهُ وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقٰالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ»[1]

زمانی که زمین لرزانده شود، به سخت‌ترین زلزله‌هایش. و زمین خارج کند اشیاء سنگین قیمتش را

و انسان بگوید: او را چه شده؟

در آن روز زمین بیان کند خبرهایش را.

که پروردگار تو به او وحی کرده است.

آن روز مردم جدا جدا بیرون می‌آیند، برای آنکه اعمال خود را ببینند.

پس کسی که به وزن ذرّه‌ای عمل خوب انجام داده باشد، آن را می‌بیند.

و کسی که به وزن ذرّه‌ای کار بد انجام داده باشد، آن را می‌بیند.

«اهمیّت تصحیح عقائد»

یکی از آدابی که باید هر مسلمانی رعایت کند این است که عقایدش را درست کند و عرضه کند به راسخین در علم خدای تعالی در قرآن می‌فرماید تأویل قرآن را کس

---

۱ – سوره مبارکه زلزله آیات ۸–۱.

نمی‌داند جز خدا، خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «**وَ الرّٰاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ**»[1] کسانی که در علم فرو رفته‌اند به عمقش رسیده‌اند که البتّه تفسیر به ائمه اطهار شده است[2] و لذا ادب مسلمانان کسانی که می‌خواستند برای دینشان ارزش قائل باشند، آنهاییی که جدی بودند و آنچه که خدا و پیامبر اکرم فرموده بود را باور داشتند این بود که خدمت ائمه اطهار می‌رسیدند و عقایدشان را عرضه می‌کردند، یک نمونه‌اش جریان حضرت عبدالعظیم حسنی است که آمد خدمت امام هادی و عقایدش را عرضه کرد.[3]

«عرضهٔ عقاید توسط زیارت آل یس»

برای ما هم که در زمان غیبت کبری واقع شده‌ایم امام زمان حاضر و غایب ندارد خودش دستور فرموده که هر وقت خواستید با ما تماس بگیرید با این جملات، در زیارت صاحب الزمان که ما اسمش را گذاشته‌ایم زیارت آل یس تماس بگیرید یعنی عقاید ما باید طبق آن چه که خود حضرت بیان فرموده عرضه شود و لذا با سلامی که در اول این زیارت هست عرض ارادت می‌کنیم به حضرت بقیه اللّه تا آنجا که عرض می‌کنیم: «**اشهدک یا مولای**» ای مولای من، ای آقای من، ای فرماندهٔ با محبت من، که من به وحدانیت پروردگار معتقدم و شهادت می‌دهم بعد رسالت پیامبر اکرم را شهادت می‌دهیم و بعد حجیت یک یک از ائمه اطهار را عرضه می‌داریم و بعد راجع به مرگ و عالم قبر و حشر و نشر به محضر مقدّس‌شان شهادت می‌دهیم، یک وقتی من آنچه که در زیارت حضرت بقیه اللّه معروف به زیارت آل یس است را با

---

۱ – سوره مبارکه آل‌عمران آیه ۷.

۲ – بحارالانوار جلد ۲۳ صفحه ۱۸۹ و بصائر الدرجات جلد ۱ صفحه ۲۰۴.

۳ – بحارالانوار جلد ۳ صفحه ۲۶۸.

آنچه که حضرت عبدالعظیم حسنی خدمت امام هادی عرضه داشت تطبیق دادم، دیدم اگر آنچه در زیارت آل یس هست کامل‌تر نباشد ناقص‌تر از آنچه که ایشان شهادت داده نیست. بنابراین به مقتضیات وقت‌تان، به مقتضیات تجدید عقایدتان، هفته‌ای یک بار این زیارت را بخوانید و اگر کسی یک مقدار می‌خواهد بیشتر با عقایدش، آشنا باشد و عقایدش را تجدید بکند تا یادش نرود، روزی یک مرتبه بخواند اشکالی ندارد همانطوری که نماز را ما هر روز پنج مرتبه می‌خوانیم و همان چیزهایی راکه خدای تعالی از ما خواسته، تکرار می‌کنیم، در زیارت آل یس می‌رسیم به اینجاکه: «**و اشهد ان الموت حق**» شهادت می‌دهم، خود کلمهٔ شهادت به معنای این است که می‌بینم مرگ حق است، اگر کسی بگوید که من مرگ را حق نمی‌دانم خیلی نادان است چون هر روز صدها، هزارها نفر از این دنیا می‌روند به طوری که می‌گویند گرگ اجل افتاده به گله یکایک می‌برد، این گله را نگر که چه آسوده می‌چرد، ما به چشم‌مان مرگ را می‌بینیم «**ان الموت حق**» در همین راستا باید جلو برویم یعنی همانطوری که مردن حق است «**ان ناکرا و نکیرا حق**» شهادت می‌دهم که نکیر و منکر حق‌اند، البتّه همانطوری که در جلسات قبل گفته شد برای کسانی که کافر محضند، نکیر و منکر می‌آیند و برای کسانی که مؤمن محضند بشیر و مبشر تشریف فرما می‌شوند ولی بالأخره حق است.

«ملائکه هم می‌میرند سپس همه مبعوث می‌شوند»

«**و انّ البعث حق**» بعث همان وقتی است که اسرافیل در صور می‌دمد و بعد از آن خود اسرافیل، خود عزرائیل، خود میکائیل، همه می‌میرند و ضمنا در پرانتز این را عرض کنم که مرگ، جدا شدن روح از بدن است و ما فکر می‌کنیم که اجنه و ملائکه بدن ندارند ولی این طور نیست آنها هم بدن دارند، اجنه از آتش خلق شده‌اند و ملائکه از

نور سرد. فرق نور گرم با نور سرد این است که نور گرم همان آتش است، همان شعله‌های آتش است، نور سرد را تا چندی قبل کشف نکرده بودند ولی در مجله‌ای دیدم که نور کرم‌های شب تاب نور سرد است یعنی نور دارندامّا کمترین حرارت را ندارند. ذات مقدّس پروردگار ملائکه را از آن نور خلق کرده و لذا بدن‌شان از آن نور است و روحشان از عالم امر است همانطوری که روح ما از عالم امر است. جدا شدن روح از بدن ملائکه و اجنه، مسئله‌ای است کاملا شبیه به جدا شدن روح از بدن ما، همه می‌میرند، ملائکه هم می‌میرند. در روایت هست که وقتی صور اول دمیده می‌شود بعد از مدتی همهٔ ملائکه‌ای که مربوط به ما هستند و در کرهٔ زمین با ما رفت و آمدی داشته‌اند و دارند، همه می‌میرند[1] و بعد خدای تعالی در قیامت روح را وارد بدن آنها هم می‌کند، چون مسئلهٔ ملائکه مربوط به مطالب ما نبود لذا در هفته‌های گذشته عرض نکردم، بعد از آن که آسمانها به هم ریخت و نور خورشید از بین رفت و زمین به آن وضع که توضیح دادم در آمد، در صور دوم دمیده می‌شود که حیات بخش است. همهٔ افراد نوع بشر که در کرهٔ زمین یا در آسمان چهارم یا در هر کجا بوده‌اند باید با یک سرعتی به زمین بیایند و نشری داشته باشند حشری داشته باشند، لذا مرحلهٔ اول را بعث می‌گویند که ما باید معتقد باشیم و به امام زمانمان می‌گوییم: «**اشهد انّ البعث حق**».

«حقیقت حشر و نشر چیست؟»

بعد عرض می‌کنیم که حشر و نشر هم حق است، محشور شدن همه با هم و در یک جا جمع شدن را حشر می‌گویند و بعد از آن نشر است. لذا حشر و نشر دو مسئله است که در روز قیامت انجام خواهد شد، بنابراین محشور شدن با یکدیگر و برانگیخته

---

۱ - بحارالانوار جلد ۶ صفحه ۳۲۴ حدیث ۲.

شدن در روز قیامت و همه در یک جا جمع شدن، حشر می‌شود و نشر، همان است که انسان، بدنش از خاک بلند می‌شود و یا این که متصل می‌شود به روز قیامت که خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «**فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَ فَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ**»[1] این را نشر می‌گویند.

«صراط راهی برای مؤمنین در قیامت»

و بعد می‌فرماید: «**انّ الصراط حقّ**» صراط حق است. صراط را یک مقداری برایتان توضیح بدهم، انسان وقتی در روز قیامت در کرهٔ زمین واقع شد در می‌یابد که کرهٔ زمین دیگر جای زندگی نیست، همان وقتی هم که قیامت برپا می‌شود جای زندگی نیست، چون جایی که نه آب باشد، نه هوا باشد، نه نور باشد و دارای حرارت فوق‌العاده باشد، جای زندگی نیست. بعضی گمان کرده‌اند که در گوشه‌ای از کرهٔ زمین بهشت ساخته می‌شود و در گوشهٔ دیگر جهنم، این اشتباه است وقتی که در کرهٔ زمین کار انسان‌ها تمام شد همهٔ آنها حرکت می‌کنند یعنی یک سیر صعودی دارند و به طرف بالا می‌روند تا این که می‌رسند به یک مدار ناری، که جهنم نام دارد حرارت آن مدار از حساب خارج است هر چه که در مقابلش قرار بگیرد ذوب می‌شود، حرارت قابل تصور نیست همه حرکت می‌کنند، به آن مدار که رسیدند آنجا یک راه باز می‌شود صراط به معنای راه است، این راه فقط برای مؤمنین است برای کسانی است که اعتقاداتشان صحیح است (اگر به عقایدتان نرسید و توجّه نکنید و به حقیقت دست پیدا نکنید این را بدانید به همان مدار ناری که رسیدید فورا ذوب می‌شوید، زیرا گرمای آن فولاد را ذوب می‌کند هر چیزی که از آن سخت‌تر باشد هم ذوب می‌شود، ولی خدای تعالی در قیامت به همهٔ مردم اعلام کرده که مرگ دیگر برای شما نیست، خدای تعالی

---

۱ – سوره مبارکه شوری آیه ۷.

در قرآن می‌فرماید: «**كُلَّمٰا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنٰاهُمْ جُلُوداً غَـيْرَهٰا لِـيَذُوقُوا الْـعَذٰابَ**»[1] خدایی که به یک چشم برهم زدن امور را انجام می‌دهد. در قرآن می‌فرماید: «**إِذٰا أَرٰادَ شَيْئاً أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ**»[2] با یک کلمهٔ کن، یکون، انجام می‌دهد آن خدا، اراده کرده که شما ذوب نشوید فقط بسوزید، انشاءاللّه شما را نمی‌گویم معاندین، دشمنان دین) یک راه تونل‌وار از داخل جهنم باز شده که افراد مؤمن وارد آن می‌شوند البتّه مؤمنین هم با هم فرق می‌کنند، بعضی‌ها کند حرکت می‌کنند که اگر انسان از داخل آن تونلی که از میان آن آتش پرحرارت کشیده‌اند دیر عبور کند، اذیت و ناراحت می‌شود. افرادی که یک مقداری ممکن است صفات رذیله داشته باشند و هنوز آمادگی برای ورود به بهشت نداشته باشند آنجا یک مقداری در فشارند،امّا بالأخره معتقدین یعنی کسانی که در قیامت تزکیه نفس کرده‌اند از این صراط عبور می‌کنند. ولی آن قدر در قیامت معطل می‌شوند تا کاملا تزکیه نفس کرده و بتوانند از آن راه عبور کنند،امّا خدای تعالی یک عده را آن چنان از صراط عبور می‌دهد که اصلاً نمی‌فهمند صراط کجا بود. گاهی در اتوبانی با ماشین سریع السیری حرکت می‌کند می‌گویند یک پلی در راه هست شما آن قدر سرعت‌تان زیاد است که می‌رسید به مقصد و متوجه نمی‌شوید که پل کجا بوده با یک چنین حالتی از صراط عبور می‌کنند، اینها کسانی هستند که در دنیا خودشان را ساخته‌اند، اینها کسانی هستند که غل و زنجیرها را از دست و پایشان کنده‌اند ما خیلی غل و زنجیر در دست و پایمان داریم یک غل و زنجیر محبت دنیاست، یک غل و زنجیر فرض کنید حب جاه است، حب ریاست، حب رسیدن به بعضی از مقاصد بی‌خود و ریاست‌های بی‌جهت است، اینها همه غل و زنجیر است، که حضرت علی

---

۱ – سوره مبارکه نساء آیه ۵۶.

۲ – سوره مبارکه یس آیه ۸۲.

بن ابیطالب در دعای کمیل می‌فرماید: «**و قعدت بی اغلالی**» من را نشانده از کار انداخته است.

«مؤمنین در قیامت از مجرمین جدا می‌شوند»

ان‌شاءاللّه کاری کنید که تا از قبر بیرون آمدید و قیامت برپا شد یک عده ملک بیایند خدمت‌تان از طرف پروردگارتان و سلام برایتان بیاورند، خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «**سَلاٰمٌ قَوْلاً مِنْ رَبٍّ رَحِيمٍ**»[1] بعد به مجرمین بگویند شما از میان اینها خارج بشوید خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «**وَ امْتٰازُوا الْيَوْمَ أَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ**»[2] و بیرون بروید آنها می‌گویند چرا ما باید از میان این جمع بیرون برویم؟ ملائکه می‌گویند: چون اینها غل و زنجیر ندارند، اینها پاکند، اینها در دنیا خودشان را درست کرده‌اند، اعمال صحیح انجام داده‌اند،امّا شما مجرمید جرم دارید، بعد به آنها خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «**أَ لَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يٰا بَنِي آدَمَ أَنْ لاٰ تَعْبُدُوا الشَّيْطٰانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ**»[3] آیا من با شما عهد نکردم ای پسران آدم، ای مجرمین که در دنیا بندگی شیطان را نکنید؟(من یک وقتی عرض کردم که اگر کسی در همین جنگ ایران و عراق گاهی برای صدام کار می‌کرد گاهی برای ایران، همین دولت ایران او را اعدامش می‌کرد، چون او با دشمن و به نفع دشمن کار کرده است) ما در شبانه روز ساعتی بنشینیم «**حاسبوا انفسکم قبل ان تحاسبوا**»[4] و قبل از این که روز حساب برسد حساب خودمان را بکنیم که در شبانه روز چند دفعه گوش به حرف شیطان می‌دهیم و چند دفعه گوش به فرمان رحمان هستیم؟ هر دو راکه نمی‌شود جمع کرد، لذا خدای تعالی در قرآن در خصوص

---

۱ – سوره مبارکه یس آیه ۵۸.

۲ – سوره مبارکه یس آیه ۵۹.

۳ – سوره مبارکه یس آیه ۶۰.

۴ – بحارالانوار جلد ۶۷ صفحه ۷۳.

آن روز چنین می‌فرماید: «**أَ لَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يا بَنِي آدَمَ أَنْ لا تَعْبُدُوا الشَّيْطانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ**» آیا من با شما قرار داد نبستم در عالم ذر، که بندگی شیطان را نکنید؟ و سپس خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «**وَ أَنِ اعْبُدُونِي هٰذا صِراطٌ مُسْتَقِيمٌ**»[1] اگر می‌خواهید به موفقیت برسید بندگی مرا بکنید که صراط مستقیم همین است. بنابراین دسته‌ای که خدای تعالی از مجرمین، آنها را جدایشان می‌کند، آن دسته مشمول رحمت خاص الخاص پروردگارند که خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «**وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَ الْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِنَ الْأَمْوالِ وَ الْأَنْفُسِ وَ الثَّمَراتِ وَ بَشِّرِ الصّابِرِينَ الَّذِينَ إِذا أَصابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قالُوا إِنّا لِلّهِ وَ إِنّا إِلَيْهِ راجِعُونَ**»[2] آن قدر به کمال رسیده‌اند، آن قدر ارزش روحی پیدا کرده‌اند که خودشان را از خدا می‌دانند و می‌گویند«**إِنّا لِلّهِ**»، مثل این که شما وارد یک منزل می‌شوید یک عده هم همراه شما هستند شما جلو در خانه می‌روید می‌گویید من با صاحب خانه یکی هستم، محرم و نامحرمی با هم نداریم یکی هستیم، یگانه هستیم و این جوری صحبت می‌کنید اینها هم می‌گویند: «**إِنّا لِلّهِ**» ما مال خدا هستیم، با خدا هستیم و می‌رویم به طرف خدا،« **وَ إِنّا إِلَيْهِ راجِعُونَ**» آن وقت خدای تعالی می‌فرماید: «**أُولٰئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَواتٌ مِنْ رَبِّهِمْ**»[3] اینها از جانب خدا از رحمت خاص الخاص او برخوردارند، و سپس خدای تعالی می‌فرماید: «**وَ أُولٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ**»[4] اینها همان مفلحونی هستند که خدای تعالی در سوره مؤمنون می‌فرماید: «**قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ**»[5] اینها همان مفلحونی هستند که در سوره شمس خدای تعالی

---

۱ – سوره مبارکه یس آیه ۶۱.

۲ – سوره مبارکه بقره آیات ۱۵۶–۱۵۵.

۳ – سوره مبارکه بقره آیه ۱۵۷.

۴ – سوره مبارکه بقره آیه ۵.

۵ – سوره مبارکه مؤمنون آیه ۱.

می‌فرماید: «**قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكّٰاهٰا**»[1] پس بنابراین با تزکیه نفس و کمالات، خودتان را تا می‌توانید پاک کنید و به این مقاصد برسانید تا وقتی که سر از خاک بلند کردید، بدنتان را پیدا کرده و دریافت کنید و به شما بگویند، همان طور که خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «**سَلاٰمٌ قَوْلاً مِنْ رَبٍّ رَحِيمٍ**»[2] و مجرمین را از شما جدا کنند چون یکی از ناراحتی‌های مؤمنین این است که در روز قیامت با مجرمین باشند، خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «**وَ امْتٰازُوا الْيَوْمَ أَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ أَ لَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يٰا بَنِي آدَمَ أَنْ لاٰ تَعْبُدُوا الشَّيْطٰانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ وَ أَنِ اعْبُدُونِي هٰذٰا صِرٰاطٌ مُسْتَقِيمٌ**»[3] راه راست این است. یک عده هستند که خوبند و بلکه عقایدشان بسیار خوب است، اینها را هم از مجرمین جدا می‌کنند. مجرم غالبا به آنهایی می‌گویند که از نظر قلبی مجرم باشند والا به کسی که از نظر عمل مجرم باشد فاسق می‌گویند. آن مجرم قلبی، جرم دارد، یعنی باید به خاطر اعتقادش جریمه بشوند لذا آنها را جدا می‌کنند امّا در بین مردم معصیت کار کسانی هستند که عقایدشان خوب است و ممکن است سلام خدای تعالی در روز قیامت شامل حال اینها هم بشود یعنی خدای تعالی می‌فرماید: شما سلامتید ولی باید کارتان را درست کنید مثل این که انسان وارد گمرک می‌شود که گذرنامهٔ او را می‌گیرند، می‌گویند مشکل دارد ولی می‌توانی مشکلش را رفع کنی و از اینجا عبور کنی،امّا بعضی‌ها ممنوع الخروجند یک عده این طورند شاید اکثر مردم شیعه یک مشکلات مختصری داشته باشند غیر از مخلَصین که هیچ مشکلی ندارند آن جا نوبت شفاعت می‌رسد.

---

۱ – سوره مبارکه شمس آیه ۹.

۲ – سوره مبارکه یس آیه ۵۸.

۳ – سوره مبارکه یس آیات ۶۱-۵۹.

«معنای شفاعت و علّت شفاعت شدن پیامبران»

معنی شفاعت را بفهمید شفاعت معنایش این نیست که هر چه هستی بیا من بر می‌دارم و می‌گذارم تو را در بهشت، نه این جوری نمی‌شود باید درستش کنند، باید اصلاحش کنند. حضرت زهرا از شفعاء بسیار بزرگ است، حضرت پیامبر اکرم بزرگ‌ترین شفیع است که حتی مشکلات انبیاء را هم باید رفع کند. شما فکر نکنید چون انبیاء معصومند مشکلی ندارند، بعضی از اینها در تبلیغ رسالت مشکل داشته‌اند تنها کسی که مشکل نداشته در تبلیغ رسالت پیامبر اکرم بوده، پیامبر اکرم هم اگر در روز غدیر خم جریان خلافت بلافصل حضرت علی بن ابیطالب را بیان نمی‌کرد مشکل پیدا می‌کرد و لذا جبرئیل رسید و گفت خدای تعالی می‌فرماید: «**يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَيْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللّٰهُ يَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ**»[1] و پیامبر اکرم همانجا این کار را انجام داد امّا حضرت نوح وقتی که مأیوس شد از این که مردم را بتواند هدایت کند عرض کرد، خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «**قالَ رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلاً وَ نَهاراً فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعائِي إِلاّٰ فِراراً**»[2] سپس خدای تعالی می‌فرماید: «**وَ لا يَلِدُوا إِلاّٰ فاجِراً كَفّاراً**»[3] خدایا اگر اینها را در روی زمین بگذاری فرزندی نمی‌زایند مگر این که فاجر یا کافر است و نفرین کرد و آن طوفان را بوجود آورد و آن طوری که پیامبر اکرم می‌فرماید: «**و ما اوذی نبی بمثل ما اوذیت**»[4] صبر نداشت اینها مشکل است. خدای تعالی پیامبر اکرم را الگو برای

---

۱ – سوره مبارکه مائده آیه ۶۷.

۲ – سوره مبارکه نوح آیات ۶–۵.

۳ – سوره مبارکه نوح آیه ۲۷.

۴ – بحارالانوار جلد ۳۹ صفحه ۵۶.

انبیاء قرار داده اگر از این الگو کوچک‌ترین تخطی بشود مشکل ساز است. حضرت علی بن ابیطالب که خلیفهٔ پیامبر اکرم است زمانی که صعصعه خدمتشان رفت فرمود: که من از انبیاء بالاترم و دلایلش را بیان فرمود که وقت جلسه می‌گذرد والا عرض می‌کردم و شاید هم شنیده باشید. بنابراین همهٔ انبیاء در مقایسه با پیامبر اکرم ضعف‌هایی داشتند که این ضعف‌ها بر عصمت‌شان، بر نبوتشان، بر اولوالعزم بودنشان، خدشه وارد نمی‌کردامّا در مقابل و مقایسه با پیامبر اکرم ضعیف بودند و لذا پیامبر اکرم باید ضعف همهٔ آنها را در روز قیامت برطرف کرده و شفاعتشان بکنند و آنها را وارد بهشت کند.تمام اولیاء خدا هم باید عرض ادب و اظهار ارادتی به پیشگاه پیامبر اکرم بکنند و از کنار آن حضرت با اجازهٔ ایشان عبور کنند تا از صراط راحت عبور کنند.

«طریقهٔ گرفتن نامهٔ اعمال در قیامت»

باقی می‌مانند کسانی که گنهکارند، معصیت‌کارند، کسانی که در دنیا دینشان، اسلام‌شان، اعتقادشان، قیامت‌شان، برایشان آن قدر ارزش نداشته که خودشان را بسازند، با مردم کینه توزی می‌کردند، با مردم بدرفتاری می‌کردند، با سوء ظن با مردم روبرو می‌شدند، امّا اعتقاداتشان خوب است شب عاشورا که می‌شد آن قدر به سر و سینه خود می‌زدند که مجروح می‌شدند، محبت‌شان به حضرت حسین بن علی زیاد، محبت‌شان به حضرت بقیه اللّه زیاد، محبت‌شان به خاندان عصمت و طهارت زیاد بود،امّا معصیت کار بودند این معصیت‌ها برای آنها نقص است در پروندهٔ آنها نوشته شده گناهان کبیره، گناهان صغیره،امّا وقتی که همه در قیامت محشور می‌شوند و در حالت ایستاده منتظر جواب الهی هستند منتظرند ببینند چه بر سرشان

خواهد آمد خدای تعالی برگه‌هایی را روی سر آنها می‌ریزد هر کسی برگی که مربوط به خودش است را می‌گیرد، بعضی‌ها قدرت ندارند دست راستشان را دراز کنند لذا با دست چپ‌شان آن را می‌گیرند بعضی‌ها هم قدرت ندارند که دست چپ‌شان را دراز کنند لذا با دست راست آن را می‌گیرند که با همین علامت آنهایی که اصحاب یمینند، دارای یُمن و برکت هستند، صحیح عمل کرده‌اند و اعتقاداتشان خوب است از مجرمین جدا می‌شوند،[1] امّا نامه‌های اعمال به چه صورت است؟ شاید به صورت کاغذ و امثال اینها نباشد امّا هر چه هست نامه‌های اعمال به دست انسان می‌رسد. جمعی هستند که در دنیا گناه نکرده‌اند امّا همه جای نامهٔ اعمالشان نوشته شده گناه، معصیت، اینها کسانی هستند که غیبت کرده‌اند، تهمت زده‌اند، سوء ظن به دیگران پیدا کرده‌اند، این گناهان آن شخص است که در نامهٔ اعمال این آمده است و ثواب‌های این در نامهٔ اعمال آن شخص رفته است، اینها روایت دارد غیبت‌هایی کرده که آبروی طرف را برده، او را به زمین زده، او را شکسته، نگذاشته به مقاصد خویش برسد، در اینجا تمام گناهان آن شخص را وارد نامهٔ اعمال این می‌کنند لذا خیلی مواظب باشید غیبت، تهمت، سوءظن، بدگویی، کارهایی که یک نفر را ممکن است به زمین بزند نداشته باشید در کلماتتان، در سخنان‌تان، در اشارات‌تان حتی چنین چیزی نداشته باشید. گاهی انسان با اشاره می‌گوید: فلانی را می‌گویی؟ چه عرض کنم همین گاهی ممکن است که شما را آن چنان به زمین بزند که در روز قیامت ببینی تو نماز شب خوانده‌ای ولی نوشته زنا کرده، تو نماز اول وقت خوانده‌ای به تو بگویند چه اعمال زشتی را انجام داده‌ای؟! یک عده چنین نامه‌های اعمالی دارند. یک عده هم نامه‌های اعمال‌شان این طوری است که می‌بینند چه ثواب‌هایی در نامه اعمال‌شان است، می‌گویند من اهل این ثواب‌ها اصلاً

---

۱ – بحارالانوار جلد ۷ صفحه ۳۱۵ شماره ۱۰.

نبودم من خیلی کم نماز شب می‌خوانده‌ام امّا نوشته‌اند نماز شب را دائـما خـوانـده، خیلی از اعمال خوب، اصلاً برایم مقتضی نبوده که انجام بدهم، مثلاً من حج نـرفتم، نوشته‌اند هر سال به حج رفته، می‌گویند: شخصی که اسمش مبارک بود در راه سفرش به مکه وارد شهر کوفه شد دید یک علویه‌ای مرغ مرده‌ای را برداشت زیر چادرش کرد و برد خیلی حساس شد روی این جهت که اقلا نهی از منکرش کنم بگویم مرغ مرده خوردنش حرام است، دیدم رفت وارد یک خانه شد گوش دادم دیدم بـه بـچه‌هایش می‌گوید که من مرغ برایتان آوردم، اینها خیلی خوشحال شدند من دق الباب کردم به آن خانم گفتم: که تو چرا این کار را کردی؟ گفت بر من اکل میته جائز است الان چندین روز است که بچه‌هایم غذا نخورده‌اند. می‌گوید من با خـودم گـفتم مـبارک مکـه تـو اینجاست، حج تو اینجاست، البتّه شاید حج مستحبی بوده هر چه پول داشتم ریختم در دامن آن خانم و خودم تا بعد از موسم حج، در کوفه ماندم و کارگری کردم وقتی کـه حجاج برگشتند (آن وقت‌ها حدودا پنج یا شش ماه سفر حج طـول مـی‌کشید ولو از نزدیکترین جاها می‌رفتند) من هم با آنها به شهرم بصره که بود برگشتم در بین راه دیدم که رفقا اصلاً تعجب نمی‌کنند که من همراهشان نبودم، حتی پولهایی را آوردند به من دادند، گفتند در سعی صفا و مروه، ما بی‌پول شدیم از تو پول گرفتیم هر چه خواستم بگویم من نیامدم دیدم اصلاً قابل انکار نیست. بعد این طور به من گفتند کـه خـدای تعالی یک ملکی را به شکل تو، با خصوصیات تو که با همهٔ دوستان تو آشناست در آن سفر قرار داده که به جای تو اعمال حج را انجام دهد و این را بدان تا روز قیامت هـر سال برای تو و به نفع تو همین ملک این کار را خواهد کرد. لذا در قـیامت انسـان در اعمالش می‌بیند هر سال مکه رفته و حال این که مکه نرفته، در نامهٔ اعمالش آن قـدر ثواب‌ها آمده، یک بچهٔ یتیم را خوشحال کرده، یک نفر که از دست او محزون بـوده،

سراغش رفته و حزنش را برطرف کرده و بالأخره خیلی از ثواب‌هایی هست که این طوری در نامهٔ اعمال او می‌آید و خدای تعالی این شخص را با آن همه ثواب به پیشگاه پیامبر اکرم می‌فرستد.

«شفاعت پیامبر اکرم در قیامت»

خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «**وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضىٰ**»[1] خدای تعالی آن قدر به تو در روز قیامت عنایت می‌کند تا تو را راضی کند. در روایت دارد که امام می‌فرماید: پیامبر اکرم سرش را به سجده می‌گذارد آن قدر این سجده را ادامه می‌دهد تا تمام کسانی که مسلمانند و به او اعتقاد دارند و بالأخره امیدی به او داشته‌اند و منتظر شفاعت او بوده‌اند همهٔ آنها را شفاعت کند بعد سر از سجده برمی‌دارد[2] این معنای این است که خدای تعالی می‌فرماید: «**وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضىٰ**»، که امام سجاد می‌فرماید این آیه ارجاء آیه است، امیدوار کننده‌ترین آیه در قرآن است.

«شفاعت حضرت علی بن ابیطالب در قیامت»

حضرت علی بن ابیطالب شفاعت کبری است. زیرا او «**قسیم الجنة و النار**»[3] است. یک روز اباصلت در خدمت حضرت علی بن موسی الرضا وارد بر مأمون می‌شوند مأمون شاید در بنی العباس و خلفای عباسی باسوادترین آنها است و سؤالات علمی زیادی از حضرت رضا کرده است، یکی از سوالاتش این است که شما

---

۱ – سوره مبارکه ضحی آیه ۵.

۲ – بحارالانوار جلد ۸ صفحه ۳۵ شماره ۶.

۳ – بحارالانوار جلد ۷ صفحه ۳۲۷.

چطور می‌گویید حضرت علی بن ابیطالب «**قسیم الجنة و النار**» است؟ (این روایت را سنی و شیعه نقل کرده‌اند و خیلی هم معروف است، معنایش را از ائمه اطهار مکرر سؤال کرده‌اند من جمله این سؤال است) حضرت فرمود: مگر همهٔ روات نقل نکرده‌اند که حبّ علی بن ابیطالب ایمان است و بغضش کفر است؟ گفت چرا، حضرت فرمود خوب بهشت مال مؤمنین است و جهنم هم مال کفار است این امر بطور طبیعی تقسیم می‌کند، حب حضرت علی بن ابیطالب مساوی است با بهشت و بغض آن حضرت مساوی است با جهنم. اباصلت خیلی خوشش آمد وقتی که از منزل مأمون بیرون آمدند گفت آقاجان خوب جواب دادید ما را خوشحال کردید، حضرت فرمود: این جواب را به او دادم والا روز قیامت حضرت علی بین جهنم و بهشت می‌ایستد و به جهنم خطاب می‌کند که «**هذا لی و هذا لک**»[1] این مال من و این هم مال تو، بنابراین حضرت علی ابن ابیطالب «**قسیم الجنة و النار**» است به این طریق.

«شفاعت حضرت زهرا در قیامت»

فاطمه اطهر روز قیامت شفاعت کبرایی دارد که یک نفر از محبین حضرت فاطمه زهرا در محشر باقی نمی‌ماند مگر آن که فاطمه اطهر او را شفاعت می‌کند.

«شفاعت امام مجتبی در قیامت»

امام مجتبی جزء شفعاء بزرگ عالم محشر و قیامت است، هر چه در دنیا به

---

۱ – عیون اخبار الرضا جلد ۲ صفحه ۸۶.

این بزرگوار بی‌محبتی کردند، حضرتش در روز قیامت به مردم محبت می‌کند و مردم را نجات می‌دهد.

«شفاعت امام حسین در قیامت»

حضرت ابی عبداللّه الحسین که جانمان بقربانش، یکی از شفعاء بسیار بزرگ روز قیامت است که اگر کسی اعتقاداتش خوب باشد و در دنیا کارهایش را تا حدی صحیح انجام داده باشد و به قدر بال مگسی اشک بر حضرت ابی عبداللّه الحسین ریخته باشد، حضرت او را به بهشت وارد می‌کنند،[1] حتی در روایت هست که شخصی را می‌آورند که میزان گناهانش بسیار سنگین است و در مقابل ثوابی ندارد طبیعی است که چنین شخصی خیلی مشکل پیدا می‌کند می‌گویند که یک چیزی باقی مانده یک قطرهٔ اشکی بر حضرت ابی عبداللّه الحسین ریخته، آن را هم بیاورید می‌گذارند در میزان، می‌بینند تمام آن گناهان را از بین برد و راحتش کرد لذا در دنیا بر ابی عبداللّه الحسین گریه کنید این عزاداری‌ها خیلی ارزش دارد، منتهی آن را آلوده به بعضی از رسومات و خرافات و بعضی از مسائلی که موجب تنفر غیر مسلمانها به اسلام بشود، نکنید. خلاصه هر یک از ائمه اطهار مردم زمان خودشان را، اگر قابل شفاعت باشند، شفاعت می‌کنند تا می‌رسد به حضرت بقیه اللّه .

«شفاعت حضرت بقیه اللّه در قیامت»

حضرت بقیه اللّه همهٔ دوستانشان، همهٔ یاورانشان، همهٔ خدمتگزارانشان،

---

۱ - بحارالانوار جلد ۴۴ صفحه ۲۸۸.

تمام مردمی که بعد از ظهور آمده‌اند و نقصی در کارشان است را شفاعت می‌کنند. فشاری که روی امام عصر در شفاعت است شاید بر روی هیچ یک از انبیاء و ائمه اطهار نباشد، ایشان میدان‌دار روز قیامت است. البتّه ما در زمان غیبت واقع شده‌ایم امام‌مان حجة بن الحسن است، حرفی در آن نیست ولی «**اللهم انانشکوا الیک فقد نبینا و غیبة امامنا و قلة عددنا و کثرة عدونا و تظاهر الزمان علینا**»[1] حضرت همه را با یک سرعت خیلی زیادی شفاعت می‌کند چون آنهایی که در زمان بعد از ظهور واقع می‌شوند بیشترشان، اکثریتشان اهل تزکیه نفس و کمالاتند، آنهایی هم که در زمان غیبت واقع شده‌اند پیامبر اکرم درباره‌شان فرموده: «**واشوقا الی اخوانی**»[2] چقدر من شوق دارم برادرانم را ببینم که سلمان می‌گوید مگر ما برادران شما نیستیم؟ حضرت می‌فرمایند: نه آنها کسانی هستند که ایمان به غیب آورده‌اند، آنها برادران من هستند، قدر خودتان را بدانید، یک وقتی، حتی یک سر سوزن در دل‌تان کینه، بی‌عدالتی، به وجود نیاید چون قلب اگر خراب شد همه چیز انسان خراب است، حضرت ولی‌عصر همه را شفاعت می‌کند همهٔ یارانشان، همهٔ اصحابشان، همهٔ مأمومین‌شان را شفاعت می‌کنند، «**واسقنا من حوض جده** »[3] و در قیامت خودشان می‌روند دم در بهشت می‌ایستند انسان از آن گرمای فوق‌العاده، از آن قیامت پرفشار ناراحت کننده بعد از عبور از جهنم با لب‌های عطشانی رسیده، یک وقت هست می‌گویند برو آب بخور، یک وقت به نوکر می‌گویند برای این آقا آب بیاور، یک وقت هست خود آقا تشریف می‌آوردند «**بکأسه و بیده**» می‌گویند خسته شدی، اذیت شدی، از دنیا آمدی به اینجا، این همه راه آمده‌ای، یک جام آب با دست مبارک

---

۱ - بحارالانوار جلد ۸۴ صفحه ۱۹۸.

۲ - تحصین صفحه ۲۳.

۳ - دعای ندبه.

خودشان به انسان می‌دهند «**بکأسه و بیده ریاً رویاً هنیئاً سائغاً لاظمأ بعده**» اصلاً تشنگی بعد از آن نخواهی داشت، هر آبی بعد از این آب بخوری، آن آب نمی‌شود ولو آب‌های بهشت همه‌اش یک جور است اما دیگر با دست امام زمان نیست، با آن محبت فوق‌العاده نیست، آدم یک نگاهی به صورت آقا می‌کند آقا در عمرمان در دنیا آرزوی یک لحظهٔ ملاقات شما را داشته‌ایم حالا داری آب به ما می‌دهی؟ نگاه به آقا می‌کند و مقداری آب می‌آشامد، طولش می‌دهد محبت می‌کند اظهار محبت می‌کند و ان‌شاءاللّه همه‌مان وارد بهشت می‌شویم و حضرت زهرا را زیارت می‌کنیم، دیگر ان‌شاءاللّه آنجا شکایتی از ما نداشته باشند.

والسلام علیکم ورحمة اللّه و برکاته.

فهرست

عنوان *صفحه*

«پیشگفتار»..... ۵

«جلسهٔ اوّل»

توحید - اثبات اعجاز قرآن

«معارف قرآن»..... ۷
«جدیّت در فراگیری عقائد»..... ۸
«اهمیّت قرآن»..... ۹
«آیه‌ای در اثبات اعجاز قرآن»..... ۹
«معنای معجزه بودن قرآن»..... ۱۰
«فرق پیامبر اکرم با سایرین در مورد قرآن»..... ۱۱
«با اثبات اعجاز قرآن چه چیزهایی ثابت می‌شود»..... ۱۲
«طریقهٔ اثبات اعجاز قرآن»..... ۱۴
«مطالبی که با اثبات اعجاز قرآن ثابت می‌شود»..... ۱۶
«اهمیّت شناخت خدای تعالی»..... ۱۹
«پایان کلام»..... ۲۰

«جلسهٔ دوّم»

«توحید - اثبات وجود خدا»

«فرق قرآن با علوم بشری»..... ۲۴
«حقیقت سبحان اللّه»..... ۲۵
«خداوند مجرد مطلق است»..... ۲۶

«عدم تفکر در ذات خدا»..... ۲۶
«حقیقت لا اله الّا اللّه دلیل بر وحدانیت خداوند» ۲۸
«مثال درب و پنجره در اثبات توحید» ۲۸
«نظم عالم نشانه توحید»..... ۲۹
«نقش سر انگشتان در اثبات توحید» ۳۰
«اثبات توحید توسط دانشمند آلمانی»..... ۳۱
«علّت انکار وجود خداوند»..... ۳۲
«نیرو و قدرت، نشانهٔ وجود خدا»..... ۳۳
«معنای نزدیک بودن خداوند»..... ۳۴
«طریقهٔ انس با پروردگار» ۳۵
«پایان کلام» ۳۶

«جلسهٔ سوّم»

«توحید- علم و قدرت خداوند»

«اعجاز انبیاء و علّت آن»..... ۳۹
«ایمان مردم، قبل و بعد از پیامبر اکرم »..... ۳۹
«راز شعور حیوانی»..... ۴۰
«فرق هدایت انسان و حیوان» ۴۲
«اهمیّت استفاده از فکر خود و دیگران»..... ۴۳
«راه خسته شدن از مادّیات» ۴۵
«فرق حکمت و فلسفه» ۴۶
«تفکّر در رحمانیّت خداوند»..... ۴۶
«تفکر در کنترل جمعیت حیوانات» ۴۹
«اهمیّت تفکر در علم و قدرت خداوند»..... ۵۰

«لزوم مطالعهٔ کتاب توحید مفضل» ۵۰
«تفکر در علم پروردگار» ۵۱
«طریقهٔ انس با پروردگار» ۵۳
«مناجات با حضرت ولی‌عصر ارواحنا فداه» ۵۴

«جلسهٔ چهارم»

«توحید، اقسام رحمت پروردگار»

«لزوم تفکّر در رحمانیّت و رحیمیّت پروردگار» ۵۶
«رحمت عام پروردگار» ۵۷
«رحمت خاصّ پروردگار» ۶۰
«شرط شامل شدن رحیمیّت» ۶۱
«فرق مکاشفه علمی و غیر علمی» ۶۳
«رحمت خاص الخاص پروردگار» ۶۴
«صلوات شامل چه کسانی می‌شود؟» ۶۵

«جلسهٔ پنجم»

«توحید، انواع معرفت خداوند»

«توصیه به سالکین الی اللّه ۷۱
«معرفت عام پروردگار» ۷۲
«معرفت خاص پروردگار» ۷۴
«معرفت خاص الخاص پروردگار» ۷۴
«نشانه‌های عدم معرفت به خدا» ۷۶
«مربی انسان در عالم ارواح» ۷۶
«معنای ربوبیّت خداوند» ۷۷

«دنیا جلسهٔ امتحان» ۸۰
«اهمیّت آبادانی زمین» ۸۱
«اهمیّت تربیت فرزند» ۸۳
«اهمیّت ماه ذیقعده» ۸۴

«جلسهٔ ششم»

«توحید - اقسام هدایت»

«انواع هدایت» ۸۷
«معنای هدایت عام» ۸۸
«اهمیّت غذای روح» ۹۰
«چگونگی قبر برای مؤمنین و معاندین» ۹۲
«معنای هدایت خاص» ۹۳
«آثار دیگر هدایت خاص» ۹۶
«شرط ورود به هدایت خاص» ۹۷
«معنای هدایت خاص الخاص» ۹۸
«پایان کلام» ۱۰۱

«جلسهٔ هفتم»

«سورهٔ توحید، شناسنامهٔ خدای تعالی»

«مشاهدهٔ آیات خداوند در همه چیز» ۱۰۳
«سورهٔ توحید، شناسنامهٔ خدای تعالی» ۱۰۴
«معنای قُلْ هُوَ اللّٰهُ أَحَدٌ» ۱۰۵
«معنای احد و واحد» ۱۰۶
«معنای صمد» ۱۰۸

«معنای لَمْ یَلِدْ وَ لَمْ یُولَدْ» ۱۰۹
«معنای مجرد مطلق» ۱۱۰
«چرا اگر در آسمانها و زمین خدایانی غیر از خدای یکتا می‌بود آسمان و زمین فاسد می‌شد؟» ۱۱۲
«بهترین معارف، معارف قرآن کریم» ۱۱۵
«پایان کلام» ۱۱۷

«جلسهٔ هشتم»

«توحید - علم غیب پروردگار»

«توحید - علم غیب پروردگار» ۱۱۹
«معنای غیب و شهود برای خدای تعالی» ۱۱۹
«عالم الغیب و الشهادة بودن ائمه اطهار » ۱۲۲
«چگونگی علم پیامبر اکرم و ائمه اطهار » ۱۲۳
«معنای علم بداء» ۱۲۳
«فرق علم ائمه اطهار با سایر انبیاء گذشته» ۱۲۷
«معنای ان‌شاءاللّه» ۱۲۷
«فرق علم خدای تعالی با علم ائمه اطهار » ۱۲۸
«علّت ظهور نکردن امام زمان » ۱۲۹
«سیصد و سیزده نفر همیشه آماده‌اند» ۱۳۱
«یک ذکر بسیار مفید برای همه» ۱۳۲

«جلسهٔ نهم»

«توحید - قضا و قدر»

«استفاده از قرآن در مسائل اعتقادی» ۱۳۵

«قضا و قدر در قرآن»..... ۱۳۶
«معنای قدر الهی» ۱۳۸
«معنای قضای الهی» ۱۳۹
«قضا و قدر قبل و بعد از ظهور حضرت بقیة اللّه ارواحنا فداه» ۱۴۰
«قضای الهی به خاطر کنار گذاشتن حضرت علی » ۱۴۰
«قضای الهی و اعمال ما»..... ۱۴۴
«رضایت به قضای الهی» ۱۴۵
«فهم قضاء و قدر، راه کسب آرامش» ۱۴۷
«اشاره به اعیاد بزرگ اسلام» ۱۴۸
«پایان کلام»..... ۱۴۹

«جلسهٔ دهم»

«توحید - جبر و اختیار»

«توحید - جبر و اختیار»..... ۱۵۱
«معنای گناه برای پیامبر اکرم » ۱۵۱
«معنای قضا و قدر الهی»..... ۱۵۲
«مسئلهٔ جبر و تفویض» ۱۵۳
«معنای جبر»..... ۱۵۳
«معنای تفویض» ۱۵۴
«جواب به قائلین جبر» ۱۵۴
«جواب به قائلین تفویض» ۱۵۶
«چهارده معصوم واسطهٔ بین خدا و خلق‌اند» ۱۵۷
«معنای امر بین الامرین»..... ۱۵۹
«دربارهٔ اهمیت عید غدیر خم» ۱۶۲

«جلسهٔ یازدهم»

«توحید، صفات ذات و صفات افعال»

«معنای صفات ذات و صفات افعال» ۱۶۷
«اراده و مشیّت» ۱۶۹
«معنای اراده و مشیّت» ۱۷۱
«آیا خدای تعالی همیشه متکلم بوده؟» ۱۷۲
«معنای نزول» ۱۷۳
«معنای وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» ۱۷۴
«چگونگی علم پیامبر اکرم و ائمه اطهار » ۱۷۴

«جلسهٔدوازدهم»

«نبوّت - مراتب نبوّت»

«نبوّت - مراتب نبوّت» ۱۸۰
«اختیار به واسطهٔ اکرام به بنی آدم» ۱۸۱
«اثرات پذیرش ولایت الهی» ۱۸۲
«معنای ولایت و ولیّ» ۱۸۳
«معنای ولایت الهی» ۱۸۴
«اثبات رسالت پیامبر اکرم » ۱۸۷
«وحی در احکام شرع، تنها مربوط به پیامبران است» ۱۸۸
«معنای پیامبر اولوالعزم» ۱۹۰
«معنای نبیّ» ۱۹۲
«معنای رسول» ۱۹۲
«معنای پیامبر خاتم» ۱۹۳

«جلسهٔ سیزدهم»

«نبوّت خاتمیّت - عصمت پیامبر۹»

«نبوّت - خاتمیّت- عصمت پیامبر »..... ۱۹۵
«معنای خاتمیّت»..... ۱۹۵
«فرق کار پیامبر اکرم با ائمه اطهار »..... ۱۹۷
«علّت خاتمیّت»..... ۱۹۸
«معنای وحی»..... ۱۹۸
«فرق وحی با الهام و وسوسه»..... ۱۹۹
«محدودهٔ وحی در کلام پیامبر اکرم »..... ۲۰۰
«معنای عصمت پیامبران»..... ۲۰۱
«فرق عصمت پیامبر اکرم با سایر انبیاء »..... ۲۰۵
«طریقهٔ استفادهٔ پیامبر اکرم از علمش»..... ۲۰۶
«فرق علم امام با علم ما و علم خدا»..... ۲۰۸
«پیامبر اکرم در بُعد بشری»..... ۲۰۸
«فرق معجزه پیامبر اکرم با سایر پیغمبران»..... ۲۰۹
«آغاز ظهور صغری»..... ۲۱۰

«جلسهٔ چهاردهم»

«امامت - اقسام ولایت و اقسام امامت»

«امامت - اقسام ولایت و اقسام امامت»..... ۲۱۳
«حقیقت معنای «إِنَّمٰا وَلِيُّكُمُ اللّٰهُ»..... ۲۱۳
«مراتب ولایت»..... ۲۱۴
«ولایت مؤمن بر مؤمن»..... ۲۱۴

«ولایت فقیه» ۲۱۵
«ولایت خدا و رسول اکرم و ائمه اطهار »..... ۲۱۶
«معنای ولایت تکوینی»..... ۲۲۰
«معنای ولایت تشریعی» ۲۲۰
«معنای لغوی امام»..... ۲۲۳
«اقسام امام»..... ۲۲۳
«معنای امام مبین» ۲۲۵
«معنای امام مطلق»..... ۲۲۷
«امامتی که به ظالم نمی‌رسد»..... ۲۲۷
«علّت عدم تصریح نام حضرت علی در آیهٔ ولایت»..... ۲۲۹

«جلسهٔ پانزدهم»

«امامت - شرایط ولایت خاص الخاص»..... ۲۳۱
«امامت - شرایط ولایت خاص الخاص»..... ۲۳۲
«اقسام ولایت»..... ۲۳۲
«ولایت عام»..... ۲۳۲
«ولایت خاص» ۲۳۳
«ولایت خاص الخاص»..... ۲۳۳
«شرایط ولایت خاص الخاص» ۲۳۳
«لزوم وجود رهبر معصوم در همهٔ ادیان» ۲۳۶
«همهٔ ائمه اطهار معصوم از جهل بودند» ۲۳۶
«رابطهٔ علم خدا با علم امام »..... ۲۳۸
«طریقهٔ انتقال علم پیامبر اکرم به سایر ائمه اطهار »..... ۲۳۹
«ائمه اطهار واسطهٔ بین خدا و خلقتند»..... ۲۴۰

«لزوم وجود امام بعد از پیامبر اکرم » ۲۴۳
«واسطه‌های همیشگی بین خدا و خلق» ۲۴۴
«مشروح ولایت خاص» ۲۴۶

«جلسهٔ شانزدهم»

«امامت – لزوم جانشین برای امام ۷»

«امامت – لزوم جانشین برای امام » ۲۵۱
«عطف ولایت امام بر ولایت خدا» ۲۵۱
«ایمان پیامبر اکرم » ۲۵۲
«اثبات عقلی جانشین برای پیامبر اکرم » ۲۵۳
«راهی که پیامبر اکرم برای جانشینش انتخاب کرد» ۲۵۶
«حفظ دین بخاطر وجود ائمه اطهار » ۲۵۸
«امام معصوم از جهل است» ۲۶۰
«تعیین ائمه اطهار در ابتدای خلقت» ۲۶۱
«روایات در تعیین خلفای پیامبر اکرم » ۲۶۲

«جلسهٔ هفدهم»

«امامت – اقسام وجه اللّه، یداللّه، عین اللّه و لسان اللّه»

«امامت – اقسام وجه اللّه، یداللّه، عین اللّه و لسان اللّه » ۲۶۵
«اقسام وجه اللّه» ۲۶۵
«معنای وجه اللّه عام» ۲۶۶
«معنای وجه اللّه خاص» ۲۶۷
«معنای وجه اللّه خاص الخاص» ۲۶۷
«معنا و اقسام یداللّه» ۲۶۹

«یداللّه عام» ۲۶۹
«یداللّه خاص» ۲۷۱
«یداللّه خاص الخاص» ۲۷۴
«تقسیم عین اللّه» ۲۷۵
«عین اللّه عام» ۲۷۵
«عین اللّه خاص» ۲۷۶
«عین اللّه خاص الخاص» ۲۷۷
«اقسام لسان اللّه» ۲۷۷
«لسان اللّه عام» ۲۷۸
«لسان اللّه خاص» ۲۷۹
«لسان اللّه خاص الخاص» ۲۷۹
«کوشش برای ارتباط با خدا» ۲۸۱

«جلسهٔ هجدهم»

«امامت - جنب اللّه، نفس اللّه و اقسام کلمة اللّه»

«امامت - جنب اللّه، نفس اللّه و اقسام کلمة اللّه» ۲۸۴
«معنای جنب اللّه» ۲۸۴
«معنای نفس اللّه» ۲۸۷
«معنای کلمة اللّه و اقسام آن» ۲۹۰
«کلمة اللّه العام» ۲۹۰
«کلمة اللّه الخاص» ۲۹۱
«معنای اسم اعظم» ۲۹۲
«عدم نقل مکاشفات» ۲۹۴
«کلمة اللّه الخاص الخاص» ۲۹۵

«جلسهٔ نوزدهم»

«امامت – معنای عقل، بیت اللّه، روح اللّه، ثارالله»

«امامت – معنای عقل، بیت اللّه، روح اللّه، ثارالله» ۳۰۰
«معنای عقل چیست؟» ۳۰۱
«عقل در لغت» ۳۰۳
«معنای عقل کلّ» ۳۰۸
«معنای بیت اللّه» ۳۰۹
«معنای ثارالله» ۳۱۲
«معنای روح خدا» ۳۱۳
«مطالبی دربارهٔ امام رضا » ۳۱۴

«جلسهٔ بیستم»

«امامت – بررسی آیهٔ تطهیر و آیه ولایت»

«امامت – بررسی آیهٔ تطهیر و آیه ولایت» ۳۱۸
«آیهٔ تطهیر» ۳۱۸
«ارادهٔ خدا در آیهٔ تطهیر» ۳۱۹
«معنای اهل‌بیت در آیه تطهیر» ۳۲۱
«معنای ارادهٔ پاکی برای اهل‌بیت » ۳۲۴
«معنای رفع و دفع برای پاکی اهل‌بیت » ۳۲۶
«آیهٔ ولایت و شبهاتی در آن» ۳۲۷
«اشکال اول به آیهٔ ولایت و جواب آن» ۳۲۸
«اشکال دوم به آیهٔ ولایت و جواب آن» ۳۲۹
«اشکال سوم به آیهٔ ولایت و جواب آن» ۳۳۱

«اشکال چهارم به آیهٔ ولایت و جواب آن»..... ۳۳۲
«اشکال پنجم و جواب آن» ۳۳۴

«جلسهٔ بیست و یکم»

«معاد - حقیقت زندگی و مرگ - سکرات موت»

«معاد - حقیقت زندگی و مرگ - سکرات موت»..... ۳۳۷
«معنای مبداء و معاد»..... ۳۳۷
«حقیقت زندگی و مرگ» ۳۳۷
«صابرین چه کسانی هستند؟»..... ۳۴۰
«معنای سکرات موت» ۳۴۰
«معنای قبض روح»..... ۳۴۱
«ابتدای ورود به آسمان چهارم»..... ۳۴۳
«کسانی که ادعای مردن کرده‌اند» ۳۴۵
«حقیقت نماز» ۳۴۶
«اهمیّت دادن به نماز»..... ۳۴۷
«خلاصه معنای سکرات موت»..... ۳۴۹
«علّت سختی و راحتی در جان کندن» ۳۵۰
«وصیّت نامه»..... ۳۵۱
«اهمیّت تولد پیامبر اکرم » ۳۵۲

«جلسهٔ بیست و دوّم»

«معاد - تقسیمات مردم بعد از مرگ»

«معاد - تقسیمات مردم بعد از مرگ»..... ۳۵۵
«تقسیمات مردم بعد از مرگ» ۳۵۵

«دسته اوّل – اولیای خدا» ۳۵۵
«ورود اولیای خدا به آسمان چهارم» ۳۵۶
«اولیای خدا چه کسانی هستند» ۳۵۷
«بشارت ملائکه به اولیای خدا» ۳۵۸
«دسته دوم: افراد معتقد» ۳۵۸
«دستهٔ دوم بعد از مرگ» ۳۶۰
«دستهٔ سوم: مستضعفین» ۳۶۱
«مستضعفین بعد از مرگ» ۳۶۳
«دستهٔ چهارم: معاندین و مشرکین» ۳۶۴
«معاندین بعد از مرگ» ۳۶۶
«قضیهٔ سیّد بن طاووس» ۳۶۹

«جلسهٔ بیست و سوّم»

«معاد – بهشت برزخی و امتیازات آن به دنیا»

«ارزش خواب و مکاشفه در سیر الی الله» ۳۷۳
«هدف از برنامه‌های تزکیه نفس» ۳۷۵
«فعالیّتهای شیطان» ۳۷۷
«مهربانی خداوند» ۳۸۰
«علّت بیهوشی بعد از مرگ» ۳۸۰
«اولیای خدا بعد از مرگ» ۳۸۱
«امتیازات بهشت برزخی نسبت به دنیا» ۳۸۴

«جلسهٔ بیست و چهارم»

«معاد – ساکنان آسمان چهارم»

«معاد – ساکنان آسمان چهارم» ۳۹۰

«سرگدشت روح انسان در عوالم مختلف» ۳۹۰
«ساکنان بهشت برزخی» ۳۹۲
«وَ مَنْ یُطِعِ اللّٰهَ، چه کسانی هستند؟» ۳۹۳
«کسانی که خدا به آنها نعمت داده» ۳۹۶
«انبیا با بدن دنیایشان به آسمان چهارم می‌روند» ۳۹۸
«شهداء در آسمان چهارم روزی می‌خورند» ۳۹۹

«جلسهٔ بیست و پنجم»

«معاد - باقیات الصالحات و اهمّیت آن بعد از مرگ»

«معاد – باقیات الصالحات و اهمیّت آن بعد از مرگ» ۴۰۴
«معنای برزخ» ۴۰۴
«ساکنان بهشت برزخی» ۴۰۴
«گروه دوّم در عالم برزخ بی‌هوشند» ۴۰۵
«باقیات الصالحات راه نجات گروه دوم از بی‌هوشی» ۴۰۶
«افراد در قیامت» ۴۰۷
«دنیا محلّ غفلت» ۴۰۹
«فرزند صالح از جملهٔ باقیات الصالحات» ۴۱۰
«ساخت مسجد و امامزاده از باقیات الصالحات» ۴۱۱
«نگهداری از ایتام جزء باقیات الصالحات» ۴۱۳
«رفع حزن و اندوه از جمله باقیات الصالحات» ۴۱۴
«تأثیرات تلقین مثبت و منفی» ۴۱۵
«زاد و توشهٔ آخرت» ۴۱۷

«جلسهٔ بیست و ششم»

«معاد - شرح حال معاندین و کفار بعد از مرگ»

«معاد – شرح حال معاندین و کفار بعد از مرگ» ۴۲۰
«خلاصه شرح حال سه دسته بعد از مرگ» ۴۲۰
«انواع عناد» ۴۲۱
«عالم مُلک و ملکوت» ۴۲۱
«حقیقت انسان» ۴۲۴
«فرق خواب با مرگ» ۴۲۴
«عذاب معاندین در برزخ» ۴۲۵
«نهی از ولایت معاندین و شیطان» ۴۲۷
«معاندین، مخلد در جهنم» ۴۲۹
«ربا، دشمنی با خدا» ۴۳۰
«رفاقت با خدای تعالی» ۴۳۱

«جلسهٔ بیست و هفتم»

«معاد - اولیاء خدا و زندگی آنها در بهشت برزخی»

«معاد – اولیاء خدا و زندگی آنها در بهشت برزخی» ۴۳۴
«اولیاء خدا در بهشت برزخی» ۴۳۴
«صدیقین، حالاتشان در عالم برزخ» ۴۳۵
«شهید و حالاتش بعد از مرگ» ۴۳۸
«ارتباط آسمان چهارمی‌ها با مردم دنیا» ۴۴۱
«توسل به روح اولیای خدا» ۴۴۲
«بررسی احتمال تنزل در عالم برزخ» ۴۴۴

«معنای شفاعت» ۴۴۵
«شفاعت حضرت زهرا در قیامت» ۴۴۸

«جلسهٔ بیست و هشتم»

«معاد - بحث قیامت، بررسی سورهٔ مبارکهٔ زلزله»

«معاد - بحث قیامت، بررسی سورهٔ مبارکهٔ زلزله» ۴۵۱
«علّت زلزلهٔ شدید در قیامت نابود شدن کوهها است» ۴۵۲
«سخن گفتن زمین در قیامت، مسئله‌ای است علمی» ۴۵۴
«در محضر خدا و ائمه اطهار گناه نکنید» ۴۵۶
«مردم در قیامت اعمالشان را می‌بینند» ۴۵۸
«معنای «یَوْمَ الْجَمْعِ» از اسماء قیامت» ۴۵۹
«پیامبران و مردمی که تزکیه نفس نکرده‌اند در قیامت» ۴۶۰
«افراد تزکیه نفس نکرده در قیامت معطل می‌شوند» ۴۶۲
«عظمت حضرت زهرا » ۴۶۴

«جلسهٔ بیست و نهم»

«معاد - قیامت، معاد جسمانی، شفاعت»

«معاد - قیامت، معاد جسمانی، شفاعت» ۴۶۶
«اهمیت مسئله مبدء و معاد در اسلام» ۴۶۷
«پایان کار در کرهٔ زمین چگونه خواهد بود؟» ۴۶۷
«صور اول و زمان دمیده شدن در آن» ۴۶۸
«زمان صور دوّم» ۴۷۰
«حقیقت معاد جسمانی» ۴۷۱
«طریقهٔ نشر در قیامت» ۴۷۳

«معنای یوم الدین، یوم الفصل و یوم الجمع» ۴۷۴
«طریقهٔ معاد جسمانی و علّت آن» ۴۷۶
«اتفاقات بعد از معاد جسمانی» ۴۷۸
«خوبانی که در قیامت می‌مانند و علّت آن» ۴۷۹
«افرادی که در قیامت شفاعت می‌کنند» ۴۸۰
«شفاعت حضرت زهرا » ۴۸۱

«جلسهٔ سی‌ام»

«معاد – اهمّیت عقاید، شفاعت، مسئله بعث، نشر، حشر، صراط»

«معاد – اهمیّت عقاید، شفاعت، مسئله بعث، نشر، حشر، صراط» ۴۸۵
«اهمیّت تصحیح عقائد» ۴۸۵
«عرضهٔ عقاید توسط زیارت آل یس» ۴۸۶
«ملائکه هم می‌میرند سپس همه مبعوث می‌شوند» ۴۸۷
«حقیقت حشر و نشر چیست؟» ۴۸۸
«صراط راهی برای مؤمنین در قیامت» ۴۸۹
«مؤمنین در قیامت از مجرمین جدا می‌شوند» ۴۹۱
«معنای شفاعت و علّت شفاعت شدن پیامبران» ۴۹۴
«طریقهٔ گرفتن نامهٔ اعمال در قیامت» ۴۹۵
«شفاعت پیامبر اکرم در قیامت» ۴۹۸
«شفاعت حضرت علی بن ابیطالب در قیامت» ۴۹۸
«شفاعت حضرت زهرا در قیامت» ۴۹۹
«شفاعت امام مجتبی در قیامت» ۵۰۰
«شفاعت امام حسین در قیامت» ۵۰۰
«شفاعت حضرت بقیه اللّه در قیامت» ۵۰۱
فهرست ۵۰۳